عليه کارِ مزدی

۲

گردآورنده و پردازش:
محسن حکیمی

تهران
۱۳۸۵
فهرست

جنگی سراسری کارگران بیکار و اخراجی و قراردایی را بر پا داریم! / گدآورنده و
ویراستار

باخوانی رویکرد لینه به سازمان‌دهی جنگی کارگری (1)/ محسن حکیمی

گزارشی از مبارزات کارگران یکنواخت سازی ارستان / خسرو نسب‌پور

کتاب‌شناسی یک تجربه موفق از رویکرد جنگی / فعالان کمیته هماهنگی در

خزرآباد و تهران

مناقشات درون بورزوازی جهانی، سازمان‌های کارگری بین‌المللی و جنگی

کارگری ایران / ناصر پاپدار

زنن کارگر و "کمیسیون یک میلیون اعدام" / میرزه خازراتی

تأبر کانونسکی بروکلینسپورگ، لینه و ترونتسکی / حسن وارش

جنگ امپراتوری در آلمان / فریده ثابتی

طبقه کارگر و دموکراسی / کریم مهربی

سرباز کارگران فولاد مکزیک و شیخ سوپاسیسم / نانسی لاپلاس
کارگران بیکار و اخراجی و قراردادی را برای دارایی!

در نفس تشکل کارگران به صورت طبقه به عنوان فوری ترین و ضروری ترین نیاز طبقه کارگر ایران تردیدی نیست. همچنین، در این نیز شکی نیست که ستون‌های اصلی این تشکل باشد در محیط‌های کار پی افکنده شوند. چرا که پیش از هر چیز در محیط‌های کار است که کارگران می‌توانند با فشار و گلوری سرمایه و نمایش قدرت طبقاتی خویش نهایت به امان سرمایه به سطح معيشت توده‌های کارگر را مهار و خواست هایی چون افزایش یا تسریع و کاهش ساعات کار و تناقض آنها را به سرمایه و عوامل آن تحمیل کنند.

اما، به همان انداره که در موارد بالا تردیدی نیست در این نکته که آن نقطه عزیمت فعالان کارگری برای سازمان‌دهی کارگران ایران با باید ایجاد تشکل‌های محبط کار باشد، جای تردد است. دست کم در مورد دو در دو سال اخیر می‌توان بررسید که در آنها تلاش فعالان کارگری برای ایجاد تشکل محبط کار ناکام مانده است. مبارزه کارگران شرکت واحد برای ایجاد سندرک سرکوب شد و هم کشور جمعی از فعالان اخراجی این سندرکا که حول خواست بازگشت به کار و طبعاً ته ایجاد سندرکا...
همچنان به تجمع خود ادامه می‌دهند، چپ‌تری به عنوان سنديکای کارگران شرکت واحد وجود ندارد. کارگران شرکت نسل‌پر سپس در آنات جنگی می‌خواستند تا نهادی کار خود را آنهم به صوت انحرام صنفی مندرج در قانون کار به وجود آورند، اما سرمرب شرکته و نماینده و جند تن دیگر از آنان اخراج شدند.

بنابراین، باید اعتراض کرده بوزوزی و دولت مدافع ان در سرکوب حرف کارگران کاریکت واحد و پرسرپری برای ایجاد تشكل در محیط کار موفق عمل کرده است. اما آیا اگر بندنه کارگری حرفک فعالان و نماینده‌گان بازداشت شرده و اخراجی خروج را ادامه می‌دارد، بوزوزی باز هم می‌توانست این گونه مانع ایجاد تشكل در محیط‌های کار شود؟ روشی است که پاسخ، منفی است. پس باید بررسی شکته که چرا در این محیط‌های کار بندنه کارگری حرفک فعالان و نماینده‌گان خروج را ادامه ندادند؟ در پاسخ به این پرسش، عوامل سببی‌خراش آن می‌توان برتریت. اما با مقارب‌خی سپاسی وحشت‌های بی‌پروری در جهان پی‌حقوقی طبق سرمایه‌داری ایران تردد نمی‌توان کرده که از میان این عوامل نش اخراج و از دست دادن کار از همه تعیین کهن‌شدا است. این کننده نیز به آنبن‌به نزیب به مشخص نداده که بندنه کارگری به‌دلایل مختلف-هم‌جهن فعالان و بیشروان کارگری آمادگی برداشت هزینه‌گرایی چون اخراج و بی‌پروری را ندادند. در اوضاعی که پی‌بدا کردن کار، حتی با پی‌حقوق‌خیرین شرایط، برای اکثریت کارگران بی‌پروری به رؤیا بدل شد، حتی زندان برای کارگران قابل تحمل از اخراج و بی‌پروری است. این است که اکثر اصلی که کارگران شامگاه با پی‌بگذاران صمیمی را مجبر می‌کنند که از میان‌برای ایجاد تشكل در محیط کار پس بکشنی به حکم‌سن بسیار دست به عصا عمل کنند. بگذاریم از این که پیامد این می‌باشد به اخراج صرف نمی‌می‌گردد. اما این گرفتن زندان و محروم‌های دیگر نیز می‌کند. اما تأکید می‌کنم که در
جنبش سراسري کارگران بیکار و...

اوضع کنونی و برای انسان‌های شریفی که نصی خواهند برای سیر کردن شکم خود و خانواده خویش به انگوا و اقسام ته کاری‌های ناشی از نظام سرمایه‌داری آلوده، اخراج و بیکاری حتی از بازداشت و زندان‌های مخوف نیز هولناکتر است.

هم‌اکنون در ایران چیزی حدود ۷ میلیون بیکار وجود دارد و از جمعیت کارگران شاغل نیز ۹۰ درصد به کار موقت مشغول‌اند، به طوری که هر لحظه در معرض پیوستن به ارتش عظیم ذخیره کار قرار دارند. برای یک بردن به عمق و ابعاد بی سابقه توحید سرمایه‌داری در ساقط کردن طبقه کارگر از هر گونه موجودیت انسانی فقط کافی است بدانیم که بیکاری نه فقط ارزش نیروی کار را به بازی این حذف ممکن رسانده بلکه قیمت کلیه را نیز در بازار کاهش داده است! اما اگر کارگر بیکار مجبر است کلیه‌اش را به ثمن پر فروشند، قلبش از اصل تنهایی نمی‌تواند بفرود. این قلب همچنان در سیتی اوست و اتفاقاً می‌بایست بیش از زمانی که شاغل بود می‌پیداید. برای یک بردن به این که هم‌اکنون قلب جنبش کارگری ایران بیش از آن که در میان کارگران شاغل رسمی بیت‌دی در میان کارگران بیکار و اخراجی و قراردادی می‌تواند نیازه به آمر و ارقام نیست، هر ناظری که حس کارگر و فعال کارگری هم نباشند از حلال اخبار رسانه‌ها و مشاهدات روزانه خود می‌توانند حضور این قلب بتهاد را در تجمع‌ها تحقیق نمایند. ردیبان‌ها، رادیو‌های جدید به و گروگان‌گری می‌پیوندند که کارگری که برای دریافت حقوق معوقه و بازگشت به کار صرورة می‌گیرد احساس کند. همین واقعیت قابل و انکارنپذیر است که راه ایجاد تشکل کارگری را به فعالیت کارگری نشان می‌دهد. هم‌اکنون می‌دانیم کارخانه بزرگ و کوچک‌ها می‌توان برشرد همان‌طور که تا وقتی دریافت حقوق‌های معوقه، راه‌اندازی تولید و بازگشت به کار هم‌می‌بینند. این حلقه‌ها پراکنده را به هم مرتبط کرد و از دولت ارتباط جنبش
سراسری کارگران بیکار و اختراحي و قراردادی را تغییر داده. ایجاد تشکل های محبی کار و در نهایت تشکل سراسری و ضدسرمایه‌داری طبقه کارگر ایران تنها با عزمت از این جنبش امکان‌پذیر است.

گردازورده و پردازش
بهمن ۱۳۸۵
محسن حکیمی

پازخوانی روبیکرد لنین به سازماندهی جنگ‌های کارگری (1)

مقدمه

جوهر روبیکردر سوسیالیسم‌های پیرو مارکس به سازمان‌دهی جنگ‌های کارگری همان است که مارکس در مانیفست کمونیست آن را یکی از شرایط فوری الگای مناسب‌سازی سرمایه‌داری اعلام می‌کند: تشکیل پروندازی به صورت طبقه. واقعیت این است که جز در مورد مبارزه خود مارکس برای تبدیل اتحادیه کمونیست‌ها به طبقه کارگر به صورت طبقه و مهم‌تر از این، بی‌کاری شکستگی برای بورسیا و تداول انتخاباتی اول به عنوان نژادی‌ترین شکل سازمان‌پایی کارگران به صورت طبقه در مقایسه بین الکلی، آن چه از آن زمان به بعد تاکنون از سوی سوسیالیست‌ها برای سازمان‌دهی طبقه کارگر انجام گرفته‌نیه تا نیا شیب‌هی به روبیکرده مارکس نداشته بلهکه نقطه‌اندازه کنونی پایه‌ای نیروی بورسیا است. بی‌تردید، عامل اصلی در محرومیت کارگران از این گونه سازمان‌پایی نیروی بورسیا و سرمایه‌داری کارگر انجام مبتنی آلوده است. نیرویی که نه تنها مانع سازمان‌پایی راستین طبقه کارگر بوده بلکه براز حفظ و بقای استئنما‌کار مبتنی به عنوان اساس مناسب‌سازی سرمایه‌داری از هیچ
جهانی باشری به‌ویژه فروگذار نکره است. اما قدرت بوروزوازی خود را فقط به صورت سرکوب خونی مبارزات کارگری در طول تاریخ معاق تنشان نداده است. شکل دیگر این قدرت، اعمال نفوذ رویکرد‌های بوروریابی در جنبش کارگری از جمله در مورد سازمان‌دهی این جنبش بوده است. پازرتئین شکل این اعمال نفوذ، دو شبه کردن تشکل طبقاتی کارگران به صورت سازمان روش‌های و فعالیان کارگری در شکلی رفت‌ها گوناگون چپ در یک سو و اتحادیه‌های کارگری رفرمیست در سوی دیگر بوده است. پیشینه تاریخی پیاده‌ای این دو پارگ در سازمان‌هایی پروتئسی به زمان خود مارکس می‌رسد. اما این رویکرد دوباره ساز به سازمان‌دهی جنبش کارگری تا زمان لینن نظره به مد نشده. لینن بوده که این دو پارگی حقایق بخشید و آن را نظره به بزرد هم از این رو است که من نقش رویکرد لینن به سازمان‌دهی جنبش کارگری را ضروری می‌دانم. اما برای این کار نخست باید رویکرد خود مارکس و چگونگی شکل‌گیری آن را توضیح دهم.

آن چه در صفحات بعدی نوشته حاضر می‌آید، به این امر اختصاص یافته است. رویکرد لینن را در شماره آن‌دستی علیه کار مزدی بررسی خواهیم کرد. اما پیش از این رو به بحث، توضیح دوگانه را از دوگانه می‌دانم. لی‌چان که در صفحات بعدی نشنال خواه‌ها داد، در نیمبیا رویکرد مارکس براساس برداشت ماتریالیستی از تاریخ به قرار دادن یک نظام فکری در مقابل نظام فکری دیگر به‌کلکه به‌کلکه پراکسیس دیگر است. به همت سباق، من نیزه نظریه صرف مارکس بلکه پراکسیس مارکس را در مقابل پراکسیس لینن گذاشتم. واثق "رویکرد" را همه چه این معنی به گزاره به‌ناصیح رود.

۱- عرض از طرف روش تشکل مارکس با رویکرد لینن به هیچ روش به‌ناصیح رود. پراکسیس صرف به آن چه مارکس در قرن نوزدهم گفت و انجام داد و
باكستاني رويكرد لنين...

بي اعتنتي به تفاوت عظمى كبير في بيشة على نحو أشد و بتجه صال مبارزات طبقة كارلس الأول سرمايهه داري بوجود آخدهد و بة و ميزة ناديدها كرفن انقلابيه به عمدة انقلاب كارلس في القرن 1914 في روسيا و دستوردها و ناكامي هاي آن نيسنت. بازگشت صرف به ماركس له معنکان است و نه مطلوب. وزيه بازگشت، اگر اساساً مجاز به كاربرد آن باشم، صرفًا می تواند به معنی دورخیز باشد که پیامدهای آن بمراتب از آن چه مارکس در قرن نوزدهم گفت و كردن فراتر می رود.

3. مارکس در آغاز كتاب هجدهم برومغر لوپی بنابارت می نویسد:  
هجول در ایل میکود تمام رویدادها و شخصیتهای زبرگ تاريخ جهان به اصطلاح دولار به صحت می آیند. او فراموش کرد بیفاید:  با اول به صورت ترازدی و والسی و بار دوم به شکل مسرخر مانزی پست. کو سیبیر به جای دانستن، لوپی بلان به جای روسپر، حزب مونتاوی [سوپیلاستهای 1848] 1878 به جای حزب مونتایی [سیمونراتهای زاکوین] 1875، و سرانجام افسر لندی (لوپی بنابارت) با یک دوچرخه از بهترین ستونهای مفلوک به جای سرجرخه کوچک [نابولتون بنابارت] با میزگرد فرماندهان نظامی اش! هجدهم برومغر ابته به جای هجدهم برومغر نایسه؛

به همان من، اگر مارکس زنده بود و انقلاب اکثر و پس از آن راه جشم می دید به این فهرست یک زوج دیگر را اضافه می کرد: فرقههای ورامانه و حاشیهای چپ به جای حزب بلشویک لنین، به هنگام تقدیم که به لنین دام به هیچ روي او را سوپیلاستهای فرجهی محلی که خود را به او متسبب می کند قیاس نمی کنند. در صحت نمایش مبارزه جهانی طبقة کارگر، لنین چهرهای ترازیک است، حال آن که رهبران فرجههای کوئی چپ کاریکاتورهایی بیش نیستند که جز در موازدی که به مانیه موری دماغ جنیش كارگری عمل می کند نایش گذر این جنیش
محافظه‌کاپ و جدایی کار از زندگی

از واقعات روزمره زندگی یک کارگر شروع می‌کنیم. کارگر برای آن که زندگی بعنوان یک یا دو یا سه کار باشد، استراحت کند، مسکن و لیسان داشته باشد، نظافت کند، بیماری‌های خود را درمان کند و نظایر آنها، ارضای این نیازهای اولیه به ایجاد نیازهای جدیدی می‌انجامد: تغذیه، مسافرت، مطالعه، آموزش، هنر، زیبایی و... علاوه بر این‌ها، کارگر یکی از زندگی‌ها تازه بی‌درنگی، یعنی تولید مثل کند و نوع خود را تکثیر کند.

اما کارگر برای آن که این نیازهای جدیدی خود را بپردازد، به عبارت دیگر، برای آن که زندگی کند، به پول احتیاج دارد، و برای به دست آوردن پول هیچ راهی ندارد جز آن که نیروی کارش را بفروشد.

پس، کارگر برای آن که زندگی کند مجبور است نیروی کارش را در ارزای مبلغ معینی پول (مود) برای مدت معینی در اختیار خریدار نیروی کار یعنی سرمایه‌دار بگذارد. به صورتی که کار کردن به‌روز کارگر یک اجبار است. اما برای آن که زنده کنند مجبور است کار کنند. همین نکته نشان می‌دهد که زندگی کردن کارگر یک چیز است و کار کردن یا چیزی دیگر.

اگر آن جا که کار می‌کند زندگی می‌کند و آن جا که زندگی کرده می‌کند کار نمی‌کند.

آیا این جبر بی‌چون و چرا ایام معاش و این جدایی کار کردن از زندگی کردن مریم از این و ابست؟ یعنی تا بوده چنین بوده و تا هست چنین خواهد بود؟ آیا انسان در همه زمانها و مکان‌ها مجبور بوده یا مجبور است برای سیر کردن شکم خود کار کند؟ پاسخ، منفی است. اجباری شدن کار و امارات معاش از طریق کار در اثر دگرگونی یا تغییر رابطه اجتماعی انسان‌ها یا یکدیگر برای تغییر طبیعت و تولید محصول به وجود
بازخوانی مطالب در اصول اجتماعی انسان، کار
کردن همان زندگی کردن بوده و کار یک اجبار اجتماعی نبوده است.
یعنی، انسان به عنوان موجبی اجتماعی مجبور بوده برای سیر کردن
شکم خود کار کند. در مقاطعی از رشد جامعه انسانی، کار به یک اجبار
اجتماعی تبدیل شده و کار کردن از زندگی کردن جدا شده است. برای
توجه این مسئله باشد به عقب، به زبان پیدایش انسان و جامعه انسانی
برگردد.
آن چه انسان را از حیوان متمایز می‌کند، کار یعنی تغییر آگاهانه محیط
زندگی است. حیوان نیز محیط زندگی خود را تغییر می‌دهد، اما کار
نیم کند. سوخت و ساز با طبیعت از طریق تغییر آن هم برای حیوان و هم
برای انسان فعالیت محیط است. یعنی هر دو بدون آن نمی‌توانند زندگی
بمانند. اما انسان، بر خلاف حیوان، این تغییر را آگاهانه انجام می‌دهد،
یعنی پیش از آن که دست به این تغییر بزند نقشه آن را در ذهن خود دارد.
و همین است که تغییر طبیعت توسط انسان را به کار تبدیل می‌کند.
کار در ابتدای پیدایش انسان، عبارت بروده است از آفریدن
محصولات مورد نیاز صرفاً برای زندگی ماندن. شاید گفته شود که پس هنی
در آغاز پیدایش انسان، کار یک خیاب بوده است، جیر زندگی ماندن. درست
است. اما این جیر، جبری که از رابطه اجتماعی انسانها با یکدیگر
ناشی شده باشد، بلکه جریان طبیعی بوده است. اگر زندگی اسیر
نیازهای ابتدایی بوده در آغازپیدایش انسانها در این امر معلول سطح بسیار نازل رشد نیروهای
تولیدی بوده و ناشی از مناسبی اجتماعی انسانها کار انسانی، به
عنوان عاملیت حیاتی و آگاهانه برای تولید محصول از طریق تغییر طبیعت
و بدین سان تغییر خود، حاکی رابطه‌ای منطقی بین انسان و طبیعت بوده
است. در فرایند کار، هم انسان از طبیعت به عنوان جسم غیرزندگی خود
توجه می‌کرده و هم طبیعت از انسان به عنوان جسم زندگی خود بهره‌مند.
پس، انسان همان قدر به طبیعت نیاز داشته که طبیعت به انسان. به این معنا، انسان همان قدر «محیط» به استفاده از طبیعت برای زندگی مانند بوده که طبیعت «محیط» به استفاده از انسان بوده است.

نکته این است که در این مرحله از جامعه انسانی و در رابطه انسانها با یکدیگر هیچ عامل اجتماعی وجود نداشته که انسان را محیط به کار کرده گردد. انسان در محیط همان سطحی از رشد نیروهای تحلیلی مختار بوده است که برای سیر کردن شکم خود طبیعت را آن گونه که خود می‌خواسته و از آن لذت می‌برده تغییر دهد و تولید کند. مثل اینگونه مشکل کننده ما در جوغیرا یا در درخت میوه بچیند. این خواست اختبایی و این لذت بردن از کار را هیچ عامل اجتماعی ممنوع با محدود نمی‌کرده است. یعنی، رابطه اجتماعی انسان با انسان هیچ محدودیتی بر رابطه این طبیعت اعمال نمی‌کرده است. به این معنا، زندگی انسان کلیته اجتماعی - طبیعی بوده است. زندگی کردن همان کار کردن بوده است و کار کردن همان زندگی کردن. چنان بوده است که یکی کار کردن برای اینکه دیگری زندگی کند. همه در این واحدهم کار می‌کردند. هم زندگی. همین، هیچ گونه تفسیر اجتماعی کار وجود نداشته، و سروشیت انسان این نبوده که برای همیشه نوع خاصی از کار را انجام دهد. امروز شکار می‌کرده است، فردی مانیبرگی، بی‌آن که حرف‌هاش شکاری که از همیشه هم گردد. پس، اگر اوضاع این گونه بر وقوع مراد انسان پیش‌می‌رفته، چرا می‌گوییم انسان ناگزیر باید از این مرحله گذر می‌کرده است؟

برخلاف حیوان، که طبیعت را با اعضای بدن خود تغییر می‌دهد،
بازخوانی ویکی‌کد لین... / 17

وسله انسان برای تغییر طبیعت و تولید محصول، ابزار است. از همین رو، انسان را حیوان ابزاری نامیده‌اند.

ابزار حیوان برای تغییر طبیعت در بدن خود حیوان قرار دارد. بدان حیوان به تناسب محیط زندگی اش دارای عضایی شده است که او قادر به تغییر طبیعت می‌گردد. مثال‌های موجودی که در مسلط نیازی تبدیل می‌شوند. طبیعت توسط منابع‌های همکار سلول انجام می‌گیرد. در حشرات، این کار با اندام‌های خاص و در حیوانات تکامل یافته‌های دست و یا و چنگال و دندان انجام می‌شود.

اما انسان جمعی طبیعت را فقط به‌باره‌ای شیبایی که می‌سازد، می‌تواند تغییر دهد، مثال‌با چوب و سگ نوکستر. تا ابزار فلزی به‌نام کار و تولید بدن انسان را واجدچنان ویژگی‌های کرده است که این قوانین با استفاده از وسایل آماده بر روی زمین و یا با ساختمان‌های آب و ب دست گرفتن آن و یا طور کلی به‌ضمیمه کردن ابزار به بدن خود طبیعت را تغییر دهد. به عبارت دیگر، وسله‌کر انسان ابزار است. جمع‌مجموع ابزار کار و موادی که کار روز آنها انجام می‌گیرد (زمین، آب، چنگال یک در و یا تولیدی انسان را تشکیل می‌دهند.

در مرحله اولیه رشد جامعه انسانی، جمع‌مجموع نیروهای تولیدی‌که در اختیار و مالکیت تأمین جامعه است و هن این یا آن فرد با دولت‌پات‌ی در چنان سطح نازلی از رشد قرار دارد که انسان فقط قادر است ابزاری نفر و اساسی نری نیاز خود را برآورده سازد. تهدید با رشد این نیروهایی که انسان می‌تواند رفتنه نیازهای دیگر خود را برطرف سازد. در این مرحله، هر چه انسان تولید می‌کند برای استفاده خود است. به عبارت دیگر، محصول کار انسان فقط ارزش استفاده دارد. با رشد بیشتر نیروهای تولیدی در اثر کشف‌ات انسان - مثال تبدیل ابزار چوبی و سنگی به ابزار فلزی و رشد تولیدی‌های فیزیکی و فکری انسان -
مطالب تولید به وجود می‌آید، به عنوان محتوایی اضافه بر آن چه صرف اراضی نیازهای بالاواسته می‌شود. در ابتدا، این مطالب تولید امری تصادفی است و سپس به عنوان ذخیره برای وضعیت‌های دشوار و بحرانی یا به عنوان بذر برای کشت آینده نگهداری می‌شود. اما مامت تولید از این هد و حدود که می‌گذرد و به امری غیرتصادفی، پیوسته و گسترشده بدل می‌شود، مالک خصوصی بیضاء می‌کند. از این جا به بعد است که میانی به عنوان خرید و فروش محتوای شکل می‌گیرد. تولید دیگر فقط برای اراضی نیازمندی‌های تولید کننده صورت سپس گیرد، بلکه برای فروش در بازار انجام می‌شود. محتوای تولید دیگر فقط ارزش استفاده ندارند، بلکه ارزش میانی بیضاء می‌کند و به قالا مبدل می‌شود. ارزش‌های استفاده به این عمل به قالا تبدیل می‌شود که محتوای کارهای جدایی و مستقل از یکدیگر هستند، به عنوان بیضاء میانی و مالک خصوصی هم‌مرنگ است با بیضاء تقسیم اجتماعی کار. این واحد‌های تولیدی جدا و مستقل از یکدیگر بدون توجه به نیاز انسان‌ها محتوای را دیگر فقط برای فروش در بازار تولید می‌کنند. رشد رابطه انسان‌ها جد به این صورت امکان پذیر نیست است، و به این معنی گذار از مرحله پیش از میانی به دوران میانی ضروری اجتماعی نابینایش بوده است. به عبارت دیگر، نیروهای تولیدی و رابطه اجتماعی انسان‌ها با یکدیگر فقط در اثر تقسیم اجتماعی کار و مالک خصوصی و بیضاء دولت به عنوان نهاد حافظ این مالکیت می‌توانسته است رشد کند. اما این نیروهای تولیدی فقط جنبه مشباق تقسیم اجتماعی کار (مالک خصوصی) است.

جنبه مشباق تقسیم اجتماعی کار همان است که آن به عنوان جدایی کار کردن از رنگی کردن یاد کردن. کالا فقط حاوی دوگانگی ارزش استفاده و ارزش میانی نیست. در پس این دوگانگی، یک دوگانگی بسیار اساسی تر نهنگه است، و آن دوگانگی کار نهنگ در کالا است. کار نهنگ در
پازخوانی و روبکرد لین... 

تولید محصولی که هنوز کالا نشده است، همان زندگی شخص تولید کننده آن است. اگرگری به عنوان کار مشخص و کارآمدی متغیر از مثال‌ بافندگی بیانگر بوده که انسانی است که آهنگر می‌کند. مسجل دست این انسان (مثال‌ بافندگی) بیانگر وحدت کار و زندگی او است. اما همین که این مسجل به کالا تبدیل می‌شود، کاری که صرف تولید آن می‌شود از زندگی تولید کننده آن جدا می‌شود و این وحدت از هم می‌گردد. مبادله یک عدد گاو آهن با کار نهفته در یک دست پرها است. نفس این نبرده به معنی جدا شدن تمام ویژگی‌های زندگی مشخص و کارآمدی متغیر از کارهای آهنگری و بافندگی به تبدیل آنها به کارهای است که فقط از نظر کمیت قابل اندازه‌گیری و سننژش هستند. همین کمیت اندازه‌گیری و قابل اندازه‌گیری است که کالاها را قابل مبادله می‌کند. اگرگری به عنوان کار مشخص و زندگی با بافندگی به عنوان کار مشخص و زندگی نمی‌توانند نسبت به هم اندازه‌گیری و مبادله شوند. اما مقدار کار آهنگری باید تولید یک عدد گاو آهن با مقدار کار بافندگی باید تولید یک دست پرها قابل اندازه‌گیری و مبادله هستند. زیرا هر دو صرف نمایانده زمان کاری هستند که صرف تولید آنها است. اگرگری با بافندگی قابل مبادله نیست، اما...

ساعت کار آهنگر با ۴ ساعت کار بافندگی قابل مبادله است. پس، شرط مبادله کالاها آن است که تمام چیره‌های زندگی و مشخص از کارهای نهفته در آنها جدا شود و در آنها فقط کمیت صرف کار قابل اندازه‌گیری با زمان این کار اندازه‌بایگی باقی بماند. به بیان ساده‌تر، مبادله کالاها هنگامی امکان‌پذیر می‌گردد که کار کردن انسان از زندگی گردید و یک دست پرها و آنها جدا شود و به آنها فقط کمیت صرف کار قابل اندازه‌گیری بازماند و مقياس‌سی صرف برای اندازه‌گیری کار یا تبدیل شود از این زمان به بعد، رابطه اجتماعی انسان‌ها تحت اشیاء رابطه اجتماعی مشاهده شد.
تصنیف کار فکری و دستی

انسان موجودی است فکری-عملی. در جامعه‌های هنوز طبقه اجتماعی شکل گرفته است، انسانی که تولید می‌کند به طور بی‌واسطه به تولید خود نیز آگاهی دارد و از طریق زبان که پیدایش آن حس‌زمان است با پیدایش آگاهی-این آگاهی را به انسان‌های دیگر منتقل می‌کند. همان انسان‌هایی که به صورت اجتماعی تولید می‌کنند، در عین حال نقشه‌ی فکری این تولید را نیز در سر دارند. البته آگاهی انسان در این مرحله صرفاً آگاهی بر عمل به وسعت خوشی است و نه بیشتر اما، به هر حال، این آگاهی با عمل انسان در وحدت است.

این وحدت فکر و عمل نه فقط در جامعه‌ی طبقه اولیه بلکه در مورد تولید کنندگانی که سیاسی و مالک سیستم تولید است (صونعتگر آزاد) وجود دارد. هم چنین، در نظر انسان‌های جامعه اولیه رابطه اجتماعی آنان هم‌چنان که هستند باید به عنوان رابطه اشخاص جلوه می‌کنند با شکل‌گیری مالکیت.
خصوصی و پیدایش طبقه‌ای اجتماعی که مزاد محصول تولیدکنندگان را به تصاحب خود در می‌آورد و آن را به صورت اشیای به دانشگاه اشیاء دیگر می‌باشد می‌کند، رابطه اجتماعی انسان‌ها در نظر آنان باز هم جانان که هستند جلوه می‌کند. یعنی به مثابه رابطه بی‌واضته اشخاص بی‌گاه به عنوان رابطه اجتماعی اشیاء. به عبارت دیگر، مناظر با به‌ویژه مادی یک بُت‌وارگی فکری به وجود می‌آید. همین وارونگی فکری ناشی از وارونگی مادی است که زمینه تقسیم کار فکری و دستی را فراهم می‌کند. تقسیم کار واقعی با تقسیم کار فکری و دستی به وجود می‌آید. در اثر فراوانی که به بهای کار دستی اکثریت انسان‌ها به وجود می‌آید، بخشی از اعتیاد طبقه صاحب ثروت می‌تواند صرفه‌ای کار فکری بپردازد. بادین سان، یک کار تخصصی به کارهای تخصصی دیگر اضافه می‌شود. از این زمان به بعد، آکادمی انسان موجودیتی کاملاً جدای و مستقل از کار دستی می‌باشد که اوج خود را در نظریه‌بردازی و مقوله‌های افکاری در زمینه‌های مختلف شناخت انسان از جهان نشان می‌دهد. مقولات فلسفی و علوم انسانی قابل‌توجه فکری و تبادل این عینی بیان افکاری است که به روابط تولید کالایی اختصاص دارد. به این معنا، تمام دستاوردهای فکری بر سر را می‌توان حاصل این تقسیم کار دانست. تمام دستاوردهای فکری بشر محصول پیداکن‌ب‌نوع خاصی از کار به نام کار فکری یاک تئوریک است. و این همان جنگی مثبت تقسیم کار فکری و دستی است. اما تاریخ‌کار فکری نمی‌توانسته است به وجود آید مگر به صورت جداپی از کار دستی. و همین جداپی این که جنگی منفی تقسیم کار فکری و دستی را تشکیل می‌دهد. چرا که با این جداپی شناخت انسان از اطلاعات از منابعی غیر از کار دستی نشأت می‌گیرد، و همین امر شناخت عیب و عینی انسان را به یک آگاهی ضرورتاً واقعی و کاذب بدل می‌کند. در اینجا این بررسی بیش می‌آید که چگونه ممکن است شناخت نظری انسان از یک سو معنی‌دار
و غینی باشد و از سوی دیگر ضرورتاً وارونه و کاذب؟ پاسخ آن است که اعتبار و غنیت این شناخت از آن رو است که همان چیزی را که هست متعکس می‌کند. اما این چیزی که هست، چیزی نیست چنانکه به وارونه و همین وارونگی است که شناخت نظری انسان را ضرورتاً وارونه و کاذب می‌سازد. بدین‌سان، همان گونه که در عرصه زندگی مادی، کار کردن از زندگی کردن جدای می‌شود، در عرصه فکری نیز ذهن انسان، دیققاً به دلیل جدا شدن از عمل او، هستی اجتماعی - تاریخی انسان را به هیئت مبادل یک هستی طبیعی جدای از انسان و فعالیت عملی - انتقادی ای در می‌آورد و به شناخت (تفسیر) صرف آن می‌شود.

شکل ابتدایی این کار فکری جدای شده از کار دستی به صورت جادوگری و استوایبردایی بروز می‌کند. بر بستر ناگاهانی انسان‌ها از کارکرد اندام‌های خود، جادوگران می‌توانند اندازه‌ها و احساسات آنان را به عنوان محسولات مغزشان ببینند به عنوان فعالیت روح جدایگانه‌انی نشان دهنده دارد در جسم انسان سکونت می‌گیرند و هنگام مرگ جسم آن را ترک می‌کنند. نخستین شکل نماشگی این جادوگانی روح و حاکمیت آن بر جسم انسان در واقع تعیین و فرمایشی انسان‌ها از محصول مغز‌خویش را در کار فکری کاهشان ممکن می‌کند. مسئله در زمان فرعون می‌تواند دید. کاهشان نخستین اندیشه‌برداران تاریخ به شمار می‌آیند. استعداد و توانایی فکری کاهشان نا آن حد پیش می‌رفت که برای مثال، آنان می‌توانستند خشمن خداویان (خداویانی که چیزی جز همین روح جدای شده از مغز انسان نیست) بر ضم نافرمانی انسان را با انتقال بخار آبی توانایی فشار به وسیله لوله کشی و پیروزی دادن آن از جدایی و بفصل به‌ویژه داخل اقلیم‌ها، تبعیض دهنده ۲) البته کار فکری «علمي» در مصر باستان (و نیز بین الاهیان و چین و هند) منحصر به این شکل آمیخته با جادوگری توسط اسات. د. راین تبدیلی، کارهای «علمي» درگاه نیز، اگرچه به شکل ابتدایی، اما جدای از کار دستی
وجود داشته است. خط و هنر نوشتن و علم شمارش و حساب از جمله
این شکل‌های اولیه کار فکری جدای از کار دستی بوده که در خدمت
تصاحب کار اضافی بود. این توصیف می‌تواند نسبت به روند گذرانش است. این
کارهای فکری صرف حساب و کتاب باید و خرید ها و
برداشت‌های معده و دستگاه حکومت فرمان، ذخیره و فهرست کردن
محصولات تصاحب شده، گزارش و راه و خروج این محصولات و نظایر
آنها می‌شده است. علاوه بر این ها، چنان که هرودوت، تاریخ نگار
نامدار، گزارش کرده است، خاستگاه هندسه مصر باستان بوده است.
ابزار اصلی «علم» هندسه در مصر باستان طناب بوده که در ساختمان اهرام
و معابد، سد سازی، ساخت آبراههای غله و محاسبه حجم آنها و مهمتر
از همه، تفکیک زمینهای حاصل خیز شده در اثر سیل های سالانه رود
نیل. از آن برای اندازه‌گیری استفاده می‌شده است. از جمله کارهای
فکری دیگری که در تمدن‌های اولیه انجام شده، تقسیم شیوه‌رژه به
ساعت و تقسیم داده به ٥٨ درجه است.
اسطوره‌برداری نیز، ابتدا در مصر و چین و هند و سپس در یونان
باستان و اوج آن در آثار هومر (ایلیاد و اودیسه)، شکل ابتدايی اما
هنرمندانه دیگری از کار فکری جدای شده از کار دستی است که در آن با
نواختن زیبا و هنری فراورده‌های مغز انسان به صورت خداوند و قهرمان
فوق بشری، گردیده و به فرمان این خداوندان و موج‌های مهم و
سرنوشت محتمل در قدس‌ها می‌شود.
اما در جادوگری و اسطوره‌برداری به مثابه شکل‌های ابتدايی کار
فکری جدا از کار دستی هنوز در هم آمیختگی انسان با طبیعت و پیدایش کار
و زندگی تشکیل می‌دهد به چشم می‌خورد و این شکل‌ها به‌طور یک‌گروه و
نانوی‌های انسان در برای نیروهای طبیعت و ناگاهی او یا از کارکرد اندام‌های
خویش است تا سلسله عوامل اجتماعی در زمان پیدایش این کارهای
فکری، که مقارن با عصر پرز، است، هنوز کار انسان به طور کامل از
زندگی یا جدا نشده است. گفتگوهای ویدیویی مصنوعی است که
در عین آن که نقش روش‌های تولیدی ایفای می‌کند،
سلطه عوامل اجتماعی بر زندگی انسان را تکمیل می‌سازد. نا پیش از
پیدایش سیکل، کالاهارا به واسطه کالای معادل عمای مبادله می‌شنود که
خود ارزش استفاده دارد، مثال گویسند یا اکنون، با پیدایش سیکل، جدایی
می‌باشد از استفاده (که بیان دیگری از جدایی کار از زندگی است) به اوج
خود می‌رسد، زیرا سیکل فقط برای مبادله به کار می‌روند و همین امر ارزش
استفاده از فلز آن را منتفی می‌کند (مگر در زمانی که سیکل چنان بی ارزش
شود که به‌های فلز آن از به‌های آن به عنوان پول بیشتر شود). به ویژه که
درجه جدایی کار از زندگی بیشتر می‌شود و پول قدرت بیشتری بر انسان
اعمال می‌کند، جدایی کار فکری از کار دستی نیز کاملتر می‌گردد و
محصولات مغز انسان اندازه‌گیری و اعمال قدرت آنها پی انسان بیشتر
می‌شود. وارونگی کامل، رابطه مادی انسان‌ها، در ذهن آنان به وارونگی
کامل رابطه بین مغز و محصول آن تبیین می‌شود. همان‌گونه که محصول
دست انسان به صورت یک‌ویژگی فرازمانی و فراماکنی به تمام پول در
می‌آید که انسان باید در خدمت فرهنگ شدن هر چه بیشتر آن قرار گیرد،
محصول مغز انسان نیز به شکل موجودی مغز انسانی و فراماکنی و مستقل
از انسان در می‌آید که انسان باید به پنج‌ان پردازد. به سختی دیگر،
بت‌وارگی فکری جزء جدایی نابایدی از همان بتوارگی مادی است.
علم و فلسفة یونان در قرن ششم پیش از میلاد میسیح، که هم‌زمان
است با انتزاع کاملاً معادل عام به صورت پیدایش سیکل مصنوعی،
معنی ای بتوارگی فکری و جدایی کامل فکری از عمل است. به جای
"ریاضیات" عصر پرز در مصر و بین النهرین که به شکل قواعد تجربی
بود، ریاضیات محض به وجود می‌آید که به استدلال استنتاجی می‌باشد.
است. در هندسه، طناب به عنوان وسیله اندازه‌گیری جای خود را به خط کش می‌دهد که فقط با اندازه‌های انتزاعی سرو کار دارد. در حساب و علم شمارش، عدد به جای چرخه می‌نشیند و حتی به چنان جایگاهی ارتقا می‌یابد که به زمین فیثاغورس قومی به جهان می‌گردد. بنرای بیان نسبت که نه چیزها یا یک‌دیگری از مفاهیم بزرگتر، "کوچک‌تر" و "مساوی" استفاده می‌شود.

اما شکل کامل جدایی کار فکری از کار دستی در ارتباط فلسفی متحلی می‌شود. در عرصه فلسفه، ذهن انسان متلقی، دقیقاً به دلیل جدا شدن از عمل، هستی اجتماعی - تاریخی انسان را به هیئت مبدل یک هستی صرفاً طبیعی جدا از جامعه و تاریخ و انسان و فعالیت عملی - انتقادی آور، بعنی یک هستی غیراجتماعی - غیرتاریخی در می‌آورد و تحت عنوان "طبیعت"، "هستی"، "ماهی"، "ابزه"، "جهان عینی"؛ و...

می‌کوشد حقیقت آن را بی‌شناسد.

این هستی انتزاعی و غیراجتماعی - غیرتاریخی که شناخت آن موضوع فلسفه را تکشیل می‌دهد، فقط و فقط در ذهن فیلسوف وجود دارد، هر چند علت و ریشه آن ذهن فیلسوف نیست بلکه در اثر جدایی مبادله کالا از استفاده آن و تولید خصوصی افراد جدی و مستقل از یکدیگر و انعکاس آن در ذهن انسان‌ها به وجود می‌آید. این مفهوم از طبعت این لحاظ با مفهوم جادوگری و استحرار برداشته آن متوقف است که هر گونه درهم آمیختگی انسان با طبعتی از آن زده و انسان نمی‌چیز جایگاهی در آن ندارد و به همین دلیل نمی‌تواند آن را تغییر دهد. در نفیت مقابل این "جهان عینی"، انسان‌زدیده شده از طبعت با ع анаوینی چون "روح"، "آگاهی"، "شروع"، "سرود"، "جهان ذهنی" و... به شناسنده صرف (و نه در عین حال تغییر دهنده) "جهان عینی" بدیل می‌شود. از این جا به بعد است که دو قطعی عین - ذهن و این پرسش‌های اساسی فلسفه
مطرح می‌شود که «هستی» یا «طبعیت» از چه جیزی ساخته شده است؟ آیا طبیعت بر آگاهی مقدم است (ماتریالیسم) یا آگاهی بر طبیعت (ایده‌آلیسم)? و سرانجام این که آیا آگاهی انسان قادر به شناخت طبیعت هست یا نه؟

نخستین فیلسوفان یونان به طور طبیعی و خودروی ماتریالیسم بودند و برای چهارده ماهیت مادی قائل می‌شده‌اند. تلاش که از این عنوان نخستین فیلسوف یونان باستان نام برده می‌شود، چهارده ماهیت از آب می‌دانست. پس از این آکسفیس هوا و هرکلیس آتش را ماده تکمیل دهند. هستی می‌دانستند. سرانجام، امپریکلس خاک را نیز به عنصر فوق افزود و اعلام کرد که چهارده جهان از آب، هوا، آتش و خاک (عناصر اربع) تشکیل شده است. پس از آن نیز، دموکراتوس چهارده را مشکل از دو ریز (اتم) دانست. آیین سان، در جهانی که نخستین فیلسوفان یونان به تصویر می‌کشید - به رغم ماتریالیسم بودن این تصویر - هیچ نشانی از انسان‌های واقعی و فعال و جامعه و تاریخ آنان وجود ندارد. چهارده این فیلسوفان دنبایی صرفاً طبیعی است که از هر گونه حضور انسان و فعالیت عملی‌انتدادی او به شده و به این معناست که هر گونه این جهان فقط در ذهن فیلسوفان وجود دارد.

اما، به قول هگل، فلسفه با پارمنیدس آغاز می‌شود. زیرا مقولهای که او مطرح کرد از مقولات همه اینان انتزاعی بود. یگانه، به نظر پارمنیدس، هر آنچه توسط حواس درک می‌شود، غیرواقعی است. امر واقعی، فقط یگانه است که نام‌نامی، نامی‌هایی که وارده و تفسیر ناپذیر است. یگانه در آن، به وجود آمد است و نه از میان می‌روید. به این دلیل، فراتر از زمان و مکان است. در آن، هیچ چیز با فرضی برای حركت نیست. بنابراین، سیزی به نام حركت وجود ندارد. یگانه پارمنیدس از آن رو فلسفه تر از مقولات آب و هوا و آتش و خاک است که از همین عنصر طبیعی نیز تهی شده و
پازخانه روابط لین... /

بدین‌سان فاصله خود را از انسان و فعالیت علمی-انتقادی و برای تغییر طبیعت بیش از پیش کرده است. پس، وجه مشخصه انقیانه فلسفی جدایی آن از انسان و هستی اجتماعی-تاریخی از است. هر چه این جدایی بیشتر باشد، به عبارت دیگر، هر چه فاصله کار فکری از کار دستی بیشتر باشد، انقیانه فلسفی تر است.

همین‌را در مورد «ایده» (مثال) افلاطون می‌توان گفت: فلسفه افلاطون نیز بر تعیین واقعیت و صورت ظاهر یا به ویژه، که دقت‌های پارمنیدس آن را بیان کرده بود، مبنایی است. با آن تفاوت که پارمنیدس من‌گرد حکمت است، حال آن که افلاطون (به چهار از هراکلیتوس) وجود داشت، می‌پذیرد اما آن را مختص اشبای جزئی و محسوس و تغییر‌پذیر می‌داند.

بنابر این، افلاطون به دو دنبال است: دنبای فلسفی، جزئی و محسوس، و دنبای ابدی، تغییرناپذیر و نامحسوس که او آن را «ایده» می‌نامد (همین تفکیک است که بعدها در فلسفه نوافلاطونی مبا نظری دیگر بسیار و ادیان یکتارست به‌پس از آن قرار گرفت). «ایده» افلاطون همان «یگانه» پارمنیدس است، با این فرق که «ایده» برخلاف «یگانه» متکن است. بدين معنی که برای هر شیء جزئی و محسوس و زوال‌پذیر در دنبای فلسفی (مثال صندلی) یا در دنبای کلی و نامحسوس وجود دارد که سرمدی و زوال‌پذیر است. اگر دقت کنیم یک خوایم برد که اولاً تفکیک این دو دنبای چیزی نیست. پیمان دیگری از تفکیک کار فکری و کار دستی یا جدایی تئوری و پراتیک (التبیه پراتیک و کار دستی دقيقاً معادل یکدیگر نیستند و پراتیک مقوله‌ای یا دو گسترده‌تر از کار دستی است و از جمله شامل فعالیت انتقابی برای تغییر چهار بهبهان نیز می‌شود. اما، در اینجا برای سهولت بحث آنها را معاوید می‌گریم.

به عبارت دیگر، در فلسفه افلاطون دنبای واقعیت (که او آن را «ایده» می‌نامد) دنبای تئوری است و پراتیک فقط نمود یا ظاهر تئوری است.
این وارونگی فقط از آن رو نیست که افلاطون ایده‌آلیست است و ایده را بر ماده مقدم می‌شمارد. در مورد فیلسوفان ماتریالیست پیش از او نیز عنصر توانبخش جهان بینه ماده (آب و هوا و...) مفهومی صرفه‌طلبی است که فیلاکونه وجه مشخصه انسان بینه یپراتیک (کار و تولید) و فعالیت انقلابی است. به سختی می‌گردد، چه آن که افلاطون به اردوی ایده‌آلیسم و فیلسوفان پیش از او اعتمادا به اردوی ماتریالیسم متعلق ردیده‌ها، دور در یک جنبه اساسی اشتراک نظر دارند و آن این است که در (واقعت) مورد نظر آنان زنده، واقع و تاریخی و فعالیت عمیک-انتفادی او برای تغییر گام است. ثانیاً، این تفسیر تئوری و پراتیک و جهه یا جنبه‌ای از یک تفسیر نیز با در سطح جامعه استات و آن همان تفسیر جامعه به تولیدگی انسان و سایل تولید که ثروت جامعه را تولید می‌کند، در یک سو، و صاحبان وسایل و محصولات تولید که از کار اضافی همان تولیدگی انتزاق می‌کند، در سوی دیگر، است. به این معنا، منوان گفت که یک وارگی فکری چیزی نیست جز بیان فلسفی یپراتیک. به عبارت مشخص‌تر، «ایده‌اکه افلاطون چیزی نیست جز بیان فلسفی پول. در واقع، این اننزاق واقعی و مادی مبادله و ایجاد کالای معادال عام در شکل سده است که در ذهن افلاطون به هر یک ماده انتزاع یک جنبه (ایده) در می‌آید. انتزاع یک جنبه‌ای که نقش آن چیزی نیست جز بوشنادن واقعیت آن انتزاع واقعی و مادی، که خود از آن نشات گرفته است. در مورد ارسطو نیز چنین است. ارسطو با آن که بین دو دنباله متفاوت افلاطون رایگاه‌های دیالکتیکی برقرار می‌کند و می‌گوید دنباله کلیات (ایده) فقط در دنبال جنبه‌های اشتباه مادی (می‌تواند وجوه داشته باشد (مثل‌ایده) و نیازی فقط در چچرهای سه‌گانه رنگی می‌تواند وجوه داشته باشد) و باید در سان در واقع تئوری را قائم به پراتیک می‌کند، اما از آن جا که
پازخانه روبکرد لنین ...

29

بين اين چيزهای سيفرد رنگ و عمل اجتماعي- تاريخي انسان هبر
رابطه‌ای نمي‌بيند (درست از آن رو كه شناخت از جهان از اين عمل
نشأت نمي‌گريد) باز همان روبکرد فلسفی افلاطون را به شكلی ديگر
تكرار مي‌کند. افر مگوئد هر چيزی (كه او آن را «جوهر» مي‌نامد) هم
داراي «صورت» است و هم داري از "ماده". اما جوهر هر چيز، يعنی
عمالي كه هر چيز را قائم به ذات مي‌کند، "صورت" كه پي ينت و نه
ماده، آن، ماده بدون صورت نمي‌تواند وجود داشته باشد. اما صورت
بودن ماده مي‌تواند وجود داشته باشد. به نظر ارسطو، "خدا" مصدق بارز
صورت بودن ماده است. "صورت"، فعال و مذكر است حال أن كه "ماده"
منفعل و مؤنث است. انسان هم فكر دارد و هم جسم. فكر انسان
صورت او است و جسم او ماده. بدين سان، به نظر ارسطو، جسم انسان
قائم به فكر هم اينست. از همين رو است كه ارسطو انسان را "حيوان ناطق"
(حيوان متفكر) تعريف مي‌كند. مي‌بينيم كه "صورت" ارسطو بيان ديگري
از همان "ايده" افلاطون است. ارسطو نيز توري را ( تحت نام "صورت")
به امری فرادست و پرتابکر (به نام "ماده") به عمالي فرودست و بنده
توري بدل مي‌كند.

بدين سان، در نتیجه تقسيم كار فكری و دستی، وارونگی رابطه انسان
با محصول کارش، يعنی تبدیل هم‌ستی اجتماعی- تاريخی انسان به
مقياسی برای سنجش کالا، در ذهن جدی شده از عمل فيلسوف به صورت
وارونگی رابطه دست و فكر و تبدیل فكر به فرم‌ناروهی مطلوق دست
توریه و فرمول بندي مي‌شويد. در تقسيم كار فكری و دستی، فعاليت
عملي- انتقادي انسان دوباره مي‌شويد و از همين رو محصولات ذهن
انسان همچون "مقولات" جدی از انسان به تمايش در مي‌آيند. فيلسوف به
انديشه انتزاعی شخصيت مي‌دهد و عمل را به امری كه كي از اين اندیشه
پروي كند، بدل مي‌نماید. اخلاق، سياسات اقتصاد، حقوق و تمام آنچه
که زیر عنوان "فلسفه عملی" دسته‌بندی می‌شود علت وجودی خود را از اینجا می‌گیرد.

سقراط، که از راه‌نگران اخلاقی می‌شود، فضیلت‌های انسانی را به وجود داشت. یعنی، نتوانسته، سرارت و برکناری انسان را ناشی از نوادگان او و مانندش ساختن مدرم به جهت خویش خویش را تبیین می‌کرد. می‌گفت: نیکوکاری به توجه نیک و به یعنی دانش‌های مثبتی دارد. در اثر این دانش، ترس به شجاعت، پی عفتی به باکداشتی، و بی عادالتی به عدلایی تبدیل می‌شود. سقراط سیاست را نیز برحسب پیشنهاد می‌کرد. سقراط: اگر کفشهای شما خراب شود آن را به چه کسی می‌دهید تعیین کنید؟ به کفشاه. اگر در وینجره خانه شما خراب شود، چه کسی آن را تعیین می‌کند؟ جنگ. حال اگر کشتن دولت خراب شود چه کسی باشد آن را تعیین کنید؟ سیاست‌مدار. که خود باید حکیم با فیلسفه باشد. به نظر سقراط، همان گونه که پرستش انسانی است که علم پزشکی آموخته است، انسان عادل نیازی نیست کسی است که عدلی آموخته باشد.

بدرک ترتیب، این جای آن که بی عادالتی را به تقسیم جامعه به طبقات ستمگر و ستمکش نمی‌بست دهد آن را به عدم یادگیری عدالت نسبت می‌داند. همین نظر به یوگا سقراط را به مخالفت با دمکراسی و تفویضی از اسرافیلی و وا می‌دانست. زیرا اگر این درست است که هیچ بیماری خود را به دست کسی که معروفی در علم طب ندارد نمی‌سازد، پس انتخاب و مناصب دولتی با رای انتخاب مردم، که معروفی در علم سیاست ندارند، نادرست است.

پس از ارسطو، اپیکوریسا و رواپی و شکاکان نیز به طبیعت همجون موجودیت تهی از انسان و پراتیک از می‌گریختند. پس از این پایه فلسفه قرون وسطی رو به رویم. رکن اصلی این فلسفه، از قرن پنجم تا قرن
سیزدهم میلادی فلسفه افلاطون است و از قرن سیزدهم به بعد، فلسفه ارسطو هم فلسفه افلاطون و هم فلسفه ارسطو در قرون وسطی در خدمت مذهب - ابتدای مسیحیت و سپس اسلام - قرار گرفتند. فلسفه افلاطون به علت پیگیری‌اش در ایده‌آلسم در ابتدای بیش از فلسفه ارسطو (که دارای جنبه ماتریالیستی نیز هست) مورد توجه مسیحیت قرار گرفت.

این تدوینه گردن مذهب مسیحیت و ایجاد پیوندانه قوی نظری برای اهیات مسیحی نه نسبت به دست نوافلاطونیان و در آن آنان افلاطونیان انجام گرفت. و سپس در فلسفه افلاطونیان قدیس به اوج خود رسید. این فلسفه تا قرن سیزدهم میلادی فلسفه مطلق و بن‌جوون و چراپ قرون وسطی بود.

اما از قرن سیزدهم به بعد به علت ناتوانی فلسفه افلاطون در همگامی با عقیده‌شناسی (هر چند بیشتر جمینی) مذهب در مقابل علم، توماس آکوینس قبیله اساس اهیات مسیحی را فلسفه ارسطو که علمی تر و تجریب‌تر از فلسفه افلاطون است، قرار داد. یک عامل فرعی دیگر نیز در این امر در حال بود و آن دسترسی مسیحیان رومی به فلسفه ارسطو از طریق مسلمانان بود که تا اسپانیا پیش رفتند و علت تاويید‌دری مسلمانان از فلسفه ارسطو نیز آن بود که اولین آشنی مسلمانان با فلسفه يونان باستان از طریق مسیحیان سوریه (نسطوریان) انجام گرفت که اهیات خود را به فلسفه افلاطون بیشتر به فلسفه ارسطو استوار کردند.

بولند.

از سوی دیگر، در فاصله قرن سیزدهم تا پایان قرون وسطی (قرن پانزدهم)، با فلسفه تام‌گریان (نومینیست‌ها) رو به روبروی که زادگاه‌اش انگلستان است و گوتنبرگ راجر بیکن، دانش‌آموخته و بیلیام اکامی. این فلسفه، که در واقع بر جنبه ماتریالیستی فلسفه ارسطو نیکه می‌کرد، اولین بیان ماتریالیسم پس از ماتریالیسم طبیعی و خودروی
نهضتی و فیلسوفان یونان باستان را بود. زیرا به وجود جهان مادی در خارج از ذهن انسان قائل بود. اما برای مفاهیم کلی اعتباری صرفا ذهنی قابل بود و آنها را نام‌هایی برای اشبای می‌دانست که هیچ گونه مایه‌ای خارجی و عینی ندارند و صرفاً مخلوط ذهن انسان‌اند. نقش این فلسفه در پیدایش ماتریالیسم انگلستان در وجود فیلسوفانی چون فرانسیس بیکن، تاسیس های و جان لاک، که خود یکی از بین‌های ماتریالیسم قرن هجدهم در فرانسه بود، بسیار مهم است.

در قرون وسطی نیز مذهب و ماتریالیسم در یک گنبد انتزاعی نظر داشتند و آن طبیعت فاقد پراکسیس یعنی طبیعت فاقد انسان واقعی و تاریخی به عنوان موجودی عملی - نظیری بود. فرق آنها در این بود که مذهب یکی طبیعت را امری ثانوی می‌پندشت حال آن که ماتریالیسم آن را متقید می‌دانست. طبق کتاب مقدس، خدای جهان را در شب روز می‌آورند که روآ آخر به آفرینش آدم به شکل خود خدا اصاص دارد. اما آدم به افراز حوا میوه درخت ممنوعه (درخت معرفت) را می‌خورد و به علم این نام‌هایی از بهشت رانده و محكوم می‌شود که تا این در زمین زندگی کند و نگاه گاه خود را پس دهد. بدین سان، در مذهب انسان تمام قدرت خود را به خدا تقویض می‌کند و خود به نتیجه ای تبدیل می‌شود. به عبارت دیگر، انسان موجودیت خود را می‌دود خدا است. در ماتریالیسم فلسفی نیز، طبیعت در مقابل انسان همین مقام و چاپگاه خدا را دارد. یعنی در ماتریالیسم فلسفی انسان موجودیت خود را می‌دود طبیعت است. و خود چهره جز نظارت‌گر متفاوت طبیعت نیست. از سوی دیگر، از دیگه‌ای این ماتریالیسم، طبیعت چهره جز نیست. به سخت دیگر، در ماتریالیسم فلسفی در واقع انسان موجودیت خود را می‌بندی آدامی است. پس چه در مذهب و چه در ماتریالیسم فلسفی، رابطه انسان با دنیا اطراق

رابطه‌ای وارونه است، رابطه‌ای که ساخته‌های ذهن و دست انسان را (پس

32 / علیه کار مودی
از پیاده‌سازی انسان، طبیعت دیگر همان طبیعت پیش از انسان نیست بلکه مسالمات تاریخ انسان و شود به عنوان سازندگان انسان نشان می‌دهد. این امر از طرف نظر، همان گونه که بیشتر گفته شد، به عنوان وارونگی مادی تولید کالایی در جامعه‌ای است که انسان در آن زندگی می‌کند.

از فقر شناخته شده به بعد، در جوامع اروپایی قانون ارزش‌یابی می‌شود. ارزش‌های کالا به نسبت زمان کار اجتماعی‌ای است که برای تولید آن کالا، به‌طور آموزشی کار تبدیل نمی‌شود. این امر باعث شده است که ارزش‌ها هر چه بیشتر باشد، مستحکم‌تر باشند.

اما در این جوامع طی فرانسه، چند صد ساله است که این امر مزدی به شکل اصلی به استثمار انسان از انسان تبدیل می‌شود. افرادی که به ارزش‌های متغیر (سرمایه منفی) در کنار یکدیگر سرمایه‌ای (سرمایه ثابت) به کار کرده‌اند، توانستند کار ارزش‌مندی را تولید کنند که بیش از افزودنی ارزش‌ها هدایت به سرمایه‌خورده به سرمایه‌داران ارزش‌های جدیدی و افزودنی می‌گویند که خود به سرمایه‌داران افزودنی و به سرمایه‌داران جدید بدل می‌گردد.

بدین‌سان، بازی و مبنا جامعه سرمایه‌داری کالا شدن نیروی کار است. اما برای آن که نیروی کار بتواند کالا شود و شرط لازم است. اول آن که فروشندگان این کالا، به‌عنوان کارگر، جزء مهم نیروی کار هیچ‌چیزی از دیگری برای امر معاش ندارند. ثانی آن که به این شرط مربوط می‌شود، کارگر به‌عنوان مالک و سایر تولید، نیستند و پایاً زنگی مجوز است کار کند. اما افراد کارگر با پرده این است که برده خود کالایی است که خرید و فروش می‌شود. حال آن که کارگر فقط نیروی کار کالا است. اما برای آن که کارگر پایان نیروی کارش را در پارک نگه‌دارد باید مالکیت کالا به این نیروی کار به رسمیت شناخته شود و به‌این‌هیمن‌شرط دوم، تبدیل نیروی کار به کالا است. براساس این شرط، کارگر و مالک
وسائل تولید همچون صاحبان مشارکتی حقوق کالا در بازار در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند. آنان فقط از این نظر با هم فرقی دارند که یکی فروشندگان کالا است و دیگری خریدار آن. اما، از نظر حقوقی و قانونی، برابرند و هیچ فرقی با یکدیگر ندارند. علاوه بر این، کارگر نیروی کارش را فقط باید مدت معینی می‌فرورود. اگر نیروی کارش را یک بار برای همیشه و یا آخر عمر بفرودند در واقع به جای نیروی کارش شخص خود را فروخته است و به جای کارگر به بیمه تبدیل می‌شود. حفظ شخصیت حقوقی کارگر مستلزم است که این دامناً مالک نیروی کارش باشد را کارگر فقط آنگاه می‌تواند مادام العمر نیروی کارش باشد که این نیروی کارش را به همیشه بلکه فقط باید مدت مشخصی در اختیار سرمایه‌دار قرار دهد.

این شرایط دوگانه تبدیل نیروی کار به کالا به تعارضی بین‌دین در جامعه سرمایه‌داری می‌انجامد. از یک سو، در واقعیت و در رابطه انسان با انسان، کارگر همچنان انسانی است که برای زیستن چیزی جز نیروی کارش را ندارد و مجبر است این نیرو را به دارندگان وسایل تولید بفروشد تا آنان کار اضافی از را به تصاحب خود درآورند. به سخن دیگر، کارگر نیز همچون برد و سرف انسانی است که استثمار می‌شود و بیان عربی‌نابایری در جامعه سرمایه‌داری است. از سوی دیگر، به عنوان تعمیم حق مالکیت خصوصی و به رسومیت شناسی مالکیت کارگر بر نیروی کارش در عرصه حقوق و قانون با او انتقال انسانی برای با سرمایه‌دار بفرود و می‌شود. همان گونه که سرمایه‌دار این حق را دارد که نیروی کار کارگر را بخرد یا نخرد، کارگر نیز از این حق بخور ندارد. در واقعیت کارگر نمی‌تواند نیروی کارش را به سرمایه‌دار بفرودند، به این دلیل ساده که اگر این کار را نکنند از گرستگی می‌مرد. اما در حقوق و قانون کارگر مختار
پازخونی و روبکرد لین... / 35

است که این کار را یکند یا نکند، و این همان تعارض بین‌دادنی است که با
کالا شدن نیروی کار بعنی با پیدایش جامعه سرمایه‌داری به وجود می‌آید.
لبرالیسم و دمکراسی لبرالی بازتانا این تعارض اجتماعی در عرصه
سیاست است. در اروپا، در برابر استبداد سلطنت مطافیت اشراف فودال و
کلیسایی حامی آنان، طبقه‌ای با به میدان سیاست می‌گذارد که پرچم
آزادی و برایی را به دست گرفته است. این آزادی و برایی همان گونه
که گفتند شد، آزادی و برایی صرف حقوقی یا صوری است. اما همین
آزادی و برایی صوری طبقه همازاد بزرگ‌تری یعنی پروتاناریا را نیز به
عرصه عمل حقوقی، سیاسی و اخلاقی می‌کشاند. بدین‌سان،
نظره‌بردازی درباره عمل انسان یعنی فلسفه عملی، که بیش از این تابع
صرف فلسفه نظری (متافیزیک) بود، خود را از زیر بار سگین متافیزیک
پرور می‌کند. پنیان‌های متافیزیک سست و انززان می‌شود، اگرچه
فرمانروایی خود را همچنان حفظ می‌کند.

این شکاف در فلسفه مدرن بازتانا همان تعارض بین‌دادنی جامعه
سرماه‌داری است. فلسفه‌مودرن، از یک سو، همچون اسلاف خود انسان
تاریخی و پراکسیس او را از طبیعت حذف می‌کند و از سوی دیگر، ناچار
است از آسان بنازدین فرآید انسان زمین و عمل او را به رسماً
شناسد. از آن جا که این پرون برابه‌شانه خاص نقض اساسی و
مهمی دارد، من در این جا می‌کوشم که حضور این دو گرایش می‌سازد با هم
را در قله‌های فلسفه مدرن، یعنی دکارت، کانت و هگل به تفصیل نشان
دهم.

فلسفه مدرن
الف... دکارت
نقشه آزمون متافیزیک دکارت (با به تعبیر خود و یا «فلسفه اولی») نیز
چون آغازگاه هر منافی‌یخی، شناخت هستی با جهان است، اما دکارت به شناخت هستی، از شناخت شروع می‌کند. به سخن دیگر، دکارت از اپیستمومزی به انتстойز می‌رسد. بدین معنی که برای دست‌بایی به شناخت جهان، ابتدا ما خواهد بدانی که آیا شناسانده جهان نقطه‌ای وجود دارد که او بوتاند در کمال بقای و بدور از هرگونه شکاکیت به آن اتکا کنند. دکارت در اینجا شکاکیت را علیه خود شکاکیت به کار می‌گیرد، يعني برای رسیدن به پیگیر، از شک («شک روشن») بهره می‌برد. از روزی به کشیشی به نام پورژن که بود: «اگر می‌خواهید سیب‌های سالم موجود در سبدی را از سیب‌های فاسد جدا کنید و نگذارید آن‌ها هم فاسد شوند، چاگه آی گذاری که همه سبب را خالی کنید و از نو سیب‌های سالم را یکی‌یکی در سبد بگذارید و سیب‌های فاسد را روی کومها بریزید؟» بدین سان، دکارت برای آن که جای هیچ شکی را باقی نگذارد به هر اندازه‌ای (اعض از فاسد و سالم) شک می‌کند تا سرناپما به اصل برست که دیگر شک‌برداری نباشد. و آن اصل همین شک کردن به هر اندازه‌ای است. همین که من شک می‌کنم، یا می‌اندیشم، نشان دهنده این یقین است که من وجود دارم، زیرا در غیر این صورت نمی‌توانستم بپیدایم. به گفتگو خود دکارت: «اگر از درباره چیزی اطمنان یافته باشم یا صرف‌اً در باره چیزی اندیشیده باشم، یا گمان می‌باشت وجود داشته باشم.» همچنین: «من هستم، من وجود دارم، این امری است یقینی اما تا کی؟ درست‌ت‌ا وقتن که فکر می‌کنم، زیرا هر گاه تفکر می‌نمایم، شاید در همان وقت هستی با وجود متوقف شود.» بدین سبک، دکارت به اصل معروف خود می‌رسد: مناندیشم، پس (cogito ergo sum).

دکارت سپس با حرکت از این اصل می‌پرسد آیا امکان دارد که تمام اندازه‌هایی مانند بناشند و هیچ یک از آن‌ها نماینده
بازخوانی روبرو نه‌ین…

واقعیت مستقل از ذهن من باشند؟ پاسخ او به این پرسش، منفی است. به نظر او، دست کم یک اندیشه وجود دارد که نمی‌تواند آفریده‌های ذهن وی باشند. و آن اندیشه می‌گوید که خود خداوند آن را در ذهن او کاشته است، زیرا ذهن نامناسبی نمی‌تواند آفریده‌های مفهومی نامناسبی باشد. پس، دکارت مفهوم «علت فاعل» را می‌پذیرد، هر چند، برخلاف امر درست، شناخت «علت غایب» را ناممکن و به‌فایده می‌داند.

«او، بس از این‌جا و وجود خدا، می‌پرسد چرا خداوند مرا چنان نیافته‌کنم؟ چگونه می‌توانم در این‌جا یک اندیشه مناسبی باشند؟»}

همکنون از این‌جا به چه بسا در تجربه به چیزهایی فراوانی برمی‌خورم که نمی‌دانم آنها را چه و چگونه آفریده است، هیچ وجهی نمی‌تواند این فقدان را داشته باشد. 

به این‌جا می‌آید اندیشه‌ها و نامناسبی است، به آسانی می‌توانم در این‌جا یک اندیشه بپرسم. 

دبیرمان به کشف آن‌ها جز یک گستاخی در از مقدور نیست.»

دکارت سپس به اثبات ماهیت اندیشه ماید می‌پردازد و می‌گوید حتی اگر هیچ چی‌خاضی در جهان ماید وجود نداشته باشد، بازم هم ماهیت آن صیه‌ای واقعی است. از ذات اندیشه ماید را از طریق مفاهیم بی‌بعد، انداده، شکل، وضعیت و حرکت می‌شناسیم. اما این شناخت، مستلزم وجود بالفعل اندیشه ماید نیست، حال آن که شناخت من از ماهیت
خداوند دال بر وجود بالفعلی آن است، زیرا وجود، جزئی از ماهیت واقعی و تغییری‌پذیری است که وابسته به آن دلالت می‌کند. این برهم، روایتی دیگر از برخی‌انسانی شناختی است، وجود خدااست که دکارت در اینجا آن را نکرده می‌کند: خدا است که تمام کمالات پرخوردار است، وجود داشتن، یکی از کمالات است، پس، خدا وجود دارد: اثبات واقعی صرفاً براساس مفهوم آن واقعیت.

سرانجام دکارت، در آخرین تأمل خود، به اثبات وجود اشیاء مادی می‌پردازد و می‌گوید با آن که تجربه حسی ذات جهان مادي را اشکار نمی‌کند، اما وجود این جهان را نشان می‌دهد. خداوند ممکن طبیعی در من افیده است باید این باور باشم که تجربه‌های حسی من از کوشش اشیاء مادی بر روی من سرچشمه می‌گیرند. همچنین، اگر چه بین ذهن و بدن من کوشش متقابل وجود دارد، اما آنها دو جاهر مستقل از یکدیگرند: ذهن یا جاهر res cogitans (اندیشکده) و بدن جاهری که صفت امتیاز یا بعده است (res extensa) یا جاهر مستند). به که ممکن است (یا همان طور که اندکی بعد از این خواه اگفت، نقیض است) که من به دنبال باش نمی‌کنم. با آن من توصل باشم، اما چون از یک سو مفهوم واضح و متمایزی از خودم دارم، از آن حيث که فقط جزئی هستم که من اندیشیدن بودن امتیاز است و از سوی دیگر مفهوم متمایزی از بدن دارم، از آن حيث که چپ زی است فقط صاحب امتیاز و عاری از فکر، پس بدن تردید این من، یعنی نفس من که به وسیله آن هستم، کمالاً و واقعی از بدن متمایز است و می‌تواند بودن بدن وجود داشته باشد. ۸۸

جنان که می‌یاد، دکارت در اینجا نیاز جدایی مفهومی ذهن و جسم (انزاع) به جدایی واقعی و مادی آنها می‌رسد. و این الیه ایده آلیس است. اما نکته مهم این است که همین روشکرد ایده آلیسی در عین حال ار
را از دل‌های ایده‌آلیسم بیرون می‌کشند و به دنیویت و وجود ماده مستقل از
اندیشه معنی مانندیالیسم وا می‌دارند و این دوگانگی، که در تاریخ فلسفه از
آن به عنوان مسئله ذهن-جسم، یاد می‌شود و ناشی از همان گروش دو
جوهری است، ویژگی اصلی منتفیزیک دکارت است.

تا آن چاکه به مباحث ذهن مربوط می‌شود (در فلسفه دکارت، ذهن
و نفس (mind) به یک معنی به کار می‌آیند) منتفیزیک دکارت
جاوی نک‌نیست. و بیشتر متانمار از آرای اقلیت‌الاندیشگان و فیلسوفان
مدرسی است. این چه منتفیزیک دکارت را از منتفیزیک بی‌ثنایی
معمای می‌کند این است که برای جسم انسان جوهری مستقل و می‌باشد. این نکته
قابل می‌شود. اما این ویژگی خود مملو یک ویژگی اساسی است که از
آن به عنوان انقلاب دکارتی، یاد می‌شود: شروع فلسفه از
معروف مشایش، و نه هستی شناختی.

تا پیش از دکارت، فلسفه با شناخت جهان شروع می‌شد. جهان
محوری بود که انسان حول آن می‌گشت و وابسته بدان بود. نقطه شروع
فلسفه، آگاهی از جهان بود و به آگاهی از جهان (انقلابی)
خودآگاهی یا خوداندیشی (reflexivity) را به نقطه عزیمت فلسفه تبدیل
كرده. از او، پیش از هر چیز، به جای شناخت و
بدين سان و را به سوّه تبدیل کرد. (الهیت در فلسفه دکارت، سوّه و ابزه به
این معنی به کار نمی‌آیند.) بنابراین، انسان دکارتی پیش از آن که در جهان
فرآمد در خود فرم‌آمده و از خود به عنوان سوّه آمده می‌شود. از
بدين سان به خود، خصوصیت می‌دهد. خود را به محوری تبدیل می‌کند
که جهان با این حول آن بطرف و این نقطه همان چیزی است که کانت
بگذارد که انقلاب کرونیکی در فلسفه نامید. آن را ازدیاد شکایت و
ویرانگری که دکارت با تکیه بر آن به همه عقاید شک می‌کند و در واقع
عظت و اصلاحات فلسفه ای مدیران آن است و نه بنایی به اصطلاح خالی از
یک معنی واضح ندارند.
خالق که بر ویرانه‌های این عقاید ساخته می‌شود - معلوم همیشه تبدیل انسان به محور جهان، معلوم رهایی انسان از بند آگاهی از جهان و تغییرات بین این آگاهی و نقد آن از نقطه‌ای ورای آن است. فقط انسان خودانشی - که همانا آفریده دوستان مدرن است - می‌تواند از این آزادی سنت شکن برخورد باشد.

اما همین تبدیل انسان به موضوع شناخت به عنوان نقطه شروع فلسفه به دکارت نشان می‌دهد که انسان فقط اندیشه ور نیست، بلکه مستقل از اندیشه‌های بی‌خود نیست، یعنی مستقل از ذهن جسمیت دارد. این تأکید بر جسمیت یافتنی مستقل انسان باعث می‌شود که دکارت، برخلاف اخلاق افلاطونی که سرجامی اخلاق را نفس انسان می‌داند، عواطف اخلاقی را از نفس منفصل و به بدن منسوب کند. نفس از نظر دکارت فقط می‌اندیشد و می‌فهملند که در احوال حیاتی فقط، شفاهی دارد و خود احوال حیاتی از بدن نشأت می‌گیرد و به نفس ماتریالیستی که در عمق اندیشه‌های دکارتی بهشتی است و در حوزه او شادی نخواهد و ناخودآگاه زمینه دفاع از آن و توسط نسل‌های بعدی فراهم می‌کند این است که انسان باید زندگی مانندن و زندگی کردن به عنوان یک موجود زندگی برای نفس ندارد، زیرا نفس فقط می‌اندیشد و حیات بدون اندیشه ممکن است، چنان که جهان‌های محسوس شده این گونه حیات‌اند. 

همچنین: "تأسیس علم اخلاق جدید مستلزم علم برای استحکام علم دخالت بود در امور اخلاقی بود و دکارت با تشبیه مکانیکی حیات بین انسان‌های طبیعی غالب نشد." 

این آموزه ایده‌آلیستی - ماتریالیستی معلول ریکاردی است که می‌خواهد فلسفة مظهری اهل مدرسه‌ها با فلسفه‌ای عملی که زندگی انسان را به یک بخش، جایگزین کند، دکارت فلسفه را به درخی تشبه می‌کند که در یک فیزیک تناوبی و تحقیق شیء فیزیکی از جمله مکانیکی، پزشکی و اخلاق است. از یک گویند همان گونه که ارزش
درخست به خاطر میوه آن است، ارزش فلسفه نیز به خاطر علوم عملی است. همین روزکرد است که فلسفه دکارت را به ایجاد کار و کوششی در فلسفه مدرن یاد می‌کند: «در فلسفه دکارت با قول به اصلاح اراده و اعتماد به آن که خداوند ماهیت حقیقی را جعل می‌کند به یک نتیجه مهم اخلاقی می‌توان دست یافت، و آن این که در ذات باری تعالی نظر و عمل به هم آمیخته است. خداوند نه فقط به همان نسبت که می‌داند و می‌شناسد عمل می‌کند بلکه در ذات او عمل مقدم بر نظر است. خداوند حقایق را دانست ابتدا اراده می‌کند و به تبع اراده خود آنها را می‌شناسد، یعنی پیش از آن که شبیه‌سانه ابتدا می‌سارد و اثبات می‌کند. این ملازمت نظر و عمل و تقدم عمل بر نظر که از لوازم قول به اصلاح اراده یا اصلت ماهیت است، در فلسفه دکارت می‌باشد کات و کوششی در فلسفه جدید است. علاوه بر ذات خداوند، در وجود انسان هم باید اصول فلسفه دکارت تقدیم با عمل است، زیرا اراده کردن در قضیهی کوچیکی به صورت شک کردن بروز می‌کند و شک کردن اراده کردن است هن شناخت به عنوان یک جریان نظری. شک، اراده‌ای است که به شهید ذات خویش می‌اجامد و نتیجه آن علم به ذات خویش است. به قول یکی از شارحان دکارت، وی با قول به اصلاح اراده (که در فرانس و سطی سرحد تأیید دو نس اسکاتوس بوده است) از طرفی امکان افرینش ماده را فراهم کرد و از طرف دیگر این امکان را که ماده زیر سلطه دیگر قرار گیرد. اعتقاد به تفاوت اراده بر عقل حاوی این پیام است که دانستن چیزی جز توانستن با عمل کردن نیست. خداوند ابتدا اراده می‌کند و به تبع این اراده، می‌شناسد. این که دانستن چیزی جز توانستن نیست از مبادی اخلاقی جدید است و در نتیجه این مراجعه اراده کردن آرا بیکن را نیز به یاد می‌آورد.»

بنابر این، دکارت با شروع از خودگاهی با خوداندیشی نشان می‌دهد که انسان موجودی است که ابتدا اراده می‌کند و به دنبال این اراده بینایی
اطراف خود را می‌شناسند. یعنی، انسان پیش از آن که صرف‌اً اندیشه‌ور باشد، موجودی است کو‌شدنی و تولید کننده. اگر تا پیش از دکارت انسان صرف‌اً نظرورزی و توانایی داشت، شناخت می‌شد (حیوان ناطق)، و کار و تولید وظیفة موجوداتی بود که انسان محسوب نمی‌شدند. در فلسفه، دکارت انسان دوگانه می‌شود، هم با انديشه شناخته می‌شود و هم با عمل. با این‌همه، با یاد گرفت که در فلسفه دکارت نیز یک‌اً، عمل انسان به عنوان عمل اجتماعی- تاریخی بله، همچون عمل فردی انسانی منجر از جامعه و تاریخ و انسان‌های دیگر تصور می‌شود و ثانیاً ویژگی تعیین‌کننده هویت انسان باز هم انديشه و توانایی شناخت است. چنین که دیدیم، اگر آن چگونه کار در مورد نفس سخن می‌گوید، می‌نویسد: «... نفس من که من به وسیله آن هستم آن چه هستم... این نکته نشان می‌دهد که این همیشه ذهن را می‌گذرم حاکم می‌داند...» دکارت در بعضی مسائل اخلاقی همیشه زیر سلطة افلاطونی است. مثلاً در بررسی مراتب فضایل، ایمان افلاطون فضایل حکم را که اتفاقاً به نظر اکثر انسان‌ها است به بنده برترین فضایل می‌داند و با یک تفسیر سقراطی از فضایل حکم، جنس تمام فضایل را دانایی و فرزندگی اعتقاد می‌کند. دکارت با اعتقاد به حاکمیت نفس بر بنده، که جنود با اصول تفکر او در مورد نفس سازگار نیست، سایر فضایل را تحت سلطة حکم قرار می‌دهد. این بخش از آرای پی‌گذار فلسفه افلاطونی است و با نوآوری او در اختلاف سازگار نیست.»

اما، چنان که خواهیم دید، از دکارت به بعد فلسفه در جهت بررسی‌تر شدن و انضمام شدن عمل و تغییر‌های انسان و در ادامه آن از زیر سلطه شناخت صرف (متافیزیک) سیر می‌کند.
سار اندیشه فلسفی در غرب پس از دکارت نیز خودگوا این نکته است که آن چه ذهن منتقدان پس از دکارت را به خود مشغول می‌دارد اندیشن‌های انی در همان موکار است که با خوداندازی خود را به محور جهان بی‌دلیل کرد. است. از دکارت به این سو، اندیشه منتقدان به جای آن که به شناخت جهان پیرون از انسان مطوف شود، به سوی شناخت خود انسان باز می‌گردد. و منعكس می‌شود. اندیشه فلسفی پس از دکارت حول این پرسش می‌جریخد که چه چیزی انسان را به شناخت جهان نمایش می‌کند: عقل یا تجربه حسی؟ در پاسخ به این پرسش، دو جریان عمده در فلسفه مدرن غرب شکل می‌گیرد: عقل‌گراویه به نمایندگی استیونز و ایپیستوس، و تجربه گراویه به نمایندگی لاک اکیرکی و هیاهو.

لایب نیتس در بررسی چگونگی شناخت انسان در نوع قضیه را از هم تفکر می‌کند: قضیه‌ای که در آن محصول همان موضوع است، یعنیصفر است که از تجربه خود موضوع به دست می‌آید. (مثلاً قضیه‌های برادری، مادرک است) که در آن صفت با محصول ممکن است تجربه و تخلیه مفهوم برادر به دست آمده است) و قضیه‌ای که در آن محصول چیزی است که از خارج بر موضوع حمل می‌شود، یعنی از در ارتباط موضوع با چیزی در خارج خود به دست می‌آید. (مثلاً «رویا، گوشت خوار است»).

به نظر لایب نیتس، قضیه‌های نوع اول، قضیه‌های ثابت گفتند و از آن جا که بر قانونی (مثلاً) تناقض منکس می‌شود - یعنی اکثر آنها مستلزم در افتادن به تناقض است - صحبت آن‌ها واجب و حتمی است. حال آن که قضیه‌های نوع دوم که از تجربه ناشی می‌شود و می‌توان بدون در افتادن به تناقض آن‌ها را اکثر کرد، ممکن است صحیح باشد و صحبت آن‌ها الزامی نیست. بعدها، کاتن این نوع قضیه را به ترتیب تحلیلی و ترکیبی نام نداد.
از سوی دیگر، تجربه‌گرانی که با طور کلی تجربه‌ها نشان داده‌اند، معمولاً صحت نیستند. مدل به کلی از علم جدید است و کشف آن در علم مدرن می‌باشد. این نشان‌دهنده‌ی مقدمه را به علم ریخته‌بوده و یک‌سره ویران می‌کند.

بس، از یک سو، برای عقل فلسفی‌ها، شناخت معترض و راستین، شناخت فلسفی‌پیشین است که با قضیه‌های تحلیلی بیان می‌شود. از سوی دیگر، تجربه‌گرانی تصورات فلسفی را در مورد ریاضیات تجربی می‌دانند. لذا می‌گوییم، هیچ چیزی در عقل نیست که پیش از آن در احساس نبوده باشد. لایه نیئین این گفته را به صورت زیبایی در این هنگام نیست که پیش از آن در احساس نبوده باشد. چون دو لایه این جز خود عقل نبوده باشد، جز خود عقل بود.

بدین سان، در معرفت شناسی پس از دکارت، شناخت وسوعه‌ای انسانی از جهان یا بیشتری و فلسفه‌ای است که در این صورت از مجموعه‌ای از قضیه‌های تحلیلی تشکیل می‌شود. با پیشین و تجدید است که در این حال با قضیه‌های ترکیبی بیان می‌گردد. در فلسفه‌های ترکیبی، نیای و تجدید یک کد دو ترکیب فلسفه‌ای مدیون غرب در قرن هجدهم، با یکدیگر تلاقی می‌کنند. {

قبل از همه، قضیه تدقیقی در بررسی است اما هیچ چیزی از این با نمی‌دهد. بر عکس، قضیه ترکیبی به ما اطلاعات تازه می‌دهد، لیکن ضروری نیست.
در مقابل این ها، قضیه ترکیبی پیشینی هر فیزیک است و هم به ما اطلاعات تازه می دهد: «خط مستقيم کوتاهترین فاصله بین دو نقطه است». پرستش اساسی ای که کانت نظام فلسفی خود را بر آن بنایی کرد، این است: «قضیه‌های ترکیبی پیشینی چگونه امکان پذیری می‌شوند؟»

کانت، که (به واسطه ولف) در مکتب لایپزیق بار آمد، است، می‌گوید با فلسفه هیوم از «خواب جزیی» بی‌پدید شده است. چنان که دیده‌یم، هیوم وجود رابطه ضروری میان علت و معلول را رد می‌کند. کانت می‌پذیرد که هیوم به گونه‌ای اکثریت‌های بی‌اساس بودن علیت را اثبات کرده است. به همچنین ادعاهای دمای متفاوت‌کننده، هیوم وجود خود را برای نیمی از توجه‌هایی نپذیرش می‌کند. می‌گوید تا پیش از اشتها با فلسفه هیوم در این "خواب جزیی" به یک می‌بردی که عقل می‌تواند حقایق را قرار دهد تجربه حسی شکافته کند. لیکن فلسفه هیوم به این خواب بیدار کرده و اکنون به این نتیجه رسیده است که عقل نه فقط قادر به کشف حقایق است بلکه با این کار در واقع خود را دچار خلاف آمد (آنتی نومنی)

کانت اما کانت از ناتوانی عقل در شاخه حقایق و یا کردن متفاوت‌کننده به نتیجه‌ای درست در نقشه مقابل نتیجه‌گیری هیوم می‌رسد. هیوم گفته بوده که مفهوم علیت ناشی از تجربه مکرر ریوی‌داده‌ای مشابه است. کانت این گفته را صد و هشتاد درجه می‌گیرد و می‌گوید هر گونه تجربه انسان ناشی از وجود پیشینی مفهوم علیت است. یعنی شرط شکل‌گیری هر گونه تجربه‌ای موجود مفهومی است که از پیش در ذهن استوان می‌گردد.

اگر این چرخش صد و هشتاد درجه را "انقلاب کوپرینیک در فلسفه" می‌نامد، و پس از این تغییر "انقلابی" در نگرش خویش است که می‌تواند به پرستش با پاسخ دهد. کوپرینیک کشف کرد که بود که بخشی از آن چه به عنوان حرکت سیارات بر ما ظاهر می‌شود، ناشی از حرکت خود ما به عنوان ساکنان کره زمین است. به این ترتیب، اگر تا پیش از کوپرینیک
حرکت سیارات دیگر قطع نظر از حركت زمین توضیح داده می‌شود. کویرنیک حركت سیارات دیگر را با توجه به حركت زمین توضیح می‌داد. وضعیت معکوس شده بود: به جای خورشید، زمین محور جهان قرار گرفته بود. کانت نیز می‌گوید، در قلمه‌اش تاکنون جهان بیرون از انسان محور بوده و انسان برای شناخت این جهان حول آن می‌چرخیده نا تصویری آن در ذهن خود بسازد. حال آن که محور، خود انسان است، و آن چه که به عنوان ماهیت واقعیت بیرونی بر انسان ظاهر می‌شود صرف انسانی از خود این واقعیت نیست بلکه عمدتاً ناشی از درون خود انسان است. انسان خود را با جهان منطقی نمی‌گیرد، جهان را با خود منطقی می‌گیرد.

پس، آن چه ما از جهان می‌شناسیم و آن را به صورت قضیه‌های ترکیبی بیشترین می‌کنیم با انتظار صرف واقعیت‌های نیستند که مستقل از ما در جهان خارج وجود دارند، بلکه (پیداکارهای) هستند که از برایند، در جهان حاصل شده‌اند: جهان درون، عنی بیشتر شناخت بریتانیایی‌ها فطری و جهان بیرون، عنی بیشتر شناخت ترکیبی با تجربی: جهان بیرون، با جهان همان‌گونه که هست (شیء، در نفسه) صرف‌مانش احساس اسست، اما جهان درون احساس را به یاری مفاهیم زمانتا و مکان، که صورت‌های شهود با ادراک مستقیم ما هستند، و مقولات (علیه، ضرورت، وحدت، کثرت و...) که صورت‌های فهم و استدلال ما هستند، به مفاهیم و گزاره‌ها تبدیل می‌گردند.

امروی احساسات ما را تحریک می‌کند، عنی محرکات (که از جهان بیرون برخاسته‌اند)، با تاثیر بر حواس، به مسیرات بدل می‌شوند. مسیرات در ترکیب با صورت‌های ذهنی ادراک مستقیم، عنی زمانتا و مکان، به مدرک‌های متفاوت می‌پیوندد، و مدرک‌های در ترکیب با صورت‌های ذهنی فهم، عنی مقولات، به مفاهیم تبدیل می‌گردند. به نظر کاست، آنچه در سوژه به وجود می‌آید، عنی پیداکار صورت جهان
پیروی یا شیء فی نفسه نیست.

به عبارت دیگر، سوژه قادر به شناخت جهان پیرو نیست. برای شناخت جهان پیرو لازم است که این جهان در زمان و مکان قرار داشته باشد، پس این که جهان پیرو نه در مکان واقع داده نشده و گویا نه در زمان، علیت و ضرورت حاکم باشد. در حالی که جهان پیرو نه در همه (زمان، مکان، علیت، ضرورت و...) صرفای صورت هایی دهنده که از پیش در سوژه وجود داردند، قابلیت کاربرد در جهان پیرو را تدارک و صرفه‌بر جهان درون قابل اطمینان. بدنی سان، کانت جهان پیرو را

شیء قی نفسه شناخت‌نابینده اعلام می‌کند.

تا اینجا، کانت در عرصه شناخت با «عقل نظری سیر می‌کند، که آن را در کتاب تقد عقل محض شرح می‌دهد. اما با قول پایبرس، چه تنها موضوع‌هایی را می‌شناسیم، برعکس عمل هم می‌کنیم.» کانت قلمرو عمل را تحت عنوان عقل عملی پربرسی می‌کند. مگر که، عقل به وراثه‌ای می‌گوید، عقل با عینی که بدان عقل می‌گیرد بستگی پیدا کند: یا صرفه‌بها آن و به مفهوم آن تغییر می‌بخشد... یا به آن واقعیت (یا فعالیت) می‌دهند... در مورد اول، عقل نظری است و در مورد دوم، عقل عملی.»

چنان که در بی‌بحث

دکتر ایزارد نیست، در فلسفه ایلام سی، علم اخلاقوی که منظور این شیء می‌گرفته به شناخت نظری ادیان یکتایی است تبدیل شد، باز هم منابع فلسفه عمل در دنیای پیروان از انسان و در اموری همچون خواسته‌ها یا غایت‌ها و جهیز قوانین الهی جست و جو می‌شود. دکتر ایزارد متأسفانه انسان را مادیت بخشیده و آن را به جسم انسان نسبت داد. اما یکی از اختبارات او در فلسفه دکتر می‌گردد به شک کردند به همه چیز محدود می‌شد، در فلسفه، یکی با اهمیت به مراتب گسترده تر به قلمرو عقل عملی منتقل می‌شد، زیرا در نظر کانت عمل انسان مستلزم خودسالاری (انسومو) و رهایی
انسان از جیر علی (قلعرو جهان پدیدارها) است. با آن که فلسفه کانت نیز در مجموع گرفتن همان دوگانگی فلسفه دکترت است و همان مشکل دوگانگی ذهن - جسم را - منتوبه تحت عنوان پدیدار - ذات - تکرار می کند، اما عمل عملي کانت دو ویژگی دارد که آن را برجسته تر از اخلاق دکارت می کند.

اول آن که کانت مباني فلسفه عملی را فقط بر عقل انسان منتکی می کند و بدین سان عمل انسان را از سلطه استبداد ديني و قوانين غالي و جبری رها مي سازد. هم باور او، عمل انسان باید فقط از عقل او فرمان ببرد و اين امر هم بیانگر محوريت و شن و منزلت انسان است و هم سختی و اهميت وظيفه اخلاقي ار را نشان مي دهد. اينه عقل عملی کانت فقط در اخلاق خلاصه نمي شود و مباحث سياست و ديانات و فلسفيهای حق و تاريخ را نيز در بر مي گيرد.

اما محور آن همان علم اخلاق است. يعني عرضه اي که اراده انسان را به عمل نيز وا مي دارد و از عمل بد بآر مي دارد. بنابر اين کانت در مورد امور عملی نيز همچون كورنيک، به خلاف فلسوفان پيش از خود عمل مي كند. به اين معني که فلسوفان پييين از اثبات وجود خدا و يقاي نفس براساس برهاه ي فلسفی و كلامي به ضرورت عمل اخلاقی انسان مي رسند. حال آن که کانت وجود خدا و يقاي نفس را از عقل خود سالار و تكليف اخلاقی آزادانه انسان براساس عقل نتیجه مي گيرد. و اين نكته، يعني تقدم عقل عملی بر عقل نظري، ما را به ویژگي دوم فلسفه عمل کانت مي رساند. و آن همان خصوص فعال عملی و به طور كلي اين، آليسم کانت است. اين که در تفخیف فوق از کانت آمده است، منظور او از عقل عملی علم ناژر به فلسفه، به عيني است که به عقل تعلق گرفته است. و اين كه نیست جز پيان انزواي و اين آلیسم نگرشي كه به بررسي كار و توليد انسان مي پردازد. در واقع انگار کانت مي خواهد
بازخوانی روبرو لین... / ۴۹

با گویی فیلسوفان تا کنون شیبیور را از سرگشاده‌ش زده‌اند، یعنی آن چه راکه در واقع محصول و نتیجه فعلیت عملی انسان است (یعنی شاخابت) در ابتدا قرار داده و خود فعلیت عملی انسان را نتیجه شاخابت او قلمداد کردند. حال آنکه، به قول گونه، در آغاز عمل بوده‌های از این روست که کانما نتایی عقل نظری در شاخابت جهان بپذیرند عقل عملی برای تحقق ابعاد متعلق به عقل می‌رسد. یعنی آن چه راکه در عرصة منافیک‌ی ناممکن می‌دانند، به عرصة عقل عملی ممکن کند: آخر چه شاخابت شی، در نفسه و علم به اموری از قبل اثبات وجود خدا و بقا نفس در جهان پیدا‌کرده (فرومانها) ناممکن است، اما تحقق آنها در جهان ذات‌ها (نون‌ها) ممکن است. بدين سان، کانما تضعیف منافیکی و محدود کردن نواناپی آن در شاخابت جهان، و با یبرون کشاندن سرور از عرصة شاخابت صرف و قرار دادن آن در عرصة عمل (هر چند عمل اخلاقي (فرد انسانی) انسان را از موجود متعقی شکیفته) به نظره جهان تشنگه‌ه است به موجودی تبدیل می‌کند که جهان را می آفریند و یک یاد (در مقابل «هسته») متعقی کنند. و این ادامه و اروع هم‌اکنی انسانی است که، جنون که دیده‌م، با دکارت آغاز می‌شود و فلسفة مدرن با آن شاخابت‌ه‌ می‌شود، گراشی که راه را برد تعریف گذری از انسان باز می‌کند که براساس آن انسان دیگر صرفه «حیوان ناطق» (با موجود زندگی دارای عقل) مورد نظر بسطیست، بلکه علاوه بر برخوردی از فکر و عقل، و مهم‌تر از آن، موجودی است عامل و تغییردهنده.

ب - مگل

عزیمت‌گاه مگل برای ورود به فلسفة عقیده عقل عملی کانم است. مشغله ذهنی هم‌گل جوان بیش از آن که فلسفه محک و نظیری باشد،
نظریه پیر داری در باره عمل انسان است. و طرفه آن که نقشه پایان فلسفه هگل نیز مسائل عملی است. در واقع، سیر فلسفی هگل چنین است که از امور عملی همجون مفاهیمی گنج آگاه می‌کند و به دنبال آن‌ها به عرضه نظریه محض می‌رود. تا پایه قلمرو عمل بازگردد، اما این بار در سطحی روشن و دارای مناسبی بسیار.

اما آن چه نظریه عملی هگل را از همان جوانی از عقل عملی کانت متمایز می‌کند، جنبه اجتماعی آن است. چیزی که هگل را به حوت جلب می‌کند، سوزه جمعی است و نه سوزه فردي اختلاف کانت. از دید هگل جوان، سوزه فردي دوران مدبر نشانه احکام‌فاعالی ثبت جمعی روزگار باستان است. او در دوره جمهوری خواهی آگاه خوشید، و زیر تأثیر انقلاب فرانسه به ویژه شخص نابلونون (که تایپایان عمره ادامه پایان) در انگلیس جدید جزء عصر باستان در مقابل انحطاط دوران مدرن است.

به‌طور کلی در جریان بحرانی فکری، که در دوره اقامت‌اش در فرانسه‌ها روى می‌دهد، بی‌پی‌بیدر به دوران کلاسیک یونان و روم پایای همیشه، رخت و از طرف می‌پردازد و تلاش برای برقراری دوباره آن عیوب و بهبوده است. در واقع، همین درک است که عنصر تاریخ را وارد نظریه هگل می‌کند، و بدین سان او را به دستاورد سگر و پیمان‌نگاری می‌نامند. از اینجا به بعد، فلسفه هگلی را می‌توان کوشه برای پاسداری اندیشه‌های نابونان باستان به ویژه فلسفه‌ای افلاطونی و ارسطویی در چارچوب فلسفه‌ای مدبر کانت و فیلسوفان پس از او دانست. منظومه هگلی در این میان شکست می‌گیرد. عقل، که کانت آن را در انتزاع از تاریخ بر می‌رود، تاریخی می‌شود و مفاهیم جبر و اختیار که کانت بین آنها دوباره کشیده و آنها را در دو دنیای جدایانه پیدا می‌کند و دانسته‌ها قرار داده بود، به واسطه تاریخ به وحدت («وحدت اضداد») می‌رسند؛ اختیار به درک جبر یا دل می‌شود، و این فرانک مدور تعداد زوج‌های
مفهومی منضbddی که کانت آنها را از هم جدا کرده بود، انجام می‌گیرد، به طوری که برای حضور دیالکتیکی هیچ نظام فلسفی تمام عبارت ساخته می‌شود که من فقط همان تناقض هایی را به نظر کانت نشانه‌ای نارضایی و ناطق عقل از شناخت جهان بودن، به توانایی و فضای عقل تبدیل می‌کند. بلکه با ادامه تمام تاریخ فلسفه در خود، فلسفه‌های پیشین را به مراحل مختلف آگاهی انسان و خود را به تاج سر هم‌آ آنها بدل می‌کند.

چنان که دیدیم، کشت شرط شکل‌گیری تجربه انسان را وجود مفاهیم در ذهن شناسندن دانسته بود، اما شیء فی نفسه به عنين دنبای پیروز انسان‌ها را از تجربه جدا کرده و آن را مشمول شناخت ندانسته بود. به نظر فلسفی‌های پس از کانت، این دوگانگی اساساً شناخت تجربی را ناممکن می‌کند، زیرا هر گونه رابطه میان شناسندن و موضوع شناختی مصرفی از متونی و کاتی. ۱۹ فیکشت‌ه، برازا رفع این دوگانگی ایده‌آلیستی‌ه، ماتریالیستی و حل آن به سود ایده‌آلیسم، علاوه بر تجربه، شیء فی نفسه را نیز مشمول نظریه می‌کند و می‌گوید شرط شکل‌گیری شیء به نفسه (یا به اصطلال خوّا، جز من) همانا، فاعل شناخت است، که او از منطق می‌نامد. به عبارت دیگر، فیکشت‌ه ابزه‌ها به به‌های مطلوق کردن سوژه از مبان بریم‌یارد با، دقت‌تر بگویم، ابزه‌ها به جزئی از قلمرو مطلوق سوژه تبدیل می‌کند. اما اکس در این جای، بی‌روی از کانت و مفاهیم او، برای پرهر از درغم‌نخوشی به ایده‌آلیسم نه خویدن‌داران برکلی - که در آن، خود دنیای مادی پیروز از من به شناخت مان از من مشروط می‌شد. می‌گوید اصل «من مطلوق» یک اصل نظام‌بخش است و نه قوام‌بخش. به‌عنین «من مطلوق» را نباید مقایه‌ن‌دبای پیروز دانست، بلکه باید آن را اصل راهنمای ایجاب جز من» توضیح «من» با اصل راهنمای عمل اختلافی انسان براز آفرینش طبیعت مستقیم عقل انسان به شمار آورد. فیکشت‌ه، که به تجربیه ضدمافیزیکی کانت وفادار است، تایید می‌کند که «من مطلوق» هدفی...
است که انسان نمی‌تواند به طور کامل به آن برسد. من متناهی نمی‌توانم به طور کامل به این هدف دست یابم، مگر آن که متناهی نباشم و به نامتناهی یعنی به خدا تبدیل شود. با این همه، انسان هر چه بیشتر با عمل خود بر طبیعت مسلط شود و آن را با غایت‌های عقلانی خویش سازگار کند، به این هدف نزدیکتر می‌شود.

بنابر این، زیر بناه فلسفه‌شناسی، عمل است: شناخت، نتیجه عمل است نه اندیشه صرف. شکایت را نمی‌توان با عقل نظری ابستال کرد، زیرا اندیشه صرف قادیر نیست درک همگانی سوزه‌‌ها. ایزه را که مانع اصل بر سر راه شناخت است، از سر راه به‌پردازد. شناخت، مستلزم اینهالی سوزه‌‌ها است ایزه است. ۲۰ یعنی برای هر گونه این به همان چه می‌شناسد باشد همان ایزه با موضوعی باشد که شناخت‌های می‌شود. بدین سان، شناخت به خودشانسی، ایزه ای باید به همان به عقل است که می‌توان این نیست سوزه‌‌ها در ایزه به‌پردازد شک. بدین سان، پس از که در منافذیکی می‌زند، یا آن که همچنین تمام فلسفه‌بان بیش از خود همجنان از بلندی‌های نظریه محض به عمل اجتماعی-تاریخی انسان می‌گوید، اما اندیشه انسان را یک گام دیگر به این حیاتی نزدیک‌تر می‌کند که در پراکنیس است. ایزه در نظریه اینکه انسان حقیقت‌ها اندیجه‌اش را اثبات می‌کند.

لوازی مگوید، اگر چه هدف فیلسفه‌اش ارائه افراطیترین نوع ایده‌آلسم‌‌یو است، اما از اینجا نیز توسط هم‌رده راه را برای ایده آلسم‌یو ایجاد کند، زیرا کافی است که این ایده‌آلسم‌یو هم‌واز می‌کند. این ایده‌آلسم‌یو به فیلسوف‌ها معروف «شناسانه با به یک آفرینش واقعی تبدیل کنن» با به فلسفه‌های شبسترگ و هکل برای. ۱۳ اگر فیلسوف از سوی سوزه‌‌ها فلسفه‌ای که در
پایخوانی روبه‌رو لنین... / 53

می‌شد، شلیکس فلسفة خود را بر سوی مقابل آن بینیان می‌گذارد؛ سوی ابزه فلسفه کانت، که شلیکس به پیروی از استیونزا آن را جوهر می‌نامد. شلیکس، که در آغاز هنگام را نیز همراه خود دارد. ابراز راه حل فیلسه برای غله بر دوگانگی فلسفه كانت را در این رنگ به مبانی که "مطلق" و "فیلسه" یک اصل صرفه نظام بخش، یعنی هدف عمل اخلاقی، است. به نظر شلیکس (و هگل)، تناقض دیدگاه فیلسه در این است که از یک سو نشانخت را ممکن می‌شمارد و از سوی دیگر شرط آن، یعنی اینهماتی سوزه - ابزه را تحقق ناب‌دیده می‌داند. اگر "مطلق" یک اصل صرفه نظام بخش یعنی فقط هدف عمل اخلاقی انسان باشد، تعامل سوزه - ابزه را در تجربه بالا پیدا و انسان نیم‌تان توضیح داد. بنابراین، راه حل درست غله بر دوگانگی فلسفه كانت و امکان پیچیدن شناخت این است که "مطلق" را به اصلی تبدیل کنیم که قوام‌بخش اینهماتی سوزه - ابزه باشد. یعنی جوهری نامتناهي باشد که واقعا هست و سوزه و ابزه را وحدت می‌بخشد، به طوری که آنها به جای آن که در جوهر ناهمگن باشند، به درجات منتفی‌تر از سازمان بافتگی و تحول یک جوهر زنده و جدید تبدیل شود. ۲۰ تا این چا، هگل و شلیکس در مقابل فیلسه جهیه واحده را تشکیل می‌دهند، هر چند در همین جهیه واحده نیز نظرة اختلاف بعدی آنان را می‌توان دید. اگر چه هگل را از شلیکس جدا می‌کند، پاسخ منتفی‌وی او به این پرسش است که "مطلق" را چگونه می‌توان شناخت. شلیکس می‌گوید با "شیره عقلی"، یعنی ای نبیز در نهایت در کنار کانت می‌ماند که هفتم و عقل را ناتوان از شناخت پیشی، در نظر می‌دارد. چرا که "مطلق" شلیکس نیز تجربه است شبهه "شی" جنینه می‌دانست، که ابتدا از تمام تبعیض‌های تجربه اش تهی می‌شود و به یک اندازه محبوب یکورد به نظر می‌رسید. و آنگاه نازه پرسیده می‌شد که چنین تجربه را چگونه می‌توان شناخت؟ هگل درباره، هر یک، انقلایی، معلوم است که چنین تجربه را
شناخت، زیرا تمام آن چه که شناخت آن را ممکن می‌کند قبلاً از آن بهرهبرداری شده است. به تصور مطلق شیلینگ، هنگامی را نیازی از آن را به کمک فهم و عقل نمی‌شناخت و برای شناخت آن ناگهان باید دست به دامان شهد و عرفان که انرژی است عیب و افتاتی و یک جانبی که از هر گونه تفاوت و تنافس به‌طور مستقیم به گفتگو خود شیلینگ، «نقطه بی‌تفاوتی»، و به تعبیر هگل، «شبی که در آن همه گاها سیاه‌اند» (با تبیین سیاهی که هنگام سفیدی در آن نیست). به سخن‌گویی، «مطلق» شیلینگ فقط این‌همگانی سوزه، از این است، حال آن که از دیدگاه هگل، فقط با گنجاندن دوگانگی سوزه، از این در پیانگی آن‌ها، یعنی با گذش از تنافس سوزه، از این و رِسیدن به سطح وحدت، مناقص آن در قبال دیالکتیک، می‌توان شناخت فلسفی «مطلق» را ممکن کرد. چنین است که هگل، با قرار دادن دیالکتیک خاص خود در مقابل «شهوگونه عقیدی» شیلینگ برای شناخت «مطلق»، خود را از شیلینگ نیز جدا می‌کند.

دیالکتیک هگل با «مطلق» آغاز می‌شود که با عزمت از مفاهیم نیروی فهم به سوی شناخت «مطلق» پیش می‌رود. این «مطلق» نشان می‌دهد که مفاهیم هریک فهم به ضرورت یکدیگر را نقض می‌کند و تنافس بین آن‌ها فقط در صورتی حل می‌شود که آن‌ها را اجزاء کلی‌تی به‌شکل در سطحی بالاتر از آن اجزاء قرار دارد. مشخص‌تر بگویم، دیالکتیک هگل از سه مرحله گذر می‌گذرد: اول، مفهوم محدود، که فقط در باره یک محدودی از واکنش صدق می‌کند، به فصد شناخت تمام واکنش از حد خود فرا می‌رود. اگر با مفهوم مناسب باید شناخت «مطلق» بدل شود، به ادعای این مفهوم محدود برایی شناخت «مطلق» با این واکنش در تنافس قرار می‌گیرد که این مفهوم خود به مفهوم دیگری وابسته است و فقط در نتیجه با مفهوم نافذ خود معنا می‌یابد. به عبارت دیگر، بین
ادعاء استقلال و جماعيت اين مفهوم و واستاذي و اتيا عملي أن به مفهوم دييگر تنافق ایجاد می‌شوید. یگانه راه حل این تنافض آن است که ادعای استقلال و جماعيت مفهوم را به کونهای تفسیر کنیم که نه فقط حاوا ایفای یک مفهوم و سرده مفهوم دیگر باعمر مفهوم جدیدی باشد که این هدی مفهوم را در پرمی گیرد. 3. معنا مقوله مشهور همین است. این س مرحله در سطحي بالاتر تکرار می‌شود auheben و آن سطح تز در سطح بالاتر از خود تکرار می‌شود و این فرآیند ادامه می‌پایا ثب ته منطقی کاملی از مفاهیم برسیم که جزو نخست نظام هاگل را تشکیل می‌دهد. جزو دوم این نظام، در سطح بالاتر، به‌طور می‌پردازد، که به نظر هاگل عیبیت پری با خارجیت ایفا مفاهیم منطقی است. در فلسفة طبیعت نیز مراحل دیالکتیک تکرار می‌شود. جر اکثرو طبیعت شکل از خود بیگانگی معادل می‌گیرد) بی‌پایه است که همان تنافض های که در مفهوم ایجاد و سبب حل می‌شوند، در طبیعت نیز تکرار می‌گرددند. سپس انسان این خارجیت پری با از خود بیگانگی را همچون فراوردها کار خویش پاه می‌شناشد و آن را از میان برمی‌دارد. بدین سیان هاگل از فلسفة طبیعت به فلسفه روح گذر می‌کند که جزو سوم و نقطه اوج فلسفه هاگل برای دست پایام به شناخت منطق، است.

چنان که پیشین، حرف اول و آخر منظومه فلسفی هاگل اندیشه با نظریه محض برای شناخت امر منطق است. فلسفه هاگل، منطقی است که بیکنانگی مادی انسان را فقط در عالم نظریه بردایی فلسفی محض از میان برمی دارد. در واقع، هاگل در این مورد از اسراف پریوی می‌کند که عالی‌ترین غایت عقل را تأمیل و تضمین گری فلسفی می‌دانست و به تحقق اهداف عملی از این روست که هاگل، برخلاف گامان، عقل عملي را در عقل منطق و شناخت محض می‌گنجاند. در این معنا، در نظام هاگل چیزی
به نام فلسفه عمل وجود ندارد. زیرا هر آن چه هست، عقلانی است و
نیازی به عمل انسان برای تغییر آن نیست. آن چه باشد همان است که
هست. ناباید این، فلسفه هگل، چه آن چه کاملاً است، چاره‌ای جز توجه
آشته عقل بالا واقعیت جهان ندارد.
اما، در حقیقت، این فقط یک سؤال نظام فلسفه هگل (البهه سوی
غلاب و غیرانتقادی آن) است. سوی دیگر، آن است که هگل آشکارا
می‌گوید عمل امری است عملی، چرا که فقط با عمل آزادانگیزه انسان
می‌تواند محقق شود. اساس فلسفه عمل هگل، که در کتاب فلسفه حق و
آمده است، آزادی (با اختصار) است، و آزادی، به نظر هگل، فعالیت است
که عقل را به طور کامل فلسفه می‌بخشد. پس، عقل فقط آن نیست که
در واقعیت هست، یک عقل آزاد باشد شامل می‌شود. یعنی،
فلسفه هگل که می‌گوید عقلانی، بالاخره است با عقلانی،
حکم معروف هگل که می‌گوید عقلانی، بالاخره است و بالاخره،
علقانی، چنان که از محتوای آن پیداست، حکمی دوستی است: هم
نظری است و هم عملی. سویاً نظری آن این است که کار عقل شناخت
جهان و آشته با آن است، همان گونه که هست. حال آن که براساس سویه
عملی این حکم، عقل باشد جهان را تغییر دهد و تغییر نیز می‌دهد، آمده‌است
از طریق انطباق آن با آرمان‌ها و اصولی که از جایی جدا از واقعیت تاریخی
و نضامی به دست آمده‌اند (چنان که در کتابی می‌گویند) یک عقل به این
درک همان‌چیزی که هست.

فلسفه عمل هگل را نیز می‌توان تلفیق نظریه اختلالی ارسطو
و تأکید اختلال کانت و فیشته (morality) بر فردیت آزاد دانست. هگل
فلسفه عمل انسان را با مفاهیم سه گانه (حق انتزاعی، اختلال فردی، و
اختلال اجتماعی)، پیان می‌کند. (حق انتزاعی) چیزی است که
برخورداری از آن انسان را به شخص تبدیل می‌کند، و شخص انسانی

(ethics)
است که «حوزه‌ای پیرزنی» برای اعمال انتخاب آزادانه خود مطلق کرده‌اند. بدن سان، یعنی سازمان‌های مالکیت خصوصی ای در می‌آیند و به اجزای جداگانه شناسی انسان لبید می‌شوند. مفهوم به‌عده‌ای هگل، اخلاق فردی (morality) است. همیشه انسان، همیشه یک فرد است. اما هگل از آن‌ها فراتر می‌روید. به نظر هگل، این‌ها مفاهیم درونی، انسانهایی که توجه به مضمون اجتماعی زندگی انسانند. آن‌ها مفهومی که طبق دیالکتیک هگل، ضمین حفظ و نزدیک‌الدیوانی مفهوم «حق انسانی» و «اخلاق فردی» در عین حال آنها را ارتقای می‌دهد. مفهوم اخلاق اجتماعی (Sittlichkeit يا ethical life) است. تحت عنوان همین مفهوم است که انسان به سه مفهوم «خانواده»، «جامعه مدنی» و «دولت» تقسیم می‌شود که انسان به عنوان عامل جمعی بر اساس اخلاق اجتماعی شناسانده می‌شود.

دیدگاه هگل در این مورد تبیان و تجسم اجتماعی همان محوریتی است که دکترت و کاتر برای انسان قائل می‌شوند. در عین حال، چنان که آن‌ها معلوم می‌کنند، برداشت‌های انسان از اخلاق اجتماعی می‌تواند اگر از نظر مارکسی مطلوب، تاریخ‌هایی را از این‌جا و از این‌جا به‌وجود آورد می‌تواند مارکسیست‌ها از این‌جا به‌جایی این‌جا خاصیت این‌جا است که از زمان‌های خود فراتر می‌روید.

بنابراین، درست است که کوهی از متافیزیک و نظرورزی محض بر این دیدگاه اخلاقی هگل سگنمنی می‌کند و اجازه نفس کشیدن به آن نمی‌دهد، و در واقع مادیت انتقادی و دگرگونی‌های عمل انسان در فلسفه‌ای محض هگل تبیخ می‌گردد و به «حرف مفت» تبدیل می‌شود.
اما هگل در عین حال ضعف و ناتوانی اندیشه نظری محض و برخورد منفعتان و غیرانقادی متفاوتیک با معاملات خود بی‌گمانگی انسان را به پدیده‌بان مانند و پرسیده‌بان مهربان و متعنن متفاوتیکی خود و به طور کلی هر گونه متفاوتیکی را به‌کرسه آسیب‌پذیر می‌کند. اگر کانت کوشیده بود که، با محدود کردن توانایی متفاوتیکی، کاربرد آن را در حد شناخت تجربی معلول نشان دهد و بدرینسان در واقع مانع افسار کامل متفاوتیکی شده بود، هگل با به‌آمیختی رساندن متفاوتیکی، و در واقع با تحقق آن به طور کامل، آن را به زیر می‌کشید. شاید در همین معنا باشد که زرخیز باتای نظام فلسفی هگل را به اسطوره‌ای کاراسی‌تسبیه می‌کند، که پس از پردازشند و نزدیکی بیش از حد به خورشید موم بالهایش زمین‌زد، زیرا چیزی را به عنوان دیالکتیک به همراه نظام متفاوتیکی در می‌آورد که اساسا به نظام درآمدی نیست:

عمل اجتماعی - ناریکه انسان: می‌توان گفت که اندیشه هگل ضدمتفاوتیکی است که به‌هیأت مبدل متفاوتیک درآمده است. در همین معناست که مارکس، در خانواده مقدس، فلسفه‌گیری هگل را این‌گونه خلاصه می‌کند: «در [فلسفه] هگل، به عنصر و وجود دارد: «جوهره» است.چون، مطلبی، نظریه‌گری، و هدف‌گذاری ضروری‌تری متناقض این درد، [یعنی] خوب/گاهی، سیرزد، و سیرزد، همگی ضروری‌تری متناقض این درد، [یعنی] روح منطقه نظریه‌گری، طبیعت است که به هیأت مبدل متفاوتیک درآمده و از انسان جدا شده است. عناصر دوم، روح است که به هیأت مبدل متفاوتیک درآمده و از طبیعت جدا شده است. عناصر سوم، وحدت این دو، [یعنی] انسان واقعی و نوع بشر واقعی است که به هیأت مبدل متفاوتیک درآمده است.» و یا این سخن، به مارکس می‌رسیم.

مارکس و برداشت مارکسیستی از تاریخ
پس از مرگ هگل، کسانی که خود را پیروی می‌دانستند به دو ادغام تقسیم شدند. هگل‌های ارتدوکس با راست از فلسفه سال های آخر هگل پیروی کردند. آنان دیدگاه‌های دینی ای را با مسیحیت پرونده‌تنه آشتبی می‌دانستند، و پرخوردند با سیاست‌رئیس و نهادهای رئیسی دیگر. همچنین و پس از چنین سال قرار گرفتن در جایگاه فلسفه نیمه رسمی در برلین چنان به سراسری زوال درغلت‌ید که در دهه ۱۸۶۰ نشا چندانی از آن در آلمان باقی نماند. اردوگاه دیگر بسیار متفاوت بود.

پس از انقلاب کبیر فرانسه در ۱۸۷۰ و تا پیش از سقوط نابولون در ۱۸۱۵، فضای آلمان نیز متاآور از این انقلاب و چهارده‌ها ناشی از آن بود و اصلاحات سیاسی - اجتماعی را طلب می‌کرد. پس از سقوط نابولون و بازگشت ارتجاع سلطنتی به فرانسه، اصلاحات آلمان نیز منتفی شد و خفقان حاکم گردید. اما با انقلاب نابولون ۱۸۳۰ در فرانسه، که برای همیشه به سلطنت بوربون‌ها بایان داد، کرایش به تغییر اوضاع در میان روح‌الله‌کردن و محاصره یک‌به‌یک آلمان نیز دوباره گرفت و به ویژه جنگی به فلسفه هگل را از موضع چپ و رادیکال نقد می‌کرد. رشد چشمگیری کردن به طوری که عده‌ی متفکران بزرگ آلمان ان زمان از دل این جریان، به هگل‌های جوان یا هگل‌های چپ و موسوم شدند، بیرون آمدند.

هنگل‌های جوان گروهی از مردان جوان با گروایش‌های رادیکال بودند. پرخورد آنان با هگل مانند پرخورد هگل با یکدیگر. درست همان گونه که هگل آموزه‌ای در نظر داشت، این گروه‌های دینی نیز پرخورد به نظری مسیحیت دوبلن و اوضاع عمومی زمانه از سوی هگل را باعث به سریالیسم نرسیدن استنادهای رادیکال فلسفه‌ای می‌دانست. این شاگردان هگل نیز پرخورد به نظری مسیحیت، دولت پروس و اوضاع عمومی زمانه از سوی هگل را باعث به سریالیسم نرسیدن استنادهای رادیکال فلسفه‌ای می‌دانست.
می دانستند، جهانی که در آن تقابل بین فرد و جامعه از میان می رود، جهان سازمان یافته بر مبنای عقل، جهان آزادی راستی، و در یک کلام جهان انعکاس برتری مطلق ذهن انسان و قدرت های عقل ار. به دیده هگلی یا جوان، این دنبال بهتر صرفاً آرمانی ناکجا آبادی نود که در یک لحظه خیالی به تصویر کشیده شده باشد. فریمان استدلال‌های فلسفي نظام هگلی بودند، ضرورتی دیالکتیکی بودند، هم نواختی که می باست ظهور می کرد تا عناصر سنتزده جهانی راکه در آن می زیستند، با هم آشته دهد. هگلی یا جوان، با نکوهش این ایده که آلمان دهه ۱۸۳۰ می تواند真相 و عمل فلسفه هکل باشد، در طلب یافتن ایده های دیگر برای حقق بیشتر رادیکال خود بودند. آنان، دین را مانع اصلی پیشرفت جامعه می دانستند و با تکیه بر آن بخش از پیدایشی شناسی ذهن هگلی که به آگاهی دردناک‌ها می پردازد، می گفتند دوین شکلی از بیگانگی است. انسان خدا را می آفرینند، اما بعد می پندارند که خدا او را آفریده است. انسان هر چیز خوب خودش نظر دانش نیکی و قدرت را در تصویر از خدا جای می دهد. آگاهی در برابر این تصویر خودساخته سر تعظیم و فرو می آورد و خود را در قیاس با آن نادان، گناهکار و ضعیف می بیند. برای باز گرداندن انسان به توانایی های او، تمام آنچه لازم است نقد و آگاه کردن انسان به ازخود بیگانگی دینی است.

با همین هدف بود که در تنوی های جوان کتاب هایی در نقد دین نوشته که بر اندیشه قرن نوزدهم در باره دین متأثر عظمی کوشت. داوید فریدریش اشتراوس کتابی به نام زندگی عبیدی نوشته که با در نظر گرفتن انجیل ها با عونان منابع در معرض نقد تاریخی، کلیه برای تمام بررسی‌های آینده در باره عبیدی تاریخی به دست داد. و لودویک فوربراخ در ماهیت مسیحیت تمام دین سنتی را همچون فنرینکی صفات انسان به قلمرو خدا به تصویر کشید. این کتاب در زمانی که حتی آثار خود
هگل را نیز در بیرون از آلمان کمتر می‌شناسند. تأثیری جهانی به جای گذاشت. فوریباخ، به شباهت باز هم رادیکالتر، اندیشه‌های هگل را به ضد خود هگل بدل کرد. او گفت هگل حقایق مربوط به جهان را به شباهت رازآلیار ارائه کرده است. هگل، با این بآورد که واقعیت غربی دهنجاست، مسئله وجود ناهمگنی در جهان را مسئله‌ای مربوط به قلمرو فلسفه دانست و بر این باور بود که فلسفه می‌تواند این ناهمگنی را از میان ببرد. فوریباخ گفت هستی را نباید از اندیشه‌نگی گرفته، بلکه اندیشه را باید نتیجه هستی دانست. ذهن، منابع حقیقی انسان نیست، انسان، منابع حقیقی ذهن است. فلسفه هگل خود شکلی از بیگانگی است، زیرا ماهیت سازندگی مردم زندگی و واقعیت را چیزی بیرون از آن‌ها می‌دانند: «دهنج» فوریباخ می‌گفت، ما همه به‌این‌ها ناز داریم نه به فلسفه. ما به عملی نیاز داریم که مردم واقعی را در زندگی بالفعل آنان مطالعه کنند. به نظر می‌رسد که این جا تا پزشک راه درازی نباید، اما چنان‌که خواهیم دید فاصله‌ای ماراتس از فوریباخ، و نیز تمام واقعیت را از او، فاصله‌ای به رضا و دینی از پیمان مبنا است.

زمان ورود ماراتس به دانشگاه برلین (1836) مصادف بود با دوران بالندگی هگلی‌های جوان. پذیرش فلسفه‌های دیگر از سوی ماراتس از همان‌آگاهی تحت تأثیر دیدگاه‌های منتقل را به‌جز این فلسفه‌ها، کسانی چون ادوارد گاسن و دونستان نودیک ماردک در انجمن دکترها (محل تجمع هگلی‌های برلین) علیه ادوارد رونتِبر و کارل فردیشه کویک بود. بیان تضاد بین نظام بسته هگل و روش باز و دیالکتیک او در آثار چهراهای سرشناسی چون گاسن، میشل و فوریباخ مطرح شد. بود. در این زمان، مکتب حقوقی مسلم بر دانشگاه‌های برلین و بن‌‌مکتب تاریخی حقوق؛ بود که آن را کارل فون سایپینی نمایندگی می‌کرد و درس‌های حقوقی را ارائه می‌داد. تاًکنون در زمینه حقوق کتاب بهتر بازجوی دانشگاه‌های برلین و بن‌‌مکتب تاریخی حقوق‌ها بود که آن را کارل فون سایپینی نمایندگی می‌کرد و درس‌های حقوقی را ارائه می‌داد. تاًکنون در زمینه حقوق کتاب بهتر بازجوی دانشگاه‌های برلین و بن‌‌مکتب تاریخی حقوق‌ها
برلین که با این مکتب مخالفت می‌کرد. ادوارد گانس بود که زیر دست هگل بار آمده بود. مارکس در همان سال اول تحصیل در برلین شاگرد این هر دو استاد بود و همین امر او به مرکز بحث مواقفان و مخالفان فلسفه حقوق هگل کشاند. در واقع، گسترش مارکس از فلسفه کانت و "مکتب تاریخی حقوق" تحت تأثیر گانس انجام گرفت. مارکس در نامه‌ای به تاریخ 1837 به پدرش می‌نویسد، قیال همچون ساختی "صورت" و "ساده" حقوق را از هم جدا می‌کرد. گویی قانون می‌تواند چیزی جدا از مفهوم حق باشد. اما اگر به کمک مفهوم "واسطه" هگل، که آن را از گانس آموخته بود، این جدایی را رد می‌کرد. دیدگاه ساختی که تأیید قانون موجود می‌انجامید و جایی برای نقدهای این قانون به کمک مفهوم حق نمی‌گذاشت. از میان رفت‌آمدهای این قانون و حق باعث می‌شود که قانون در عین عقلانیت، غیرعقلانی شده هست و نقد کشیده شود. بدیهی است که جنبه تغییر مارکس را می‌داشت که از موضعی رادیکال با اوضاع سیاسی برخورد کرد.

اما آن که در نامه‌ای 1837 مارکس به پدرش می‌نویسد است، اشاره به تحول فکری است که در ادامه و بر پایه شرکت فعلی آنگاه مارکس در مبارزه طبقه کارگر علیه نظام سرمایه‌داری به مفهوم "پراکسیس" و برداشت ماتریالیستی مارکس از تاریخ می‌انجامد. مارکس در این نامه از یک فکری خود پس از ورود به برلین می‌نویسد و قصد خود را برای تحصیل فلسفه به جای حقوق-بیان می‌کند. او، که پیش از ورود به آنگاه و نیز در یک سال تحصیل در دانشگاه آن نووجوان رمانتیکی بود (سال‌های نووجوانی مارکس مصادف بود با پدیدای جنگ رمانتیکی "توفان و غوا استغالن-سروده بود و در همان حال، تحت تأثیر پدری، به فلسفه کانت و فیشته گراش پیدا کرده بود، انتک یک سال پس از ورود به برلین براز
پدرش از بریتان ایلیاپرس" و پرنزاب شهر به "آغوش دشمن"، یعنی
فیلسفا هگل، سخن می‌گفت. پس، چنان که می‌توانیم نشان می‌دهد،
مارکس به اینکه یکه دارند "درکه پاریس" از فیلسفا هگل را
خواند و یک بار آن را از موضوع کاری که ویشته را در می‌کرد و حتی "دشمن"
خدود می‌دانسته است. در بریتان، و در جریان مطالعه علم حقوق و نقد
جهانی "صورت" و "ماده" حق به نقص جدی ایده هگلی که ویشته شد و
خدود واقعیت (پایان) را در خلق "نهست" بی‌پایه. این کوشن و را
دوباره به مطالعه فیلسفا هگلی می‌کشانند. اما به رغم پذیرش فیلسفا هگل،
موضوع اندازه ای نسبت به این فیلسفا در سراسر عمرش همجنان ادامه
می‌باید، زیرا منظور از یافتن "اندازه در خود واقعیت" چهاری است که
برداشته و از تاریخ نکسته هک متفاوت می‌کند.
جویی که دیده، فیلسفا هگل در واقع ضدماتفیزیکی است که به هیئت
مبدل متافیزیک درآمده است. به عبارت دیگر، آن به‌پایه فکری که عملاً
از نظریه برادری در باور عمل اجتماعی - تاریخی انسان آغاز می‌شود،
سبس به عرصه نظریه محض می‌رود و آنگاه دوباره به مسائل عملی باز
می‌گردد، هنگامی که از صافی ذهن هک می‌گذرد نا شکل تلویزیونی به خود
بکنیم، دقیقاً به گفت قرار داشت در جایگاه طبیعی که خود می‌خواهد وضع
موجود از جمله تفسیر کارکرده در وسیع را حفظ کند، به هم‌گونه وارونه
به هیئت مبدل متافیزیک در می‌آید و بیانگر هچ‌چیز نیست جز شکل
نظریه مند بتدارگی فکری که جزء جدایی ناپایدار دنبای وارونه
سرمایه‌داری است. یعنی روی کردی که در آن عمل به نظریه مقدم و در آن
این در وجود انسان تغییر دهنده جهان در وحدت به سر می‌برد، به
روی کردی بدل می‌شود که در آن نظریه بر عمل مقدم است، روی کردی که
در آن نظریه از عمل جدا و مستقل است. این استقلال نظریه و تقدم آن بر
عمل به معناي حفظ همان دوگانگي ساختاري ذهن - عين در فلسفه به طور اعم و فلسفه كننده به طور اختصاص (پديدار - ذات) در عرضه اقل نظرى و بايد به هست در زمينه عمل عملي است كه هگل (و پيش از او فيشننگ و شلينج) آمده بودند كه آن را از ميان بردارند. هگل تقادم (بايد) و "هست" را به گونه‌اي حل مي کند كه "بايد" كمکماكان در ببورن از "هست" باقي مي ماند. اين خود دچارين توهم است كه گويا اين دوگانگي را از ميان برداشت است. حال آن كه در طبقي نفس پس از آن كه "هست" را به یك انتزاع ميان تديد مي كند، مي تواند اين دوگانگي را از ميان بردارد. جزيي كه هگل آن را از ميان برمي دارد در واقع دوگانگي نظرى - عمل نيبست بلکه دوگانگي نظرى و "عمل تديد" شده به نظرى" است. به عبارت ديدگر، هگل دوگانگي نظرى و عمل را از ميان برمي دارد، بلکه فقط آن را به درون نظرى منتقل مي كند. يا، هگل عقل عمل را در عقل نظرى مي كند. در اين معنا، هگل نيزاز "ارسطو پيروي مي كند كه علالم ترين غثبت عقل را تامل و نظاره‌گي فلسفى مي دانست.

از ميان برداشت اين دوگانگي مستلزم دستبديل به مقوله‌ای است كه نايم وحدت واقعي و متافيزيک زدایي شده اندیشه و ماده باشد و آن همانا پراكسيس يا انسان اجتماعي - تاريكي مشخصى است كه با عالياي عملي ـ انقلابي خود دنيا را نه فقط تفسير مي كند بلکه تعیين مي دهد.

در سال 1845 و به طور مشخص در "توهيني درباره فوتوبام" است كه ماركس برداشت ماترياليستي خود از تاريخ را با مقوله پراكسيس مي كند. اما اين امر سيري تكاملی را طلي مي كند كه از همان نامه ماركس به پدش در 1871 غاز مي شود. ماركس در اين نامه و آتى پراكسيس را به كار نمي برد، اما عبارتى را به كار مي برده كه در واقع شكل تمام و تكامل همان پراكسيس است. اين پس از شرح اين تکننده كه چگونه در جيران فراگردي درس حقوق به جديدی "هست" و "بايد" در فلسفه كننده و فيشننگ
پی برده است، و اشاره به این که در جریان این بحران فکری به طیعت و هنر و دنبای پشت کرده، بدون را از خود رانده و شبها را تا صبح بیدار مانده و می‌خوانده و می‌اندیشیده است، به طوری که پرشکی با دیدن تن رنجور و بی‌رحمانی به او توصیه کرده کارش را رها کند و به دشت و صحرا پناه ببرد، می‌نویسد: «بردهای پرفاصله و قدم‌القدس من از جا برکنده شده‌اند و باسیج جای خود را به خداوند جدیدی می‌داد. ایده آلیسم [خود] را، چگونه حال با ایده آلیسم کلی و قیمت به بارش آورده بودم، پشت سرگذاشتم و به آن جا رسیدم که ای‌ده را در خود واقعیت جست و جو کنم. اگر تا پیش از آن، خداوند بر فراز زمین مأوا گرفته بودند، از آنجا پس در مرکز آن قرار گرفتنم. تکه پاره‌هایی از فلسفه هگل را خوانده بودم، اما به ملودی عجیب و غريب و ناهماوی آن علاقه‌ای نداشتم. بار دیگر خواستم در این دریا غوطه‌ور شوم، اما با این عزم راستخ راه‌ها به ماهیت دهن را، به همان اندازه شریست حس، ضروری، انضمامی و استوار بایم، زیرا می‌خواستم از دوز و کلکبازی [یا این فلسفه] دست بردارم و مراکز‌های ناب [آن] را در معرض نور خورشید قرار دهم. ابهام و دوگانگی پرورش مارکس جوان با فلسفه هگل چنان است که او در عین سخن گفتن از «مراکز‌های ناب» این فلسفه، آن را «شنای خود می‌داند. مارکس، پس از آن که می‌گوید که گویی فلسفه به نام «کلپانس، یا آغاز و پیشرفت ضروری فلسفه» نوشت‌های می‌باشد که جمله آن‌ها آغاز نظام هگل است، می‌نویسد: این امر... این عیارهای جغرافیا که زیر نور ما را بروز رافته است، همچون سیران، فرایندهای مرا به آغوش دشمن پرتاب می‌کند. باربکت جست و جوی ای‌ده در خود واقعیت» در این حال بیان فیکره هچنین پرورش که این فلسفه هگل است، زیرا از یک سو طنینی هگلی دارد و از سوی دیگر، درست نقطه مقابل تکرش هگل است.
سال‌های ۱۸۴۱ تا ۱۸۴۴ برای مارکس دوران مطالعه گسترده‌ای فلسفه‌ای پیوند به ویژه فلسفه پس از افلاطون و ارسطو است. برخی از مارکس شناسان تأکید مارکس بر دوره پس از افلاطون و ارسطو را به دلیل شیوه‌ای از دو دوره با دوران خود مارکس جوان بعنوان دوران پس از هگل دانستند. محصول این مطالعه مارکس، بادافشان‌های اوست در هفت دفتر که تحت عنوان «دفترهای فلسفه ایپیکوروس» به چاپ رسیده‌اند. رساله دکتری مارکس به نام «تفاوت فلسفه طبیعت دموکرات و ایپیکوروس» که در ۱۸۴۱ نوشته شد و به دانشگاه پناه‌های گردید، براساس همین بادافشان‌ها تدوین شده است. در این رساله، همکاری و زندگی اصلی که نقش از ابتکار جیک‌لایان دموکرات و دفاع از نظریه ایپیکوروس درباره اخلاق و عالم به منظور بهبود، مارکس ضمن آن که برای نخستین بار با واژه «براکسیس» در آن فلسفه و جهان (هنر، نظریه و عمل) از هم جدا شدند. مارکس در اینجا با نقش برخوردار هگلی‌های جوان که هگل را به سازمان دو دولت پروس می‌پرداختند، برخورد آنان را «داوری اخلاقی» می‌داند و می‌گوید با هگل باید علمی برخوردار کرد و بر «نقص‌های اصول» فلسفه ایپیکوروس از آن کمک کند. این بار، می‌داند که در گزارش منگابه هم را در خود گرد آورده است. یکی از گزارش‌های که عیب‌های جهان را در فلسفه نبودن آن (عمل بدون نظیره) می‌بیند و به همین دلیل می‌گوید دنیای را فلسفه‌ای کند، و دیدگاهی که این‌ها را در خروج فلسفه (نظریه بدون عمل) می‌داند و می‌گوید دنیای جهان از دست فلسفه کلید کند (مارکس بعدها، در نبسته ۱۸۵۴ در دست نوشته‌های اقتصادی-فلسفی ۱۸۴۴، این دو گزارش فلسفه‌های هگل را به ترتیب «این‌ها ایپیکوروس» و «پیوندی‌های ایپیکوروس» نامیدند). مارکس سپس می‌گوید، این دو گزارش فلسفه‌های هگل را به
بازخوانی روبرو نمی‌گردد...

مطیع‌زاده آقایه است که یکی از آن‌ها که با نام‌های می‌توان آن حزب لیبرال نامیده‌اند تأیید را روهی فلسفه را از طریق سیاست‌ها و اصلاح می‌گذارد. حال آن که دیگری به عوامل بسیاری، به‌ویژه منطقه می‌گوید، این مکتب چتی، فلسفه بوزیتیو است... مکتب دوم عید کارا در ذهن فلسفه می‌بیند، حال آن که مکتب نخست عید را در جهانی می‌داند که خود می‌کوشد آن را فلسفه کند. مراد مارکس از "حزب لیبرال"، "هجاییه جوان" و مقصود از "مکتب دوم"، هجاییه ارتدوکس، طرفداران شلیک و هوازادان بوزیتیوسم است.

پس از ارائه پایان نامه و اخذ دکتری فلسفه از دانشگاه بنا در آوریل 1841، مارکس در زیره مهی سال به بروکسل باور در دانشگاه بن بروست، به این اتیبه که دوستی شاپین فلسفه سرنوشتی که در آن زمان رهبر هجاییه جوان به شمار می‌آمد، استفاده‌شان در از دانشگاه خیلی کند. از بخش بده مارکس، کمی پس از ورود و به‌یکن، استادان محافظه کار دانشکده الایهای آن دانشگاه باور را به دلیل عقاید ضدماهنیش زیب فشار قرار دادند تا استعفا دهد. مارکس با مشاهده این اوضاع و عطای تدریس در دانشگاه را به لباسی بخشد و حتی منظور اخراج باور را از دانشگاه در بهار 1842 نشاد و تصمیم گرفت و به روزنامه‌های عمده ترجمه‌شود. هفته‌نامه راپینشا سایانک (نشریه راین) را صاحبان صنایع منطقه راین آلمن در زائویه 1842 پایه گذاشته به‌ودن. مارکس نخستین مقاله خود را برای این نشریه که در دفاع از قانون مطبوعات، بود در آوریل 1842 نوشته و در اکثر همین سال هم سردبیر نشریه شد. اما سردبیری او شب ماه پیشتر طول نکشید و نشریه توقف شد.

مارکس توافق راپینشا سایانک را مغزسم شمرده، هر چند این امر او یا مشکل امری معاشر روبه‌رو می‌گرد. اما پیش از استعفا از سردبیری در مارس 1843 و در جریان توقف نشریه، در نامه‌ای به آرٹولو روانه
نوشته: از ریاکاری، حماقت، بی حساب و کتابی آشکار، و از کرشش، دور
و کلکل، و منه به خشخاش گذاشتن در مورد کلمات خسته شدید. بنا بر
این، حکومت (یا توافق نشریه) آزادی ام را به مدت یک سال داده است. او، که
خود را از قید ساکن های تحملی آزاد می دید، تصمیم گرفت مبارزه شد
رای بر روی رفتار و عزم راک‌تری دنیای کنن. به این باور رسیده بود که
سانسور دولت بروس مانع کار اواست. پس، از طرف آرمان روگه برای
انتشار نشریه در خارج از آلمان استقبال کرد. ابتدا قرار شد نشریهای را
در زورخی منتشر می‌شد به نشریه مورد نظر خود تبدیل کنند. امادولت
سوسیس این نشریه را توافق و سردربر جدید آن، گنگور کرده، را از
کشور اخراج کرد. سپس، روگه شهر استراسبورگ را در فرانسه پیشنهاد
کرد. با به میان آمدن یک فرانسه، مارکس ابتکار عمل را به دست گرفت و
طرح جدیدی را برای انتشار نشریه‌ای مشترک برای روشنفکران آلمانی و
فرانسوی در پاریس پیشنهاد کرد که مورد موافقت روگه قرار گرفت.
(نخستین شماره این نشریه بعداً در فوریه ۱۸۴۴ به نام دویچ- فرانسوزیش پاریسی (ساناتنه‌های آلمانی- فرانسوی) به سردربری
مشترک مارکس و روگه در پاریس منتشر شد، اما این شماره در عین حال
آخرین شماره آن بود.) روگه در تابستان ۱۸۴۳ به پاریس رفت، و بر
مارکس عزمیت خود را تا اکثر عقب انتخاب. او در زوئن ۱۸۴۳ با یک
وستفالن ازدواج کرد و همراه او در خانه مادر یک فرد در شهر کریشک
کرویزخ اقامه کرد. مارکس از این زمان تا اکثر ۱۸۴۳، یا به آلمان را به
قصد پاریس ترک کرد و بعداً به خوایم دید نقشه عطفی را در توری و
پرتابک مارکس رقم زد، صرف نوشته دو اثر مهم کرد: فلسفه حق
هلک در تابستان و «درزیز مسئله بهره» در پاییز
مارکس در زمان سردربری راییش مسابقه اتهام سوسیالیستی بودن
نشریه را رد کرد و حتی یا سوسیالیسم فرانسوی مخالفت کرده بود.
پازخوانی رویکرد لین... / 69

علاوه بر این، یا باید مقالاتی که در یک نگه‌داری از هگلی‌ها جویان بریلین به نام آزاد مردانه چون جهود و سوسپلیسی و آنتیپشتی می‌دانستند مخالفت کردند و از آن‌ها بریده بود، هم به این دلیل که مقالات آنان را سطحی و به‌پایه می‌دانستند و هم از آن رو به تبلیغ افکار کمونیستی و سوسپلیسی را در بیوشت نشریه‌ای که برای این کیان به وجود نیامده بود نادرست و غیراخلاقی می‌دانست. با این همه، در برخی از مقاله‌های مارکس در این نشریه، به ویژه در اواخر ۱۸۴۴، گرایشی دیده می‌شود که به شکل‌گیری سوسپلیسی امکان‌پذیر بود.

در مقالات مارکس در دوره انتشار راینرینگ، سه گرایش سیاسی را به خوبی می‌توان دید. از یک سو، مقالاتی را می‌پیماید که به‌طور مضمونی لبرالی دارند، مطالبی مربوط به آزادی سیاسی از قبیل دفاع از قانون به عنوان قانونی عقل، مخالفت با سانسور مطبوعات، نقد دولت مسیحی پروس و دفاع از جدایی دین از دولت و نظارت آنها. البته حتی همین گرایش لبرالی از لبرالیسم سلطنتی مشروطه‌خواهی کامل است. به طوری که مارکس، حتی در اواخر ۱۸۴۲، آشکارا از جمهوری دفاع می‌کند و سلطنت مشروطه را نقض غرض می‌داند. به نظر می‌رسد که مارکس در این مقالات بیشتر تحت تأثیر لبرالیسم برون بنا تأثیر گرفته و در این زمان، باور وی در این مسائل، این‌گونه است که مارکس در این مقالات بیشتر تحت تأثیر لبرالیسم برون بنا گسترش یافت. بلهکه از راست به چپ جرخیده و رهبر هگلی‌ها جویان محصول می‌شد. از سوی دیگر، و به ویژه در اواخر ۱۸۴۲، تأثیری که مارکس از فویری برا و روشن‌پژوهی آن‌ها (تاکنون مارتیانی‌مسیحی به مسائل زمینی) کاملاً مشهود است. مارکس برای نخستین بار این ایده فویری‌پراکنی را که مذهب دیگری نه از (آسمان) بلکه از (زمین) تغذیه می‌کند در نامه‌ای به آن‌ها نوشته و تا این همان کنونه‌ای
استک‌های مارکس در آن گسترش خود را از هگلی‌های جوان برلین اعلام می‌کند. همچنین در مقاله «دریاچه کمیته‌های رسته‌ای در پروس» که در دسامبر ۱۸۴۲ به چاپ رسید، مارکس بین «دولت حقیقی» (true state) و «حکومت» (government) کلیه‌ای است اجتماعی که در آن شکاف‌های دولت و جامعه از میان رفته و دولت نماینده عام منافع تمام مردم بر مبنای نوع عقلانیت جمعی است که آزادی را به ازمان می‌آورد. حال آن که مراد از «حکومت» دستگاه دولت سالاری یا به‌نامهای سیاسی است که منافع جزئی فرد، دسته‌ها یا طبقه‌های مختلف را نمایندگی می‌کند.

این گرایش مارکس به جمهوری دموکراتیک، که ناظر بر تبدیل دیوان سالاری به «دولت حقیقی» (دولت دموکراتیک) است، ترکیبی است از نظریات سیاسی هگل و روسم، و در آن شکل اولیه و ایده‌آلیستی دوگانگی شهرنشین-بوزنرها، که از معارضان اصلی نوشتارهای «دریاچه سیاسی» به‌ن中标ست، به خوبی به جهش می‌خورد. اگر چه، حتی در همین زمان، جمهوری‌خواهی مارکس یک جمهوری خواه‌ای سرفاً سیاسی نیست، اما همین که او آزادی انسان را در گروه‌های حقیقی، داننده نشان می‌دهد که نگاه از هنوز به انتقال اجتماعی متعادل نشد. و می‌گوید از این‌جمله «هنوز نه اوضاع اقتصادی-اجتماعی، بلکه اوضاع سیاسی است.» به سختی دیگر، دو گرایش فوق، به‌رغم تفاوت در راهیکانیت و نیز انکا به منابع نظری متفاوت، مشترک اناسی دارند، و آن این است که هر دو آزادی انسان را در گروه دموکراتیک و آزادی سیاسی می‌دانند. و این همان وجیه است که اندیشههای مارکس را در این دوره به نقد سیاسی-الهی‌هگلی‌های جوان پیوند می‌زنند. در مقابل این دو گرایش، گرایش دیگری یا می‌پذیرفته، که خود را در مقاله‌های مارکس درباره فقاییان مربوط به دژدی چرخب و «فقه انگورکاران موزل» نشان می‌دهد. این همان
پاشایی رویکرد لنین...

گراینش است که بعداً رابطه هغلی دولت و جامعه مدی‌نی را وارونه می‌کند
و پس از مهاجرت مارکس به بریس و بر بستر فلسفه و مبارزه از برای
سازماندهی کارگران به سوپرسیستم می‌انجامد، و در نهایت در «تزعمیه
دریای فومبریخ»، ابزارگذاری آلمانی و منابعی کمونیستی با تکیه بر
بردایش ماتریالیستی از تاریخ، تحقیم و نظریه‌ندی سوژه.
پس ترکیب، فومبریخ نقش تأثیرگذاری بر انگیزه و عمل مارکس
گذاشته. تأثیر فومبریخ بر مارکس با انتشار کتاب مسیحیت فومبریخ
در ۱۸۴۱ شروع شد، و از این تاریخ تا اوایل ۱۸۴۵ در نیروی چون نقد
فلسفه حق هغل، درباره مسئله به‌وجود، «تقد فلسفه حق هغلی مقدمه»
دست نوشته‌های اقتصادی-فلسفی ۱۸۴۶ و خانواده مقدس ادامه یافت.

مهم‌ترین نکته‌ای که مارکس از فومبریخ گرفت، همان روش «تبدیلی»
فومبریخ در نقد فلسفه هغل و توضیح مسائل اساسی با مسائل زمینی بود.
مارکس شناسایی چون شلومو اوبرنری گفت‌های که اثر مارکس به‌نام نقد
فلسفه حق هغل (که در تایبان ۱۸۴۳ نوشته شد) در واقع ترجمه نقد
فومبریخ از فلسفه هغل و مذهب به زبان سیاسی است. فومبریخ گفت‌های
که فلسفه هغل رابطه اندازه و هستی (و مسیحیت رابطه خدا و انسان)
وارونه و رازگامور کرده است: اندیشه محمول هستی است، حال آن که
هغل هستی را به محمولان واندیشه تبدیل کرده است. به همین سان،
مارکس مدعی شد که در فلسفه حق هغل رابطه دولت و جامعه مدینی
وارونه شده است: دولت محصول جامعه مدینی است. حال آن که هغل
جامعه مدینی را به محصول دولت تبدیل کرده است. اگر راز مذهب در
انسان است، پس راز دولت را نیز باید در جامعه مدینی جست و چون کرده با
این همه، فومبریخی نامیده مارکس در فصل را زمانی ۱۸۴۱ درست به
نظر نمی‌رسد، زیرا با آن که مارکس در این زمان هنوز به آرایه مفاهیم
پراکسیس و «بردایش ماتریالیستی از تاریخ» به صورت روشن و شفاف
و فرمول بندی شده نرسیده بود، اما از همان 1879 به مضمون این مفاهیم مجرمز بود - هر چند به صورت خام و ناکامل - همین امر ار از فویریاک کاملاً متمایز می‌کرد. در واقع، حتی آن عاملی که مارکس را به ترجمه فلسفه فویریاک به زبان سیاست وا می‌دارد، همان پراکسیس است. و این پرکمن در کتاب مارکس، هگلی‌های جوان و خاستگاه‌های نظریه‌ای اجتماعی رادیکال این نکته را به درستی خاطر نشان می‌سازد: در این زمان [سال 1843]، [پراکسیس] انتقلا بی‌روی مارکس این فرض فویریاک را به نقته غزیم خود تبییل می‌کند که افشاگری ماهیت بی‌گانه شده هستی نوعی انسان در حکم [تلاش برای] بازیافت این ماهیت در شکل حقيقی آن است. زیرا، پس از آن که انسان هستی جمعی را به عنوان ماهیت خوشباز شناسد، چگونه می‌تواند تمام جنبه‌های زندگی اش از جمله دولت، رو براسی این هستی نوعی سازمانده قبلاً نکند؟ افزون بر این، پرکمن به نکته درست‌گیری در برداشت مارکس از مقوله "هستی نوعی" فویریاک اشاره می‌کند و آن تأکید بر جنبه اجتماعی و تاریخی انسان است: "مارکس، تحت تأثیر فلسفه فویریاک، بر این باور بود که روش صحیح، "الزاعات جسمی" یافته، هگل را دوباره به منشأ آنها در صفات هستی نوعی باز می‌گرداند. اما او، در قیاس با فویریاک، برای هستی نوعی خصوصی اجتماعی تری قابل بود. بی‌گمان، فویریاک نیز بر سرشت جمعی و اجتماعی انسان اصرار می‌وزید، اما تأکید هم‌زمان ابر سرشت فیزیکی انسان در عین حال بعد فردی که امکان نباید، را مطرح می‌کرد که به کشش جمعی کننده "فهمه هستی نوعی" جور در نمی آمد. همیشه بشری که مارکس برای جنبه اجتماعی و تاریخی انسان قابل می‌شود، احتکالاً بازتاب مطالعه آثار سوسیالیست‌های فرانسوی بود. باید نوجه کرد که مارکس بعداً حتی به این حکم از مرزیندی با مفهوم "هستی نوعی" فویریاک بسنده نکرد و این مفهوم را به دلیل غیرترکیبی بودن آن کنار گذاشت.
پایخوانی روزیکرده لین... / 73

رویداد مهمی که زمینه گستن قطعی مارکس از فویبرخ را فراهم نمود و او را به مارکس تبدیل کرد، مهاجرت او از آلمان به پاریس در اکتبر ۱۸۴۳ و یافتن «بروتراپیا» بود. مارکس وآژه «بروتراپیا» را نخستین بار در مقصد برگامی در نقد فلسفه حق هگل به کار می‌برد که در اواخر دسامبر ۱۸۴۳ و اولین زاده ۱۸۴۴ نوشته شده، بدون شک محصول تماشای‌ای با کارگران فرانسوی و کارگران مهاجر آلمانی و انگلیسی در پاریس و آغاز فعالیت او به عنوان یک فعال فکری - عملی جنبش طبقه کارگر است. و آژه‌های «بروتراپیا» و «پراکسیس» در این اثر و سپس نوشته آناری به قلم دست نوشته‌های اقتصادی - فلسفی (بهار ۱۸۴۴)، که آغاز مطالعات اقتصادی مارکس بود که بعداً به انتشار اثر دوران ساز و عنی کاسبان انگلیسی و نیز خانواده مقدس، که همراه انگلیس در تایستان و پایین ۱۸۴۴ نوشته شده است و به نقد هگلی‌های جوان می‌پردازد، گستنی مارکس از فویبرخ و سوسپلیسم او را به مثابه یک جنبش (و به نظریه صرف) بشارت می‌دهد، هر چند وجود استعاره‌های «مغز» و قلب، فویبرخ که مارکس در «مقصد برگامی در نقد فلسفه حق هگل» آن‌ها را به ترتیب برای «فلسفه و بروتراپیا» به کار می‌برد و نیز کاربرد مفاهیم غیرتاریخی فویبرخ چون «هستی نوعی»، «انسان‌گرایی» و طبیعت‌گرایی در دست نوشته‌ها و خانواده مقدس نشان می‌دهند که مارکس هنوز به طور قطعی از فویبرخ نیزی است.

گستن قطعی مارکس از فویبرخ و به طور کلی مایاپلیسم، فلسفی و البته ایده‌آلیسم (و شکل کامل برداشت مادربالیست از تاریخ خود را نخست در «تنهایی» در باره فویبرخ نشان می‌دهد که در آوریل ۱۹۴۵ نوشته شده است. در فروردین ۱۸۴۵، دولت فرانسه تحت فشار دولت آلمان مارکس را از فرانسه بیرون کرد، و او مجبور شد پس از حدود شانه‌ماده‌ها اقامت در پاریس، این شهر را به قصد اقامت در شهر نروژسل در بلژیک
ترک کند، که سال به طول انجامید. تزهایی مارکس در باره فوریبای در برکسل به رشته تحریر درآمده است.

مهمترین و جامعترین این تزها، تن ازالتی است که در آن مارکس چنین می‌نویسد: «عیب اصلی تمام ماتریالیسم‌های موجود (از جمله ماتریالیسم فوریبای) این است که شی، واقعیت و دنیای محسوس را نه به صورت فعالیت‌های محسوس انسان، پراکسیس، و انسان فعال بلکه فقط به شکل موضوع شناخت یا نظره بزرگی می‌بیند. از همین رو است که جنبه فعال انسان را نه ماتریالیسم بلکه ایده‌آلیسم پروزانده است، البته به گونه‌ای انتخابی، چرا که ایده‌آلیسم فعالیت واقعی و محسوس انسان به طور کلی را نیم شناسد. فوریبای خواستار ایمان محسوس و واقعاً متمایز از اعیان فکری است، اما خود فعالیت انسان را فعالیتی عینی نمی‌بیند. به همین دلیل این است که او در ماهیت مسیحیت‌نام رفتار راست‌انسانی را رفتار نظری می‌داند، و پراکسیس را فقط در جلوه‌های کیفی و بهداهن آن می‌بیند و نشان می‌دهد. چنین است که این همیت فعالیت «انقلابی» و گرایشی‌های محدود و کوچک می‌باشد.

چنان که می‌بینیم، مارکس در این تز هم ایده‌آلیسم و هم ماتریالیسم فلسفی را نقد می‌کند و در مقابل هر دو آنها دیدگاهی را قرار می‌دهد که در همان تزها «ماتریالیسم نوین» و بعداً در ایلاتولوژی آلمانی بردشت ماتریالیستی از تاریخ، نامیده می‌شود. و ماتریالیسم فلسفی از جمله ماتریالیسم فوریبای را به دلیل جنبه انفعالی آن و خداف عنصر فعالیت و تغییر از جهان و منحصر کردن آن به جهان اشیاء صرف نقد می‌کند. به نظر او، با پیدایش انسان در عرشه گیتی دیگر جهان با انسان تعیین می‌شود و چریکی به نام جهان یا طبیعت بدون انسان وجود ندارد. هر آنچه در طبیعت وجود دارد مهر و نشان انسان و تاریخ او را بر خود دارد و طبیعت بدون انسان و تاریخ او یک انتزاع نیست. از سویی دیگر،
مارکس ضمن آن که تأکید ایده‌آلیسم را بر نقش فعال انسان‌تأیید می‌کند، می‌گوید در نگرش ایده‌آلیسمی انسان به موجودی انسان‌آگاهی صرف نظر، و فاقد جنبه عملی و محسوس تبدیل می‌شود. به عبارت دیگر، مارکس در این تز بر روی مشترک ایده‌آلیسم و مارکسیسم فلسفی انگشت می‌گارد و آن این است که در هر دو این دیدگاه‌ها فعالیت را استیز انسان‌فعالیت نظری صرف است. این دیدگاه، به یعنی در این انسان‌نا قابلیتی و عملیاتی به‌طور انتقادی، بیلکه با فعالیت صرف نظری شناخته می‌شود، و این همان دیدگاه ارسیلو است که انسان را به «حیوان ناطق» یا حیوان عقلانی تعیین می‌کند. در این دیدگاه، عمل انسان تابع نظریه‌ای از عمل، همان گونه که فلسفه عمیق تا پایه‌های نظری است. دیدگاه مارکس درست نقطه مقابل این است: نظریه انسان‌فعالیت عمل آورست.

به این ترتیب، با پیدایش مارکس این بررسی اساسی تمام تاریخ فلسفه که ماده بر انديش را قدم است وا انديش بر ماده، بررسی که فلسفه‌اندازی بر دو ارزشگای‌های انسان‌آگاه و ایده‌آلیسم تقسیم کرده و به‌طور کامل به‌صورت ساختاری انسان‌بر عمل ایکانی که عمل را بر نظریه مقدام می‌داند در ارزش‌گای‌های پراکسیسم (مارکسیسم تاریخی) و آن آن که نظریه را بر عمل مقدام می‌شمارند در ارزشگای اخلاقی نظریه فرار ام‌گیرند، خواه ایده‌آلیسم باشند یا مارکسیسم. برخلاف صفارآرایی در ارزش‌گای ایده‌آلیسم و مارکسیسم فلسفی که در عرضه نظریه صرف قرار دارد، صفارآرایی پراکسیسم و اخلاق دینی از این عرضه فراتر می‌روید: در یک سو صرف مذهب چنان و تفسیر آن بر بنیان این تغییر و در سایر دیگر، صفح تفسیر صرف مذهب. این را که شناخت چنان فقط بر بنیان تغییر آن می‌تواند به وجود آید. مارکس در نهایت بیان می‌کند: آیندیسی که آیا اندازه‌ای انسان‌فعالیه شناخت حقیقت عینی هست یا نه بررسی نظری بیان که پرستش‌عمیق
است. انسان بايد حقيقت، يعني واقعیت و قدرت، و این جهانی بودن اندیشه خود را در پراکسیس ثابت کند. بهث و جدل در باره واقعیت یا غیرواقعی بودن اندیشه جدا از پراکسیس بهتام کامل مدرسای (اسکولاستیک) است. ۳۱

اگر در تراول مارکس تکلیف آنتولوژی (چیستی «هستی») را مشخص می کنند، در تز دوم به مسلة اپیستمولوژی (چیستی «شناخت») پاسخ می دهند. در تاریخ فلسفه، به مواضع پراکسیس تقدم ماده بر اندیشه یا اندیشه بر ماده، این پراکسیس نیز وجود داشته که آیا انسان قادر به شناخت جهان هست یا نه؟ جز فیلسوفان آگوستسیک (لادربیون) اکثر فیلسوفان بعده این پراکسیس پاسخ مثبت داده اند. آن‌ها توانایی انسان در شناخت جهان را صرفاً به قوة عقل نسبت داده‌اند و در این مورد نیز برای عمل تغییر دهنده انسان نشینی قابل نبوده‌اند. مارکس تحقیقی کسی است که شناخت را معالول فعالیت عملی - انتقادی انسان می‌داند.

مارکس در تز سوم می‌گوید: «آموزه ماتیرالیستی در باره نقش دگرگون سازی اوضاع و احوال و تربیت فراموش می‌کند که اواسط و احوال انسان‌ها دگرگون می‌کنند و این که خروآموزگار را باید آموزش داد. بنابر این، این آموزه تاج‌آمده است جامعه را به دو بخش تقسیم کند که یکی از آنها مافوق جامعه است. تلاقی نقش دگرگون سازی اوضاع و احوال و فعالیت انسانی یک دگرگون سازی خوشی‌شناسی را نته‌ی به عنوان پراکسیس انقلابی می‌توان درک کرد و به طور عقلانی به‌همب.» ۳۲ در این جای مارکس بر نقش فعالیت انسان در تغییر مبهم و این که تاثیرزده از محيط در جریان تاثیرگذاری او انجام می‌گیرد، تأکید می‌کند و پراکسیس انقلابی را همین تاثیرگذاری حاوی بازی تاثیرزده نامیده. به نظر مارکس، ماتیرالیسم فلسفی جامعه انسانی را به دو بخش تقسیم می‌کند، بخش تاثیرگذاری که جامعه به‌نها انسان است و بخش تاثیرزده که انسان به‌نها جامعه است.
پازخوانی روبیکر لین... 77

این بخش تالیبرگذار، که مافوق بخش تالیبرذیر است، چیزی نیست جز طبیعت‌بودن شده از انسان که، جناب که در بخش‌های پیش گفته، فقط در ذهن فیلسوف وجود دارد. ذهن فیلسوف مانند پاپست درست به علت جداً ایش از عمل دکترانونی‌ساز انسان، هستی ژئومتری انسان را به هیئت مبدل یک هستی صرفاً طبیعی و جدا از فعالیت علیه - انفعالی انسان در می‌آورد که گویا انسان صرفاً از آن تأثیر می‌پذیرد و نشان در دکترانونی آن تادارد. مارکس این نکته را بعداً در ادبیات‌های علمی به‌صورت توضیح می‌دهد که بان خواهم پرداخت.

پیشتر گفته که مهم‌ترین نکته‌ای که مارکس از فویربها گرفته روش تبادلی آیا در توضیح مسائل آسمانی با مسائل زمینی بوده در چهارم، مارکس به همین نکته و نابیگیری فویربها در به سرانجام رسیدن آن می‌پردازد. این می‌گوید: فویربها از واچیه‌های آب و خوراکی‌های مذهبی، از تقسیم جهان به دو جهان مذهبی و یک جهان غیرمذهبی، آخر این کسی او با این کار جهان مذهبی را با مبنای غیرمذهبی آن توضیح می‌دهد. اما این را که این مبنای غیرمذهبی از خود جدا می‌شود و خود را به عنوان یک قلمرو مستقل در میان ابرها مستقر می‌کند فقط با شکاف‌ها و تنافس‌های درون این مبنای غیرمذهبی می‌توان توضیح داد. بنابراین، با پیامدهای تنافسی درون این مبنای را شناخته و هم آن را در پراکسیس انقلابی کرد.

بنابراین، پرسی مثل پرسی این کشف که را نزدیک‌سازی آسمانی در خواندن زمینی نهفته است، با این خود این خواندن زمینی را در نظره و عمل نابود کرد.

در تن پنجهم، مارکس دوباره به این موضوع باز می‌گردد که، برخلاف دیدگاه‌های فویربها، نیاز محسوس چیزی جز فعالیت عملی و محسوس انسان نیست: فویربها، که از اندیشه‌های اندازه‌ای را در نظر گرفتند و تأمل‌ها در دنبای محسوس است، اما این دنبای محسوس را همان
فعلای عملی و محسوس انسان، نمی‌دانند.

در تز هشتم، مارکس درک غیرتاریخی و غیراجتماعی فوری را از مفهوم انسان و مقوله "هستی نوعی" را یافته می‌کند: "форی را از انسان توضیح می‌دهد. اما ماهمیت انسان امروز انزاعی نیست که در ذرات نفردکننده باید. این ماهمیت، در واقعیت آن، مجموعه روابط اجتماعی است. در نتیجه، فوری را از انسان واقعی نمی‌شود، مجروح است که: از فرآیند تاریخ جدا شود و گراشی به مذهب یا جورن جزئی قائم به ذهن تبدیل کند و یک فرد انسان انزاعی جدای از جامعه و تاریخ - را پیش فرض کرده. در یک فرد انسان ماهمیت انسان را نمی‌توان به عنوان "نوع"، به عنوان یک کلیت درونی و گنگ که افراد بسیاری را طبیعتاً به هم می‌پیوندند، دوکرکند.

در تز هفتم، مارکس باز هم درک غیرتاریخی فوری را از انسان را به نقد می‌کند: "بنابراین، فوری را از انسان واقعی کنیم که "گراشی به مذهب" خود یک محفظه اجتماعی است، و فرد انزاعی او تجزیه و تحلیل اش می‌کند به شکل خاصی از جامعه تعلق دارد."

در تز هشتم، مارکس دوباره به مسئله پراکسیس و نقش آن در شناخت می‌پردازد: "تلاش به اجتماع امری اساساً عملی است. تمام رمز و رازهایی که نورپرداز را به عرقان تبدیل می‌کند راه حل عقلانی خود را در پراکسیس انسان و درک این پراکسیس می‌پیوندند.

در تز نهم، مارکس به رابطه ماتریالیسم فلسفی و جامعه پرداخت و "بی‌پاتریارشیسم نظریه که ماتریالیسم نظریه که جهان محسوس را فعالیت عملی نمی‌داند. می‌تواند به آن پردیده، نظره افراد جدا از هم و جامعه مدنی است. بی‌پاتریارشیسم ماتریالیسمی که دنبال را فعالیت عملی انسان نمی‌داند نمی‌تواند از افق جامعه پرداخت.

جامعه بورژوایی فرآیند روید.
پازخوانی و ارزیابی

در تز دهم، مارکس همین نکته را به گونه‌ای دیگر بیان می‌کند: «افق دید مارکسیست که جامعه واقعی است؛ افق دید مارکسیسم نوین جامعه انسانی یا انسان اجتماعی است.»

و سرانجام، در تز پنجم، مارکس فشرده تمام این تزها و در واقع شیوه نظریه خود را به صورت زیر بیان می‌کند: «فیلسوفان به شیوه‌های گوناگون جهان را فقط تفسیر کرده‌اند، حال آن که بسته به سر تغییر آن است.»

پس از نوشتن «تزرعی در باره فولبرایخ»، مارکس می‌خواهد به مطالعه خود در باره اقتصاد، که یک دست نوشت‌های اقتصادی-فلسفی 1844 آغاز شده بود، ادامه دهد. اما به دنبال انتشار خنواراده مقدس که در نقد هگلی‌ها جوان نوشته شده بود - در تر از هگلی‌ها جوان، یعنی برندو پاوارو و مارکس اشتباهگر، هر یک نوشته‌ای منتشر کرده و در آنها مارکس و انگلز را پیروان فولبرایخ نامیده بودند. مارکس و انگلز لازم دیدند به این نوشته‌ها پاسخ دهند و تکلیف خود را با هگلی‌های جوان به طور قطعی روشن کنند. یا به قول خود، «با وجدان فلسفی خویش تسویه حساب» نمایند. از همین روز، در پایان 1845، طرح نوشت‌هایی به نام اپیدلولوژی آلمانی را برخاست که نوشتن آن تا اواسط 1846 به درازا کشید. این اثر آگر چه کار مشرکی بود اما در نهایت اصلی آن بی‌سیم بود شیوه‌نامه‌ی از تاریخ توسط مارکس نوشته شد. کتاب در سال 1846 به پايان رسید، اما جوان هیچ ناشری حاضر نشد آن را چاپ کند. آن را به انقلاب جوونده موسه‌ها سپردن. اپیدلولوژی آلمانی پس از مارکس و انگلز و در سال 1932 منتشر شد.

مهم‌ترین بخش اپیدلولوژی آلمانی همان فصل نخست آن است که در باره فولبرایخ نوشته شده است. مضمون اساسی این فصل بیست و شرح کامل تر «تزرعی در باره فولبرایخ» است و مارکس نگرش نوین خود را این
بار تخت عنوان "برداشت ماتریالیستی از تاریخ" بیان می‌کند و پس از توضیح آن به ضرورت انقلاب کمونیستی می‌رسد.

کتاب با این پیشگفتگو آغاز می‌شود:

(می‌گوید) انسان‌ها ناکنون در باره خود، در این باره که چه هستند و چه باید باشند، همواره برداشت‌های نادرستی داشته‌اند. آنان روابط خود را براساس افکار خود در باره خدا، انسان به‌هنجار و نظایر آنها تنظیم کرده‌اند. سر رشته ساخته‌های مغزمان از دست‌شان در رونه است. آنان، این آفرینندگان، به آفریده‌های خود سجده کرده‌اند.

باباید آنان را از دست اوهام، افسار، جرم‌ها و موجودات خیال‌ای که آنها را زیر یوغ خود تحلیل برد. بهره‌مند، بیان‌دهنده حاکمیت اندیشه‌ها بی خیزیم. بی‌کی می‌گوید، بیاباید به انسان‌ها بیاموزیم که این تجربات را با اندیشه‌هایی که با ذات انسان هم‌خوانی دارند، عوض کنیم، دیگری می‌گوید، بیاپاید به آنها یاد دهیم که با این تجربات برخورداری انتقادی داشته باشند. سومی می‌گوید، بیاباید به انسان‌ها بیاموزیم که این تجربه‌ها را از سر به در کنند، تا به این ترتیب واقعیت موجود از میان برهخورد.

این خیال‌های ماهی معتقدانه و کودکانه هسته‌اصلی فلسفه مدرن هگل‌ها جوان را تشکیل می‌دهد، که نه تنها افکار ع QName آلمن‌ با تورس و وحشت آمیخته‌ با احترام آن را دریافت کرد است، بلکه هقه‌رمان فلسفی‌ ما نیز آن را با آگاهی مفتن از خطر فانجم‌ و به‌رحمی تبه کارامث اعلام کرده‌اند. هدف جلد نخست کتاب حاضر، افسار این گوسفندان است، که خود را اگر می‌بنداند و گرگ پنداشته می‌شوند، هدف این است که نشان دهیم بع یک گوسفندان صرفاً تکلید برداشت‌های طبقه متوسط آلمن‌ به شکلی منفی است، و این که یافته‌ی این مقامان فلسفی فقط با تأثیر از فلاکت اوضاع واقعی آلمن است.
هدف این است که مبارزه فلسفی با ساپه‌هاي واقعیت را، که بی‌پای تلعب
ملت گیج و رؤسردای آلمان است، رسو و بی اعتبار سازیم.
روزگاری شخص شجاعی بر این باور بود که انسان‌ها فقط از آن رو در
آب غرق می‌شوند که به جاذبیت زمین اعتقاد دارند. اگر آنان این عقیده را،
مثل‌با اعلام این که خرافي و مذهبی است، از ذهن خود دور کنند، از هر
گونه خطری در مقابل آن یکسره مصون خواهند ماند. از تمام عمر خود را
با توهیم جاذبیت زمین، که همه آمارها نشان‌داده‌هند و متعددی از نتایج
زیان‌باران را به وی نشان می‌داد، جنگید. این شخص نمونه اصلی از
فلسفه‌نگاران انقلابی جدید در آلمان بود.»}

مبارزه فلسفی با ساپه‌هاي واقعیت به جای جنگیدن با خود واقعیت!
چنین است نقد مارکس در مورد هگلی‌های جوان. اما با توجه به این که
مارکس در همین جا می‌نویسد تفاوت خاصی بین ایند آلمانی و
ایدئولوژی ملت‌های دیگر وجود ندارد، این نقد را می‌توان نه فقط درباره
ایدئولوژی هگلی‌های جوان بلکه در باره ایدئولوژی به طور کلی از جمله
هر گونه فلسفه و مذهب نیز صادق دانست. به عبارت دیگر، به نظر
مارکس، تمام فیلسوفان و نظریه‌پردازان پیش از او، از نگرش‌های فیلسوفان
یونان گرفته‌اند، به جای جنگیدن با خود واقعیت با ساپه‌اند.
جنگیدن. آنان همه به علت جایگاه‌شناسی در تقسیم کار فکری و دستی،
پندارشاند که اگر برداشت‌هایی نادرست از ذهن انسان زدوده شود،
سپروری و فلاکت او نیز از جهان خانه خروج‌های بست. فوری‌تر نیز، با
آن که به درستی آگاهی وارونه انسان را واقعیت زمینی توضیح می‌دهد،
اما از آن جا که به جای انسان اجتماعی - تاریخی مشخص، یعنی انسان
زندگی و واقعی، مفهوم کلی و انزاقی انسان» را می‌گذارد، نمی‌تواند
مشمول حکم مارکس نشود. «فوری‌تر... همچون سایر نظریه‌پردازان،
صرفاً می‌خواهند آگاهی درستی در باره واقعیت موجود بی‌پای دوست داشت، حال
آن که برای کمونیست‌ها واقعی مسئله این است که وضع موجود را براندازد. این نکته نشان می‌دهد که حتی ماتریالیسم چون فویریاک، از آن جاکه ماتریالیسم مجال را صرفاً به تقدم طیعت بر آگاهی محدود می‌کند، هنگامی که به قلمرو تاریخ و زندگی واقعی انسان می‌رسد آگاهی را بر عمل درگذشتهتاریخی انسان مقدم می‌شود و بیدین سان در کنار ایده آلسیست‌های چون باوندرو و استیوارت قرار می‌گیرد. فویریاک در آن جاکه ماتریالیسم است به تاریخ تلاش نمی‌برند، و در آن جاکه به تاریخ می‌پردازد ماتریالیسم نیست.

فویریاک انسان و طبیعت را در وحدت می‌بیند. اما عامل و مبانی این وحدت را به تولید و عمل محسوس انسان فعل و واقعاً موجود برای تغییر جهان بلکه صرفاً حواس یا نگاه گانه انسان می‌داند. این به گمانه، فویریاک می‌گفت: برگزی بر ماتریالیسم‌های وهم‌دستی دارد. زیرا می‌فهمید که انسان نیز موضوع حواس است. اما گذشته از این واقعیت یکه انسان را فقط موضوع حواس می‌داند و نه فعالیت محسوس، از آن جاکه در قلمرو نظریه ناگهانی مانند انسان‌ها را در ارتباط اجتماعی معین شان، در اوضاع موجود زندگی شان، به آنان را به جهیزی که هستند تبدیل کرده، نمی‌پیند، هرگز به انسان‌های فعل و واقعاً موجود نمی‌رسد و در حد مفهوم انزاعی انسان متفق می‌شود...}

در ماتریالیسم فعل مارکس، لوالیا که انسان و طبیعت را وحدت می‌بیند تولید و عمل درگذشتهتاریخ و تاریخی انسان است و نه صرفاً حواس انسان. "مثل مسئله مهم رابطه انسان با طبیعت... خود به خود متغی می‌شود هنگامی که می‌فهمم "وحدت" مشهور "انسان با طبیعت" همیشه در تولید وجود داشته است..." حال آن که در ماتریالیسم الفعالی فویریاک، همچون هرگونه ماتریالیسم فلسفی، طبیعت یک کهایست و تاریخ چیز دیگری، به نظر مارکس نیز، طبیعت بر تاریخ مقدم است اما...
این تقدیم تا آن جا معنا دارد که انسان متمایز از طبیعت در نظر گرفته شود.

از این لحاظ، طبیعت، طبیعتی که بر تاریخ انسان مقدم است، به هیچ وجه طبیعتی نیست که فوریباخ در آن زندگی می‌کند. این طبیعت دیگر در هیچ چیز وجود ندارد (مکه شاید در جنده جزیره مرگ‌انداز استرالیایی که احترامی کشف شده) و از همین روند فرایند فیزیک انسان، طبیعتی انسانی و تاریخی شده و طبیعت پیش از انسان دیگر وجود ندارد؛ هنگامی که گسندیده و سگ‌ها در شکل کانونی شان، به‌ رغم میل خودشان، به‌ حال مانند بی‌حدودی تاریخی هستند. یا ایزدخther گلخانه‌ای مهم درختان میوه، جنگی که می‌دانیم، ننه چند قرن پیش از طریق تجارت به منطقه ما [آلمان] آمد. و کاشته شده است. ۴۸

بدین سان، مارکس با نقشه ماتریالیسم انفعالی فوریباخ، تقابل دیرینهای‌ی به تاریخ ماتریالیسم فلسفی را بیشتر دارد و به جای تقدم ماهی بر ایده تقدم براکسپس بر آگاهی را مطرح می‌کند. به نظر او، آگاهی هرگز نمی‌تواند چیزی جز هستی آگاهی باشد؛ آگاهی، ۴۹ هستی آگاهی چیزی جر سایه‌ای شده و جنگی است با سایه واقعیت نیست و جنگی با سایه واقعیت کار گسندید است که خود را مستحکم گرگ می‌بدارد. آن واقعیت که مارکس مدعی است به جای جنگی با سایه آن یک‌جا با خودش جنگی، زندگی اجتماعی - تاریخی و واقعی انسان است، اگر گوییم نخبگان شرط براز زندگی انسان خودند، آشامیدن، پوشیدن، سرشانه داشته و نماینده آنها است، و تنها یک از اراضی این نیازها است که انسان می‌تواند پی برد هر که آگاهی از نظر فیزیک است. از آن جا که اینجا این کارها مستلزم تعیین دنباله اطراف انسان است، پس انسان می‌تواند بدون تغییر جهان زندگی بماند. البته، حیوان نیز چنین است. اما، برخلاف واقعیت حیوانی، فعالیت انسانی راستش فعالیت عملی - نظری است. تمام نکته این است
که در پی اروونه شدن جهان واقعیت در اثر پیدایش مبادله و مالکیت خصوصی، انسان تغییر دهنده جهان از عرضا طبیعت بیرون رانده می‌شود: در یک سو، طبیعت بی‌گران با انسان و در سوی دیگر، انسان بی‌گران با طبیعت. آنچه در فلسفه به طور کلی می‌بینیم، یعنی تئیته شدن طبیعت از انسان و منحصر شدن فعالیت راستین انسانی به فعالیت صرف‌نظری، فقط انعکاس نظری این واقعیت اروونه در ذهن فیلسوف است. مذهب، همین واقعیت اروونه را با مفهوم "هبوط" یعنی رانده شدن انسان از بهشت منعکس می‌کند. هم فلسفه و هم مذهب اجازه جدا‌سازی واقعیت وارونه جهان هستند، و انسان از دست هیچ یک روا نمی‌شود مگر یا تغییر این واقعیت وارونه. نمی‌توان این واقعیت را دست‌نخورده باقی گذاشت و صرف‌نظر برای تغییر ذهن‌گرای انسان مبارزه کرد. این، آب در هاون کویبدن یا، به تعبیر مارکس، جنگ‌گیزان با سایه واقعیت است. کاری که فیلسوفان و نظریه‌پردازان تاریخ تا پیش از مارکس کرده‌اند، همین است. آنان پنداشتند با تغییر ذهن‌گرای انسان‌ها واقعیت نیز تغییر خواهند کرد. نقطه عزم در آن بنا بر تغییر جهان نظریه توده است و نه جنگ‌گیزان انسان‌های زنده و واقعی. حال آن که، به دیدگاه مارکس، وجود افکار انقلابی در دوره‌ای خاص مستلزم وجود طبقه‌ای انقلابی است، یعنی بدون جنگ‌گیزان انقلابی، نظریه انقلابی نمی‌تواند وحود داشته باشد. پس، به نظر مارکس، پایه از جنگ‌گیزان، انسان‌های زنده و واقعی عزم‌کننده کرده، اما این جنگ‌گیزان امروز کلی و فارغ از محدودیت‌های زمینی و فناوری نبوده و نیست. به عبارت دیگر، جنگ‌گیزان انسان‌های زنده و واقعی یکدیگر تاریخی است. انسان در زمانی که ابزارش برای تولید و سایر معاشر خود سبک نوکی تازه واقعیت را فقط به شیوه‌های مناسب با این ابزار می‌تواند تغییر دهد، و روابط او با انسان‌های دیگری به تناسب همین سطح از کامل نیرو‌های تولیدی تعیین می‌شود. اما همین انسان در زمانی
پازخانه و روبکرد لین... / 85

که افزار تولیدش به ماسیف تبدیل می‌شود نوع‌هایی از منابع را با انسان‌های دیگر بروز می‌کند و جهان را به شیوه‌هایی تغییر می‌دهد. پس، میزان رشد منابع‌های تولیدی جامعه است که نوع رابطه اجتماعی انسان‌ها به یکدیگر و این را چه تولید شود و چگونه تولید شود، تغییر می‌کند. بدیهی است که نخستین کنش تاریخی انسان در روابطی با دنیای اطرافش نه کوشش برای شناخت این دنیا بلکه تلاش برای زنده ماندن است. انسان پیش از هر چیز باید بخورد، بیانشته، بیوصت، اسکان گریدن و... تنها پس از ارضا این نیاز‌های ابتدایی است که نیازهای جدید برای انسان به وجود می‌آید. سپس روش زندگی انسان تغییر نوع عیان انسان‌های دیگر است، زیرا بدون رابطه طبیعی برای تولید انسان‌های دیگر، که ابتدا خود را به صورت خانواده نشان می‌دهد، انسان به‌طور وسایل زیست خود را تولید کند. اما تولید وسایل زیست انسان به رابطه صرفه‌جویی بلكه رابطه اجتماعی است،偏低 مستلزم همکاری افراد متعدد است. تنها پس از در نظر گرفتن این چهار جنبه از زندگی انسان می‌توان یپرده که انسان از توانایی شناخت دنیای اطراف خود بعنی از آگاهی برخوردار است. بنابراین، آگاهی از هم‌انگاشت فراورده‌ای اجتماعی است. اما این آگاهی آغازین صرفه‌جویی آگاهی از محیط محصور و برای یافتن ارتباط محدود با اشخاص و اشیای دیگر. در عین حال، آگاهی از صرفه‌جویی است که انسان آغازین همچنین حیوانات از آن می‌ترسد و با آن جوین نیروپی نیگانه و تسلخ‌ناپذیر برخورد می‌کند. این آگاهی حیوانی از راه بااروری روزافزون و افزایش نیازها و آنچه براوری هر دو اینها اساسی است، بعنی افزایش جمعیت، رشد و توسعه بیشتر می‌یابد. همگان با این امر، تقسیم‌کردن گسترش می‌یابد، که در افزایش تقسیم‌کارین زن و مرد و سپس تقسیم کار براساس قدرت جسمانی و نیازها و امور طبیعی است. تقسیم کار واقعی از زمانی به وجود می‌آید که تقسیم کار
و مادری و ذهنی پیدا می‌شود. از این لحاظ به بعد، آگاهی می‌تواند خود را گول برندک گویا چیزی غیر از آگاهی در برابر احساس‌های مقاوم واقعاً نمایانگری خبری است که آن که چیز واقعی را نمایانگری آن زمان به بعد، آگاهی در موضعی قرار می‌گیرد که می‌تواند خود را از دست چنان‌رها سازد و به تشکیل نظریه محض، الهامات، فلسفه، اخلاق و نظارت آن‌ها بپردازد.

پس درجه رشد نرمال‌های تولیدی هر جامعه‌ای به میزان تقدیم اجتماعی کار در آن جامعه بسیگی دارد. در عین حالت پیدایش نیروی تولیدی جدیدی به نویه خود باعث رشد بیشتر تقدیم کار می‌گردد. تقسیم کار در آغاز به جدایی کار صنعتی و بازگانی از کشاورزی و در نتیجه به جدایی شهر و روستا می‌انجامد. رشد بیشتر تقدیم کار، به جدایی کار بازگانی از کار صنعتی منجر می‌شود. مراحل گوناگون رشد تقدیم کار، با شکل‌های مختلف مالکیت متناظر است. به عنوان مرحله موجود تقسیم کار تعیین می‌کند که چه طبقه‌ای و چه شیوه‌ای مالک مواد ابزار و محصول کار باشد و چه طبقه‌ای فاقد این مالکیت باشد و تحت چه مناسباتی بروند طبقه مالک و سایر تولید کار کند. مارکس شکل‌های مالکیت را به ترتیب این کونه برمری شماره: مالکیت شخصی، مالکیت اشتراکی و دولتی با استانی (این دو شکل بر مشابهات بردهداری مبتنی هستند)، مالکیت فنودالی، و مالکیت سرمایه‌داری.

تقدیم کار در عین حال متضمن توسعه نابایر کار و فوارده‌های آن است. هسته و نخستین شکل تقدیم کار در خانواده بستر می‌شود که در آن زن و فرزندان بزرگداشت‌های چه این برجسته‌های در خانواده نخستین شکل مالکیت است. اما حین این شکل ابتدایی مالکیت با تعیین اقتصادی‌های مضران از مالکیت که آن را قدرت در اختیار قدرت‌نیروی کار دیگران می‌نامند، مطابقت دارد. زیرا تقدیم کار و مالکیت خصوصی
اصطلاحات همسانی هستند: در تقسیم کار با اشاره به فعالیت، همان‌چنین، تقسیم کار بر تضاد بین منفعت فرد جدایگانه یا خانواده جدایگانه و منافع مشترک تمام افراد جامعه دلالت می‌کند. در تضاد بین منفعت فرد و منفعت جمع، منفعت جمع شکل مستقلی به خود می‌گیرد به نام دولت. استقلال و جداگانه دوی از منافع افراد جامعه، آن را به قدرتی بیگانه با افراد بدل می‌کند. این بیگانگی نهایی به دو شرط عملی می‌تواند از مبانی برداشتی شود: اول سلب مالکیت از توده عظیمی از انسان‌ها، و دوم آفرینش جهانی سرشار از ثروت و تعداد توسط همین توده سلب مالکیت شده. به نظر مارکس، کمونیسم آن جنبش واقعی است که بر پایه حق این دو شرط شکل می‌گیرد: کمونیسم برای ما اوضاعی که باید استقرار باید، آمانتش که واقعیت باید خود را با آن منطبق کند، نیست. ما کمونیسم را آن جنبش واقعی می‌خوانیم که وضع موجود را از مبانی برخوردار کرد.

نتایج دیگری که برداشت ماتریالیستی از تاریخ به دست می‌آیند:

عبارت‌اند از:

1) در جریان تکامل نیروهای تولیدی، مرحله‌ای پیش می‌آید که مناسبات موجود سر به این تکامل می‌شوند و این نیروها گزینش نه تخته تولیدی بلکه ویژن‌گره می‌گرددند. این امر به معنی موجودی طبقه‌ای است که ناکارآئی است بر تمام جامعه را تحمل کنند یا که از ثروت و تعداد آن برخوردار شود. این طبقه مطروحت جامعه است و ناگیری با طبقات دیگر جامعه در تصدی آن‌ها ناپذیر قرار می‌گیرد، طبقه‌ای که اکثریت اعضای جامعه را تشکیل می‌دهد و آگاهی از ضرورت انقلاب بنیادی، آگاهی کمونیستی، از آن سرچشمه می‌گیرد.

2) شرایط کاربرد نیروهای تولیدی معین شرایط حاکمیت طبقه معنی
از جامعه است که قدرت اجتماعی او، که از مالکیت‌اش ناشی می‌شود، خود را به شکل دولت نشان می‌دهد، و به همین دلیل، هر مبارزه انقلابی متوجه طبقه‌ای است که قدرت سیاسی را در دست دارد.
3 در تاثیر انقلاب‌های پیشین، شیوه فعالیت تولیدی انسان یعنی کار همواره درست نخورده باقی مانده و فقط توزیع این شیوه فعالیت در میان انسان‌ها تغییر کرده است. حال آن که انقلاب کمونیستی، علیه شیوه فعالیت تولیدی انسان موجود، انسان است و کار برای امارات را از میان بر می‌دارد، یعنی حاکمیت همه طبقات را همراه با خوردن طبقات بر می‌اندازد.
4 تغییر انسان‌ها در مقیاس توده‌ای، هم برای تولید آگاهی کمونیستی در مقیاس توده‌ای و هم برای موافقت خود هدف، ضرورت دارد، تغییری که فقط در جنبش عملی، یعنی انقلاب می‌تواند صورت گیرد، بنابراین، انقلاب ضروری است نه فقط از آن رو که طبقه حاکم را به شیوه دیگری نمی‌توان سرنگون کرد بلکه به این دلیل که طبقه سرنگون کننده تئوری در انقلاب می‌تواند خود را از شر پلیدی‌های قرون و اعضا نجات دهد و شایستگی تأسیس جامعه نوین را کسب کند.
بدین سان، در مقابل فلسفة که انسان را از طبیعت تبدیل می‌کند، و مذهب که انسان را از بیشتر می‌رود، برداشت ماتریالیستی از تاریخ انسان را به طبیعت و طبیعت را به انسان باز می‌گرداند تا بهشت را روز همین کرده باشد. مارکس بعضاً، هم در کپیتال‌ها و هم در نقد برناهم گوتا طبیعت را کیکی از دو عامل آفرين‌های مادی می‌王牌 و با این ایده مخالفت می‌کند که نه سرچشمه‌های مادی کار است. ادر کپیتال‌ها، قول ویلیام بیتس می‌گوید کار پدر تروت و زمین مادر آن است. جامعه طبقه‌ای و اگر آن یعنی نظام استیجار کار مهیا حکومت و توالی تروت (انسان و طبیعت) را از یکدیگر جدا می‌کند، مادر را به تحلیل طبقه مالک به می‌آورد و پدر را به کسی تبدیل می‌کند که فقط مالک تروی کار خویش
است و برای زیستن مجزه است آن را به مالک طبیعت می‌دهد.
وسایل تولید و مصرف پایداری این این‌جا، نتایج در مورد تولید و سیستم جمع‌آوری سرمایه‌داری پایدار در جامعه تولید می‌شود. به عبارت دیگر، برای آن که جامعه این جزء از وابستگی به جمع‌آوری تولید و جمع‌آوری مالک هنگام وابسته به سرمایه‌داران پایدار. پس، گفتی این که این که کار نمی‌کند این‌جا سرمایه‌داران پایدار است همیشه توجه بی‌گمانگی انسان با طبیعت و هم به معنای معنایی مشروطیت بخصوص به درگذشته مزدی است. بررسی همین تغییرات منطقی برحسب انسان و طبیعت در فراوانی تولید و تولید بود که مارکس برنامه‌گی‌های برنامه زیست‌محیطی کارگران آلمان که از وابستگی به انسان‌ها و آیندهکارها به وجود آمد (را بگذارند که کار سرمایه‌های هر گونه تولید و فرهنگ است).
مارکس در نقد این جمله چنین نوشته: «کار سرمایه‌های هر گونه تولید نیست. طبیعت تأثیر به اندازه کار، که خود این بان در بین نیروی طبیعت یعنی نیروی کار انسان است، سرمایه‌های ارزش‌های استفاده است (و مگر تولیدی چیزی غیر از ارزش‌های استفاده است؟)».
در نقد، خود را این گونه ادامه می‌دهد: «کار انسان تنها به این دلیل سرمایه‌های ارزش‌های استفاده و بین‌بینان تولید را این‌جا گونه ادامه می‌دهد.»
عنوان مالک طبیعت - سرمایه‌های اساسی تأمین و سیاست و مواد کار - عمل می‌کنند و از همان آغاز بر طبیعت به عنوان می‌گویند خود برخورد می‌کنند. بطوریکه دلیل کامل و موجبی درد که یک نیروی تولیدی مافوق طبیعی را به کار نمی‌دهد، زیرا از این وابستگی که کار به طبیعت وابسته است مستقیماً در پی این نتیجه به دست می‌آید که انسان که مالک هنگام جز نیروی کارش نیست مجبور است در هر گونه اراضی فرهنگی و اجتماعی برده کسانی باشد که مالک شرایط مادی کار شده‌اند. از آنجا با اجازه آنان...
تمام موارد کار و بدل ساکن زندگی کند. به نظر مارکس، نفس تولید، مالکیت و سایر تولید توزیع انسان را پیش فرض می‌گردد. حال آن که مناسبات طبقاتی این مالکیت را از انسان‌ها روبه‌رو و آنان را به موجوداتی در خدمت فرهنگ شدن هر چه بیشتر این مالکیت و در تجربه فجیره شدن هر چه بیشتر خود بدل کرده است. انقلاب کمونیستی باید این مالکیت غصب شده را دوباره به تعلیق همه انسان‌های جامعه درآورد.

اما این یا گرداندن انسان به طبیعت و طبیعت به انسان برای ساختن بهشت بر روی همین کره خاکی به یک برنامه عمل نیاز داشت، و آن مانیفست کمونیسم بود که مارکس در اواخر ۱۸۴۸ آن را به درخواست کارگران منشکل در اتحادیه کمونیست‌ها نوشته. (مارکس پیش از مانیفست، کتاب فقر منتقل را در پاپ‌سی به پرودون نوشته بود.) مانیفست با اعلام این که تاریخ تمام جوامع تاکنون موجود یارانهٔ طبقاتی بوده است، کارگران جهان را به اتحاد علیه سرمایه‌ها و بدین سان پایان دادن به نظام طبقاتی فرا خواند. علاوه بر عملی کردن برداشت ماتربالیستی از تاریخ، نکته مهم این فراخوان آن بود که اولاً همراه بود با نقیض انواع گوناگون سوسیالیسم - از سوسیالیسم ارتجاعی گرفته تا سوسیالیسم دوروزایی و ناکجا آبادی - نتیجتاً، مهم‌تر از آن، در مقابل سنت تشکل فرهنگی و توطه‌گرای، که از انقلاب دوروزایی فرانسه در ۱۷۸۹ به کارگران به ره‌سیده بود، «تشکل پروتاریام به صورت طبقه» را مطرح می‌کرد. مانیفست در مزینده با فرقه‌گرایی اعلام کرد که کمونیست‌ها جویان سیاسی جداگانه‌ای در مقابل سایر جویان‌های سیاسی درون طبقه کارگر سیاست. آنان منافعی جدای از منافع کل طبقه کارگر ندارند. کمونیست‌ها اصول فرقه گرایانه‌ای مطرح نمی‌کنند که بخواهد جنبش کارگری را به قابل آن درآورند. فرق کمونیست‌ها با سایر جویان‌های درون طبقه کارگر فقط این است که اولاً در مبارزات ملی کارگران کشورهای گوناگون منافع
با خوانی و رویکرد لین... / 91

مشترک تمام کارگران جهان را، مستقل از ملت آنها، در نظر می‌گیرند، و
ثانیا، در مراحل گوناگون مبارزه با خشرهای مختلف طبقه کارگر با
بورژوای همواره و همه چا منافع کل جنبش کارگری را نمایندگی می‌کنند
و سرانجام این که هدف فعلی کمونیست‌ها عبارت است از تشکل
پروندازی به صورت طبقه، برنداندیش بورژوازی و تصرف قدرت سیاسی
به دست پروندازی.

سلام 1848 سال انقلاب در سیاسی از کشورهای اروپا بود. دولت
فرانسه حکم تبعید مارکس را لغو کرد و او پس از این سال اقامت در
بروکسل از آن جا به پاریس بازگشت و سپس عزیزه آلمان گردید. مارکس
در آلمان نشریه نویه رایش‌شته تسایورگک را با هدف سازماندهی کارگران
آلمان برای رهبری انقلاب 1848 در آن کشور منتشر کرد. اما انقلاب
شکست گردید و مارکس ناجار شد در 1849 دوباره به پاریس بازگشت.
پس از اقامت کوتاهی در پاریس، در اثر فشار دولت آلمان و تسليم دولت
فرانسه در پاریس آن، مارکس مجدداً در دوباره 1849 عازم لندن شد و تا
پیمان عموش در آن جا اقامت گزید، تا ضمن ارائه فعالیت برای
سازماندهی کارگران بروز خود در مورد نقد اقتصاد سیاسی را به انجام
رساند. ارائه فعالیت در اتحادیه کمونیست‌ها تا زمان انحلال آن در
1852، دفاع از کمونیست‌های دستگیر شده در کلن به دنبال شکست
انقلاب 1848 در آلمان، همکاری با نشریه‌هایی مارکسیست‌های دانی‌ترین از
تا 1858، انتشار کتاب‌های مبارزه طبقاتی در فرانسه (1850) و همچنین
پرویه (1853) و در ادامه معنای اقتصاد سیاسی و نوشته
گروئنر (که به این همکاری در 1842 منتشر شد) و کیریشفلت (که فقط جلد اول آن
در زمان حیات مارکس در 1847 و جلد دوم در سوم توسط انگلیس و
جلد چهارم) به عنوان توری های ارزش اضافی، توسط کانوئنکسی منتشر
شد)، بینانگدازی الترانسویونال اول که از 1862 تا 1872 فعالیت کرد،
رویکرد مارکس به سازماندهی جنگ کارگری

چنان که دیده‌یم، به نظر مارکس، موضوع محوری تاریخ نه مبارزه‌ی صرفان، نظری بلکه مبارزه‌ای عملی - نظری طبقه با طبقه است. بنابراین، و در یک کلام، مارکس برای سازماندهی کارگران نه از نظریه به‌کله از جنگ‌های طبقه کارگر عزیمت می‌کند. این، در این‌جا، از آن بیان این رویکرد به جای "جنگ" و "نظریه" از استعاره‌های زمین و آسایش استفاده می‌کند: درست برخلاف فلسفه‌ی آلمان که از آسیب به زمین فرود می‌آید، می‌آزم. از زمین به آسانی صعود می‌کند. اما عزیمت از جنگ طبقه کارگر دو مؤلفه‌ی بسیار مهم را پیش‌فرض می‌گیرد. اول آن که این عزیمت حقیقی است که رهایی طبقه کارگر ن در یک سازماندهی این با این بعضی طبقه بلکه مشروط به سازماندهی کل جنگ طبقه کارگر است. به سخن دیگر، رهایی طبقه کارگر امر خود طبقه کارگر است و این طبقه فقط به دست خود بی‌عنی با "تشکل پرولوگی به صورت طبقه" آزاد می‌شود. و دوم، عزیمت از جنگ طبقه کارگر خصوصاً اقلیت و دانستier ضد سرمایه‌داری جنگ خودانگیخته این طبقه را مفرط می‌گیرد، این که ضرورت ارتقای این جنگ از شکل در خورد و ناحیه‌گیری به شکل پرای خون و خودآگاهی را مستندی بداند. مؤلفه اول، از همان آغاز فعالیت برای سازماندهی کارگران، مارکس را به تقابل با فرقه‌گرایی وا می‌دارد، و مؤلفه دوم آن به ما بی‌ضغیه رفتن از حریم مارکس به سازماندهی جنگ کارگری، مبارزه با این دو در گرایش ابتدایی فعالیت‌اش در پاریس تا پایان عمرش در لندن است.
پازخوانی ویرکره لین... / 93

چنان که گفته، فعالیت کارگری مارکس با مهاجرت او به پاریس در اکتبر ۱۸۴۳ آغاز شد. او در پاریس با کارگران متشکل در «اتحادیه عدالت» و نیز گروه‌های کارگری دیگر رابطه داشت: «من ضمن اولین دوران اقامت در پاریس، با رهبران اتحادیه در آن جا رفت و آمد مشخص برقرار کرده بودم. همان‌طور که با رهبران اکثر جوامع مخفی کارگری فرانسه نیز مراوده داشتم، البته بدون آنکه در هیچ یک از آنها عضویت داشت. با این حال،» در مورد «اتحادیه عدالت»، انگلسرنین می‌گوید: «در سال ۱۸۳۴، از گروه‌های مهاجرین آلمانی در پاریس سازمانی مخفی به نام «اتحادیه مغزی» به وجود آمد که ماهیت آن سازمانی دمکراتیک و جمهوری خواه بود. در سال ۱۸۳۶، عناصر افراطی از این سازمان بردند و سازمان مخفی «اتحادیه عدالت» را بنیان نهادند که اعضای آن را عمدتاً کارگران تشکیل می‌دادند. اتحادیه عدالت فرانسوی بود که عقاید توریک خود را عموماً مدیون بایرون بود. در این اتحادیه، تناوی در برخورد از نمایه جامعه مطالبه می‌شد. نیابت اتحادیه عدالت با مقادیر سایر جمعیت‌های مخفی پاریس در آن زمان یکسان بود و فعالیت‌های بشر نیز عمدتاً به طور یکسان بین کارگران و اقدامات توطئه کرده تفسیر می‌شد. اتحادیه در واقع چیزی بیش از شعبه آلمانی اجتماعات مخفی فرانسوی به ویژه سازمان مخفی بهره‌بری آگوست بیلکینی نبود. در سال ۱۸۳۹، تن از رهبران اتحادیه عدالت عضو کارل شابر و هاپنریش، راهبردی دستگیر شدند. این دو پس از آزادی به لندن بی‌پناه شدند و در آن چا روابطی از هم گسیخته اتحادیه را که در قیام ۱۸۳۹ پاریس به وجود آمد بود، ترمیم کردند و به این ترتیب لندن به مرکز فعالیت اتحادیه تبدیل شد. در اینجا، به‌طور مولفه‌ای به آنها پیوست. کتیر شکل گامانی این شده شدید محسوس بود. به ویژه در سوئیس م ردانی چون وایلینگ سازمانی قوی را تشکیل دادند که آنها هرمز
به‌پیش از سیستم کمونیستی و ایتالیایی گرفته شده بود… از زمان انتقال مرکز اتحادیه از باربیس به لندن، مرکز تعلیم جدیدی پیدا شد. بیدین ترتیب که اتحادیه از شکل آلمانی به صورت بین‌المللی درآمد. ۶۵

بیدین همان علت عدم عضویت مارکس در اتحادیه عدلات با دوستانه او به این فرآیند مخفی توطئه گرفته بود. انگلیس این مسئله را این گونه بیان می‌کند: «روابط ما با اتحادیه عدلات» به قرار زیر بود: ما از وجود این اتحادیه مطلع بودیم. در ۱۸۴۳، شاپر به یک پیشنهاد عضویت در آن را کرد. بودن لی به علی کاملاً روشنی لی دعوت وی را رد کرده بودم. با این وجود، ما با اتحادیه مکانیک داشتیم. ما بدون این که خروج را با مسائل داخلی اتحادیه درک کنیم از تمام مسائل تمایل مطلبی از مطلبی شدیم و از طریق شفافی نامه و جریده بر بخش تاریک مهم‌ترین اعضای اتحادیه تأثیر می‌گذاشتیم. تمام این شرایط به وقوع انقلاب آرامی کمک می‌کرد که در اتحادیه و به ویژه در بین رهبران آن در لندن در جریان آن بود. از لحاظ تاریک، هم نقضی کمونیسم، مساوات‌گرای فرانسوی و مجموع کمونیسم و ایتالیایی برای آن‌ها بودند. این‌ها با وقوع انقلاب آرامی کمک می‌کرد تاریکی که دیگر قابل دفاع نبودند و اشتباهات عملی که از این تاریکی ناشی می‌شد، رهبران اتحادیه در لندن هر چه بیشتر به‌صورت تاریکی، نه تاریکی جدیدی که توسط مارکس و من مطرح می‌گردید، منتقاعد می‌شدند. ۶۸

بتانر این، شیوه برخورداری مارکس و انگلیس با اتحادیه عدلات، بیدین صورت بود که مکشورنده ضمن عدم عضویت در آن از طریق نقد دیدگاه‌های روزی آن تأثیر بگذارند. مارکس در این مورد می‌گوید: «وقتی گیژو مرا به بروسکل تبعید کرد، در آن جا به اتفاق انگلیس، ولهمولو و دیگران با ایجادیه آلمانی تعیین کارگران را تاسیس کردند. همزمان، جوزوانتی را… بپرور داریم و در آن مقطعه سوسیالیسم با کمونیسم
فرانسوی و انگلیسی و فلسفه آلمانی را که مشی مفاهیم اتحادیه از آن‌ها شکل گرفته بود، پیروی از مورد انعقاد فرار دادیم. خلاوه بر نقدهای مارکس و انگلس، عامل دیگری که باعث تغییر نظریه و عمل اتحادیه عدالتی گردید، انقلاب رهبران آن از پاریس به لندن و ارتباط با چاریسته‌های انگلیسی (از طریق انگلستان) بود. انقلاب در این مورد می‌گوید: چاریسته‌های انگلیسی به حاکم و زیگی انگلیسی بودن جنبش شان، از طرف اتحادیه به عنوان انقلابی به رسمیت شناخته نمی‌شدند. بعدها رهبران اتحادیه در لندن از طریق من با یک‌هار در تماس قرار گرفتند. این تماس، بسب تغییرات بشتری در اتحادیه گردید. هر چند اتحادیه در آن زمان هچنان پاریس را زادگاه انقلاب می‌دانست، اما به تدریج از وابستگی خود به دواده گران پاریس خلاص می‌شد... به این‌ها، براساس تجرباهای شکست قیام دوازدهم مه 1۸۳۹ یا آموزش کسب شده بود که تلاش‌های کردناگران به شانزده. مجموعه عوامل بالا باعث تزیینی رهبران اتحادیه عدالتی، به مارکس و انگلس و دعوت آنان به پیوستن به اتحادیه شد. مارکس و انگلس این‌بار دعوت آنان را پذیرفتند. مارکس در این مورد می‌گوید: «به دنبال این فعالیت‌ها بود که کمیته مرکزی لندن به مکاتبه با ما برداختند و در اواخر ۱۸۴۲ یکی از اعتیاد بهی یعنی یوری مال سعی بر سرگزمان فرستاد. پول بدگامی‌های مالی، نسبت به اتحادیه را باشد و سیله از بین یارده چهار داشت که کمیته مرکزی قصد دارد کنگره‌ای را در لندن فراهم کند. در آن نظریه‌های انعقادی ما را به صورت یک مانیفست علی و به عنوان مشی اتحادیه مطرح کند. ولی از آن‌جا که رابطه خصوصی با ما موجب مفاصل عنصری قدمی و لجروح نهاد شده، لذا این کاری با ترویج ما به اتحادیه تومان بدی در کنگره، پس از مباحثات شدید، چند هفته، مانیفست کمونیسکه توسط انگلستان و من
تنظيم شده بود، به تصویب رسید. اگر این جریان را کمی مفصل‌تر شرح می‌دهد. یوزف مولر در بهار ۱۸۴۷ مارکس را در بررسی ملاقات کرد و سپس به دیار من به پاریس آمد... اولین کنگره اتحادیه در تاسیستان ۱۸۴۷ در لندن برگزار گردید. قبل از هر چیز، مسئله تجدید تشکیلات را پررسی کرد. آنچه از تقسیمات مرمون تشکیلاتی دوره توطن‌گری اتحادیه باقی مانده بود، تماماً دوم رخته شد: تشکیلات اساسنامه اتحادیه به این صورت تغییر کرد: «هدف اتحادیه، سرنگونی بورزازی و استقرار حکومت پرولتاریا، از میان بردن جامعه بوروزازی مکتی به اختلاف طبقات و بین‌المللیاری یک جامعه بدون طبقه و بدون مالکیت خصوصی است.» سارمان، خود کاملاً دموکراتیک بود. مسئولین آن انتخاب می‌شدند و پاسخگو بودند. این نکته به تنهایی برای پایان داد به هر گونه هوی و هوس بازگشت به شیوه‌های توطن‌گرگان کافی بود... دومین کنگره در اواخر نوامبر و اواخر دسامبر ۱۸۴۷ سال برگزار گردید. این بار، مارکس حضور داشت و تنوری جدید را در جریان یک بحث طولانی توضیح داد. کنگره دو روز طول کشید. تضاو و تردید برطرف شد، اصول پایه‌ای به اتفاق آرا بذرینه گشت، و به مارکس و من مسئولین نوشتن مانیفست محول گردید. شعار اتحادیه بیعی «انسان‌ها همه برابرند» جای خود را به شعار نوین داد: «کارگران جهان متحد شوند.» یک بار هم، و با وجود تمام تغییرات مثبتی که در جریان تبدیل «اتحادیه عدلات» به «اتحادیه کمونیست‌ها» به وجود آمد، «اتحادیه کمونیست‌ها» نمی‌توانست تشکیل مطلب مارکس بیانی «تشکیل پرولتاریا با صورت طبقه باشد. از همین رو بود که انگلر بعنوان از دوره اتحادیه کمونیست‌ها به عنوان دو هر شکوه جوانی جنگش بین الالهی کارگری، ۴۷ طرف کرد.
همچنین او یکی از ضعف‌های اساسی اتحادیه کمونیست‌ها را بیان
پیش‌بردی آن می‌دانست: "...اتحادیه از یک ضعف اساسی رنج می‌برد که
ناشی از شرایط موجود بود. اعضای آن به طور کلی از ای‌پریهوران تشكیل
می‌شدند. اشخاصی که ابتنا را استیجار می‌کردند خود استیجارکننده بیش
نیودند. در آن زمان، حتی در لندن هم شیوه استیجار سرمایه‌داران برگ
مراحل جینی خود را می‌کشاندند از یک طرف، فرد استیجارکننده یک
صاحب کار را که بود و از طرف دیگر کارگران خود آزمائند که
روزی تبدیل به یک صاحب کار شود.« ۴۴ مارکس بعدا، در سال
۱۸۷۱، در نامه‌ای به بولت فرهنگی را یکی از ویرزش‌های مرحله آغازین رشد
جنبش کارگری برشمرد: "رشد فرهنگی سوپاریستی و رشد جنبش
واقعی طبقه کارگر همیشه با یکدیگر نسبت معکوس دارند.تا زمانی که
طبقه کارگر هنوژ برای پیروی یک جنبش تاریخی مستقل پیشه نشده
است، فرهنگی (از نظر تاریخی) مشروطیت دارد. به محض آن که طبقه
کارگر به این پیشگوی پرده، تمام فرهنگی اساساً ارتجاعی می‌شود، او
همچنین در جایی دیگر می‌نویسد: "ویژگی مرحله نخست مبارزه
پرولتاریا علیه بورژوازی وجود یک جنبش فرهنگی است. این فرهنگی در
آن با مثابه اهم جنبش عمل می‌کند. اما به محض آن که جنبش آن را
پشت سر می‌گذارد به معنی تبدیل می‌گردد و ارتجاعی می‌شود.« ۴۵
به اعتبار این سخنان مارکس، می‌توان گفت که، به نظر او، به لحاظ
تاریخی وجود گرایش فرهنگی در "اتحادیه کمونیست‌ها" به رغم مبارزه
ستودنی او و انگلیس با این گرایش اجتناب‌ناپذیر بوده است. از همین رود
بود که با وجود تعامل ناشی‌الکارگران و انگلیس برای تبدیل اساسه‌نامه
"اتحادیه عدالت" به یک اساسه‌نامه کمونیستی رگه‌های نیرویی از
گرایش فرهنگی‌ها در این اساسه‌نامه باقی ماند. برای مثال، در مورد
شراط عضویت، مواردی چون "داشت‌نحوه زنگکی مناسب با هدف

مطالعه قانونه‌های مربوطه در صورت شرکت در هر نوع تشکیلات دیگر، اظافت از تصمیمات اتحادیه، «سکوت و رازداری در مورد کلیه مسائل مربوط به اتحادیه»، «رهایی از قید تمام ادیان و ممکن است هرگونه رابطه با سازمان‌های مذهبی یا شرکت در مراسمی که مطابق با قوانین مدنی ضروری نیستند» در اساسنامه باقی ماندند. با، در ماده ۲۲ قید شده بود که «اعضاکی که از اتحادیه بیرون یا به اخراج می‌شوند، همچنین اصولاً تمام عناصر مبتنی باید از طرف اتحادیه تحت نظر قرار گرفته و خشونت گردد. فعالیت این گونه افراد باید فوراً به انجمن‌های مربوطه گزارش شود.» یا، در ماده ۵۰ آمده بود که «رئیس هر انجمن، پس از خواندن اساسنامه برای هر فرد داوطلب عضویت، از او قول شرط می‌گیرد که تعهدات یک عضو اتحادیه را انجام دهد.» یا برای یک بردن به خصوص فرآینه این شرایط عضویت در اتحادیه کمیته‌ها، کافی است که آنها را با شرط عضویت در انتخاب‌سیونال اول می‌فایسه کنیم: ۶۸ هرسک چه اصول جامعه بین‌المللی کارگران انتخاب‌سیونال ول (زاپوستن) ول را بپردازد و از آنها دفاع کند، واجد شرایط عضویت در آن است. ۶۸ ۶۸

بیا و تداوم همین گرایش فرهنگی در اتحادیه کمیته‌ها بود بکه آن را به انشاع و سرگزاران انحلال پیشاند. در پی انقلاب ۱۸۴۸ در فرانسه و آلمان، کمیته مرکزی اتحادیه در لندن مستندیت خود را به کمیته بروکسل تقاضا کرد. اما چون دولت بلژیک مارکس را از بروکسل اخراج کرد کمیته بروکسل خود را منحل کرد و به مارکس مأموریت داد که کمیته مرکزی را در پاریس بپردازد (مارکس سه سال پیش از آن از فرانسه به بروکسل تبعید شده بود، اما در اثر انقلاب دولت جدید به مارکس اجازه داد به پاریس باز گردد). کمیته مرکزی اتحادیه در پاریس تشکیل شد. اما در مورد نجومه بازگشت اعضای اتحادیه به آلمان در آن اختلاف به وجود
آمد. اپوزیسیون دمکرات آلمان در فرانسه به کمک دولت فرانسه لژیونهای مسلح تشكیل داد که وظیفه آنها ورود به آلمان برای سرگرمی دولت بود. بخشی از اعضای اتحادیه کمونیست‌ها معتقد به وندند که اتحادیه بايد به این لژیونهای پیوند. مارکس و انگلس با این کار سخت مخالفت بودند. آن‌ها به این بودند که اعضای اتحادیه بايد برای سازماندهی جنبش کارگری به آلمن باز گرددند و دولت آلمان به قدرت جنبش سازمان‌بندی کارگران سرگرم شود.

لژیونهای مسلح در همین برخورد اول با دولت آلمان تار و مارگردندند. از سوی دیگر، روابط اعضای اتحادیه، که سال‌ها در تعیین به سر برده بودند، با کارگران آلمان گسیخته شده بود. هم به این دلیل و هم از آن رو که اساساً اتحادیه کمونیست‌ها کم‌توانه و از آن بود که نتوانست نقش مهمی در اقلای ایفا کنند. این تشکیل نتوانت نقش چندانی در اقلای داشته باشد. علاوه بر این ها، فضای اقلای آلمان اساساً ضرورت وجود یک سازمان مخفی را متفق کرده بود. انگلس وضع اتحادیه کمونیست‌ها را در دوره اقلای 1848 این گونه شرح می‌دهد: »در زمان، اشتیاق به حکم برای پیوستن به لژیونهای اقلای در پاریس غالب بود... ما با قاطعیت هرچه نمانت کریم، با این بازی اقلای مخالفت ورزیدم. تهاجم به داخل خود به قصد پیاده کردن اقلای صادق شده از خارج آن هم در گرم‌ترین هیجان آلمن این زمان خردو به معنی ایجاد منبع در راه اقلای آلمن، تقویت حکومت‌ها و تسیم نمودن لژیون‌های بی‌دفاع به دست سری‌زار آلمن بود... ما یک کلوب کمونیستی آلمنی تشكیل دادیم و در آن به کارگران توصیه کردیم که از لژیون فاصله بگیرند و، برعکس، به طور انفرادی به کشور باز گرددند و در آنجا برای جنبش فعالیت کنند... همین طور که به سادگی قابل پیش‌بینی بود، ثابت شد که اتحادیه در مقابل
جمهور سیاسی توهمی که به راه افتاده بود، از هر سیاست ضعیفی بیش نبود.

سی حزبالی اعضای اتحادیه که قبلی در خارج به‌سر می‌بردند در اثر مراجعت به کشور محل اقامت‌شان تغییر کرده بود و به این ترتیب انجمدی هایی که تاکنون در آنها عضویت داشتند منحل شده بودند و تمام تماس‌های آنها با اتحادیه قطع شده بود...

خلاصة کلام، در این لحظه که علل ضروری وجود یک اتحادیه محضی متغیف شده بود، وجود خود اتحادیه نیز دیگر معنایی نداشت. این امر برای کسانی که همین تازگی‌ها آخرین بقای توطن‌گرگان اتحادیه را از بین برده بودند، به هیچ وجه غيرمترقبه بود.

انقلاب 1848 سرکوب شد و نشریه نویه راپینیه تسوانتگ توقف گردید. مارکس مجبور شد دوباره به پاریس باز گردد. به‌همین‌را می‌گوییم، اتحادیه کمونیست‌ها دوباره در لندن گرد هم آمدند. ابتدا، نظر مارکس و انگلس این بود که انقلاب هنوز شکست نخورده است. از همین‌رو، آنان سازمان‌دهی مجدد اتحادیه را در دستور کار قرار دادند. اما بعد به این تحلیل رسیدند که بحراً به وجود آورنده انقلاب با پایان رسیده و دوره رونق اقتصادی آغاز شده است. اما جناح اقتصادی اتحادیه کمونیست‌ها به رهبری ویلیام شاهرا با این تحلیل موافق نبود و همچنان بر طبق «بازی با انقلاب» می‌کویید.

و همین امر بود که به اشکال در اتحادیه انجامید. انگلس تاریخ اتحادیه کمونیست‌ها را این گونه ادامه می‌دهد: «به‌طور 13 روزن 1849 در پاریس، شکست قیام‌های آلمان و سرکوبی مجری‌های توسط روسیه، دوره بزرگ انقلاب‌های ۱۸۴۸ به پایان رسید. ولی، پیروزی ارتجاع به هیچ وجه قطعی نشده بود. سازمان‌دهی مجدد نیروهای انقلابی از جمله اتحادیه کراکنده و متلاشی شده بود، ضرورت پایتخت در... در پایین ۱۸۴۹، اکثر اعضای همکاری مجدد در لندن گرد هم خبر ندارند.»
پاسخ‌های رویکرد لین... / 101

امام... [اما] بحران صنعتی ۱۸۴۷ که زمینه انقلاب ۱۸۴۸ را فراهم آورد به سببی شد و یک دوره رونق صنعتی که تا آن زمان سابقه نداشت آغاز گشت. بود... این چیزی بود که من و مارکس در مطلبی در نشریه‌های تراپیش، تسلیت‌های نوشته بودیم. البته این ارتباطی سرد مان اوضاع در آن زمان برای یک‌دستی و فکر موتونیست پیشنهاد می‌داد. اما ما از نظر آن‌ها هرکس باشد به کار ساختن انقلاب می‌برداین. اما ما با شدید از آن امتناع ورزیدیم. به‌نذری این ماجرا [در سپتامبر ۱۸۵۲] انعقاد روا یاد... با مکاتم کل، اولین دوره جنبش کارگری کمونیستی آلمان به پایان رسید. این خلاصه بعد از صدور احکام فوک، اتحادیه را [در نوامبر ۱۸۵۱] منحل کردیم و چند ماه بعد اتحادیه منشعب و بپلیش - شورای نیز برای همیشه از میان رفت.۷۰

اما سکه فرهقات در درون جنبش کارگری روزی به‌گرا درست و آن رفمیسم اتحادیه گرایانه بود. رویکرد مارکس به سازمان‌دهی جنبش کارگری در عین مبارزه با فرهقات گرایانی متضمن مبارزه با رفمیسم اتحادیه گرایانه نیز بود. مبارزه هم‌زمان مارکس با هر دو روی این سکه همکاری که اتحادیه کمونیستی‌ها بیپوانده، در فوریه ۱۸۴۶ هرمان با اگلس، ولیم زیگیم و بیلیم ولف و شماری از فعالان کارگری پتهاه‌دهی آلمانی کمونیستی‌ها را در پروکسک تشکیل داد (ویلیام‌زیگیم نیز مدتها عضو این کمیته بود). هدف این کمیته تشکیل کمیته‌های مشابه در دیگر کشورهای اروپایی و بیدن سان ایجاد سازمان بین‌المللی کارگران بود، و از همین رو، فعالان این کشورها را به همکاری دعوت کرد. کمیته مکاتب کمونیستی از جمله پرودون، اتحادیه عدلت و جنگ رادیکال جنبش چارلیستها را دعوت کرد که به این کمیته بپیوندند و در
کشورهای خود کمیته‌های محلی تشکیل دهند. مارکس در تاریخ مورخ ۱۸۴۶ به پروردهای پیشین، به‌ویژه به فردی، مانند انجیل و فیلیپ زیگو (که در بروکسل هستند) مخالفت کرد. به‌ویژه، او کمتر از اینکه از اینکه آلمان در این زمینه در سال‌های دهه دوم خصوصیاتی پذیرفت که عزیز به سیاست‌های سوسیالیست‌های آلمانی، سازمان داده شده که هم‌اکنون بحث و گفت و گو در باره مسائل علمی است و هم شامل بررسی انتقادات و درباره مسائلی است که این طریق در آلمان انجام گیرد. اما هدف اصلی منابع ما برقراری نemas میان سوسیالیست‌های آلمانی، از یک سو و سوسیالیست‌های فرانسوی و انگلیسی، از سوی دیگر، و برقراری دادن خارجیان در جنگی جنبش‌های سوسیالیستی که در آلمان روزی خواهند داد، و مطع ساختن آلمانی‌های مقیم آلمان از پیشروی سوسیالیسم در فرانسه و انگلستان است. بدین‌سان، اختلاف عقیده‌ها اشکال می‌شود و نتایج بیطرفانه تضمین خواهد شد. این کاری که است که جنبش اجتماعی در شکل ادبی باشد و برنامه‌ریزی برای دادن را از محدودیت‌های ملی و راه‌رسته‌ها سازد. ۷۱

پروردهای دعوت مارکس را رد کرد و "اتحادیه عدلیت" نیز به دلیل فرقه‌گرایی خود و عمل‌کردن در این جهت برناند. اما یکی از جناح‌ها در این شریعت، جنبش چارترستیا به رهبری جرج هارسی (سرداری نشریه پرندو، جنگ آتش و بودجه) و ارنس جونز به این دعوت مثبت بود. هارسی و جونز در جنبش چارترستیا هم به نام "دموکرات‌های برادر" تکیه داده بودند و این بود که منشور آن از "دموکراتیک" چیزی گز گم می‌شود. دموکرات‌های برادر در نام‌هایی - که معمولاً، توسط جرج هارسی پوشانده شده بود - به انجمن دموکراتیک بروکسل به تاریخ دسامبر ۱۸۷۷، منشور از خود را از "برادری دموکراتیک" چنین بیان می‌کند: "منفعت پرورش‌های که هم‌اکنون جا مورد گردی ارتباط و می‌گردد و غارگردن نمرات تلاش آنان"
باوخوانی رویکرد لنین... / ۱۰۳

را به یگما می‌پرند در آن است که با هم متحد شوند.»

از نظر تشکیلاتی نیز «DEMOKRATIEHAI BRÄDER» در پی ایجاد تشکلی جدا از جنگی کارگران نیودن. هنوز نیست در این مورد چنین می‌گوید: «یک بار برای همیشه به صراحت می‌گویم که ما هرگونه ایده تشکل حزب‌ی علیه بر احزاب موجود در انگلستان را رد می‌کنیم. ما نمی‌خواهیم [با احزاب دیگر] رقابت کنیم بلکه می‌خواهیم به هم‌آموز هایی که صداگرانه متحد شده‌اند، تا مردم را رها سازند، کمک کنیم.» ارستن جونز در یکی از سخنرانی‌هایش که در ۵ فوریه ۱۸۴۸ در نشریه ستاره شمال منتشر شد، به کارگران اطمینان خاطر می‌دهد که «DEMOKRATIEHAI BRÄDER» حزب‌ی جدا از جنگی کارگری نیستند: در آغاز تشکیل، «DEMOKRATIEHAI BRÄDER» برادران چاریستیسم ام انگلیسی نسبت به آن بی اعتقاد بودند. آنان بیم داشتند که این کار جای جنگی را یکبوده، و حزبی را در درون حزبی دیگر ایجاد کند. اما آنان اکنون دریافت‌های که در عضو آن انجمن یک چاریستیسم تمام عیار است و چاریستیسم ملاک بذیرش عضویت در آن است.» میشل لوی در این مورد نیز می‌گوید که به نظر می‌رسد منبنا واقعی نظرهای مانیفست کمونیست در مورد رابطه بین کمونیست‌ها و احزاب کارگری و این که کمونیست‌ها حزبی جداگانه در مقابل دیگر احزاب کارگری نمی‌سازند به نظر می‌رسد در مورد دو احزاب کارگری در مه، کشیورها هستند، همین رابطه بین «DEMOKRATIEHAI BRÄDER» و جنگی چاریستیسم‌ها باشد.

خلاله براین، با توجه به هم‌مردانه تاریخ نگارش کتاب فقر فلسفه (۱۸۴۷) و تشکیل «DEMOKRATIEHAI BRÄDER» در درون جنگی چاریستیسم‌ها، به نظر می‌رسد که به دلیل آخر فقر فلسفه تحت عنوان «انتصاب» و اتحادهای کارگری، از همین رابطه واقعی بین پیشروان طبقه کارگر و جنگی کارگری انگلستان و نقش پیشروانی چون جوز نارین و ارستن...
جوانز در تبدیل طبقه کارگر از یک طبقه در خود به یک طبقه برای خود در جریان مبارزه خود کارگران اهلام گرفته شده بود. مارکس در قسمتی از این فصل می نویسد: «وضعی اقتصادی ابتدای توده مردم کشور را به کارگر تبدیل کرد. سلطة سرمایه به رای این توده موقیعی مشترک و منافعی مشترک آفریده است. بنابراین، این توده طبقه‌ای است علیه سرمایه، اما نه طبقه‌ای برای خود. در جریان مبارزه است مبارزه‌ای که ما فقط مرحله‌ای چند از آن را نشان داده‌ایم، که این توده متحد می‌شود و خود را به یک طبقه برای خود تبدیل می‌کند. منافعی که این طبقه از آن دفاع می‌کند به منافع طبقاتی بدل می‌شود. اما مبارزه طبقه‌ای مبارزه‌ای سیاسی است.» 

بدین سان، این ایده‌ها که مبارزه طبقه کارگر حتی به صورت در خود مبارزه‌ای است علیه سرمایه و هر مبارزه طبقاتی یک مبارزه سیاسی است یا اسید و دانی که مبارزه انقلابی طبقه کارگر را هم از سکانتیسم و هم از رفیقیسم متمایز می‌کند، از خود مبارزه بالا بیان کارگران نشان گرفته است. مارکس حتی پس از پیوستن به اتحادیه کمونیست‌ها و تبدیل کمیته مکاتبات کمونیستی به شعبه برگزار اتحادیه، به طور جداگانه با هارند و سانز نابِ رابطه داشت و ضمن اهلام گرفتن از نش اکثران در مبارزه طبقاتی می‌کوشید دستور جان رادیکال چارترست‌ها به رهبران آنان را در مقابل رفیقیسم اتحادیه‌گرایان‌ها که در جنگ‌چارترست‌ها وجود داشت، تقویت کند.

مبارزه مارکس با رفیقیسم اتحادیه‌ای از یک سو و فرقه‌گرایی از سوی دیگر در زمان تشکیل انتراسیونال اول نیز ادامه یافت. انتراسیونال اول (جامعه بنیانگذاری‌کارگران) در سال ۱۸۴۲ در لندن در حمایت از سیاست لهستان پایه‌گذاری شد و تا ۱۸۷۲ به مبارزه خود برای پیشینه بین‌المللی کارگران عملی سرمایه‌ای ادامه داد. در انتراسیونال اول، علاوه بر
باخوایی رویکرد لینه... / 105

سوپرپلیست‌های مارکسی، ضرف‌داران مازینی، همواداران پرودون، لاسالي‌ها و اتحادیه‌های کارگری انجمن‌ها و بعداً ضرف‌داران با کوئین نیز حضور داشتند. نتایج مارکس از یک سو متعطف به فرآینداند اتحادیه‌های کارگری به پیوستن به اترن‌سیونال اول و بدن سان تبدیل این تشکل‌های کارگری به سازمان‌های ضد سرمایه‌داری و از سوی دیگر موجه مبارزان با فرقه‌گرایی جریان‌های ضرف‌دار مازینی، پرودون، لاسال و باکونین، پیش روی دیگر سکه رفمیسم بود. مارکس بر این باور بود که اتحادیه‌های کارگری به موازات اهداف فرور و جاری خود نیاز هدف عمومی کسب رهبری سیاسی و اجتماعی طبقه کارگری را فراموش کند، افزون بر این، توقف نهایی آنها بدون اتحاد بین عملکردهای ممکن نیست و تشکل‌های کشوری باید مرزهای کشوری و ملی را پشت سر گذاشته. در پی ان، مبارزان اجتماعی و سیاسی طبقه کارگری دیوار نمی‌کشیدند و در راستای ارتقای مبارزان اجتماعی کارگری به مبارزان سیاسی اتحادیه‌ها را به حرمت از شورش خونین معدن‌چینی بلژیکی فرا می‌خواهد و این سازمان‌های کارگری نیز به این فراخوان پاسخ مثبت می‌دادند. این بر این باور که اتحادیه‌های کارگری در عین آن که برای مبارزه روزمره کارگران علیه سرمایه‌های لازم‌بندی‌ها و اما از آن خود فراخوان از نظام مردی و حاکمیت سرمایه‌ی ضروری و اهمیت بیشتری دارند. به نظر مارکس، اتحادیه‌های کارگری باید بایستد که برای هدف و سعی‌های کامل سیاسی و اجتماعی کارگران مبارز کند. این آنها باید کل دنیا را قابل کننده که هدف اتحادیه‌ها رهبری تأمین ستم‌می‌دانند از زمین است. بدين‌سان، روشن می‌شود که رویکرد مارکس به اتحادیه‌های کارگری با روزگاری که پس از این دیده و مثل چنین برای از سیاست انقلابی می‌هراسید از زمین با آسان‌تر تفاوت دارد. اما فرآیندان اتحادیه‌های کارگری به سیاست انقلابی از سوی مارکس
به هیچ وجه از موضوع برندایی فراغت‌های نیکو و این بیان روز دیگر
رویکرد مارکس یعنی مبارزه ای با فرقه‌گرایی بود. نتیجه غرامت مارکس و
انترناسیونال اول برای رهبری مبارزه طبقی‌کارگران، مسائل روزمره
مبارزه کارگران بود. مسائل مورد بحث در کنگره‌های انترناسیونال اول
مسالی جون کاهش زمان کار روزانه، لغو کار شبانه، محدودیت کار
نوجوان و اغیاء کارکدکان بود. انترناسیونال اول با غرامت از این مسائل
بود که به مسائلی جنون انحلال ارتش‌های دانشی و حرفه‌ای و الغای جنگ
می رسید. به عبارت دیگر، از حکم از ضد ویا سرمایه‌های غربی
سیاست انقلابی وارد می‌شد. فراین ای این، هرگونه جنگ سیاسی را تابع
رهایی اقتصادی طبقه کارگر از انقباض سرمایه‌های مامور. این نکته برای
انترناسیونال اول از اهمیتی بخوردار بود که در اساسيه آن که در
کنگره‌زا در سال ۱۸۶۶ تصویب شد. قید گردید: «رهایی اقتصادی طبقه
کارگر آن هدف برگری است که هر جنگ سیاسی همچون یک وسیله
می‌باشد.»

دو نمونه مهم و شبانه ذکر از غرامت انترناسیونال اول از مبارزه
ضدسرمایه‌داری کارگران یکی شرکت در مبارزه کارگران برندکار پاریس
در ۱۸۶۷ و دیگری حمایت از اعتکاف کارگران صنعتی در ۱۸۶۸
بود. در سال ۱۸۶۷، ۱۵۰۰ نفر از کارگران برندکار پاریس به علت
عضویت در اتحادیه اخراج شدند. کارگران صندوقی برای کمک به
کارگران اخراجی به وجود آمدند و انترناسیونال برابر این صندوق از
اتحادیه‌های کارگر انجمن‌ها و مرکز رفت. همچنین کارگران پاریس را به
کمک به برندکار پاریس خواندن. در سال ۱۸۶۸ برندکاران صنعتی را
برای کاهش کار روزانه از ۹ ساعت به ۶ ساعت و ۲۰ درصد افزایش
دستمزد دست به اعتکاف زدند. شورای عمومی انترناسیونال در لندن
مبلغ ۴۰ هزار فرانک به کارگران اعتکافی کمک کرد که بخشی از آن وام و
پازخوانی رویکرد لنین...

به‌خشتی دیگر کمک بلااعوض بود، همچنین، کمیته‌های بروکسل و باریس انتربی، برای کارگران اعتضابی زندگی مالی جمع کردند.

از جمله چرایی‌های فرهنگ‌یار درون جنبش کارگری در دوران انتربی یا اول که مورد نقد مارکس بود یکی سوسیال دمکراتیسم آلمان بود که بررسی آن به طول تأثیری که پس از مارکس روزی نمی‌گذشت، از مهم‌ترین سیاسی‌های برخوردار است. سوسیال دمکراتیسم آلمان با همه تأثیرات منفی که از مارکس گرفته، هیچ گاه نتوانست خود را از قید فرهنگ‌سازی ای که از لسال به اثر برده، رها نکند. مارکس در تأثیری به شوانیر (انسانی) لسال که در ۱۸۷۴ در جریان یک دوئل کشوری شد به تاریخ اوکتبر ۱۸۹۸ در باره لسال چنین می‌نویسد: «همچنین کسی که فکر می‌کند داروی زیستی دردهای نزدیک ماهی‌های گریخت و در جیب خود دارد، لسال از همان آغاز به آزمایشون خود خلاصه می‌دهد و فرصتی به خشید. در واقع، هر فرصتی مذهبی است. انحراف از این، درست به این دلیل که از بنیان‌گذاری یک فرصت بوده، هر گونه رابطه‌ای با جنبش کارگری پیش از خود را می‌دهد و هم در داخل و هم در خارج آلمان، کارگذاری یا به همان خاطی یگودون دچار شد: به جای آن که مبنا واقعی آزمایشون خود را در میان عناصر راستی جنبش طبقاتی جست و جو کند، می‌خواست نویعی نظری را برای این جنبش تجویز کند. بیشتر نکاتی را اکنون، پس از واقعه، دارم مگویم، بالا در ۱۸۶۷ به لسال کشته‌ای زمانی که به لندن آمد با اصرار از می‌خواست که در کنار او در رأس جنبش جدید قرار گیریم. شما خود تقابل بین جنبش یک فرصت و جنبش یک طبقه را شخصاً تجزیه کرده‌اید. فرقه حقایقی وجدال و حیثیت خویش را نه در وجه مشترک‌کاری با جنبش طبقاتی بلکه در عقیده پوسته‌ای خاصی می‌پندای که از جنبش شما بزین می‌کند...» به اعتبار این سخنان مارکس در باره لسال، می‌توان کفت که
سوسپایه‌ستهایی به اصطلاح طرفدار‌های مارکس در آلمان (آیژن‌آورها) به رهبری ویلهلم لیکشتینت با پذیرش برنامه گوتا در واقع با یک فرقه تمام عبارت وحدت کردند تا به اصطلاح "حزب کارگران آلمان" را بپسندند. مارکس در سال ۱۸۷۵ با نوشتن نقد برنامه گوتا (که لیکشتینت آن را سال‌ها از دید کارگران مخفی نگه داشت) تمام تلاش خود را کرد تا این وحدت را منتفی سازد. اما کار از کار نگذشت. بود، و آیژن‌آورها بی‌انیا آن که بپروان لاسال را به سازمان‌دهان جنبش اجتماعی طبقه کارگر عليه سرمایه مبدل کند خود به فرقه‌ای تبدیل شدند که مستلزم نه برچیدن مناسبت سرمایه‌داری و لغو کار مزدی بکه صرفای کسب قدرت سیاسی یا خریدن به قدرت از موضعی فرایقایی را بپروان. برنامه ارفورت نیز که در سال ۱۸۹۱ توسط کانوئنسکی نوشته شده نتها قدمی در جهت زددون این خصوص فرقه‌ای حزب سوسپایال دمکرات آلمان بردندشت بکه "حرب" به معنای فرقه‌ای آن را فرموله و تنیبنت کرد و به دو پارثی "حزب سوسپایه‌ست" مشکل از روش‌گری و تخبگان طبقه کارگر در یک سو اتحادیه کارگری رفمیست در سوی دیگر رهسیت بهبود. بدینسان، میزان‌زایی که مارکس به مدت حدود چهل سال از اکبر ۱۸۴۳ تا مارس ۱۸۸۳ علیه این دوبارگی در سازمان‌دهی جنبش کارگری انجام داد، سرنجام به سود این دوبارگی به بیان رسنید، و تاریخ وظیفه نظر به کردن این دو پارثی را به لین سبزد.

پی نوشته‌ها


27- جان لجت، نهج مفكر برک معاصر، از ساختارگرایی تا پس‌امکان، ترجمه محسن حکیمی، انتشارات خسجی، ۱۳۷۸ ص ۱۵۵.


خرسرو نیمی‌پور

گزارشی از مبارزات کارگران یکچال سازی لرستان

مقدمه
خصوصی سازی که یکی از اجرایی سیاسی نئولیبرالیسم و در واقع مهم‌ترین رکن این سیاست است، در ایران به سیاست تعیین اقتصادی شهرت یافته است. این سیاست از سوی نهادهای مالی سرمایه‌داری جهانی همچون صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و به ویژه سازمان تجارت جهانی به بیشتر کشورهایی به اصطلاح توسعه نیافته و یا در حال توسعه تحمیل می‌شود که اکثری دارای ساختار اقتصادی دولتی هستند، يعني در این کشورها دولت در عین حال یک‌گزشت تاریخ‌های نیز به شمار می‌رود. اما این سیاست، بسیاری از این کشورها را به‌کاربرد دولت‌های‌میان‌بین‌یابن به تعهدات و مزایده‌های انجام‌شده آن‌ها در جهان نیازه‌داده‌اند به ویرانی خشایاری کشانده و یا دارد می‌کشاند. خصوصی سازی بخش‌های تولیدی، خدماتی و حتی آموزشی، بهداشتی و رفاهی که یکی از اجرایی مهم و در واقع مهم‌ترین جزء این سیاست‌های منجر به تخریب اقتصاد، تقریباً تمامی از جهان را به نفع تغییر داسانی نزدیک کرده است. تکراری، فقر، تورم، کرامت، فحشا، اعتیاد، جنایت، تامین، یافته کاری، اختلاس، رشوه

نوروز ۱۳۹۰
خورش، تخریب محیط زیست، افزایش بی‌سوادی ناشی از کاهش
چشم‌گیر سطح آموار، افزایش و فراگیر شدن انواع بیماری‌های ناشی از
کاهش خدمات بهداشتی، افزایش آمار طلاق، افزایش سن ازدواج،
افزایش بی سابقه روان پریشی، افسردگی و بی‌انکریزگی، افزایش آمار
خودکشی، قتل، کارتن‌خوانی، آوارگی، کودکان و دختران غیراین و
بسیاری بلوای جهان ناپایدار که در محیط زیست و این حال
کارناتورباندی اجرای این سیاست‌ها است. بله، بسیاری از این
نادیده‌گیری‌ها قبل از اجرای این سیاست‌ها هم جامعه را سر می‌داده‌اند.
این بلوای محصول گزین‌گیرانی بی‌نظیر سرمایه‌داری در هر شکل آن است.
اما اجرای این سیاست‌ها تولید بخش‌هایی که در واقع ماهیت واقعی سیاست
سیاست‌های این سرماهه‌داری است - نقطه تعیین کننده در افزایش چشم‌گیر و
دامنه‌ای این بلوای و تبدیل آن به جامعه‌ای بزرگ و تا حدی جیران ناپایدار داشته
است. اما آنچه جالب‌تر است این گزارش مورد توجه است، بررسی عوارض
ناشی از اجرای خصوصی سازی به عنوان مهم‌ترین رکن سیاست‌های
تولید بخش‌های سرمایه‌داری است.

اولین عارضه اجرای خصوصی سازی، تعیین نبروی کار انسانی در
بخش‌های تولیدی است که با این توجه اجرای مگرده که این بخش‌ها
خیلی بیش از ظرفیت ضروری و بخش بیشتری شده نیروی کار جذب کرده و
این توری نیروی کار باعث کاهش ظرفیت تولید و افزایش هزینه‌ها شده
است. مدافعان و نظیر مدل‌های تولیدیسه‌پس ادعای می‌کنند: «در اندک دوخت
ان نتها مثبت به درآمد‌های این بخش‌ها بیشتر سوپریوری‌های دولت
بوده است که این بخش‌ها را به حال سپری کنند. این نتیجه،
این بخش‌ها بیشتر بدن تغییرات از افزایش هزینه‌ها و بدن تغییرات
سود، بعضی‌ها انجام برای ظرفیت شان نیروی انسانی جذب و در خود
متورک‌کرده است. به عبارت دیگر، دولت به منظور کاستن از فشارهای
اجتماعی ناشی از بیکاری روزافزون، بخشی از ارتش ذخیره‌کار (نیروی بیکار) را به این بخش‌ها تحمیل کرده است. آن‌ها با اکتا به درآمد‌های نفتی، درآمد‌هایی که می‌توان آن‌ها را صرف توسعة زیرساخت‌های اقتصادی کرد. بنابراین، تدارک این شرایط به تنها مانع از توسعة اقتصادی بین‌المللی جامعه می‌شود. بلهک با استنادی دولت بر تمامی این بخش‌ها و تبدیل دولت از نقش ارائه‌دهنده خدمات و پرداخت ریز به مالک مطلق الیه، ادامه این شرایط حتی مانع از توسعة سیاسی جامعه نیز شده است.

توجه دیگر این حضورات عدم رقابت کالاهای و خدمات این بخش‌ها با مشابه خارجی آن‌هاست که این را نیز ناشی از تورم نیرو و مالکیت دولتی می‌دانند که همین امر باعث تقلید شده است. به عبارت ساده‌تر، دولت این بخش‌ها را نازی‌پرده بار آورده است و حالا بخش خصوصی مرخصت این فرصت‌ها و می‌خواهد این بچه‌های لواس و نتر را درست و حسابی تریبت کند.

گرچه نقد و رده‌بندی‌هایی که در طبقه‌کارگر به استناد به واقعیت اکتا نابوردی‌های خوی کارگران-کار دشاواری نیست (که این که پاسخ گونه کارگران به این ارائه‌ریز را از زبان خودشان خواهید مشنو) اما ماه در اینجا جعالتا به همین پاسخ اکتفا می‌کنیم که: گرچه ما نیز مخالف مالکیت دولتی هستیم، اما از نظر ما بین مالکیت دولتی با مالکیت خصوصی به عنوان دو شکل از مالکیت سرمایه‌داری، چه با استناد کارگر، چه با نظر ما کارگران، تفاوت این دو جزیی شیکه تفاوت بین چاله و چاه است. اگر می‌توانی‌ها ب به هدف کسب حداکثر سود و ارزش اضافی و ایجاد بیشتر سرمایه باشد، به نه تنها اکثر موجوداتی که در این بخش‌ها همین جوری برای خودشان می‌پلیکند زیادی هستند، بلکه حتی اکثر نیروهای باقی
مالیه هم زیادی هستند و یک کاش طوری می‌شود که سر به نشان نمی‌ماند! کاری ندارد، فقط کافی است بر این نیاز لعنتی انسان به خواه و خواراک و استراحت برای یازده صبح و نیروی کار غله کرد و این موجودات می‌تانستند ۲۴ ساعت کار کنند و صداپیشان هم درنیاید.

اما اگر می‌بایست تولید با هدف ارضای نیازهای واقعی انسان، تولید با هدف ارزش مصرف باشد، آن وقت نه تنها هیچکدام از این انسان‌هایی که در این بخش‌ها، بعضاً در بدتین شرایط زحمت می‌کشدند، زیادی نیستند، بلکه تا چند برPAIR این نیروی نیز برای بیکاری که بیرون سرگردان هستند، در این بخش‌ها کار یک دادار دارد. فقط کافی است ساعت کار را یک نفر کاهش دهیم تا اوقات فراغت کافی و لازم نه تنها برای استراحت که برای شکوفایی استعداد، خلاقیت و کسب حداکثر لذت از زندگی براز همه وجود داشته باشد، چیزی که آن فقط در احصار صاحبان سرمایه است که البته فقط به بلند تلی و عشیرت و شکم‌چرایی می‌گذرد. اما پاسخ به توجهی وی‌بی‌کارانه عدم توافقات رفاهی و خدمات این بخش‌ها با مشابه خارجی شان را به حرف‌های کارگری ارروع می‌دهید که جلوتر در گزارش به آن خواهیم پرداخت.

بازی، سیاست تولیدپرالسم در ایران بااحصله پس از پانزدهم تحت عنوان سیاست تعلیمی شدن اقتصادی تدریجاً آغاز گردید و طبقه کارگر اجره‌های فیلی و گاه جردن پایشتری را که در جنگ پرداخت کرده بود، در این به کرد. سرخالاً ادعای تویجه‌گران نشان‌پرلایسم، خصوصیاتی سازی نه تنها باعث افزایش سود و تولید در این بخش‌ها نگردد. بلکه به سبازی از این واحدهای تولیدی را به تعطیلی و تمام کارگران شان را به خانه خرابی کشاند. انفجاری که اتفاق دارد بود، که ناگهان دالران، بساز بندازها، رانت خواراک و تمامی اوباششان سرمایه‌های هر گروهی از آنان گرد آقازاده‌ای حلقه زده بودند، از سویاً های از ترس
گزارشی از مبارزات... / 119

جنبهی آن خروجیه بودن در بیروز زندان و با هدف لاشه کردن یه این
کارخانه‌ها هجوم آوردن. این کارخانه‌ها را با استفاده از رانت آغاز‌های
فیلمی سیاسی باید تر از قیمت واقعی خریدند. که البته اغلب پولش را هم با
وام‌هایی برداختن که شرایط دریافت‌شان به گونه‌ای است که حتماً باید
تحمل درآوردن شای را از شنیدن داشته باشید. این وام‌ها نیز اغلب
هرگز پرداخت نشد. از آن چه با این‌گونه خرید سپاسی از این بخش‌ها با
هدف لاشه کردنیان بود، لازم بودکه این بخش‌های این با جهانی کشانده
شوند. تعطیلی شان هم به توجهی نیاز داشت که انتقالاً توجه مرگ‌ران دریغ
نکردن. دم‌ست‌تین این توجه‌های نیز همان عدم نتایی رفت‌این
بخش‌ها به تولیدات وارداتی، عدم تفاوت، ورسکستگی، فرسودگی ابزار و
ماشین‌آلات، گرانی و کمیابی مواد اولیه، عقب‌ماندگی روش تولید و از این
قبلی بود (جوای این جنگ‌نیان را از زیان کارگران در این گزارش خواهد
خواندند). ابتدا چوب حراج به انتی‌ها زندان که انتباشت‌ها اکالا و مواد اولیه
بود، بعد به سراج منابع آلات و تجهیزاتی رفتند که پیشرفت‌های یا سیار
پیش‌شته‌های (دولت کم پول خرج این بخش‌ها نکرده بود، لاقل
نابالغی‌ها یا فنکم‌ها). بعد گزار دادند به سوله‌ها. بنا کردند و
فرختند (مال خودشان بود و بحسهم هیچ ربطی نداشت) در گذشت
زمن‌ها اول به سراج زمین‌های اطراف کارخانه‌ها رفتند که قیام با هدف
توسعه کارخانه‌ها به ساخت مجتمع‌ها و شهرک‌های مستحکم برای کارکنان
خطردری شده بود و اغلب لباسداده و نیمه‌ساز مانده بودند و در نهایت
به سراج زمین کارخانه‌ها رفتند که تقریباً لخت و عورت شده بود.
این تصویر با توجه به واقعیت موجود تصویری است کم و بیش
انحراف آمری اما در عین حال با توجه به اهداف و مقصود واقعی جریان،
تصویری است واقعی. اما با هر حال تصویری است درون‌کا که اگر هنوز
در خیال جاها اتفاق نیفتاده فقط یک علت داشته است و آن ایستادگی و
درباره گزارش

برای پرورز از بارهای سوء‌پدیدانش‌ها و رفع ابهامات احتمالی، لازم است مدفوعی توضیح درباره چگونگی تهیه این گزارش ارائه گردد. این گزارش توسط یکی از فعالین کارگری که اخیراً به جنبش کارگران کارخانه پیخجال سازی لرستان پیوسته است، تهیه شده‌ام. این امر است از این کار به نیاز از بارهای مشورت کارگران به ویژه کارگران آگاهی و پیشرو این کارخانه بهره‌برداری کنده و به کارگران از این نمودار نماز و مشورت کارگران به ویژه کارگران آگاه و پیشرو این کارخانه از این نمودار نماز و مشورت کارگران به ویژه کارگران آگاه و پیشرو این کارخانه بهره‌برداری کنده و به کارگران از این نمودار نماز و مشورت کارگران به ویژه کارگران آگاه و پیشرو این کارخانه بهره‌برداری کنده و به کارگران از این نمودار نماز و مشورت کارگران به ویژه کارگران آگاه و پیشرو این کارخانه بهره‌برداری کنده و به کارگران از این نمودار نماز و مشورت کارگران به ویژه کارگران آگاه و پیشرو این کارخانه بهره‌برداری کنده و به کارگران از این نمودار نماز و مشورت کارگران به ویژه کارگران آگاه و پیشرو این کارخانه بهره‌برداری کنده و به کارگران از این نمودار نماز و مشورت کارگران به ویژه کارگران آگاه و پیشرو این کارخانه بهره‌برداری کنده و به کارگران از این نمودار نماز و مشورت کارگران به ویژه کارگران آگاه و پیشرو این کارخانه بهره‌برداری کنده و به کارگران از این نمودار نماز و مشورت کارگران به ویژه کارگران آگاه و پیشرو این کارخانه بهره‌برداری کنده و به کارگران از این نمودار نماز و مشورت کارگران به ویژه کارگران آگاه و پیشرو این کارخانه بهر
پخشی از آن گفتگوها در همان لحظه‌ای که انجام گرفته‌ی یادآوری شده است، اما پخش های دیگری از آن یا به دست نهادن تقلیل به پیش آوردن شده و یا برداشت و جمع‌بندی نگارنده از یک مجموعه حرف‌های قارگان درباره موضوع خاصی بوده است.

دریابه کارخانه
کارخانه بخشی از سازمانی است که در کیلومتر ۱۰ جاده خرم‌آباد-اندیمشک واقع شده است. مساحت کارخانه ۷۰ هکتار است که ۳/۵ هکتار آن به سالن تولید اختصاص یافته که به پیش‌ترین تجهیزات مجهز است که عبارتند از ۲ دستگاه پرس ۴۰۰ تنی، ۵ دستگاه پرس ۲۲۰ تنی، ۱ دستگاه سنگ محور (که پس از واگذاری به ۱۲ میلیون تومان فروخته شد) خط کولر بر به طور کامل، کارگاه پیشفته تراشکاری، کارگاه رنگ به طور کامل و کارگاه مجهز مکانیکی. مساحت انبار شرکت ۸۷۰۰ متر و مساحت تأسیسات، رختکی، اداری و رستوران ۱۲۰۰۰ متر است. به اضافه ۸ دستگاه مسکونی ویلایی که در پشت کارخانه ساخته شده است.

این کارخانه در سال ۱۳۵۳ به وسیله سرمایه‌داری به نام بهبهانی تأسیس شد. پس از انقلاب، کارخانه مصادره شد و بهبهانی به امریکا رفت و کارخانه تا سال ۱۳۸۲ به وسیله بانک صنعت و صنایع ایران واگذاری شد. در سال ۱۳۸۲، خصوصی سازی به تن کارخانه خورود و به جز ۲۳ درصد سهام که همگان در انتخاب بانک صنعت و صنایع بقیه سهام به چهار سرمایه‌گذار فروخته شد که این مقصر عده‌آ که ۲۳ درصد بود به اساده پیش‌دار رسید که همین وی را به مدیرعامل شرکت تبدیل کرد. قیدت واقعی کارخانه توسط کارشناسان ۲۵ میلیارد تومان تخمین زده شده بود. اما قیدت واگذاری به سرمایه‌گذاران ۷/۸ میلیارد تومان تعیین گردید که از این مبلغ ۱۲۵ میلیون نقد پرداخت گردید.
و مقرر شد که بقیه به صورت اقساط پرداخت گردد که تا این تاریخ حتی یک قسط از هن گردیده نشده است. درباره سهامداران و مدیرعامل از کارگزاران پرس و جو شد که اکثریت آنان هیچ یک از ثبت دادار و مدیرعامل را ندیدند. تعداد محدودی از آنان به پیش‌دار را می‌شناختند.

می‌گفته‌اند:

قیمت‌گذاری خرید و فروش صابعات بوده است. اولین کاری هم که کرد.

فروش صابعات کارخانه و چیزهایی تحت عنوان صابعات بود.

سوال شد که کارخانه زمانی که به وسیله پیش‌دار و دیگر شرکا خریداری شد از نظر مواد اولیه در چه شرایطی بود؟

- به لحاظ مواد اولیه کارخانه ساخت کنترل یافته بود که بالا‌حالی قرارداد

ساخت ۱۸۰۰ پنج‌صد را با کمیته امداد بست که پس از تولید و تحویل ۸۰۰ پنج‌صد به کمیته امداد تولید را متوقف کرده و این در حالتی بود که پول تمام

پنج‌صد/ها را پس از عمل قرارداد دریافت کرده بودند. فقط مبلغ بوده ۱۵۰ میلیون تومان که این کارخانه تعطیل شد خود کارگران اقدام به اخذ آن کردند. از این مبلغ، ۷۰ میلیون سهم کارگران بود که بابت یک‌تشیی از حقوق معاوضه به کارگران توسط نماینده اطلاع گردد.

با کمیته امداد بر سر تحویل پنج‌صد پس از دانش بی‌پول، مشکل

دارد. به هر حال به لحاظ مواد اولیه هیچ‌کمی‌پذیر و وجود نداشت. با هنوز هم هیچ‌یک توجیه‌شده و فنی‌تر آن چاکه اطلاع داریم برای توقف تولید به

دهشتن‌گذار نمی‌رسد.

در زمان تحویل کارخانه به سهامداران آیا پنج‌صد تولید شده در اینبار کارخانه وجود داشت؟

- بله. ۳۰۰۰ پنج‌صد تولید شده در انبارهای شرکت بوده بلافاصله پس

از تحویل کارخانه توسط پیش‌دار فروخته شد.
گزارشی از مبارزات...

132

با توجه به چنین وضعیتی که پیش آمده است، شرایط فعلی کارخانه و
چشمانداز آینده آن را چگونه می‌بینید؟

در یک روزنامه جنگ، ماه پیش نوشته‌شده بود که پیش‌دار درصد است
شرکت دیگری ایجاد کنند. این مسئله برای ما به طور کامل روانش
نیست. همین‌چه در می‌دانیم که در جدایه مخصوص کریج یک سوله خریداری
کرده است که به‌نهایت همسرش است و زمانی که تجهیزاتی از خارج وارد
بندی‌بازی می‌شود فقط کمی از آن به کارخانه آورده می‌شود و بخش عمده
آن به همان انبار جابه‌جایی مخصوص منتقل می‌شود. اکنون کارخانه و زمین
هکاتاری آن و پرس‌ها و دیگر تجربیات آن همه‌ها میلیارد قیمت دارد. با توجه
به بروخورداری که از سوی سهامداران با کارگران می‌شود به نظر می‌رسد
می‌خواهند آنقدر کارگران را سر بی‌دوازند. تا خسته شوند و عطای کارخانه را
به لغای آن بی‌پیمان و بی‌پیمان و بی‌پیمان. آن‌ها فروش کارخانه را تعطیل
کنند، سه‌شنبه و ورشکسته‌ی به لحاظ قانونی بلامع و قابل توجهی است. آخر
یکی از مواد قرارداد منفعت ما این سهامداران و شرکت آن‌ها داموند
(و اکنونکنه) شرکت‌های تحت پوشش یک‌صوت و معدن به بخش
خصوصی) این است که در صورت تعطیلی عمده کارخانه از سوی
سهامداران شرکت آن‌ها می‌تواند قرارداد را فسخ یا سهام شرکت را به
سهامداران دیگر واگذار کند. به نظر می‌رسد پیش‌دار با خسته شدن
کارگران قصد دارد این ماده را دور پزند. که البته ما با تمامی دنبال‌کننده‌ها تاکنون
موفق شده‌ایم به مقاومت خود ادامه دهیم.

امیدواریم بمی‌توانند خستگی را خسته کنند. پس به نظر شما آن‌ها قصد
فرش کارخانه را دارند؟ آیا احتمال نمی‌دهید که تعطیلی کارخانه دلایل
دیگری هم داشته باشند؟

آخر وقته که هیچ نوجه‌ی مالی و فنی و حتی نبود تقاضا برای تعطیلی
کارخانه وجود ندارد، چه طور موقعیت داردی می‌باشد چه دیگری جزای مسلمه
فکر کنیم؟ در حالی که برای فروش تجهیز خوب و وجود دارد، با فروش لاشه لاشه آن‌که احساس می‌کنیم که نه بهایی باین ماسخت که از بهایی، 20 هکتر زمین، آن‌هم در 10 کیلومتری مرکز استان، کنار جاده بین الصرفه، سرمایه کلانی به جای می‌زنند. با توجه به این مسئله بعد نیست سوگلی‌ای راکه در جاده مخصوص کرج خریداند. مقدرات کار تولیدی، با تجاری جایگاهی باشد که پس از فروش کارخانه‌ها، پول‌مان را در آنجا به کار اندازد.

عدم توانایی رقابت کالای تولیدی داخل با مشابه خارجی آن‌چه به لحاظ قیمت و جیب به لحاظ کیفیت بکی از تجهیزاتی است که درباره تعطیلی کارخانه‌ها نکردار می‌کند. در این باره از کارگران، به ویژه از جند تن از کارگران ماهر و متخصص سوال شد که کارخانه‌ها وجود چنین تجهیزاتی آیا قابلیت ارتقای سطح کیفی و کمی تولید را دارد؟

گاهی‌کارخانه‌بها جز موتور کنیه قطعات مورد نیاز را خود تولید می‌کرد. ظرفیت امسی تولیدی 600 هزار دستگاه در سال اتمام عملیات گزارش تولیدی که داشته‌ایم 68 هزار دستگاه بوته است. در واقع هیچ‌گاه از ظرفیت واقعی تولید استفاده نشده. پس، مسئله عدم توانایی افزایش تولید حرف بی‌ربطی است. زیرا امکان مادي آن وجود دارد. درباره اینکه کیفیت تولید نهایی یک مورد اشناده می‌کنیم و آن هم تولیدی 30 دستگاه یپهچال سایبان ساید در ماه‌های آخر یک‌دکتر کار خانه‌بوهم. که مورد تأیید کارشناسی صنعت هم تقریب گرفته و این کار به‌عنوان گزارش‌بردار، مزیری و با ابتکار و پافشاری خود ما انجام گردید. گزارش‌بردار، این یکی از کاری‌ها تولید این نوع یپهچال می‌باشد اصلاحاتی در برخی از تجهیزات صورت گرفت. اما ما حتی بدون این اصلاحات صرفه‌ب‌این ابزارها از کار را کردیم. برخی از کارها را هم حتی با دست انجام دادیم. همگی منتلامه‌را کردن که مراکز کارخانه‌بلیت بالا بردن کیفیت تولید را.
گزارشی از مبارزات... / ۱۲۵

دروز. چون همان موقع زمزم‌های واقعی کارخانه‌ای این توجهی ندارد. شاهد بود که کارخانه‌های قبایلی یا ندارد. ما تضمین می‌دهیم صنعتی اندکی اصلاحات در برخی تجهیزات صورت بگیرد یا هر زمانی جدید هم نداردد. می‌قدرت به رقابت با خیال از کالاهای هستیم. این چیزی است که ما می‌توانیم در عمل ثابت کنیم.

کارگر دیگری می‌گوید:

- این کارخانه حتی می‌تواند غیر از پیچجال نگه‌داشته دیگری هم تولید نکند. همان‌طور که از انواع بخاری‌های گازی، تعدادی را برای نمونه ساختیم. اما پس از واقعی کارخانه‌ای این مسئله هم مثل خیالی چیزهای دیگر فراموش شد. درباره مسئله نه چکش که این همه روی آن مانور می‌دهند. باید بگویم که این هم خرف بری‌یک ایست. ما طی این سال‌ها هیچ چیز نمی‌توانیم که بتواند این‌گونه تولیدات برای مدد طولانی در انتقال مانده باشند. تولیدات ما حتی صادق در هم شده است. به ویژه به عراق و افغانستان. می‌گویند مگر این کشورهای عقب‌مانده، تولیدات ما رو به خودنی بعد آن اب زير پرویستگانی افتاد می‌روند. پیچجال کره‌ای می‌خندند! ما می‌گوییم فعلاً که در این جا برای پیچجال ما فقطی وجود دارد چه اشکال دارد که پیچجال خوب و ازدان پردازش بسازیم. هر وقت هم که اب زیر پرویستگانی افتاد، ما هم آب زیر پروست پیچجال‌هایمان می‌اندازیم.

یک کارگر اخراجی می‌گوید:

- بایدیم جور دیگری به قرض نگاه کنیم، ما هم قبول داریم که خیالی از کالاهای خارجی هم ارزانتر و هم با کیفیتی از کالاهای ایرانی است. بر مترشک لعنت! خود می‌گوید پول داشته باشم می‌روم جنس خارجی؟ می‌حیرم. اما مطالعه انجامش که چرا این‌جوری شده است؟ کی مقصور است؟ کارگرها؟ یا آن‌های که منافع‌شناس در این پرده است که این اتفاق بی‌پدید؟ باید تتو سر جنس ایرانی زده شود نا او که انحراف واردات فلان جنس را دارد.
بتونوان ۱۲۶/ علیه کار مزدی

به‌ونوان جنس‌اش را در اینجا با هر قیمتی که شوکاش باشد، قابل کنده. مثلاً الان چند سال است که روزنامه‌ها دارند. فریاد‌های زندگی که با مبلغ سود یک بار واردات شکر می‌توانند برخوردی نیمه تمام‌ها شده توسعه نیشکری را تمام کنند. پروزه‌ای که می‌تواند ما را تبدیل به صادرونه‌ها شکر کند، کلی هم است. اینجا ایجاد کنید. حالا از صنایع اندازه بگذرید. خوب چرا این اتفاق نمی‌افتد؟ آن‌کسی که نمی‌گفتار، مگر چه کسی زور در دارد؟ بلایی که سر اینجا آوردند، سر کارخانه‌پارسیون خزردأباد نیز دارند. سر صنایع ناسیج آمد و دارد. می‌آید. به‌نظر من، علت اصلی آن همین است. مستلهم را کلی دارند. 

به‌ونوان چنین‌جا، ما سرگیجه بگیریم. نفهممیم چی به چی هستند. مستقیم دو دو تا چهار است. خیلی ساده، یک چیزی هست که نمی‌گفتارند. این کارگر باز نیاز واقعی تویلید کنم. جن‌اندی این‌ها، عضو‌های انسانی، نمی‌خواهد کالاهای وارداتی که اناره‌ایش را پرکرده است روی دستش بمانند:

کارگر دیگری می‌گوید:

- این کاملاً درست است. اما این اتفاق یک شبه که نیفتاده است. مواد اولیه‌ای که من یا انسان‌های بیش از آن کار می‌کنیم؛ ماشین‌آلات، لوازم بانکی و... بیشتر همه این‌ها زنجیره‌ای به هم متصل هستند و این اتفاق یک دفعه که نیفتاده است. اما قبول دارم که صاف

بعضی‌ها در پابی‌خیم ماست.

درباره کارگران کارخانه

تعداد کارگران کارخانه قبل از فروش آن به بخش خصوصی ۳۳۶ نفر بود.

اولین اقدام پیش‌دور از تحویل کارخانه، اخراج ۱۰۰ تن از آنان بود که
گزارشی از میانهای...

در راستای همان سیاست تعیین انجام گرفت، بنحوی نبود که سیاست
نولپریالیسم در ایران به سیاست تعیین موسوم گردید. از تمام آن چه
طرفداران این سیاست و عده داده بودند فقط تعیین نیروی انسانی آن
نصب می‌شد. یکی از کارگران علت اخراج‌ها را اجرای خصوصیات
می‌دانست. اما یک کارگر اخراجی معنی‌دار است:

- کارگران زندان‌داری ها راکه اخراج کردن بخش خصوصی بودند.
مگر کارگران فولاد اهواز که به صورت نهایی چون ایران
خودرو و... اخراج شدند و می‌شدند، بخش خصوصی هستند؟ یا همین
طرح کارگران اخراجی ویتنام؟ آن عدم امتناع شغلی، همه‌کارگران ایرانی
را به در بخش خصوصی و جه در بخش دولتی - تهدید می‌کند. به
خصوص پس از طرح اصلاحیه قانون کار که برای اخراج کارگران رسمی
طراحی شده است، این تهدید خیلی جدیدی تراشده است. بعنی برای اخراج
کارگران به کارفرما یان مجوز می‌دهند که پس از اختلال ثبتی، کارگران را
اخراج کنند. اگر عملی نیش بی رحم اخراج بر سر کارگران برخی کارگران‌ها
فرود نیامده است، مثل کارگران های ماندنی، فولاد مبارکه... به این
علت بوده است که اولاً سودآوری این کارگرانها فعلی نبی‌سیار زیاد است،
دوماً صنف سال است که این کارگران‌ها کارگر جدید اسم‌های زیادی که
حالی که طی این صنف سال کارگران زیادی بازنشسته یا بازخورده شدهاند و
از طرفی از اعتراض کارگران به خاطر اهمیت زیاد کارگری در این بخش‌ها
وحنی شده‌اند. در بخش جاها کارفرمایان و مدیران این بخش‌ها در جنبد
سال‌های کارگران قراردادی و پیمانی را به جایی کارگران بازنشسته یا
باخته‌اند. استفاده کرده‌اند. اما از رسومی شدن آنان که قرار بوده بعد از
5 سال انجام شود سری‌بزار زدیده. اصلاحیه قانون کار جدید که دریاد به کمکشان
می‌آید. ضمن آنکه جدیدتر شدن تهدید اخراج معنا‌گذارانه روی اعتراضات
کارگران تا حدودی تأثیر منفی گذاشته است. آن، وضع طوری شده که
کارفرماهای کارگران را برده‌هایی می‌دانند که فاقد هر گونه حق و حقوق طبیعی اند و کارفرماهای بزرگوارانه و از روى ترمیم و شاغل به‌رد را به آنان اعطا می‌کنند. این وضع طبیعی شده است که اگر کارفرماهای کارگری را اخراج نمی‌کنند بابت این بزرگواران و فقیدکاری خودکی منت‌سرش می‌گذارند.

اکنون تعداد کارگران رسمی کارخانه‌های سازی ۲۰۰ نفر و کارگران قراردادی ۳۰ نفر هستند. با سابقه کار از ۱۰ سال به بالا با تعدادی از این کارگران قرارداد ۱ ماهه بسته‌اند، پیکی از همین کارگران در حالی که هر ثانیه از تصویب پیگاری صدایش را می‌زنند می‌گفتند:

- امروز ۲۴ دی ماه است و قرارداد من به پایان رسیده است. من ۲ سال است که ازدواج کرده‌ام و زنم باردار است. فکر اینکه کارخانه‌ها را نیافتم با قرارداد مرا تمدید کنند کاری با من کرده است که شش‌ها خواهم نمی‌برد. من نمی‌خواهم مثل برخی از همکارانم خانواده‌ای را از دست بدهم، نمی‌خواهم خلاف کنم و مثل چند نفر که می‌شناسیم‌اند زندان سر دریابیم. اما برای من بپزد بگذارن که از حرف‌آستی دیگری مهمتر است.

دریافت حقوق معوقه کارگران سوال می‌شود، کارگران می‌گویند:

- از بهم‌های سال ۳۳ حقوق دریافت نکردیم. هر کارگری ۲ تا ۶ میلیون تومان از شرکت طلب دارد (الیه به همین میزان کارگرانی به این و آن مفروض هستند). در سال ۴۴ شرکت ۲ میلیارد تومان لام‌جمه‌بوده و در دست نهاد حقوق معوقه و به‌همه شرکت به‌تأمین اجتماعی و نیز به‌منظور فعلاً نمودن کارخانه دریافت کرد. از این مبلغ ۳۰۰ میلیون تومان به کارگران برداخت گردیده، ۱ میلیارد و ۷۰ میلیون تومان مابقی تا پایان سال، می‌گویند.

مقداری از پول را بالکن برداخت کنند و بچه‌ی دختری بدهی پیدا کردند.

وضعیت بیمه کارگران چگونه است؟

- کارفرما ۱ میلیارد و ۱۵۰ میلیون تومان به تأمین اجتماعی بده‌کار
عکسی از مدارک... / 149

است. تأمین اجتماعی هم که دیواری کوتاهی از کارگران پیدا کرده بود، بدون آنکه برای کارفرما مشکلی به وجود آورده بیماری کارگران را قطع کرد. حالا شما تصویر کنید کارگری که 2 سال حقوقی تغییره است و در این واریزی بیکاری هیچ درآمد دیگری هم ندارد. اگر زن و بچه‌ش مرضی شود چه خاکی بادید به سر به کننده. می‌کنگری از همین کارخانه را می‌شناسم که به‌اش 3 روز تمام مرض بود و چون هیچ‌کس دیگری نیست که قبلاً از این پول قرض نکرده باشد، نوانسته بود چک کرده‌اش را به‌دکتر برد. بعد از چند روز که از برنامه‌ای به‌جای چند لحظه او را نشان‌دهم او داغان شده بود.

طیب‌عمیکه می‌دانیم چنین خبری ابراز تأسف است. اما برای یکی خصوصی احساس این کارگر و زنی در آن شرایط آم دیا. یا یک بیماران برای یکی لحظه هم که شده خودش را به‌جای ایکی. آیا می‌توانی؟

مباحثات کارگران

تولید کارخانه بدون هیچ‌یک تجربه از بهمن ماه 1383 منفی‌کننده رو به شدت و با واکنش‌های مردمی کارگران مواجه گردید. این واکنش‌ها به صورت تجمع، تحصن، نامگزاری، نصب پلاک‌ها، طومارنویسی و از این قبیل پروس‌پایان این تحرکات و اعتراضات ابتدا در داخل کارخانه روی می‌دادند، اما به تدریج که کارگران از این قبیل اعتراضات نتیجه نگرفتند، تحصن‌ها تجمع‌ها و راهپیمایی‌ها با بیرون کارخانه، کسان‌ها شد. از جمله چند بار تنبيع در مقابل اداره کار و امور اجتماعی، استاندارد، خانه سنا و چند راهپیمایی با حمل پلاک‌ها در خطاب‌های اطراف استانداردی، چند بار هم جاده مقابل کارخانه که جاده اصلی ترانزیت (تنزراً-جنوب) به شمار می‌رود نیز توسط کارگران مسدود گردید. تا بالاخره در تیر ماه 1384 که
بار دیگر کارگران جاده را پسته بودند. با مداخله پلیس ضدعفونی این حرکت به درگیری انجامید. در این دیدگاه که به مدت 3 ساعت به طول انجامید، زندگی شدیدی بین کارگران و پلیس روی داد. بسیاری از کارگران زخمی شدند که جراحات برخی از آنها شدید بود. 4 نفر از کارگران به دستگیری شدند که چند شبه را در بازداشت به سر بردند. 6 نفر از دستگیرشدگان به 2 سال زندان تعیقی و 70 ضربه شلاق محکوم گردیدند. کارگران می‌گفتند:

ما که چیزی جر حک قانونی متا نمی‌خواستیم مجرم و محکوم
شدن، اما کارفرمائی که قانون را زیر پا گذاشتی بود مجرم نبود. آیا به تعطیلی کشاندن کارخانه جرم نیست؟ آیا پرداخت نکردن حقوق کارگران جرم نیست؟ آیا پرداخت نکردن حق بیمه کارگرانی که پول ندارند زن و بچه‌شن را درمان کنند جرم نیست؟ فروش اموال کارخانه جرم نیست؟ دروغ گفتی جرم نیست؟ در این موارد که دولت نمی‌گذرد، اما به محسوب آنکه کارگران برای گرفتن حق قانونی این دست به اعتراض می‌زنند دولت یاده می‌افتد که وظیفه‌اش ایجاد نظم و امنیت است و آشوب‌گران را با بید سرکوب کرد. اما این آشوب گران همان‌هایی هستند که بی‌غم‌گفته است‌باید دستشان را بیرسد. اما فعلاً مصلحت این است که هی به این دست‌ها دست‌بند بزنند.

یک کارگر اخراجی می‌گوید:

دولت با دست و دلبازی و راه‌های کلی و احتمالاً به بهانه پرداخت حقوق معوقه کارگران و ترغیب سرماهه‌گداری در بخش خصوصی به کارفرماها می‌دهد. اما اینکه این پول‌ها از کجا دارم؟ آوردی، پیگیری نمی‌کنند. اینکه از پول‌ها که به کارفرما داده می‌شود چه مقدارش به کارگران و پرداخت حق بیمه‌شن انتظار می‌یابد، دولت پیگیری نمی‌کند. اما به محسوب آنکه ما نسبت به حیف و میل این پول‌ها که حق ماست اعتراض می‌کنیم، دولت به ناحیه‌آنکه خشونات شدید که ما به‌جای آور حساسیت
گزارشی از مبارزات...

نشان می‌دهم و پیگیری می‌کنیم، ناگهان یاد شد می‌افتد که وظیفه اصلی خلاف نظام و امنیت است. که معنی اش خفع کردن صداه حق طولانه ماست.
کارگران را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد، مجرور و دستگیر می‌کنند، به حیص تعلیقی محروم می‌کند و تعهد می‌گیرد که در صورتی که به ساحت مقدس سرمایه‌داری تعرض شود احکام تعلیقی به اجرا درمی‌آید. بنابراین، دولت هم از لحاظ مالی با دادن وام‌های کلان و هم از لحاظ امنیت با سرکوب ما آشوق‌داری سرمایه‌داری را مورد حمایت کامل قرار می‌دهد. آیا دولت حاضر است یک پارکی از این کارها را به خاطر ما انجام دهد؟ بنابراین، آیا ما حق داداریم که دولت را دوام سرمایه‌داری‌ها چه دولتی و چه خصوصی یبدالیم؟ آیا حق داریم که دولت را دوام خودمان تداومی؟

کارگری می‌گوید:
هنگامی که ما با انتظار برای تجمع در مقابله مجلس عناصر تهران پیدا و نیرو‌های امنیتی ما را ازگردانه زاغه بازگرداندند.

کارگر اخراجی می‌گوید:
این موضوع صرفً محدود به کارگران بخش‌های سازی نمی‌شود. کارگران خاتون‌آباد شهریک که چند روز دیگر (۳ بهمن) سالگرد آنها می‌پاشد به جرم اعدام به اخراج، به گلوله نشته شدند. تازه‌ترین مورد هم تیراندازی به کارگران خشک لب است. اما هنوز شیرفت عصبانیه که این منطقه و اقشار آسیب‌پذیر که این ها خود را دولت آنها می‌دانند چه کسی هستند؟ کاش ما هم فلسطینی و لبنانی و افغانی و بریتانی و آلمانی می‌توانستیم چه فرآیند منجر به مدافع می‌گردیم. نمی‌گویم از آنها ناباید دفاع کرد، ما هم دلما به آنها کیبد است. ما نمی‌گویم چرا غریق که به خانه رواست به مسجد حرام است.

می‌گویم چرا غریق که به مسجد روایت به خانه هم روا باشند.

اولین تجمع و تحصن در تهران
سرانجام کارگران پس از قربان به سال مبارزه توأم با درد و رنج و تهدید، پس از آن همه و عده و وعدها، دست رد به سینه‌های دندانها و سرگردان‌های فرسایند، پس از آزمودن تمام راه‌ها قانونی و آن همه طوری توهین‌ها، نام‌گاری‌ها و شکایات پی‌ساخ پس از تجمع و تحقیق، پس از تجربه در برابر هر جایی که به فکر کارسرد بهدود و بالا‌تر پس از کسب تجارب بسیار، سرانجام اتحاد و همبستگی بر تفرقه، تردید و توهم غله کرد و در روز شنبه ۲۲ دی ماه ۸۵ کارگران در محل کارخانه تجمع کردند. این تجمع بلافاصله به یک مجمع عمومی تبدیل گردید که در آن صحب سرد و بارانی، در کنار آتشی که جلو کارخانه برفروخته بودند، پیا شد. در این مجمع عمومی که تا ظهر به طول انجامید، پس از جمع‌بندی و تحلیل تجارب و دستاوردهای ۲ سال فعالیت و تلاش، در نهایت کارگران به این توجه رسیدند که بی‌اینست که نوازند و دست بر زانوی خود زند. جنبس آن اینک از کناره‌های خود لبریز شده بود و چیزی را که خود زندگی به آن پیشنهاد کرد بود به کار بستند. ۴۶ تن از کارگران شبانه راهی تهران شدند تا سروش خود را تعیین کنند. با اعتراف چنان جرم و اراده‌ای چنان استوار که این بار توانستند برخلاف دفعات قبلی مانع از عزیمت آنان شوند، با آن‌ها ارائه‌های را در سین راه متوافق و مجمور به بازگشت نمایند. کارگران مصمم بودند که تا حقیق تمامی خواسته‌هایشان به تحصین در دفتر شرکت در تهران ادامه دهند. روز پنجم ۱۲ دی کارگران در محل دفتر شرکت واقع در خیابان مطهری، خیابان انگریز، کوچه آزادی، پلاک ۱۲ تجمع کردند. چند نفری از سویی کارگران با مستندی حاضر در شرکت گفتگو کردند و خواستار دیدار با اسدالله پیشدار شدند. مستندی ایندیا گفتن: مددی عامل به دفتر مزکو نمی‌آید. ایشان کسالت دارند و در منزلشان هستند. کارگران تهدید کردند که اگر پیشدار در جمع کارگران حاضر نشد و برای عیادت به منزلش خواهند
گزارشی از مبارزات...

رفت. چندی نگذشت که فردی بدون آن که خرچ بردن وارد شرکت شد. این فرد، پیشرفته بود. بس از جنده دوچرخه کارگران دسته جمعی به دفتر پیشرفته که در طبقه سوم ساختمان بود رفتند. پیشرفته ابتدای اظهار می‌کرد که قلبی ناراحت است. بعد گفت: من کارهای نیستم و مجموع عمومی سهامداران باپستی تصمیم گیرید. اما کارگران به خوبی می‌دانستند که همه کارهای کارخانه و تمام این ادارات و روابط برای سرودارند. آنها هم یکصدان گفته‌های خوبی هم تا تشکیل مجموع عمومی همین چا می‌ماند. ما آماده‌ایم که برای همیشه کار را پکرده کنیم. گفتنی کارگران با مدیرعامل تا ساعت 1/5 بدون نتیجه ادامه یافت. زمانی که پیشرفته فردی رفت که، کارگران مانع شدند و گفتند تا فردی که مجموع عمومی برگزار می‌شد شما هم نزد ما خواهید ماند. پیشرفته با مشاهده جدید و قاطعیت کارگرانی که مصمد بودند، دیگر قربن نخورند با پایس جمع می‌گردند و می‌گوید که قربن که گوش ای دیگری و نه کارگران به این راه نیت وارد شرکت می‌شوند و به گفتنی با کارگران می‌پردازند. کارگران با مهیان قاطعیت از مطالعات و تصمیم خود دفاع می‌کنند. در نهایت پیشرفته در حضور پلیس کتباً متعهد می‌گردد که فردی صحیح به اتفاق همه سهامداران مراجعه کند. کارگران شرب را در دفتر پیشرفته خوابیدند. این در حالی بود که پیشرفته شان پولی برای تهیه شام نداشتن. مدیرعامل شرکت هم اقدامی برای تهیه غذای کارگران انجام نداد. کارگران می‌گفتند: به ما غذا بدهید، پوشش را از حقوقهای کم کنید. نهایتاً کارگران مجروح شدند از هم‌ویلی‌های خود در تهران پول فرض کنند.

فردا صحیح، دوشنبه 25 دی ماه پنجم سهامدار شرکت به اتفاق مدیرعامل در دفتر حاضر شدند و جلسه خود را برگزار کردند. پلیس و نیروهای امنیتی هم در محل حضور یافتند. پیشرفته پس از یافتن جلسه به
کارگران گفت: شما می‌توانید بروید تا ۱۵ روز دیگر تمام حقوق مقرر شده را برداخت خواهیم کرد. نماینده کارگران در پاسخ گفت: با تمام مطالبات عقب‌آفته‌ای می‌توانید راه بین‌دایه، یا استعفا بدهید و فعلاً نفری ۱ میلیون تومان از حساب کارگران بردایزی تا ما با دست داشتن استعفای شما تکلیف کارخانه و بقیه مطالبات را روشن کنیم. در نهایت، یک افتخاری توام با فریاد اعتراض کارگران، صاحبان کارخانه با توجه به قاطعیت کارگران جان به لبه رسدید در طرح مطالباتشان، ناگهان شدند در نامه‌ای خطاب به استانداری لرستان ضمن پذیرش مسئولیت خود در پرداخت مطالبات کارگران، استعفا خود را اعلام کردند. و نیز چکی به مبلغ ۵ میلیون تومان به عنوان ع돈ان الحساب در وجه کارگران صادر نمایند.

شایان ذکر است که در هر ۷ روز تجمع، محسن حکیمی و بهرام یاری از اعضای کمیته هماهنگی برای ایجاد تشكل کارگری در تجمع کارگران حضور یافتند و ضمن اعلام حمایت از آن‌ها ضرورت ارتباط و همبستگی با کارگران بیکار و اخراجی کارخانه‌های مشابه در سایر شهرها برای برایی جنبش سراسری کارگران اخراجی و بیکار و قراردادی و غیره‌ی از این جنبش برای ایجاد تشكل سراسری طبقه کارگران را برای کارگران تشريح کردند. کمیته هماهنگی برای ایجاد تشكل کارگری، اطلاعیه‌ای نیز به هموار مضمون در حمایت از کارگران پخشال سازی به تاریخ ۲۵ دی ماه صادر نمود.

کارگران به خرمس‌آباد مراجعه کردند و استعفای‌شان را به استانداری تسلیم کردند. اما معلوم شد که چه صادر شده بی محل است و درواقع حساب شرکت مسعود است. در بی‌پی اطلاع کارگران از این نیروی سرمایه‌داران، حدود ۱۴۰ نفر از کارگران کشته شدند. ۱۹۷۴ ماه عازم تهران شدند. اما پریش برف و مسعود شدن جاده کارگران را مجبور به بازگشت
گزارشی از مبارزات...

کرد. قبل از آنکه منقرض شوند، مقابل ترمینال مسافربری تجمع نمودند. و قرار گذاشتن که فردی شب برای حرفه به تهران در همین محل جمع شوند و تاکید گردیدند تا حصول نتیجه قطعی از تهران بازگردند.

دومین تجمع و تحصن در تهران

فردی شب همان گونه که پیشینه شده بود کارگران پر تعداد، مصمم، آماده و متحترم از همیشه عازم تهران شدند. صبح روز سهشنبه سوم بهمن غرب و دریای خشم آورد کارگران جان به لب رسیده در خیابان بخارست طنین انداز شد. کارگران با نزدیک شدن به دفتر شرکت آنیا دمودند یک صد شعار می دادند: آنیا دماوند ضد کار و کارگر، مرگ بر سرماهی داری، پلاکاردهای اعتراض آمیز کارگران به دو دیوار دفتر شرکت نصب گردید و کارگران در خیابان، مقابل دفتر در حالی که به شعاع داناد ادامه می دادند، تجمع کردند. ساختاری بعد، رئیس حزارت شرکت به وسیله یکی از نگهبانان از نماینده اکثریت کارگران درخواست کرد که به منظور مذاکره به دفتر شرکت. اما کارگران دسته جمعی به کریزور طبقه سوم رفتن و خواستار حضور مدیر عامل در جمع خود شدند. قدری رئیس حراسات در جمع کارگران حضور یافت و سعی کرد کارگران را مجاب کند که با چنین وضعی مذاکره امکان پذیر نیست، اما یکی از نماینده کارگران با صدای بلند گفت:

لحظه لحظه لحظه زندگی ما کارگران در 20 سال گذشته به درد و رنج و بدبختی همراه بوده است، ما هم مواقفی که شما نماینده ما، ما کارگر کنید، ما هم معنویت مذاکره در چنین شرایطی ناممکن است. اما برای آنکه شما درک درستی از زندگی ما و خواسته های ما داشته باشید، با بید کلی از جلسه با نماینده ما به حرف هایی که تک ما گوش کنید. حتی اگر ان حرف ها تا شب هم طول بکشند شما برای شیبیدن ما در مقایسه با رنجی که ما برده ایم کار زیادی نکرده‌اید.
یکی از کارگران نسخه داروی فرزندش که چند روزی بود به خاطر بی‌بولی در جبهه مانده بود را به صورت قدری پرتار کرده و در حالی که به سمت او هجوم می‌برد فریاد زد: 

می‌دانی این نسخه چند روز است که در جیب من است؟ 

واکنش خونسردانه قدری باعث برافروختن خشم کارگران شد. قدری که ماضی‌هاش شده بود از جمع کارگران گریخت و این بار تاکنون مشاور و معاون مدیرعامل که سابقاً هم از مدیران کارخانه به‌جای سازی بوده است در جمع کارگران حاضر شد و سعی کرد ضمن ابراز تأسف از وضعیت که برابر کارگران پیش امده و ابراز همدلی با آنان، جو متشنج و ملتهبی که ساختمان دفتر را فرا گرفته بود، انگک آرام کند. اما مذاکره به هم بی‌نتیجه بود. نهایتاً کارگران به محوطه پارکینگ در طبقه اول بازگشتند و اعلام کردند که تا حقیق تمام مطالباتشان به‌همچنین از کارکنان شرکت (به استثنای زنان) اجازه خروج نخواهند داد. اگرگاه نمایندگان کارگران قطعنامه‌ای را نوشتهند که پس از قرنطینه توسط یکی از نمایندگان به امضای 181 نفر کارگر حاضر در محل رسید. متن قطعنامه به این شرح است: 

بدین وسیله ما امضا کننده‌اند ذیل، کارگران به‌جای سازی لرستان، ضمن تعیین و انتخاب نماینده‌گان خود، مطالبات خود را به شرح زیر اعلام می‌کنند و می‌خواهیم که در اسرع وقت و با اعتبار به اولویت‌های حیاتی آن، نسبت به برآورده کردن آن‌ها اقدام عاجل انجام گیرد. خواسته‌های ما به‌ترتیب اولویت‌های عبارتند از: 

- دردایخت تمامی حقوق، مزایا، عیبید و بی‌درک مغزه به‌طور کامل.
- انتقال کارخانه از صاحبان فعلی به صاحبان با کفایت به‌علت نقض تعهدات مدرک در قرارداد فیلم‌برداری شرکت سرمایه‌گذاری آمیز دمادیرد و سهامداران.
- جلوگیری از تعطیل‌کارخانه و فعال نمودن مجدد آن.
گزارشی از مبارزات...

۱۵ تا زمان انتقال کارخانه به صورت قطعی به سه‌مئادان جدید، کلیه حقوق کارگران به طور منظم پرداخت گردید. این امر از وظایف شرکت آنیه دماوند است.

شکایت‌های کارگران اخراجی.

علوی قراردادهای مؤقت.

۱۶ برداخت حق بیمه و صدور دفترهای درمانی.

لزوم به ذکر است که تا زمان تحقق تمام مطالبان فعالاً بند ۱ باید ظرف ۱۰ روز اجرا گردد.

کمیته هم‌اکنون برای ایجاد تشکل کارگری نیز با انتشار بیانیه‌ای برای حمایت از کارگران فراخوان داد. در پیشکش از این اطلاعیه آمده.

است:

خواست کارگران پیخجال سازی لرستان خواست بخش وسیعی از کارگران ایران است. هم‌اکنون کارگران ده‌ها کارخانه به‌وجود و به‌وجود می‌آیند. سرنشینی کارگران پیش‌بینی بداند که این کارگران است. علاوه بر این، این سرنشینی در اندازه بسیاری از کارگران شاغل اعضاً رسمی و قراردادی نیز هستند. هر روز خیلی وسیعی از کارگران به خیابان پرتاب می‌شوند. به جمع کارگران یکپارچه اخراجی می‌پیوندند. بنابراین اگر ما از این هیمالی نتایج و بنامی و سبب روزی کمک به یکپارچگی است. برای حمایت از کارگران پیخجال سازی لرستان بنا خیلی به دلیل کارگرانی است. یک بازخانه از کارگران به‌وجود بی‌کیفیت. در گذشته سال‌ها، این کارگران می‌بایسته، هر کمکی، هرچند ناراحتی. به این کارگران به‌وجود گرمی و اعتقاد به نفس می‌دهد و همین امر در پایداری و استقامت آنان برای رسیدن به خواست‌هایشان نطفه‌ی بسیار مهمی دارد. به یاد داشته باشیم که برای رها‌یابی از دوختی که نظام سرمایه‌داری برای کارگران آفریده است ما کارگران هنیه راهی جه اتحاد و همبستگی و در نهایت ایجاد تشکل سراسری و ضد سرمایه‌داری طبقه
کارگر نداریم.

در این هنگام پلیس و نیروهای امنیتی سر رسیدند و حوادث و مذاکره با نماینده‌گان کارگران شرکت اما از آنکه همه اقدام داشتند تنها ۲ تن از نماینده‌گان حاضر به مذاکره هستند و از ورود یکی از نماینده‌گان به آسانسور به طرز تحریک‌آمیز ممانعت کردند، باعث بروز واکنش کارگران شدند. که همین باعث آشفتگی و سپس درگیری با پلیس گردید.

در این درگیری فرمانده نیروهای انضباطی که یک سربندگو بود به دست کارگران مضرب شد. نیروهای پلیس به سمت در ورود ساختمان عقب نشستند و در انجا موضوع گرفتند و بلاغ‌البا با بی سیم خواستار اعتراف نیروی پلیس، و به ویژه نیروهای ضدشورش شدند. از ورود خبرگزاری که برای تهیه گزارش به انجا آمد به دادگاه نزد ممانعت به عمل آورند. یکی گزارشگر یک کمک فعالین کارگری تهران که در انگا حضور داشتند موفق شد به جمع کارگران راه یابد. ساختئی بعد فتح الله حسناوند نماینده خرمشاد در مجلس و مرتضی موسوی ریس مجلس نماینده‌گان استان لرستان سر رسیدند و در جمع کارگران به سخنرانی پرداختند که بیشتر به درد سندهای انتخاباتی می‌خورد. آنها ضمن ابراز همدردی و همکاری با کارگران و ابراز تأسف از شرایطی که برای کارگران وجود آمده است و عده‌ای دادهند که مسائل برنگاری حوادث کرد. یکی از کارگران در پاسخ به نماینده‌گان مجلس گفت:

- اگر یافتن شرایط تجربه سیاست‌های است که شما و همکاران قابلیت‌تان با تصور آن در وقوع آن سه‌همه‌هستید. گفتند اینکه این سیاست‌ها در دوره‌های قبلی مجلس تصویب شده است از نظر ما اصلاً قابل قبول نیست.

راری به شما به معنی نتایج تکردن کارگران قبلی‌ها به‌وجود است. شما باین سیاست‌ها را قبول دارید که در این صورت نماینده‌تان دقیقاً مردم نمی‌شناسند. و یا کاری از دستتان ساخته نیست که در این صورت نمایندگان نالاییق هستند.
نمایندگان مجلس پس از کلیه‌گویی‌های رو به در این کلیه‌گویی‌ها، سه‌سوته آمیزی که چنگی که به دل هیچ یک از کارگران نورد، نهایتاً قول دادند که همان روز در جلسه‌ای با حضور نمایندگان کارگران و نیز مدیران شرکت، تکلیف همه را روشن کنند. پیش‌آمده جلسه‌ای با همین ترتیب تشکیل گردید. از طرف کارگران ۳ نماینده به اضافه‌ی یکی از عضای شکل کارگری، به‌کار گرفته وی مجوزه ۱۸۱ افرد بود که در محوطه بودند. یک جلسه برنتش به مدت ۷ ساعت به طول انجامید. مروح معاون استاندارد لستون نیز تأثیر به جلسه آمد. خود استاندارد هم به وسیله تلفن‌که گاهی بی‌اسف بروز می‌شد در جریان بحث‌های جلسه بود. جلسه‌ای بود با بحث‌های خسته کننده و کش‌دار. با چاشتی‌ها مباحث پیچیده حقوقی که هدف از طرح‌شنان خطه کردن نمایندگان کارگران بود و در نهایت معلول و متفاوت کردن آنان و فرسود نوان مقاومت شان. اما کارگران، آگاه از اهداف و مقاصف نمایندگان سرماهی، نمایندگان را راک، آشی بای‌پر و آگاهی را برگردیده بودند که این حیله‌ها در آن‌ها به‌نیاورد بود. صورت جلسه بی‌پیشه‌های مدیران شرکت از سوی کارگران با قاطعیت رد شد. صورت جلسه تعیین یافته‌ای که از سوی مرکزی موسوی بی‌پیشه‌های نیز مورد پذیرش نمایندگان کارگران قرار نگرفت. نهایتاً مدیران - مطمن از این که کارگران قادیر به تنظیم صورت جلسه‌ای که به لحاظ حقوقی مستند و مقبول باشند نیستند - بی‌پیشه‌های نمایندگان کارگران خود صورت جلسه‌ای که مورد قبولشان باشد را نوشته و بی‌پیشه‌های کنن. نمایندگان کارگران، برخوردار از اعتماد به نفس که کارگران توده راه‌های کرده بودند، این بی‌پیشه‌ها را توانی هوا قابل‌پذیر و در کمتر از ۱۰ دقیقه صورت جلسه‌ای را در هشت بند نظم کردن، که تمام بندی‌ها قطع‌مانع در بین‌گنجانده شده بود. جای چون و چرا باقی نمانده بود. پس از سکوت سنجشی که بک چند بر فرض‌ای جلسه حاکم شد.
با لاحق برخی چهار، برخی خشمناک و برخی مردد، صورت جلسه را امضا کردند.

نمایندگان کارگران صورت جلسه به دست با برق شادی در چشمانشان به جمع کارگران بازگشتند. اگرچه علاوه بر تاریک شده بود، یکی از نماینده‌گان بر سکویی رفت و ضمن تائید بر ادامه همبستگی کارگران و پیگیری مطالباتشان، صورت جلسه را قران کرد و در پایان تأکید نمود که نه تنها اجرای این تعهدات فقط اتحاد و همبستگی کارگران با سایر کارگران قراردادی، بیکار و اخراجی در سراسر کشور برای ایجاد یک تشکل سراسری کارگر است.

کلام آخر
هم یکی از بچه‌های می‌شود که کارگران کارخانه بی‌خجالتی ماهیتی از پیش در حال ادامه مبارزاتشان هستند، مبارزه برای تحقق تمامی مطالبات به حقوق، نتیجه‌ی قطعی بی‌شک حمایت و دخالتگری مؤسسانه برخی فعالین کارگری به ویژه اعضای کمیته هم‌آهنگی برای ایجاد تشکل کارگری، در پیش‌برد این مبارزات تأثیر نبوده است. جمعی از کارگران و فعلان کارگری جنوب کشور نیز طی اطلاع‌یای ضمن تبریک به کارگران بی‌خجالتی سازی در کسب پیروزی‌ها و دست اورده‌اند، حمایت و همبستگی خالی‌ناپذیر و بپدی درگذش را با این کارگران اعلام کردند.

ابزار این همبستگی ها جای تعبی ندارد. بلیکه هم‌کارانه نپذیرفته بر سر این کارخانه و کارگران و خانواده‌های آن‌ها آمده است، در هر دو چهره هم‌کارخانه و کارگران بازداشت که نمایی از آن بلای اصلی است که کلیت سرمایه‌داری در هر شکل دلتن و خصوصی آن، بیش از ۲ قرن است بر سر کل طبقه کارگر، در هر جای دنیا آورده.
گزارشی از مبارزات...

است که همان یه‌ده کشی و استنمار است. الان در همین لحظه چند صد کیلومتر این‌ورتر، یا آذورتر، در شهرهای دیگر، یا چند هزار کیلومتر آن‌ورتر در شهرهای دیگر، هستند کارگرانی که جرف‌های می‌زنند که می‌زنیم و به نتایجی رسیده‌اند که اکنون ما رسدی‌ها‌یم. در واقع یک درد مشترک به طور طبیعی و خود به خودی، همه‌ها می‌کارگران جهان، صرف نظیر از رنگ‌پوست، زبان، جنسیت و عقیده متفاوت‌تان به هم پیوند داده است.

بنابراین، آیا یک درد مشترک از ما یک مقام‌ت مشترک فراکارخانهای، سراسری و حتی جهانی را نمی‌طلبد؟ آیا ما را به ضرورت اتحاد در قالب یک تشکل کارگری سراسری ضرورتی داری نمی‌رساند؟ زیرا اگر چنین تنها و تنها از این راه می‌توانیم قدرت عظیم، تعیین کننده و دنگزون کننده طبقه کارگر را به میدان بیاوریم، نا یک یک برای همینه سرمایه‌گذاری خود را خود تعیین کنیم و به هر آن چه که زندگی انسان را به تباهی می‌کشاند پایان ۱۴۱۰.
فعالان کمیته هماهنگی در خرزم آباد و تهران

کالبدسکاری یک تجربه موفق از روشکرد جنبشی

کارگران به‌جزال سازی لرستان با تجمع و تحسین خود در تهران در دوره موفق شدند خواسته‌های خود را به سرمایه‌داران بیان‌آورند. این که آیا سرمایه‌داران عمللسا نسبین به تعهدات خود یا بایند خواهند بود یا نه مشکل دیگری است که در آینده و در درجه‌اول در اثر ادامه و پیگیری مبارزه کارگران تعیین خواهد شد. اما به‌حال حسی اگر این تعهدات روي کاغذ‌های بمانند باز هم نوی عقبنشینی سرمایه‌داران و به این اعتبار پیروزی کارگران محسوب می‌شود. اطلاع‌های این تجمع، چگونگی حركت کارگران، مطالبات آنان و در نهایت نتیجه مبارزه کارگران به پیروست این مقاله آمده و خوانندگان را برای آگاهی از این جریانات به اطلاع‌های پیروست ارجاع می‌دهم.
دقیقاً با نکته بر همین اینکه فعالان کارگری حاضر در این حركت نیز نشان چشمگیری در این پیروزی داشتند. این فعالان چه با حضور و مسئولان خود در این تجمع ها و چه با انجام کارهای تیبیگی و تدارکاتی مربوط به این حركت ضمن هماهنگ کردن حركت کارگران کو شیدند.
ضرورت پیوند آنان با یک یا دیگر جنبش کارگری و در هر جمع نخست کارگران بیکار و اخراجی و قراردادی برای برای بروز یک جنبش سراسری و بدنی سان فراهم نمودن زمینه ایجاد تشکل کارگران به صورت طبقه را برای کارگران توضیح و در عمل نشان دهد. هدف از این نوشته، بيان تجبیه این فعالان برای کل فعالان جنبش کارگری است، باشکده که با این کار به سازماندهی جنبش کارگری کمکی کردند باشد.

این تجهیز را در ابعاد زیر می‌توان خلاصه کرد:

1- عامل اصلی در به حركت درآمدن کارگران فشار کمک‌شکن و طاقت فرسای زندگی است که حتی تاریخه کردن ابتدا یا ترین نیازهای زندگی را دشوار و کام ناامکن ساخته است. اما علی‌رغم ارزیابی نیازهای مداوم است که کارگران را به مبارزه می‌کشاند. تجمعات کارگران بیشتر در تهران برای رضایت هیات مطالبانشان امری بسیار به ساکن نبود بلکه مسیبو به دو سال مبارزه برای این مطالبات و در رأس آن‌ها دستمزد‌های معوقه بود. این تجمعات به‌این‌جای به پر شدن کارگران و این در آن در بردن آنان برای رفع نیازهای ایجاد شده زندگی شان بود. اگر این اصل آمیدر و نهایان و جواز زندگی را به عنوان زیربانی تمام شرایط دیگر به‌پرداز، آن‌ها به این نتیجه می‌رسیم که کارگران ایجاد و پیش از هر چیز برای امرار معاس خود مبارزه‌ها می‌کنند و مسیس در جریان این مبارزه به نیازهای دیگری از جمله نیاز تشكل کارگری می‌رسند. این حکم، بسیار ساده و بی‌هنگی به نظر می‌رسد، و از همین رو در برخورد اول ممکن است مورد مخالفت هیچ‌گاه از فعالان کارگری قرار نگیرد. اما عمل‌رگی چنین
نیست. پیشینه عملکرد سپاری از فعالان کارگری خلاف این را نشان می‌دهد. این فعالان با روبکرد گروهی خود، به نفعیکی از روبکرد جنبشی به جای تقدم مابین ماهی کارگران بر تشکل آنان، تشکل را بر مبارزه مقدم شمرده‌اند. این تقدیم عنصر و انگیزه‌هایی بر عنصر و انگیزه اعیان بر خلاف واقع‌تاریفی جنبش کارگری است. شکل، تشکل سازی در خارج از این بستر، کاری بسیار از ریل مبارزه طبقاتی کارگران است و حاصلی جز تکرار تجربه‌های ناگفته‌گروهی نخواهد داشت.

۲-پیشروان و آگاهان جنبش کارگری فقط بر بستر مبارزه توده کارگران می‌توانند مشکل‌رانند و این مبارزه را رهبری کنند. پیشروان طبقه کارگر ترکیه در صورتی می‌توانند مبارزه این طبقه را رهبری کنند که بدنی کارگری را مخاطب قرار دهند و نه ضرفاً کارگران هم نظر را در فعالان حاضر در حکم کارگران پیچیدن سازی رو به توده کارگران داشتهند و هم فقط این یا آن کارگر هم عقیده خورد. و تنا پس از این مخاطب قرار دادن بده تاریکی بر بستر مبارزه این بده بود که کارگران هم عقیده و هم نظر با فعالان کارگری در امتدادوبه طرح نظرات خود در مورد چگونگی پیشبرد حکم و اتحاد و همبستگی با کارگران دیگر برای ایجاد تشکل کارگری برداختند. به این ترتیب، حکم کارگران رهبری خود را یافته، اما رهبری که بر بدنی کارگری و بر اساس سوخت و ساز درونی و ارگانیک مبارزه توده کارگران شکل‌گرفته بودند، به طوری که وقتی حضور یکی از این رهبران در جمع نمایندگان مذاکره کنند با مخالفت یکی دیگر از نمایندگان بهبودی نشته در این غیاب که او کارگر می‌سازد نیست و نباید در جمع نمایندگان حضور داشته باشد) نمایندگان دیگر اعلام کردنهم که اگر حضور نداشته باشد ما نیز در مذاکره شرکت نخواهیم.
کر. به‌هیه این ترتیب این رهبر و فعال کارگری با پیشنهاد قاطع کارگران حاضر در تجمع در مذاکره شرکت کرد و طرف مقابل مذاکره نیز مجبر به پذیرش یا بعثوان یکی از نمایندگان کارگران شد.

این تجربه حتی در همین مقیاس سیاسی کوچک و محیطی آن‌ان‌زار آن رو حاصل اهمیت است که دغدغه‌ای در میان مبی بر این که آیا عزیمت از باند کارگری به معنی یک‌پارچه داده به تقسیم‌بندی و دهفتندین به تر«جنبش هم‌چیز و هدف به‌هیچ چیز نیست؟ بدون شک، جنبش کارگری با یک رهبر و حول هدف مبارزه با سرمایه‌داری سازمانی باید. به عبارت دیگر، بدن این برای سر» داشته باشد. اما مستشه این است که این «سر» چگونه ایجاد می‌شود؟ با عزیمت از باند به‌عنی شرکت فعال در مبارزه‌رود کارگران و مخاطب قرار دادن کل این نتیجه فعالیت کارگران برای یک بسوست به این سر؟ تجربه فعالیت کارگری شرکت کننده در تجمعات کارگران بخاطر سازی به حقایق شق اول کوابی فکر نشود. بنده کارگری «سر» را که با عزیمت از نتیجه صرف ساخته شده باشد یک سفرورد خود نخواهد داشت و به آن نخواهد پیوست.

۳. چند مبارزه طبقه کارگر مبارزه‌ای اقتصادی - سیاسی است، لیکن کارگران از مطالبات مشخصاً اقتصادی عزیمت می‌کنند و آن جایه‌ی عرضه سیاست و درک‌دری با نظام سیاسی حاکم می‌رسد. نهپس از آن که کارگران بخاطر سازی برای شرکت در سفرهای اقتصادی خویش کارفرما و عوامل و راکان کارفرما و کلته‌های انتظامی و ضایع‌شیرین یکدی شده. این حکم به نه فقط در مورد برد حکم کارگران بخاطر سازی بکه در مورد هر گونه اعتراض و مبارزه کارگری صادق است. در هر اعتراض و تجمعی کارگران این‌جا با کارفرمای حیات و برد سر
کالبدشکافی یک تجربه موفق... / 147

مطالعات اقتصادی درگیر می شوند. نهایت پس از این مرحله است که دولت و نیروهای سرمایه آن برای حمایت از کارگران وارد ماجراجویی می شوند و بدین سان کارگران وارد درگیری با نظام سیاسی حاکم می شوند. به سخن دیگر، به تب رهابی اقتصادی است که کارگران وارد قلمرو سیاست می شوند. به این اعتبار است که می گوییم هر میزبانی مایه مبارزه سیاسی است. اما نکته مهم و مورد نظر ما در اینجا آن است که از دیدگاه کارگران هر گونه حربت سیاسی از جمله برنامه ریزی نظام سیاسی نابع رهابی اقتصادی آنان است. این مسئله چنان روشن است که نیاز به توضیح بیشتر ندارد. تاکید بر یک صرفه از این رو ضروری است که کمینسند کسانی که خود را فعال کارگری می دانند اما بر عكس این روند حربت می کنند. یعنی از مبارزه با نظام سیاسی حاکم به ضرورت توجه به مبارزه اقتصادی کارگران می رسد. تبدیل از آن که این گونه صورت گرفته با نظام سیاسی چهار جز مبارزه فراطباقی و بی ربط به طبقه کارگر و رهابی ام نسبت، مبارزه‌ای که کارگران را به سیاهی لشکر طبقات دیگر بدل می کند.

4- از آنجا که مبارزه کارگران میزان‌های اساسی علیک می باشد، رهبران آنان نیز فقط به صورت اساساً علیک می توانند این مبارزه را رهبری کنند. تدوین کارگران به درستی علیم توانند این نکته را درک کنند که کمی مبارزه آنان را عملی هم و نظرآ رهبری کنند اما هویتی ش غیرواقعی باشد. آنان به درستی اندازه دارند که همان‌گونه که خود را با هویت و اسم و رسمی واقعی معنی می کنند فعالان و رهبران کارگری نیز خود را با هویت و اسم و رسم واقعی معنی کنند. آنان به درستی توقع دارند که همان‌طور که خود از جنبه‌های زندگی و مشقات و گرفتاری‌های خود سخن می گویند؛ فعالان و رهبران کارگری نیز به همان روش و صراحت از زندگی و گرفتاری‌های سخن گویند. در غیر این صورت، تدوین کارگران این فعالان و رهبران را از خود نخواهند دانست. به درستی احساس خواهند
کرد که کسی صادق و حسن نیت آن را مورد سویا استفاده قرار داده است. کسی که خود را فعال کارگری می‌داند اما به قوانین با توجه شده کارگران بخود می‌کند که اگر در خانه تحقیق زندگی می‌کند هیچ‌گاه مورد اعتماد نوده کارگران قرار نخواهد گرفت. البته این نکته به این معنی است که رهبر و فعال کارگری در صورت لزوم نیاز به مخفی شود و نه حاوی این معنای است که توده کارگران مخفی کاری نمی‌کند و یا ضرورت آن را درک نمی‌کند. در بسیاری از اوقات، توده کارگران مخفی کاری را بسیار بهتر و کارآمدتر از فعالان کارگری مورد بحث درک می‌کند و انجام می‌دهند. اما مخفی کاری توده کارگران نیز همه‌جان مبارزه آنان یا بر زمین سخت واقعیت‌های دارد و در عالم انتزاعات سپر نمی‌کند. همچنین اگر شرایط حکم کننده که فعالان و رهبران کارگری مورد استفاده کارگران مخفی شوند توده کارگران همچون مردم می‌شود. آنان این کار را به دلایل شخصی بلکه دلیلی به دلایل طبقاتی می‌کنند. در و نیاز مشترک طبقاتی است که آنان را به این کار و می‌دارند. درست از این رو بود که کارگران پیشگاه سازی به طرف مختلف می‌کشمیدند فعالان کارگری حاضر در تجمع را از چشم نیروهای امنیتی و انتظامی مصون نه دارند.

پویست ۱

تجمع و تحصین موقتی آمیز کارگران پیشگاه سازی لرستان در نوامبر

روز شنبه ۲۷/۷/۴۵ کارگران صنایع پیشگاه سازی لرستان (بوزان) که در سال است پرداخته بستم. در این ایام است، در محل کارخانه در شهر خرم‌آباد تجمع کردند. این کارگران که ۲۳ نفر هستند، قبل‌الا در تیر ماه ۴۴ تجمع کرده بودند که آن تجمع مورد بهره‌وری انتظامی و امنیتی قرار گرفته و ۴۰ نفر از کارگران دستگیر شده بودند. در تجمع روز ۲۷/۷/۴۵ به دنیا شور و مشورت و
کابیله‌سکافی به تجربه موفقیت... / ۱۴۹

پس از آن که خسرو نسیم پور از فعالان کارگری لرستان و عضو کمیته همراهی برای ایجاد تشكل کارگری بیای کارگریان سخت‌ترین کرد، کارگران تصمیم گرفتند در محل دفتر شرکت در تهران تجمع کنند و برای چند‌هفته بار مطالبات عقب افتاده و وضعیت بالاکلیف خود را مطرح کنند. به این منظور، ۴۶ تن از کارگران شیبانه راهی تهران شدند و روز یکشنبه ۲۴/۰۵/۲۰۱۵ در محل دفتر شرکت واقع در خیابان مطهری، خیابان اکبری، کوچه آزادی، پلاک ۱۲ تجمع کردند. مدیر عامل شرکت، که اسکلت پیش‌دار نام دارد، در محل حضور نداشت و به کارگران گفت‌های شد که او بیمار است و نمی‌تواند در شرکت حاضر شود. اما کارگران خود می‌گوید گرفتند و را برای پاسخ‌گویی به مطالبات شیبانه حاضر کردند. پیش‌دار ناجار در شرکت حاضر شد، اما ممکن شد که هیچ‌کاره است و نمی‌توانند کاری برای کارگران بکنند. کارگران مدیر عامل را در دفتر کارش گرفتند و اعلام کردند تا تکلیف مطالبات‌شان روشن شود از اجازه خروج به او نخواهند داد. نهایا پس از آن که پیش‌دار قول داد که «فردا مجمع عمومی سهامداران شرکت برگزار می‌شود و تکلیف مطالبات شما روشن خواهد شد»، کارگران با گرفتن تعهد از او حضور در روز بعد به‌وی اجازه خروج از دفتر شرکت را دادند، و خود بهبود را در همان دفتر متحصن اعلام کردند.
استعفایام شما تکلیف کارخانه و بقیه مطالبات را روشن کنیم. صاحبان کارخانه با توجه به قطعات کارگران جان به لب رسیده در طرح مطالباتشان ناچار شدند مدام را بپذیرند، و در نامهای خطاب به استانداری لرستان ضمن پذیرش مستندی خود در پرداخت مطالبات کارگران استعفای خود را اعلام کردن. و نیز چنین به

مبلغ 5 میلیون تومان به عنوان عضوان حساب در وجه کارگران صادر نمودند.

پی ترددی، این موفقیت در سازمان اتحاد و مبارزه بیکاران کارگران مبارز و متحد کارخانه‌ی پخشال‌سازی لرستان به دست آمد و ما به سهم خود این پیروزی را به همه آنان تبریک می‌گوییم.

شایان ذکر است که حکم کارگران پخشال‌سازی لرستان با هم‌مانندی و تلاش عضوی کمیته هم‌مانندی برای تشکیل کارگری در خرم‌آباد و هنوز صورت گرفت.

همچنین، محسن حکیمی و بهرام دزکی از عضوی این کمیته در هر دو روز در تجمع کارگران در هنوز حضور یافتند و ضمن اعلام حمایت از آنان ضرورت ارتباط و همسانگی با کارگران بیکار و اخراجی کارخانه‌ای مشابه در سایر شهرها برای برداشتن جنبش سراسری کارگران اخراجی و بیکار و قراردادی و عزلت از این جنبش برای ایجاد تنش در سرمایه‌داری، سرمایه‌داری و سراسری طبقه کارگر را بپرداز کارگران نشانی کردن.

کمیته هم‌مانندی برای ایجاد تشکیل کارگری (منطقه تهران)

پوست

به حمایت از کارگران پخشال‌سازی لرستان برخیزم

کارگران! مردم آزادی خواهان کنن که قابل‌بی اطلاع رسانی‌ایم، کارگران پخشال‌سازی لرستان با تجمع و تحسین خود در فیشر این کارخانه در هنوز در روزهای ۲۴ و ۲۵ دی ماه ۸۵ میلیون و سرمایه‌داران خصوصی این کارخانه را وادار به استعفا و صدور چنین به مبلغ ۵۰ میلیون تومان به عنوان عضوان حساب در وجه کارگران صادر نمودند.

پی ترددی، این موفقیت در سازمان اتحاد و مبارزه بیکاران کارگران مبارز و متحد کارخانه‌ی پخشال‌سازی لرستان به دست آمد و ما به سهم خود این پیروزی را به همه آنان تبریک می‌گوییم.

شایان ذکر است که حکم کارگران پخشال‌سازی لرستان با هم‌مانندی و تلاش عضوی کمیته هم‌مانندی برای تشکیل کارگری در خرم‌آباد و هنوز صورت گرفت.

همچنین، محسن حکیمی و بهرام دزکی از عضوی این کمیته در هر دو روز در تجمع کارگران در هنوز حضور یافتند و ضمن اعلام حمایت از آنان ضرورت ارتباط و همسانگی با کارگران بیکار و اخراجی کارخانه‌ای مشابه در سایر شهرها برای برداشتن جنبش سراسری کارگران اخراجی و بیکار و قراردادی و عزلت از این جنبش برای ایجاد تنش در سرمایه‌داری، سرمایه‌داری و سراسری طبقه کارگر را بپرداز کارگران نشانی کردن.

کمیته هم‌مانندی برای ایجاد تشکیل کارگری (منطقه تهران)
کالبدشکافی یک تجربه موفق... / 151

میلیون تومان به عنوان عفویالحساب بابت حقوق معوقه خود کردند. اکنون معلوم شده که چک صادر شده بی محل است. در پی اطلاع کارگران از این نیروگاه و کلاهبرداری سرمایه‌داران، ۱۳۶۱ نزد نگهداری کارخانه دیشب از خرید آن به قصد تهران حرکت کرده و هم کنون (صبح روز ۸/۱۱/۸۵) در محل شرکت آتیه داماده و ابتدای به بانک صنعت و ایجاد که سهامدار اصلی کارخانه است، تجمع و تحقیق کرده و تمام مستقیم حاضر در شرکت را به کرگونه گرفته‌اند. خواسته‌ای اعلام شده به این مستقیم عبادت به: برداشت تمام حقوق معوقه به صورت نقدی، انتقال کارخانه، راه‌اندازی توپیک، و با رساندن کارگران به کار، در حال حاضر، کارگران را خواست اول تمرکز کرده و اعلام نموده‌اند تا زمانی که این حقوق برداخت نشود اجازه خروج از شرکت را به‌خیص کس (به استثنای زن‌ان) نمی‌دهند.

کارگران!

خواست کارگران پیچیدن، سازی لرستان خواست بخش وسیعی از کارگران ایران است. هم‌اکنون کارگران دها کارخانه یوزپ و کوچک به همین وضعیت دچارند. سرنوشت کارگران پیچیدن، سازی لرستان همه این کارگران است. علاوه بر این، این سرنوشت در انتظار بسیاری از کارگران شاغل یک در وضعیت قانونی و قراردادی نیز هستند. هر روز خیل وسیعی از کارگران به خیابان پرتاب می‌شوند و به جمع کارگران بی‌پیکار و اخراجی می‌پیوندند. نه‌اهر نجات‌ما از این همه بی‌پیشین و یا به سه روزی کمک به یکدیگر است. برای حمایت از کارگران پیچیدن، سازی لرستان به یک خیزیم. به یکی آنان یکشتابم تا فردا آنان نیز به کمک ما بیایند. هر کمکی، هرچند ناچیز، به این کارگران پشت‌گرمی و اعتبار به نفس میدهد و همین امر در پی‌داری و استقرار آنان برای رسیدن خواسته‌ای‌انحل نقد بسیار مهمی دارد. به‌یاد داشته باشیم که برای رهایی از دورنی که نظام سرمایه‌داری بسیار کارگران آفریده است. واکنان هیچ‌را جه اتحاد و همیشتی و در نهایت ایجاد تشکل سراسری و ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر نداریم.
جهت اطلاع برای پیوستن به کارگران، محل تجمع و تحقیق کارگران را به شرح زیر اعلام می‌کنیم:
تهران، خیابان ی خراسان (احمد قصری)، کوچه ششم، شرکت آنیه دماوند.
کمیته هماهنگی برای ایجاد تشكل کارگری (منطقه تهران)
1385/11/3

پیوست ۳
کارگران بخجال سازی لرستان پیروزندانه به تجمع خود پایان دادند

به دنبال تجمع و تحقیق کارگران بخجال سازی لرستان در محل دفتر شرکت آنیه
دماوند در تهران در روز سه شنبه ۱۳۸۵/۱۱/۳، نیروی ضدعفونی جمهوری اسلامی
در محل حاضر شد که به درگیری بین کارگران و این نیرو انجامید. جنگ تن از
کارگران توسط نیروی ضدعفونی دستگیر شدند اما سایر کارگران آن‌ان را از چنگ
این نیرو رها ساختند. در جریان این درگیری، یکی از فرماندهان این نیرو از دست
کارگران کشته شد. پس از این حادثه و در آن شرایط روز پیروزندانه با مجمع شورای
اسلامی بیان‌های فتحالله حسینی و سید مرتضی موسوی و نیز
مذاکرات نماینده‌ی کارگران با مسئولان شرکت آنیه دماوند به مدت چندین ساعت در حضور این افراد
و با شرکت تلفنی استاندارد لرستان ادامه یافت و در نهایت طی صورت جلسه‌ای به
تاریخ ۱۳۸۵/۱۱/۳/۸۶ که به امضاء سه تن از نماینده‌ی کارگران، سه تن از مسئولان آنیه
دماوند و حسینی نماینده خرمآباد و رئیس مجمع نماینده‌ی لرستان در مجلس
شورای اسلامی سید، شرکت آنیه دماوند متعهد به اجرای خواسته‌های کارگران به
شرح زیر گردید:
ا. پرداخت تمامی حقوق، مزایا، عفیع و پاداش معروف به طور کامل. در این
مورد، محسوس بالی استاندارد لرستان متعهد کرده که مبلغ مورد نیاز جهت این
کالبدشکافی یک تجربه موفق... / 153

پرداخت (یک میلیارد و دویست میلیون تومان) را به عنوان وام در اختیار آن‌ها دمودند قرار دادند.

۱. انتقال کارخانه از سهامداران فعلی به سهامداران جدید.
۲. چله‌کریزی از تعطیل کارخانه و فعال نمونه تجدید آن.
۳. پرداخت حقوق کارگران به طور منظم تا زمان انتقال کارخانه به سهامداران جدید.

۴. بازگشت به کار کارگران اخراجی
۵. لغو قراردادهای موقت

۶. پرداخت حق بیمه تأمین اجتماعی و صدور دفترچه درمانی همچنین، در صورت جلسه مقرر گردید که به یک خواستهٔ کارگران تا ۱۸ رو به اجرای خواسته شود.

قبلاً ذکر است که در زمان امضای این صورت جلسه تعداد کارگران به ۱۸۱ نفر رسید که طی طوماری که به صورت جلسه پیوست گردید خواسته‌های فرق را مورد تایید قرار داده.

ما ضمین تبریک این پیروزی به کارگران بخجالت سازی لرستان، تأکید می‌کنیم که ضامن اجرای این تعهدات فقط و فقط ادامه تجمع کارگران و تلاش برای ارباط و اتحاد و ایجاد تشكل با سایر بخش‌های طبقه کارگر و در درجه‌اول کارگران اخراجی و پیکار و قراردادی است.

کمیته‌های مهندسی برای ایجاد تشكل کارگری (منطقه تهران)

۱۳۸۵/۱۱/۳
مناقشات درون بورژوزی جهانی
سازمان‌های «کارگری» بین المللی و جنبش کارگری ایران

کاندولین رایس، وزیر امور خارجه بورژوزی آمریکا، در یکی از نطق‌های اخیر خود تصريح کرده است که دولت وی و دولت‌های هم‌نابین و هم نفع دولت آمریکا برای حل و فصل مسائل جاری درون جامعه ایران به تجربه موفق لهستان در شروع دهه ۸۰ فرن پیش رجوع خواهند کرد و برای غلبه بر اختلافات فیلمیان خود و دولت اسلامی از دستاوردهای خوبی در حادثه لهستان جدایی بی‌پروا داری را به عمل خواهند آورد.

پرودنده دخالت فعال، حساب شده و برنامه‌ریزی شده دولت آمریکا و کل بورژوزی غرب در رابطه با لهستان تا حدود زیادی در حافظه نیروهای چپ دنیا زنده است. اما در شرایطی که خانم رایس با صرفاً از تجربه‌های آمریکا و اتحادیه اروپا برای تکرار همان سیاست و برنامه در مورد ایران صحبت می‌کند، بازخوانی مجدد آن سناریوها و ترویج‌های برای فعالیت‌های کارگری اهمیت بیشتری به سر برده می‌کند. بیشترین کار ریشه و مضمون واقعی مدارک می‌باشد دولت بورژوزی ایران با آمریکا و غرب بر سر چیست؟ شکایت می‌تواند مبتنی در این ایام لهستان با وضعيت گفتگوی جامعه ایران وجود دارد؟ در لهستان چه گذشت؟ تکرار تاریخی تجربی
محادثت میان بورژواژی ایران با آمریکا و دولت‌های غربی

تعیین مکان و موقعیت اقتṣاد کایتالیستی ایران در تقسیم کار جهانی
سرمایه‌داری، چگونگی تعهد و اجرای نظام تولیدی، سیاسی و اجتماعی
متناظر با تشییع این مکان از سوی دولت بورژواژی ایران، شرایط
همگن سازی این موقعیت با طرح تغییر ساختاری صنعتی بین المللی
بول و قرارها و میزان‌های بازار جهانی و سازمان انتخاباتی و
پایان آن در کلیت یافتن از طرف دولت آمریکا، یک دولت غربی
است. مسائلی مانند بی‌بای‌بای، دیدنی، مهیج‌ترین، ترویجی،
انرژی‌های سیاستی و نظارت این‌ها موضوعیتی هستند که نه تنها به عنوان
تیم‌پلیکی و بی‌اعتیادی جدید پایتخت صورت ملی، می‌کنند که و
دستاوردهای پیشبرد این مباحثه از سوی طرفین طرح و مورد انتظار قرار
می‌گیرد. هر گونه پافشاری بر اهمیت این مسائل تبعیض و تناقض و یا قرار
دادن آنها به عنوان سنگ بنای مشابه‌های فیلم‌برداری دولت اسلامی و
متحدان آمریکا تحلیل عمیقاً رمزگار و خارج از مدار دید مانی‌البیسم
انقلابی و جنگ ضد سرمایه‌داری و برای لغو کار مزدی طبقه کارگر است.
مسائل بالا به علاوه چگونگی برنامه‌ریزی و اهمیت‌ها و مکان‌بندی‌های

لیست در رابطه با شرایط روز جامعة ایران توسط بورژواژی غرب تا به
حد واقعی و به چه میزان عملی است؟ و بالاخره جنگ کارگری ایران و
فعالیت ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر ایران و جهان بايد به مسأله چگونه
نگاه کنند و دست به چه کارهای اساسی و جدی بی‌پره؟ مقاله حاضر به
بررسی مختصر این نکات می‌پردازد.
مناقشات درون بورژواژی... / ۱۵۷

تحمیل کل استنمار و پی حقوقی و بشرسنجی نظام سرمایه‌داری بر طبقه کارگر ایران موضوعاتی بوده‌اند که از همان لحظه پیدایش دولت بورژواژی اسلامی میان این دولت و بورژواژی جهانی از یک سرویس و جنگ‌های درونی طبقه سرمایه‌دار و دولت سرمایه‌داری ایران از سوی دیگر مورد بحث و گفتگو بوده است. در این میان بر خلاف آنچه عده‌ای می‌پندارند، اصل ادعام سرمایه‌داری ایران در فرانسه سراسری بنا‌توجهی سرمایه‌جهانی هیچگاه محور واقعی مناقشه نبوده و نیست، به این دلیل روشن که اساس این ادعام موضوعی مربوط به سرپرستی شیوه تولید سرمایه‌داری است و به خودی خود وجود دارد. کم‌کمک‌ها سراسر حول تعیین مکان سرمایه‌ای اجتماعی ایران در تقسیم کار جهانی سرمایه‌داری و میزان سهم بورژواژی ایران از اضافه ارزش کل تولید شده توسط طبقه کارگر دنبال است.

صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، بورژواژی آمریکا و دولتهای سرمایه‌داری متحد آمریکا هموار با وسع ترین بنخست بورژواژی ایران، بازار بی‌خاله دولت و طرح‌های ساختاری و تعدیل اقتصادی تنظیم شده از سوی مراکز مهم برنامه‌ریزی بین‌المللی سرمایه‌داری را تناهی طریق مناسب و مقبول پیشبرد بروز بسیاری این تعیین مکان اعلام کرده‌اند و خواستار اجرای جامع الاضافات و همبستگی و قراردادهای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی همسایه با آن بوده و هستند. این طبق سراسری جهانی و داخلی منفی‌ا بر این باید بوده و می‌پیشند که روابط بین چون و جزای املاک در مقیاس جهانی و روابط هر چه گستردهتر و بی‌هیچ قید و شرط تیره‌کار در حوزه‌های داخلی و جهانی با هدف تنزل به‌های این نیرو به پایین‌ترین سطح ممکن و تحصیل تمامی شروط و ملزم‌های سودآوری احداکثر سرمایه‌ها بر تدویل فروشندگی نیروی کار یک‌جانب راه درست هموارسازی زمینه‌های ابزار و خودکاری سرمایه در هرگونه دنیا و از جمله چاره...
کار و راهبرد موقع توسعا هر چه افزونتر بازار انتباشت سرمایه در جامعه ایران است.

برای پوروزواری غرب و مقدم بر همه برای آمریکا تسری هر چه گسترده تر و جامعتر بازار یک دخالت دولت همراه با نسخه نویسی های متمرکز مراکز برنامه ریزی بین المللی سرمایه داری به سراسر جهان از جمله ایران نشست یک روبكک کاملا حیاتی و سرتخت ساز را ایفا می کند.

از منظر این قطب هر نوع زکود یا وقعت در پروسه جهانی بدلین این طرح یا اخترال تعهد دولت ها به قبول آن به شدت فاجعهبار است، فاجعهای که دایره شمول آن به حوزه بازتویید انحصارات پرداز و کلا سرمایه‌های امکانی و طرفی محدود همی شود، بلکه کل سرمایه‌های جهانی و موجودات نظام برگی مزدی را به گونهای حیاتی در بر می گیرد. نمایندگان فکری و اقتصاددانان و دولتمردان این قطب از بهره ا پیش فشار هولناک تنزل تاریخی نخور سود سرمایه‌ها در عین افزایش حیرت آور نرخ اضافه ارزش یا را مورد تعقیب قرار داده و منافذگاری سرمایه‌داری را بدون بازانسازی ساختاری این نظام در سراسر جهان بر پایه ارزان سازی به‌هیچ قید و شرط و ملاک و معیار نیروی کار غیرمکن یافته نان. انحالاد کل پروسه باز تولید سرمایه جهانی در طرح‌های تعیین اقتصادی و اصلاح ساختاری مسئول مسلم مالی و برنامه‌ریزی سرمایه‌داری از منظر طبقاتی ایتنیما تا و تناها راه ادامه حیات این نظام است و از همین روی انقباد و تمکین و تعهد کلیه دولت‌های سرمایه‌داری و طبقه سرمایه‌داری کشورها در کل کره زمین یک شرط اساسی و حیاتی تضعیف بقای سرمایه‌داری محسوب می شود.

کل طبقه سرمایه‌دار و تمامی جناح‌های مشخصه دولت پوروزواری ایران مستقل از درجه عقب مانده بودن و پیشرو بودنشان در فهم و واقعی این معضل تاریخی شبیه تولید کابینت‌یسی. در ضرورت اجرای طرح‌ها و
پیش‌بینی سیاست‌های اقتصادی باید با مراکز مالی و برنامه‌ریزی سرمایه‌گذاری جهانی هم‌دستان یابد. در این میان، بخشی از بورس‌ها و مدیران باید عملکرد صحیح این راه را در حال حاضر کلیپالتیسی، خواسته‌های تولید جریان و تعیین‌های در چگونگی اجرای آنها با توجه به اولویت مصالح کلیای بخش‌هایی از سرمایه‌ای اجتماعی ایران بوده و می‌باشد. از منظور منافع و سیاست‌های بخش ایکس، مجرد قبیل نامحدود و به‌هیچ‌گونه ضابطه میان سرمایه‌های مختلف بخش‌های مختلف سرمایه‌ای بین‌المللی و تبعیت بی‌پدید و شرکت سرمایه‌ای اجتماعی ایران از کشورهای طرح‌های تاکنونی صندوق‌های بی‌پدید بیل و بانک‌های جهانی، پاسخگویی نیازهای روز پر سیاست‌پردازه و سهم‌بری هر چه بیشتر سرمایه‌ای اجتماعی ایران از اضافه ارزش‌های تولید شده نوسان کارگران دنیا نیست. ایجاد استدلال کرد و می‌کند که قبیل دو تولید کننده ناهمزمان با پیشینه‌های تولیدی متمایز، با متوسط متفاوت‌ترین ارگانیک سرمایه‌ای اجتماعی، با سطح نامناسب‌تری از تاکنونی‌های کار اجتماعی و در یک کلام با موفقیت و اصلاح مختلف و ناپایدار دو تولیدی اکثریت تولیدی، نمی‌تواند به سود‌های به‌زیان‌گیری نباشد. نمایندگان فلکری و اقتصاددانان این بخش از بورس‌های تاکنون می‌کنند که سرمایه‌ای اجتماعی ایران در این کنار و در سبک‌های پذیرش یوپنی و چهار انتظارات و مصوبه‌های صندوق بین‌المللی بول، بانک جهانی، دولت آمریکا و کل بورس‌های غرب به‌شکل تغییر نموده‌است را بازی می‌کند و هم در کمیته‌های و هم در درآمدها مدت زمان می‌بیند. نسخه‌های عجیب و راه حل خارجی در این راستا از دید نظریه‌ریزدان این طرف بورس‌های این است که تقسیم کار مسلح بین‌المللی سرمایه‌های به‌سوی سرمایه‌ای اجتماعی ایران نیست و روابط اقتصادی ایران با ممالک دیگر باید در جهت ترکیب ایکس تنظیم کار به نفع سرمایه‌داری ایران باشد. دولت باید موانع ووزهای را در چگونگی تنظیم
ابتدا روابطی به عهده‌گیره برای افراد شرکت‌کننده نقاشی‌های اجتماعی ایران در بازار بین‌المللی به تعامل نگذاری‌ای توسعه که در طی یک این کار با حضور کنگره صنعتی و پیش‌بینی سرمایه‌های در قلمروهای تولیدی را در اولویت قرار داد.

مناقشات مذکور در عرصه برنامه‌ریزی نظم تولید سرمایه‌داری به علاوه مسأله اساسی چگونگی تحمل تعامل این برنامه‌ها، سیاست‌ها و کل استراتژی و سیاست‌ها سرمایه‌داری بر طبقه‌بندی کارگران، به طور معنی‌دار ماجرا و گفتگوهای مبنای جنگ‌های مختلف بورزه‌زاری در عرصه سیاسی و نظم مدنی و حقوقی و اجتماعی را نیز خواه در وسعت بین‌المللی و خواه در دوران قدرت سیاسی بورزه‌زاری ایران همراه داشته است. این کشمش‌ها با توجه به شرایط خاص ایران معمولاً با درهم‌کشیده‌های نقش‌پذیر های فاقد پایه مشترک جهانی از یک سو و پارک‌های های اعتقادات درون جنگ‌های از سوی دیگر به هم آمیخته شده است. اما به هر حال آنچه در دوره‌های مختلف زیور نام اسلام فقاهتی، لیبرالیسم، سازندگی، جنبش اصلاحات و دوم خرداد، محافظه‌کاری، آبادگان و مانند این‌ها در صحنه فردی سیاسی و در عرصه راه حل پردازی سرمایه‌داری ایران خروش را نشان داد است، در عالم واقع پاسخ‌های متغیر مربوط به چگونگی حل و فصل همین مناقشات‌ها بوده است. ریشه تمامی جنگ‌های اجتماعی و جنگ‌های اول در همین جا، در تمایز و تفاوت پایِنِ‌ها به مصالح بیانلاین سرمایه‌ای اجتماعی و مکان سرمایه‌داری در ایران در تشکیل کار سرمایه‌داری جهانی از یک سو و راهبرد تحمیل تمامی استراتژی و بشرسازی سرمایه‌داری بر طبقه‌بندی کارگر ایران قرار داشته است. سلکری‌گردن در حق باورهای اسلامی و توسل به فکاهت، راه ادامه کاروان سازندگی با تکمیل ولایت فقهی، جامعه مدنی به قرار دادن جدید اسلامی، صدور اسلام با مفاهیم تمدن‌ها و هر عنوان و اصطلاح
پیچ و خم مناقشات در دوره‌های متفاوت حیات دولت اسلامی

بورژوازی

سطح مراودات و نوع مصاحبات دولتهای سرمایه‌داری آمریکا و اروپا با دولت بورژوازی اسلامی ایران در فاصله میان انقلاب ۵۷ تا امروز از مراحل مشخصی عبرت کرده است. این مناسبات و گاه مناقشات، متناسب با مقتضیات ترمیم، استقرار، تحقیق و توسعه نظام تولیدی و سیاسی سرمایه در ایران و مناطق با مصالح و شروط احیام هر چه زرفت و جامعتر مراکز کلیدی برنامه‌ریزی سرمایه‌های جهانی، افت و خصفه‌ای همگی با ظاهری بعضاً متفاوت را از سرگذارند. این مراحل مختلف وقوع این پروسه و نوع پیچ و خم‌های آن را در یک نمای کلی می‌توان به شرح زیر از هم تفکیک کرد.

۱۳۶۷ تا ۱۳۷۸

فاصله وقوع انقلاب تا پایان جنگ هشتم ساله ایران و عراق، سال‌های انحطاط آمریکا و بورژوازی غرب برای بازیتیبی نظام سیاسی و تولیدی سرمایه در جامعه ایران بود. یک لایه دیگر از واقعیت کشورهای غربی تاکیدیک انعطاف و مشاوات جامعه الاطراف را در مقابل رژیم جدید سرمایه‌داری ایران اتخاذ کرده و به اجرای مکاطب دلالات مهم توسیع به این تاکیدیک و رعایت کلیه قواعد بارزی متناقض با آن را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد.
شکست زرف را در تمامی نار و پود حیات خود تحمل می‌کرد اما دولت
جدید در حال تأسیس پورزوراژی ایران برای تحمل کامل این شکست بر
طبقه کارگر ایران به عبور از یک ماهپیمای پس از شدید ورسای همراه
با اعمال قهرمان بر نورد، از کارگر نیاز حتمی داشت. شوروایی کارگری
با یاد قلع و قمع، گروه‌های چپ باید نار و مار می‌گرددند،
تمامی اشکال اعتراض زنان و هر نوع مبازره علیه هر سمت جنگی و قومی
و عقیدتی باید آماده و سیغ می‌گردد سلاحی ها و حمایت خون‌ها گزار می‌گردد.
اهداف و انتظارات توده‌های کارگر و فرودسته باید از ساخت انداشته و
ذهن آنان زدوده می‌شد. مبارزات همه جایی و حتی توفانی کارگران و
ستمکا شان جامعه برای حصول مطلوبات حقه خود باید گلوله‌باران
می‌گردد. شکست کامل انقلاب و تبیین نظام سیاسی سرمایه به پیشبرد
موفق تمامی این برنامه‌ها نیاز حتمی داشت و دولت نازه تأسیس به
سازمان یافته‌ترین شکل ممکن دست به کار اجرا یان مبارزه بود. در
چنین وضعیتی آنچه آمریکا و بورزوراژی غربی می‌خواستند دقت‌های
چیزی بود که دولت نیپای بورزوراژی لحظه به لحظه آن را دنبال می‌کرد و
انجام می‌داد. این رژیم در این شرایط بر خلاف برخی تحلیل‌ها به طرت
قدرت سیاسی نامطلوب دولت‌های سرمایه‌داری نبود، که کاملاً بر عکس
کارسازترین و مطلوب‌ترین رژیمی بود که انتظارات اساسی سرمایه‌ای
جهانی را با قدرت تأمین بجا می‌آورد. بورزوراژی ایران بدون استقرار
مجدداً پایه‌های نظام سیاسی و دولتی خود بر ویرانهای انقلاب ۵۷
نیم توانست به از سرگیری متعارف نظم تولیدی و پروسه بازبندی سرمایه
اجتماعی گذر کند و آنچه دولت اسلامی سرمایه به عناوین دستور کار روز
خود دنبال می‌کرد در مجموع ملزم‌تری عبر پروزمندی به همین فاصله بود.
نگاهی ساده به سیر حوادث این دوره به روشنی نشان می‌دهد که اطمنان
خطر دیوانه‌های آمریکا و سایر دولت‌های غربی از اساس سیاست‌ها و
برنامه‌کار روز دولت اسلامی تا بدان حد بالاست که تمامی مذاکرات
جاری مربوط به راهنی در شرایطی انجام می‌می‌دهد.
جمله به سفارت آمریکا، گروگان گرفتن ابزار سفارت و اسارت طولانی
مدت آن‌ها که در سفارت شرایط برای عزم جرم کاخ سفید به افرادیان
شعله‌های جنگ و آتش بسیار نسبی از جهان وکافی می‌دهد.
این زمان بسیار ساده و ساده تحقیق می‌گردد. هیاهوها و جنجال‌های
نخجالی ضدامریکایی امری کاملاً عادی و قابل فهم جلوه می‌کند.
شعارهاي آتبي از توهم آزادی قدس و نابودی اسراییل نوعی ندای
آشنا تلفی می‌شود. نمایش کلی شماری از ایرانیان در قلب ممالک اروپایی
بیان بخش فهمی می‌گردد. داد و سر بسیار حکومت پیرامون (صدور
انقلاب) گوش هیچ دونیا در غربی را آزار نمی‌دهد و در یک کلام همه
نهمه‌ها ظاهر نمی‌گردد. 
دولت‌های بورپوزوازی غرب از حمله دولت بورپوزوازی آمریکا در این
روزها در پشت هر کدام از این جار و جنجال‌ها و صفحه‌هایی به ظاهر
خصمانه، افزایش اهداف دیپلماتی اقتصادی، سیاسی و
بين‌المللی خویش به دست دولت نوبای بورپوزوازی ایران را مشاهده
می‌کند. تهافت‌هایی در سایه از این‌جا که این انگلیسی
می‌شود برای آن‌ها بی‌بی آتش انقلاب و ابرازی در حدود فروشاندن
آتش طغیان کارگران است. «قرينه و افغانستان» در محاصرات آن‌ها به
درستی دبیل یکی که نشان می‌دهد طبقه‌کارگری از
جنگ عادلانه نوده‌های کارگر و فردست فلسطین است. گروگان‌گیری
عمل سفارت آمریکا در تهران، دیکته بر داشتن کامی اساسی در خلع
سلاح جنگ کارگری ایران و خارج ساختن این جنگ از ریال مبارزه
ضد سرمایه‌داری است. از دید آمریکا، دولت‌های غربی، اجرای هم‌اکنون
نمایش‌ها در کنار کشتار کارگران و نیروهای چپ، فردای بارزشی تام و
تعام نظام سياسي سرمایه و پیش شرط‌های لازم تضمین نظام تولیدی
سرمایه‌ای را به اندازه کافی نوید می‌دهد.

در دوره مورد اشاره، بروز افتخارات سرمایه‌ای اجتماعی ایران زیر
فشار شرایط‌های از انقلاب ۵۷، دچار اختلالات بسیار جدی و
بزرگ‌ترین آمریکا با محاسبه تمامی مولفه‌ها و مشخصات این وضعیت,
تقلیل یا حتی قطع برخی مراودات اقتصادی را در کوتوه مدت کاملاً
معرض و قابل تحلیل قلمداد می‌کرد. مطمئن‌اند که ایران در تمامی فاصله میان
۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ میلیارد دلار شهریار این معاوضه‌ای را با طور متوسط هر سال
۲ میلیارد دلار هم نمی‌رسیده است. بر بازیه همین آمارها، حجم واردات
سرمایه در طی این مدت بسیار اندک و در مجموع از۲۵٪ کل واردات بالا
ریال بوده است که با توجه به نرخ ارزها در آن ایام، به طور متوسط هریک
۱ میلیارد دلار نیز رد شده است. در این موقت‌های، «عقل سالم سرمایه» حکمران می‌کرد که به هوای عيش عاجل
لذت اجل منصوب نگردیده و جنگ‌هایی از منافع محدو اقتصادی روز بر
تدارک پیش شرط‌های سیاسی لازم برای اکتشاف نظم تولیدی سرمایه و
دستیابی به مراودات گسترده اقتصادی در اینه ترجیح داده شود.

در حالی‌که نخستین پس از وقوع انقلاب وجود «اردوگاه شوری»
و ادامه جنگ سرد یکی از پایه‌های مهم محاسبات سیاست خارجی
آمریکا محسوب می‌شود. جمهوری اسلامی در کشتارتریپ ورزشی از
ارتجاعی بخشی از بزرگ‌ترین به راهبرد تحقیم مفصل بندی اقتصادی
سیرمایه‌ای اجتماعی ایران با قطعیت دولتی سرمایه‌داری جهانی رهگیر بسیار
زیادی نشان میداد و اردوگاه شوری یکی به‌ره‌گیری برای فرصت طلا‌ی
حاصل به هر نه‌توالش دست می‌زد. وجود احرازچی و جرم‌زی‌مانند
حزب‌هادی و آکثریت و همگری گسترده و ارگانیک ضدکارکردنی و
ضدکمونیستی آن‌ها با رژیم اسلامی احتمال جهت‌گیری جهانی دارد. در این باید به استحکام رابطه میان دولت و قطب ادامه داده و تقویت و تشکیل می‌کرد. فشار این مؤلفه در شرایط تاریخی آن روز به نویه خود بود. از نظر اسلامی سوق می‌داد. در درگیری ارزوی‌های ایران هرگونه فشار بی‌مرزی روند جاده سیاست‌های رژیم می‌توانست جهت‌گیری مذکور را سرعت بخشد. و عمق بخشید و آن‌ها مناسبات آن‌ها با دولت بورزوزای ایران را در محاق مخاطرات بی‌وست قرار دهد.

4. و بالاخره همه این سازش‌ها و مسائل طویل‌ساله دو راه‌اندازی در غرب باید با اقامت‌های در زمینه کنترل رویکرد دولت اسلامی بورزوزای، مهور نمودن پردازش‌های نامثوم، این اتفاقات خیلی بزرگی بلند بودند، نیروی توانمندی نمای ملت اسلامی، به نظر می‌رسد. این اتفاقات، که را به نوعی غرب یافته، در محاق از جنگ ایران و عراق، صدور قطعنامه‌های کاریکاتوری سازمان ملل علیه بی‌رحم اقامت‌های رژیم، به مبنای کشیدن مسالماتی نظری بسیار و نوع این علی و کلیک هم می‌توانست فضای خالی این قبل تلاش‌ها را بر سازد.

در فاصله سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۸۷ پایان جنگ ایران و عراق محتوای مناسبات جمهوری اسلامی با آمریکا و انتشار کم و بیش با تاثیر از عوامل فوق تغییر مشد. اخاذ کلیه تدبیر لازم برای هم‌سازی راه شکست کامل اتفاقات ۵۷ توسط دولت اسلامی، مراکز همه جانبه جنگ کارگری و نیروی جهانی، پایه‌بندی نظم سیاسی و دولتی سرمایه‌داری، لاغری از انتقال جامعه اسلامی به قطب دولتی سرمایه‌گذاری، قطعی تولید بیمه گران درون و حاشیه قدرت سیاسی، معاونت و سیاست در مقابل بسیاری جان و جنجال‌ها و
مجادله‌های اقتصادی رژیم اسلامی و تعیین برخی نشان‌های صوری قابل تحلیل، مجموع فاکتورها و محاسباتی هستند که بوزرژای آمریکا بدان‌ها انتکا می‌کند تا در این گذر شالوده‌های اقتصادی و سیاسی و بین‌المللی آنها خود با بوزرژای آمریکا و دولت سرماهه‌داری این جامعه را مستحکم و مستحکم‌تر سازد.

سال‌های ۱۳۶۸ به بعد

با سرکوب کامل جنبش کارگری و تیرو‌های چپ در سال‌های ۶۷ و ۶۸، سیاست پایان جنگ دولت‌های ایران و عراق در سال ۶۷، ترزا دو دوره نخست حیات دولت اسلامی بوزرژای در دویان محاسبات بوزرژای آمریکا و غرب با رضا ایتخار و موفقیت سپار چشمگیر بازی این دو دوره درگیری با مشخصه‌ها و پارامترهای کامل‌اند. اتفاق به جای آن شروع گردید. دوره جدید، دوران بازسازی اقتصاد، گشایش مشکلات گوناگونی بی‌پایانی و سرماهه اجتماعی و هم‌وارسازی مسیر خودگشت‌های و توسعه همه‌سوزی اندک. ابتدایی‌ترین بود. دوران جدید با این مشخصه، در تمامیترین نوین‌ها انتخاباتی اقتصادی و بین‌المللی آمریکا و غرب با بوزرژای ایران را طلب می‌کرد. تکیه بر اصل بازسازی و بازسازی‌های‌های نظیری از بازسازی سرماهه‌داری در مسیر مدیری به همین جنبه سیاست‌های مالی جمهوری اسلامی، اعلام و فشارکاری عملی در اجرای طرح‌های تعیین‌گیر. یا اصلاحات‌هایی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و برنامه‌ریزی اضطرابی‌های چهره زرف‌خورد بروز بازسازی سرماهه اجتماعی ایران در عهده‌ها و راهبردهای مناطق با تضمین‌های حاصل انحرافات بزرگ بین‌المللی اساس انظاره دو دوره جدید سیاست خارجی دولت‌های باید شده را تعیین می‌کرد.

دولت‌های خانمی و رفتن‌پذیری کدام مناسب با شرایط اقتصادی و سیاسی و اجتماعی خاص دو دوره‌های زمانداری خود به بخش اعظم چشم‌داشت‌ها و مطالبات دولت‌های سرماهه‌داری غرب، آمریکا و کل
سرمایه‌گذاری‌ها عواملی در راستای تحقق این انتظارات که با نوبت‌خود، خواسته‌ها و رؤیاهای بخش غالب بورژواژی ایران نیز بود، با سرعت و زمان‌بندی لازم به پیش رفت. طی همین دوره است که سیاه‌آوری سرمایه‌ها از همه اطراف و اکنون دردنیا به سوی بازار انتقال داده‌ای ایران درازه‌تر می‌شود. نهایا در سال نخست برنامه سوم بیش از یک میلیارد و چهل میلیون دلار سرمایه‌سازی تهیه شده و مطالعه‌های مختلف پیش رزگ‌بازی می‌کند. میزان سرمایه‌گذاری‌های سالانه در بخش نفت و گاز از رقم 10 میلیارد دلار بالاتر رفت. حجم مبادلات درگذش‌های بازرگانی داخلی مرز 5 میلیارد دلار را پشت سر نهاد. بزرگ‌ترین قراردادهای اقتصادی تاریخ ایران با کشورهای مانند چین و کانادا و غیره منعقد شد. در آغاز این دوره، سرمایه‌های کلان در شکل وام‌های عظیم چند هزار میلیارد دلاری حوزه‌های مختلف ابقاییت درون جامعه را پر کردند. سرمایه‌های انگلیسی، دانمارکی و فرانسوی و ایتالیایی در ابتکار پی‌سدری قراردادها با دولت اسلامی از همدنبی سبقت گرفتند. در این دوره به موازات سرآموز‌های این سرمایه‌ها و پیشرفت پروژه بی‌پایانی اقتصاد سرمایه‌داری و حشیه‌های دوی نشان‌های زیادی عایقی استام میلیونی توده کارگر، بستر طبیعی بازتوئین وایه دینی و فروش نیروی کار شد. طومار بیدانی به نام استفاده کارگر در هم پیچیده و استخبارات مارا یک نوع معيان و ملاک توده کارگر چند میلیونی کارگر جای آن را اشغال کرد. کار برهم‌بودن نافذ که وجود حدا و مزارک دانک به سه‌بانی شکل ممکن ارزش بسیار زیادی چه کلانتر سرمایه‌ها می‌شد. با انتقال بخش قابل توجهی از پروسه کار و تولید به عمق آلوده‌های مستقیم‌های جایگاه، نیروی کار راکان میلیون‌ها زن به رفت‌پاره‌ی این به بی‌پایان شکل مورد استفاده قرار گرفت. صرف‌جویی سرمایه‌داران از کار زنان خانه دار و کودکان خردسال در کاهش هزینه‌های پازیولید سرمایه‌سازی اجتماعی رکوردهای نموده‌ای تجربی نوینی را
احراز کرده. اگر در دوره قبل حمام خون فعالیت کا رگی و چندین سراسری نیروهای چپ و بیشتر تحکیم یافته‌ای قدرت روابط سرموهایی پیشبرد در این دوره حمام خون معیشت و سیالاب سود ناشی از نتایج آخرین لجمه‌های ناحیه کارگردن و فرزندان مسیر جانشی بحران دیربای اقتصادی و دستیابی سرمایه به سودهای کلان را حفاید کرد.

افراط بخش‌های مختلف این سازمان با جامعه جامعه و آنچه زیر نام «دوام نسبیت» به وقوع پیوست به نقطه اوج خود رسید. پیدا موسوم به «اصلاحات» در حقیقت آخرين بخش تحقيق پروزا استقراض دیکتاوتوری سازمان یافته متعارف سرموهایی داری به عنوان نظم سیاسی منطق بر مصالح و شروط پیاز تولید سرمایه اجتماعی ایران و انطباق کامل دراین پیاز تولید سرمایه‌دار ایران بشر شرکت‌ها و اگریکال مقبول مرکز مهم قدرت و برنامه‌ریزی سرسختی سرمایه جهانی بود. رواند مستمر تمرکز سرمایه‌ها در این دوره و بندهزینه تبادل صنایع برابر راه‌های پیش‌بینی به سازمان تجارت جهانی را نیاز از حیطة مطالعات فیت‌بان پرگ کرده و متعاقب آن جمهوری اسلامی به عنوان عضو ناظر سازمان تجارت جهانی آماده حصول عضویت رسمی و دائمی در این نهاد مالی جهانی شد.

دولت احمدی نژاد تا آنجا که به محیط اقتصادی برنامه‌ریزی‌ها و روبه‌روی فایلی بین الالهی آن برگردید، همه جا در جهت تداوم طرح‌ها و سیاست‌های دولت سلف خوی پوش رفت. است. تفسیر جدید اصل قانون اساسی جمهوری اسلامی دانش بر محدودسازی هر چه بیشتر حوزه سرمایه‌گذاری‌های دولتی، سرعت بخشیدن به خصوصی سازی‌ها، احالة بیش از 95% حوزه‌های پیش ریز سرمایه تجارت خارجی به قلمرو فعالیت بخش خصوصی، مصوبیت جدید شورای عالی اقتصاد متضمن باز هم محدود شدن عرضه مالکیت دولت بر سرمایه‌ها و منحصر کردن
امکان سرمایه‌گذاری دولتی به دو بخش نفت و فولاد و سپس تغییر همین مصوبه و منع پیش‌ریز سرمایه‌گذاری توسط دولت در بخش فولاد، تصمیم اخیر کابینه احمدی‌نژاد و اعلام آن از زبان وزیر کار رزیم دانی بحرش ۴۸/ برخورداری ساختمانها و سازمان‌های سرمایه‌گذاری اجتماعی و آمیختگی هر چه ارگانیک‌تر سرمایه‌های داخلی و خارجی و بسیاری برنامه‌های دیگر از این دست خواهد در جهت انتقال هر چه گسترده‌تر بوده اقتصاد کابینتیستی جامعه بر پیش شرهای عضویت دائم در سازمان تجارت جهانی به اجرا نهاده شده است. بر خلاف دعاوی چپ خلقی ضد‌زمینی خارج از مدار مبارزه ضد‌سرمایه‌داری، آنچه دولت احمدی‌نژاد در مدت کوتاهی ریاست جمهوری خود انجام داده است، نه انحراف از مسیر ادعام تأمین و تأمین برخورداری سرمایه اجتماعی ایران در منشورها و دستورالعمل‌های صنعتی بین‌المللی پولی در راستای تسهیل و تعیق هر چه بیشتر همین برخورداری است. دولت اخیر نه فقط به برنامه‌ها و روش‌های دولت‌های گذشته هنچ‌که ساخته‌ای وارد نسبت به است که قدم به قدم در جهت تداوم اجرای آنها به جلو رفته است.

مناقشات و سویه‌های ناماس بروز از پیش‌گیری

تا اینجا آنچه که توسط دولت سرمایه‌داری اسلامی به اجرا در آمد، یا در حال اجرا است به طور کامل صلاح حال و مقتضی تشکیل است. است. با همین این‌ها، بخش‌های مختلف سرمایه‌گذاری خواهند در فصل پرده‌های داخلی یک کشور و خواهند در وسعت جهانی بر سر میزان سهم خود از کل اضافه ارزش‌ال تولید شده توسط طبقه کارگرین بین‌المللی به طور مستمر در سیاستی که وضع قرار
۱. افرادی که از طریق امثال و رازهای سیاسی، اقتصادی یا سایر راه‌های ورزشی، در این سازمان می‌توانند به عنوان سازمان‌های گروه‌گرایی در دنیای اقتصاد عمل کنند.

۲. اصطلاح اقتصادی برای توصیف وضعیت اقتصادی یک کشور یا منطقه استفاده می‌شود. این اصطلاح ممکن است شامل آمارهای مختلفی از جمله تولید ناخالص داخلی (GPВ) و نرخ безی و رشد سرمایه‌گذاری باشد.
فروپاشی اردوگاه شوروی، مسائل جدیدی را دستور کار روز پوروزوایی بین الاهلی وارد ساخت. بحران در پریای سرمایه‌داری از مدت‌ها پیش‌ورود محتوم یک بازنشستن نوین کار اضافی و لازم در سطح جهانی را پیش روی تمامی دولت‌های سرمایه‌داری، مراکز برنامه‌ریزی سراسری سرمایه جهانی و مقدم برهمه دولت پوروزوایی آمریکا و متحدان غربی. آن قرار داده بود. اگر در شروع قرن بیستم تقسیم اقتصادی جهان بین دولت‌های امپراتوری‌ای موضوع مورد برخورد سرمایه‌داری جهانی بود، در شروع قرن بیست و پنجم بازنشستن دمکراسی‌ی کارگران و اضافه ارزش‌های حاصل از استثمار جنگ میلیاردها کارگر روز زمین محور اساسی سیاست‌گذاری‌ها و پیرویکه همگانی کل سرمایه را تعیین می‌کرد. آنچه در دنیا و از جمله در ایران در گستره برنامه‌ها و سیاست‌گذاری‌های وسیع اقتصادی نولیبرالی با تمامی دفاع‌های لازم به وقوع می‌پوست واردین در عرصه‌های بسیاری و مندی و اجتماعی نیز تکمیل می‌گردد. دولت‌ها به موازات اجرای می‌تواند برنامه‌های اقتصادی منطقی بر وارد ساختن سهم‌گیری‌های فشارها بر سطح معیشت و حیات اجتماعی نوته‌های کارگر با اهمیت است. اعمال عمیق در سازمان‌های ادراک اجتماعی و اجرای نظم سیاسی منضمن پیش‌برد این فرآیند را نیز به ظهور می‌رسانند. نسبت به حقیق آن اعلام وفاداری کردن. تحکیم ویژه‌ای توچین نولیبرالی سرمایه‌داری در سطح جهانی به پایان‌رسماً ساختار کلاسیستی نظم سیاسی و اجتماعی مسلط در بخش‌های مختلف در نتیجه‌ی دلیل نیاز داشت. پدیده‌ی موسوم به «فانئینتی»، «مدینت» و «دموکراسی» موفقیت در غرب باید در همه و جو و در تمامی تاریکی خود هر چه عمیق‌تر نولیبرالی می‌شود و دیکتاتوری‌های هار و عربی سرمایه‌داری نیز در همه جا باید ساختار کوچک‌تر خود را به‌صورت نولیبرالی‌ای باز و منطق و یا آن ارگانیک‌ی می‌ساختند. اتحادیه‌های کارگری غرب که در تمامی دوره‌های قبل نقش اصلی ایفا می‌کرده اند.
سراسری جنبش کارگری در باتلاق نظام برگزیده مردم را ایفا کرده بودند
اینگی باشد، چگونگی اجرای این نقش را با تفاهم اندورومات سلاحی
دهشت‌باز نیروی کار توسط سرمایه‌ها به هم می‌آمیختند. اطلاعاتی‌ها با
همین ساختار و رسانه کابینتالیستی باید در جوامع فاقد اتحادیه هم بیدر
می‌آمد. تنها در حال توسعه سازمان‌های مسلح نظامی و پلیسی
دولت‌ها علیه جنبش کارگری صورت گرفته است از این به بعد توسط این
نوع اتحادیه‌های پی ساز و برگ نظامی انجام پذیرد. قانونیت را جای در گرب
باشد در همه شنون نئولیبرالی می‌شد و حاصل این باید افقی نئولیبرالی
باشد به دلیست قانونی و مدنی قهر ارتجاعی سرمایه‌ها در جوامع زیبر
سيطره ایکتاتوری‌های هار و عربان پلیسی هم توسعه داده می‌شد. در
یک کلام، فراپید اقتصادی باید تفکیم کار اضافی و لازم در سطح جهان به
فعق فزونی حداکثر سود سرمایه‌ها و درهم پاشی باسعاد حداکثر معیشت
طبقه کارگر جهانی باید در سراسر کره زمین با نظام سیاسی و مدنی و
اجتماعی و حقوقی نئولیبرالی متناظر با این یک فراپید به طور ارگانیک درهم
می‌آمیخت و کامل می‌گردید.

بخش قابل توجهی، از مهم‌ترین حوادث دهه 90 و دهه نخست قرن
حاضر، تبلور تالاش گسترده بورژوایی آمریکا و دولت‌های غربی متحد
وی برای حصول میهن‌هدف بوده است. جنگ بینالاق، جنگ افغانستان و
سپس عرق عرص کرام هدایا از برخی از یک یا یکی از مقصود را دنبال کرد.
واست. روش‌های جنگ افروزی‌ها در تفاهم محدودی آن به دو کل های
سرمایه‌داری این کشورها نسبت به انطباق نظام سیاسی و اجتماعی سلطنت
وجود سرمایه‌ها به نظم سیاسی و مدنی نجات به شکل سرمایه‌گذاری و
مورد نقد قطعی آمریکا حساسیت لازم را نشان نمی‌دادند. دولت
بورژوایی آمریکا و اروپا نفس یک توجهی این دولت‌ها به ضرورت این جا
بی‌جوابی و انطباق و تبعیت را زمینه‌ای برای آسیب‌پذیری بقای
ناقدان درون پوزش‌های... / ۱۷۳

سرمایه‌داری این ممالک، خطری برای کل سرمایه‌گذاری جهانی و مقدم بر همه موضعی‌ترین اقتصادی کشورهای خوشیش می‌دیدند. طیبیعی است که در هر گذار آن جنگ انرژی‌ها انگیزه‌های سودجویانه ضد بشری بسیار دیگر نیز به مسأله اضافه می‌شده است. اما آنکه به طور واقعی آتش جنگ را شعله‌ور می‌ساخت چنین و جون مواجهه‌ای این دولت‌ها با نسخه‌پیچی مشخص آمریکا و غرب در رابطه با چگونگی برنامه‌ریزی و اجرای نظام تغییر می‌کند و اجتماعی رابطه‌هنانی و فروش نیروی کار و چگونگی تضییع تری‌خنده این نظام برای دفاع از بقای سرمایه‌داری در مقابل هر نوع اعتراض، تحرک و خیزش‌های کارگری در همه جای دنیا بود. تاریخ سرمایه‌داری ضرورت انقیاد همه دولت‌های موجود جهان به بازرسی سیستماتیک تنظیم‌های نظام مدنی و سیاسی بردگی مردی را به روزی پوزش‌های این همکاری قرار داده بود و جمهوری اسلامی نیز در این کار نمی‌توانست زیر فشار آمریکا و دولت‌های غربی قرار گیرد.

۳ در فاصله دهه‌های اخیر، زمانی که اقتصاد آمریکا و اروپا امواج سخت بحران یا تحمل عمده سرمایه‌داری چین وارد فاز تاریخی نازدیک از اکتشاف و خوُرده‌گستی کایتالیستی خود شد. چین ۴٪ کل تجارت کشورهای آمریکایی لاتین را در انجام‌های خود کرفت. حجم مبادلات پازگانی این کشور با امریکا مرز ۲۷ میلیارد را درنوردید و کسری موازنه تجاری آمریکا در این مبادلات از مرز ۲۰۰ میلیارد دلار در سال فراتر رفت. جریان پرو و کل به‌زار اروپا از همه سود مورد تهیه دانش سرمایه‌های چینی واقع شد و صاحبنظران اقتصادی دنیا عموماً تاکید کرده که چین در آینده بسیار دوربینی مکان اقتصادی مسئول جهان سرمایه‌داری را اخراج خواهد کرد و تا سال ۲۰۰۰ حتی درآمد سرانه ناخالص آن از کشورهای مانند سوئد بالاتر خواهد رفت. چین به یمن استحکام برپرمانشان نیروی کار شبه رایگان چندصد میلیون کارگر چینی به این موضعی‌تر قدرت یافت.
عُروج سرمایه‌داری چین به این مکان، به نوبه‌ای خود معادلات جاری دنیای سرمایه‌داری را به طور جدی‌گیری‌یک‌طرفی تحت تأثیر قرار داد و جمهوری اسلامی از جمله مالک‌یک بود که در جریان این تغییرات حداکثر بهره‌برداری را به نفع طبقه پروزازی ایران به عمل آورد. انعقاد قرارداد ۱۰۰ میلیارد دلاری با ظرفیت افزایش نزدیک ۲۰۰ میلیارد دلاری نه گوشه‌ای از حجم عظیم مبادلاتی است که میان سرمایه‌داری دو کشور به اجرا در آمد. است. چین در این مدل ها رقابت رسمایه‌داری از را پیش‌بینی نموده‌ای را به سرمایه‌داری‌ها ارتباطی و زاویه در بازار داخلی ایران به پیش‌بینی گذاشته. شرکت هایی مانند بنز، داپلر، اورول، و هوندا را نسبتاً از دور خارج ساخت. بازار مصرف وسایل خانگی را از رقابتی‌های غربی گرفت، در زمینه نفت و گاز و پتروشیمی بر حاصل تقرین قراردادها بین دو دوی منعقد گردید. موقعیت سرمایه‌های چینی در فلمند انباشت داخلی ایران خطری جدی را برای سرمایه‌های برخی کشورهای دیگر و از جمله اتحادیه اروپا پیش روی سرمایه‌داران خصوصی و دولتی این جوامع قرار داد. عروج چین به موقعیت جدید اقتصادی در دنیای سرمایه‌داری همراه با فرآیند تحولات بعدی روسیه و ت haus بورزورازی روس برای احیای نقش پیشین خود در جهان، جهان‌گری‌های اخیر نسبتاً مشترک دوستهای هر دو کشور در پاره‌ای مسئولیت بانکی و دیپلماتیک بسیار محکم هر دو دوی با جمهوری اسلامی و کل مؤلفه‌های مهم مربوط به طبقه‌بندی‌های جدید دنیای سرمایه‌داری، فضای مراوای اقتصادی و دیپلماتیک میان آمریکا و متحدان جنوبی اش در یک سوی و دولت سرمایه‌داری اسلامی ایران در سوی دیگر را به گونه‌ای جدید آمای تأثیر قرار داد. در سال‌های پایانی سده، پیش به گاه سقوط اردوگاههای دولتهای غربی و در رأس آنها ایالات متحده این بود که با آغاز حیات یک قطبی جهان سرمایه‌داری و فروباشی اقتصادی بلوک شرق سرتاسر
فلم‌هایی ویژه جوامع، سرمایه‌های پیش‌بینی شده‌ها، گردش‌های مشترک و
انحصاری طولانی‌ترین خوانده‌شده‌اند. از مرز سال‌های اخیر‌تر خود
است که حدود زیادی به‌پایه‌ای به‌وند این انطباق با ثابت کرده است.
سیرمار بدیعی روسیه با نورسی به کار دشوار پاختن درونی و به کارگری
بهرنگی اقتصادی جاری به عنوان یک مکانیسم ضدعفونی، با سلاخی
کسب‌وکار و سرساری مشارکت‌دهنده میلیون‌ها کارگر روسی همه جا در تدارک
احداث موقعیت جذب‌شته اقتصادی و بین‌المللی خود این آمده است. هم‌زمان،
چین با سرعه به سوی احراز مکان مسلط اقتصاد سیرمار با دنیا به
پیش می‌رود. روسیه، چین و هنگ در این سال‌ها، در روزهای‌‌یک آمریکا،
آلمان، انگلیس، هند و چین‌ها دیگر به طور مکرر متحمل
بهرنگی کوونده اقتصادی بوده‌اند. گام به گام موقعیت اقتصادی مناسب
را به چنگ آورده‌اند. منابع اقتصادی و دیپلماته‌ای‌این با این قطب
از دنبال سیرمار بدیعی در کتاب‌های مهم یکی از خانه‌های کریم و
پاپین تر نیز اشاره خواهیم کرد، حساسیت آمریکا و دولت‌های غربی
متحد است. با نسبت به دولت بورژوازی ایران دامن زده است و ضرورت
فشار پیشرو برای رضایت با هدف به‌تغییر معادلات اقتصادی و سیاسی به نفع
خود در مقابل ضربه رقیب را بیشتر و بیشتر دستور کار روز آنها ساخته و
می‌سازد.

۴. بروز و انفعالات اقتصادی، سیاسی، نظامی در دهه‌های اخیر
سیرمار بدیعی ایران و ظهور این کشور به مثابه قدرت اول منطقه در آسیای
خاری و میانه به‌نوبه خود موضوعاتی را در چهنه روابط
جمهوری اسلامی و دولت‌های غربی وارد ساخته است. در شرایط
حاضر، سیرمار اجتماعی ایران عظیم ترین و نیرومندترین بخش
خاورمیانه و آسیای مرکزی سیرماره جهانی وی تبعین می‌کند. فشاره‌دیده‌ترین
رقابت‌های اقتصادی میان قطب‌های مختلف سرمایه‌جذابی در حوزه بازکردن سرمایه‌داری این کشور جریان دارد. افزایش جهشی آسانی قیمت نفت و چشم‌انداز صعود بیشتر آن در سال‌های اخیر، اهمیت مکان اقتصادی سرمایه‌ای اجتماعی ایران در سرمایه‌گذاری بین‌المللی را به ویژه برای آمریکا و کشورهای غربی دو چندان می‌کند. هر دنبال فرونزی بهای نفت دیناری در گسترش مبادلات اقتصادی سرمایه‌داری ایران با غرب و دیناری در افزایش سرمایه‌های در حال صدور مالکی سرمایه‌ای است. از مجرد سازگاری اقتصادی که یک‌دستی، اقدامات اخیر دولت اسلامی بورزورابی ایران در عرصه نظامی موقع‌های تفاوتی را برای رژیم در معادلات جانی منطقه و جهان بدلیل آورده است. تویید می‌شود که این اقتصاد‌های استقرار نیروهای آمریکایی در منطقه نمی‌کند. اما تسنیم جمهوری اسلامی ایران بدان کفته حساسیت بورزورابی آمریکا و اروپا نسبت به رژیم را سنجیده‌است. می‌زند. آزمایش اخیر موشک فجر برای سربازی بالا و توان استقرار از این سیستم‌های رادار که در عین حال به طور همزمان خنده‌های هدف را مورد حمله قرار می‌دهد باعث بر می‌سعت داره آین حساسیت می‌افزاید و بالاخره اقدامات اخیر رژیم در راه اجتنابی خرفت سؤال‌های متعددی به رغم تمامی کشمکش‌های فرسایده میان طرفین برگ تازه‌ای در نیروی سازای فضای مراودات میان دولت بورزورابی اسلامی و غرب به ویژه آمریکا به‌حساب می‌آید.

5. جنگ جنگ‌های آمریکا علیه مردم عراق به شکست فشاح و فاجعه‌بار بورزورابی آمریکا متمت‌شده است. هدف اساسی آمریکا در تدارک سلسله جنگ‌های اخیر از بالکان گرفته تا افغانستان و عراق ایجاد فضای سیاسی‌بین‌المللی برای سرکوب جامعی اطراف جنوب کارگری
مناظرات درون پورزوزی... / ۱۷۷

جهانی و ادغام ساختار دولتی همه کشورها در نظام سیاسی نتوانسته کاپیتانیستی بود. در عراق نه تنها چنین نشده است که یک ازگذشت نزدیک به ۴ سال از شروع جنگ دار و دسته‌های اشرار و هار و مزدور عضو ائتلاف جنگ از اتحادیه مسیحی طالبانی و حزب دمکرات بازرگانی گرفته تا حزب الدوهو و مجلس اعلا حتی در زیر چنین حمایت اقتصادی و نظامی همه جوانی کشید سفید نتوانسته هیچ نوع دولت کارآمادی تشکیل دهنده. جمهوری اسلامی تنها برندیده واقعی این جنگ بوده است. نیروهای مزدور عضو ائتلاف جنگ زیر فشار استیصال و یک سبک نوعی ناشی از فقیدان هر نوع اعجاز دولت و ارتش آمریکا، هر کدام به شکست دیگری به دولت بورزوزی اسلامی دخیل بسته‌اند. سرمایه‌داری ایران گسترش‌دهنده حضور صنعتی و تجاری را در بازار عراق کسب کرده است. فقیدان هر نوع اقتصادی برون رفت از وضعیت بین سروالی کنونی حتی خروج آمریکا را هم به دریوزگی دخالت جمهوری اسلامی و اندازه‌برداری از رژیم بورزوزی ایران مجبور ساخته است. مجموعه این حوادث با عوامل حمله نظامی آمریکا به عراق و به‌پدردازی های گسترشده رژیم ایران از وضعیت حاصل، به سهم خود دولت بورزوزی ایالات متحده را به اتخاذ دبلوماسی فشار در مقابل جمهوری اسلامی سقوط می‌دهد. آمریکا می‌کوشد تا دامنه این بهره‌گیری را به لحظه کاهش دهد و یک ایمن کار به تضعیف موقعیت ایران در منطقه احساس نباید کند.

۶. آمریکا هم فقط در عراق که در رابطه با اسرائیل نیز به موقعیت اسفاری سقوط کرده است. حملات سیگنال متوالی دولت شارون به خانه و کاشانه مردم ایران فلسطین و افروختن متوالی شعله‌های بک جنگ سراسری برای پاسخ نهاده های کارگر و فروست فلسطینی، نام و شهر این جنگ افروزی‌ها در مشتاق کردن آتش ان‌گام فلسطینی‌ها و استفاده کستردی نیروهای ارتجاعی حماس و حزب الله از آثار جنایات دولت
ارادت ایران ادامه به سمت راه حل می‌رسد. اما به‌نظر می‌رسد که به‌دنبال روش‌هایی باشند که به‌عنوان ملاک بحث می‌شوند. در هر صورت، نیاز به مذاکره و پیوستگی در راستای احترام به حقوق بشر و اینکه نباید جنگ برای فکر قوی‌تری باشد.

7. برنامه‌ریزی و اقدامات. امری که در حقیقت نیاز به سریع‌تری و زیادتری از اقدامات می‌باشد. در نهایت، نیاز به مذاکره و تفاهم در مورد این موضوعات است. اما به‌نظر می‌رسد که به‌عنوان ملاک بحث می‌شوند. در هر صورت، نیاز به مذاکره و پیوستگی در راستای احترام به حقوق بشر و اینکه نباید جنگ برای فکر قوی‌تری باشد.

بنابراین، نیاز به فکری و پیوستگی در راستای احترام به حقوق بشر و اینکه نباید جنگ برای فکر قوی‌تری باشد. در نهایت، نیاز به مذاکره و پیوستگی در راستای احترام به حقوق بشر و اینکه نباید جنگ برای فکر قوی‌تری باشد.
مناقشات درون بورژواژی...

صرحیه دولت زاین، در ظرف ۱۵ سال کذشته بالغ بر ۲۰۰ کیلوگرم پلوتونیم در مراکز تولید سوخت هسته این کشور به کلی مفقود شده است. این مقدار پلوتونیم برای ساختن ۴۰ بمب اتمی کافی می‌باشد و به تعبیر دیگر برای تابعیت کره زمین کافی می‌باشد. این حادثه هم‌است در زمانی که آمریکا و کشورهای دیگر هم در هیچ کجا احراز نکرده است. سویاً این، همه مردم دنیا می‌دانند که آمریکا برگزیده‌ترین حامی برنامه‌های تسیل‌های اتمی اسرائیل است و نوشت و جنگ‌افروزی و جنایت‌های آمریکا در تبدیل بورژواژی اسرائیل هم از دیگر کشورهای منطقه هیچ کمتر نیست. پیشینه ایالات متعددی از پروزه‌های اتمی هند و پاکستان نیز نیازمند هیچ توضیحی نیست. بر این اساس، در اینجا نیز به سان همه موارد دیگر، میان آنچه که طرفین دعا به ظاهر مطرح می‌کنند با محتوای اندرنی کشمش‌ها تفاوت‌های فاحش وجود است. شالوده تل‌اس دولت بورژواژی اسلامی برای دستیابی به سوخت هسته‌ای صرفأ استحکام بیشتر پایه‌های قدرت و نفوذ خود در منطقه و در سطح بین‌المللی با هدف دفاع از سلسله سرمایه اجتماعی ایران بر شراطی تولیدی برتر و حمایت افزونی در اراضی ارژش حاصل از استکبار توده‌های کارگر ایران و دشمن. بنیاد مخالفت آمریکا و منحدان غربی اش در مقابل برنامه‌های ایران نیز دقیقاً جالب‌گیری از دستبهای دولت اسلامی به چنین موقعیت و دفاع از نقض هره چه برتر خود در چگونگی توسعه‌های افزایش‌ها است. مجوز هدایت مرز اسلامی به امکانات هسته‌ای ایرانی نیرومند در دست بورژواژی ایران برای ایران تفویق بخش در جوامع خلیج و خاورمیانه و مطالبة بسهم عظیمی از کار یادگیری طبقه کارگر جهانی است.

عوامل با حلقه‌های متصل زنجیره مناقشات میان دولت سرمایه‌داری اسلامی ایران با آمریکا و منحدان غربی‌اش را تشکیل می‌دهد. این
مشابرات، برخلاف بسیاری از تحلیل‌ها، هیچ ربطی به مخالفت هیچ بخشی از بورژواژی ایران با پروسه ادغام سرمایه اجتماعی ایران در راه حل برداری‌ها و سیاست‌گذاری‌های مراكز کلیدی برنامه‌ریزی اقتصادی دنبال سرمایه‌داری ندارد. ما پیشتر نشان دادیم که حتی دولت احمدی‌نژاد در کار هموارسازی مسیر اقتصاد ایران به سازمان تجارت جهانی با اجرای قرارها و نقشه‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی نه نمی‌آید. دولتهای اتحادیه و خانمه عقب نیبوده است که گامهای برترین جدی به جلو برداشته است. این کمک‌ها همچنین، برخلاف تحلیل‌های رایج برخی گروه‌های چپ، از تعارضات میان سلامی سیاسی و سرمایه‌داری غرب، ناشت نمی‌گیرد. کل اختلافات حول محور تعیین مکان سرمایه اجتماعی ایران در تقسیم کار جهانی سرمایه‌داری، نقلاً دولت اسلامی برای سهم سود بیشتر سرمایه اجتماعی ایران در کل سود تولید شده توسط پرتره‌های جهانی و تحکیم موقعیت سیاسی ایران در معادلات بین‌المللی قدرت و حاکمیت سرمایه‌دار در می‌زنند. توجه به مؤلفه‌های بالا نشان می‌دهد که سیر رخدادها در طول این دوره همه در سیاست‌های مورد کنفدراسات را به سود دولت اسلامی بورژواژی ایران سکین کرده است و همین امر بورژواژی غرب و مقدم بر همه بورژواژی آمریکا را به چاره‌ی بین‌المللی‌های لازم در عرصه‌های مختلف ناگزیر ساخته است.

راهم‌کارها و راهبردهای جدال
سرنوشت این مناقشات چه خواهد شد؟ یک چرخ کامل روش است: محتوای جدال در اساس خود جنبش‌های بزرگ و تصدای‌های جاد نظامی نیست. این موضوعی است که تحقیف مناقشة خود نیز به طور مکرر بر آن تاکید می‌کند. هر نوع لشکرکشی و تهاجمات نظامی آمریکا و
مناقشات درون پورزوراوي...

іمتحادان غربی‌اش به ایران در اولین کام‌های زیان‌های سنتی‌نی می‌تواند عضو اتحادیه اروپا خواهد ساخت. مبادلات سرمایه‌ای میان فرانسه و آلمان و ایتالیا و انگلیس و هلند و سوئد و سایر کشورهای اروپای غربی با ایران چنان عظیم است که هر اختلافی در روند مناسبات جاری می‌تواند بر سرمایه‌های خوزه‌ی بورس نسبت به نسبت تعیین کننده باشد.

ویژه جنگی معنی خارج شدن یک بازار عظیم 50 میلیارد دلاری از جوزه‌ی ایبایش و گرددن سرمایه‌های اروپایی، و این امر در شرایط کنونی دنبای سرمایه‌داری برای اتحادیه اروپا در حکم استقبال از نوع خودکشی است. این تیدن زمان هیچ‌کدام از متحدان غربی آمریکا هیچ جمله‌ای در مورد تقابل به جنگ علیه ایران بر زبان نیاورده‌اند و به احتمال زیاد بر زبان نخواهند اوردند. نزدیکترین دستیار شرارت و جنگ افرزوی های آمریکا به‌عنی دولت بلژ به کرات از منتفی بودن حمله نظامی ساخته است. سران گاه سفید و جنگ طلایی محافل قطره سیاسی آمریکا یک دید تهذیب‌ها ته‌ها از اصطلاح «غيرممکن نبودن» احتمال قدرت ساختی از دیده‌ی ساختی به میان آورده‌اند. اصطلاحی که در مراودات میان تمامی هیچ‌کدام دنبای سرمایه‌داری همیشه می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. واقعیت این است که کمشکب بخش‌های مختلف عظیم عظمت بورزورازی در زمینه تفسیم جوزه‌های ایبایش و سوئد اروپا سرمایه‌ها حتی در صلح امپراتور شرایط تن‌سای‌های جنگ را به عنوان پی‌دهنده ممکن بر سر سکته کننده کدمن سنتی‌نی ساخته است و سنتی‌نی می‌سازد. از همین روی، تاکید محافل حکومتی آمریکا بر «غيرممکن نبودن» راه حل نظامی به هیچ‌روش متضمن مطرح بودن جنگ به عنوان یک راه حل در دستور کار بورزورازی آمریکا نیست. از دید ما ویژه جنگ بورزورازی آمریکا و دولت بورزورازی اسلامی در شرایط روز به دلایل زیر تا حدود زیادی منتفی است.

1. حمله نظامی آمریکا به ایران شرایطی را پیدا می‌آورد که بورزورازی
آمریکا به هیچ وجه قادر به تحمل آن نیست. تجربه عراق به اندوزانه کافی آمریکا را در بسیاری محاصرات کور جنگ افروزانه و نجات‌کارانه کابلی‌السیسی خود عرق کرده است. با این وجود، ایران از هیچ لحاظ و در هیچ زمینه‌ای حنی به معیارهای محاسبه منحش و سیاسی سال‌های فقره‌ی سرمایه‌ای در آمریکا، هیچ انطباقی بی‌پایی نیستند. در برنامه‌بری جنگ عراق، بورژوازی آمریکا می‌توانست بر روی همسایگی مزدوران‌نشانه نیروهای مرتب و مانند اتحادیه میهنی و حزب دمکرات کردستان و حزب الدعوة و مجلس عالا و بخیه باندهای دیگر قومی و مذهبی حساب باز کند. ناسیونالیسم ارتجاعی کرد از شدید احساسات رفیق وطن‌پرستانه و در لهب فلسفه‌ی سرکش عشق به میهن و وفاداری به مام کرمانی، حاضر بود آخرين کودک مخصوص کرد را در آستان قدس قدرت مردوان در خیم جنگ افروز آمریکایی قربانی سازد. اشرار مجلس علایق اقلیم استانی الدعوة و دارو دسته‌ی چله و دیگران هم هر کدام در این کردن و در قلمرو فروش خون میلیون‌ها زن و کودک عراقی به نیم میلیون دست نشان‌دهگی آمریکا در قدرت سیاسی عراق گویی سبقت را از هم مرودند. در عراق این نیروها وجود داشتند و هر کدام بر موج‌های به‌خیال از سکوت‌های کشور نیکمی‌کردند. در ایران، فرقه‌ها و باندهای سیاسی مافیایی نوع این نیروها زیادند، اما هیچ‌کدام حتی در چهار دیواری خانه‌های خود هم از هیچ نفوذی برخوردار نبودند. سلطنت طلبان، در روز زمین زنگ‌گی و فکر مردم کارگر و نفوذ‌ست ایران به ازای شباهت و اکثر حاکمان کنونی سرمایه‌منفوردند. درجه مطروح بودن و منفی که‌ی بودن سران سازمان بوسیله مجاری‌های خلق در نزد کارگران و نزدیک قومی سنت‌های ایران کمتر از دو جزیره پلا نیستند. حزب دمکرات کردن‌ست و گروه‌های دیگر ناسیونالیسم کرد که به سیاک اتحادیه میهنی برای ثار تحاکم شور و عشق و احساس وطن‌پرستی خود به خاک اطراف آمریکا اعلام
مناقشات درون پورزوازی... 183

آمادگی کرداند در هیچ محاسبه زمینی هیچ مکانی احراز نمی‌کند.
در ایران، متفاوت با آنچه که در عراق جریان داشت یک جنبش نیرومند کارگری با پیشینه یک فرق مبارزه علیه استعمار و بی‌حقوقی و نظام سرمایه‌داری از جمله سرمایه‌داری آمریکا وجود دارد. پورزوازی آمریکا به همان اندازه کل پورزوازی ایران مورد نفرت و خشم و کین طبیعی کارگر ایران است. حمله نظامی آمریکا به ایران بر خلاف پنداشتهای پوج نیروهای مرتجع سلطنت طلب و مجاهم و ناسیونالیسم منحکم کرده، یک دستکاری ساده مکانیکی و تعمیراتی رژیم اسلامی توسط پورزوازی امریکا و جایگزینی چند مهره با چند مهره دیگر و یافتن جایی در مامره قدرت سرمایه برای مسعود رجوی و رضا پهلوی و لیبر حزب دمکرات کردستان نیست. هر اقدام ارتش آمریکا در رابطه با ایران می‌تواند منتهی به ظهور وضعیت شوید که کل معادلات موجود را به زبان دولت آمریکا، دولت پورزوازی ایران و کل پورزوازی جهانی تغییر دهد. یک احتمال روبود و وضعیت ناشی از حمله نظامی آمریکا می‌تواند عروج قهرآ می‌جنیش کارگری ایران علیه کل وضعیت موجود باشد و این مسئله، به رغم تمامی موفقیت اسفار و درندکی جنبش کارگری ایران، در برخی بروز رخدادها یکدیگر غیرقابل وقوعی نیست، هر چند که شاید اتفاق آن هیچ چندان زیاد به نظر نمی‌رسد.

از احتمال عروج جنبش کارگری و آنتارناتو سوسیالیستی که به‌گذشته، حتی تغییر توان و قوا به تبع یکی از ایوبیسون‌های ارتجاعی پورزوازی مورد حمایت آمریکا از طریق توسیع به حمله نظامی نیز مطلعاً به سود ایلات متعدد نیست. شرایط معافقب جنگ بدون شک شرایطی خواهد بود که هیچ ایوبیسون پورزوازی یکی در صورت سقوط رژیم اسلامی برای مدت‌ها یخپار طولانی قادر به کنترل اوضاع و استقرار مجعد نظم تولیدی و سیاسی سرمایه‌داری در ایران نخواهد بود. آنچه جنگ در پی
دارد نه فقط برای توده‌های کارگر و فردینست جامعه که برای بوروزوازی اروپا و آمریکا و کل سرمایه‌جاتی هم به مراتب از وضعیت کنونی نامطوبرتر خواهد بود. به همین دلیل، هر نوع desnibsازی سرمایه جهانی به انتربالیستیک در رابطه با ایران در حکم خافی از این است که کل بوروزوازی از دولت سرمایه‌داری اسلامی و مالکان سرمایه اجتماعی ایران گرفته نا بوروزوازر امریکا و اروپا و دیگران در آن به خیالات و تربیت و وضعیت به دام خواهند افتاد.

۲. جنگ سرمایه منطقه خوارمیانه و آسای غربی را در شعله‌های خود خواهد بلعید. این تناها بازار ۵ میلیارد دلاری ایران نیست که هر چه بیشتر و بیشتر از دسترس سرمایه‌های اروپای غربی خواهد شد، بلکه موقعیت بوروزوازی غرب در تمامی منطقه دچار مطابقت جدی خواهد گردید. در نظر یاریک‌می‌که هنوز هم عظیم‌ترین بخش گردشی سرمایه ثابت کل سرمایه‌ای اجتماعی ایران به طور روزمره در دو گروه سامان‌بندی سرمایه‌های جهانی به طور روتین از اروپا به ایران صادر می‌شود و جنگ سرمایه‌ورود روزنامه‌ای این حجم کلان سرمایه را سخت مختل می‌سازد. جنگ موقعیت آمریکا در عراق را در قیاس با حال نیاز بسیار و خیال‌تر خواهد ساخت و معضلاتی را در این بخش از دنیا پیدا می‌آورد که اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری غرب منی‌تواند فادره به تحمل آن باشد.

۳. سیر تحولات اقتصادی و اقدامات دولت اسلامی بوروزوازی در تغییر قوانین بازار کار ایران در طول مدت دهه اخیر سرمایه‌داری ایران را به یکی از منطقه‌ترین و ارگانیک‌ترین حووزه‌های نفوذ منشورها و تحقیر‌نامه‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی درآورده است. به تصمیم یاری از کارشناسان اقتصادی رژیم و اقتصاددانان و نظری‌پردازان محافل ایوزیسیون بوروزوازی، قوانین جاری سرمایه‌گذاری، تجارت
مناقشات درون بوروزوازی... / 185

خارجی و داخلی و پایان‌کار ایران هم اکنون حتی از قوانین جاری درون کشورهای غربی و آمریکا نیز بر موازین مقرر مراکز مالی و برنامه‌ریزی اقتصادی دنبال سرمایه‌داری منطقه‌تر است. مصوبات اخیر مجلس اسلامی سرمایه‌های غربی به گونه‌ای که بالاتر اشاره کردیم بیش از 90/9 قلمرو پیش یزد سرمایه‌ها را از کنترل دولت خارج و به سرمایه‌داران خصوصی داخلی و خارجی ارجاع داده است. تشدید سیستم‌اتیکی و قانون‌مندی نئولیبرالی استثمار سباعتان کارگران در ایران هن لحظه در زیر می‌باشد نسبت به شدید سازمان تجارت جهانی قرار ندارد که در برخی موارد از آن هم سیاس می‌فته است. ایران یکی از مطلوب‌ترین و پرسردترین جوشه‌های انبیاشت برای سرمایه‌های غربی است و سران جمهوری اسلامی در تمامی ادوار، و در دوره‌های نزدیک بیشتر از سایر دوردها، برای پیش نمایی واران اروپایی به پیش ریز بینش سرمایه‌های خود در پایان داخلی ایران تلاش کرده و می‌کند. عظیم‌ترین بخش نفت و مواد نفتی مورد نیاز جهان سرمایه‌داری از آب‌های خلیج و تنگه هرمز عبور می‌کند. هرگونه اخلال در کار عبور نفتکش‌های غولپیکر از این گذرگاه آبی می‌تواند ضربات سنگین اقتصادی بر اروپا و آمریکا و پاره‌ای اضطراب دیگری وارد می‌شود. حادثه‌ای که به طور قطع اتحادیه اروپا و راه‌پیمایی بدان رضایت نخواهد داد.

۴- هر اقامت نظام آمریکا علیه ایران، بازار داخلی انبیاشت و سامان‌برداری سرمایه‌ای اجتماعی ایران را به سوی الحاق ارکانکردن با بین و روئیه و هند و محدود شدن مبادلات روند سرمایه‌ای این کشور با غرب سوق می‌دهد و این امر روند ریزبندی میان قطب‌های عظیم سرمایه در جهان را به زبان غرب سبک خواهد کرد.

در یک کلام، حمله نظامی با توجه به خصوصیات مناقشات موجود میان آمریکا و دولت سرمایه‌داری اسلامی ایران نه فقط راه حلی به نفع آمریکا
نیست که، کاملا بررکس، بوروزوازی ایالات متحده را بازندگی واقعی این جدال می‌سازد. از راهکار جنگ و نسخه‌برداری‌های نظامی که یک‌دریم راه حل ندارد، مورد اصلاح محافل مختلف هیأت حاکم آمریکا از نوع توسه به محاصرا ی اقتصادی نیز نهایتاً مشکل بوروزوازی آمریکا و غرب را در رابطه با ایران حل نمی‌کند. این واقعیتی است که نمایندگان سیاسی سرماخاداری آمریکا با تمامی تحجه و عقبماندگی فکری اجتناب‌نامی از تاریخی خود و به رغم ظره روي در قول لفتی آن، در زرتشتی همان شعور مبنی و منجمد کاپیتالیسم خوشی، تردیدی در صحت آن به خود راه نمی‌دهند و درست بر هر همین می‌باشد که وزیر امور خارجه ایالات متحده دست به دامن همان راه حلی است که در سطح نخست این نوشته مورد اشاره قرار گرفت.

ما مقاله حاضر را با نقل غیرمستقیم مطلبی از «کانادولیز رابس» آغاز کردم. او درگفت‌های خود به نوع دیگری از چاره‌برداری‌های سرمان مبتلا به بوروزوازی آمریکا در قبال دولت بوروزوازی اسلامی ایران یک‌اشارت کرده است. «رابس» از ریکارده کاف سفید به تجربه لهستان رخانده است. از دید ما این محتمل‌ترین راه حلی است که دیپلماسی سال‌های آتی آمریکا در محور پیش‌بینی آن فرا خواهد چرخد.

بوروزوازی جهانی و دولت آمریکا حتی از سال‌ها قبل آستانه پیوستن به این راهبرد و پیگیری اجرای عملی آن را در ابتدا کرده‌اند. ببنیم که روي کردن به تجربه لهستان در استراتژی سرمایه‌داری آمریکا و اروپا چه معنایی را احراز می‌کند و چه فعل و انفعالاتی را در خاورمیانه، در رابطه با دولت اسلامی و در ارتباط با جنگ کاراگری و مبارزه طبقاتی درون جامعه ایران پایید می‌آورد.

در لهستان چه گذشت؟
مناقشات درون پوزوژاژ... / 187

جنگ جهانی دوم سطح تازه‌ای از تفسیر اقتصادی دنبال‌رود می‌دانست. بخش‌های مختلف سرمایه‌گذاری، طبقاتی است که عظیم اقتصادی شرق و غرب در آنها کار می‌کنند. در حالی که ایرانیان به خودشان به‌عنوان اردکانی در سرمایه‌داری دولتی ملّی شده‌اند، اما سیر آن‌ها توانایی بین‌المللی سرمایه‌داری و منحنی شکل، امواج طبقاتی جاری درون این کشور، فراز و فرو از زمانی که وی به منتها می‌آید. با سپس افزایش اردکانی را طی کرد. آمریکا و کل پوزوژاژ در حالسال‌های نخست بعد از پایان جنگ، آینده لهستان را با آینده خود هم‌پیوند می‌داند و به نقش ابادی خوشش دردولت ائتلافی وقتی این منظرها می‌کردند. سیر حوادث در کشورهای مختلف، خلاف این انتظار را ثابت کرد و جنگ پروسوس سوسیال پوزوژاژی موسوم به حزب کارگر لهستان، با غلبه بر رقابت غربی در دولت ائتلافی سکاندار بخش‌هایی از اقتصاد سرمایه‌داری دولتی کرد. جدال میان اشکال صورت منتفیت برنامه‌های دولتی با خصوصی تولید و کار کایاپلنسکی در لهستان تا آن‌جا به نفع شکل نخست و به زبان حالت دوم به پیش رفت. اما در ورود دیگر منافع جنبش کارگری کشور برخلاف محاسبات اردکانی بر سر اقدام حزب دولتی مسلئ سرمایه‌داری می‌کارگرفت. در سال 1956، بیش از 10 سال پس از پایان جنگ امپراپلنسکی دوم، جنبش کارگری در اعتراض به وضعیت نابسامان معیشتی توده‌های کارگر و خشمناک علیه فقر و فقاهت ناشی از استعمار سرمایه‌داری دست به یک خیپرگی کشورهای اجتماعی زد. این خیپرگی اگرچه در ظاهر موفق بود، اما محصول آن فقط شکستن تازه‌ردا در کارآماده جنبش کارگری لهستان ثبت کرد. یکم 1956، گومولکا کارگری از ایپرزیون حاکمیت سیاسی وقت، را از یک‌پانچ مصداق بی‌پره و به این ترتیب موج و سپاس خیپرگی کارگری به‌جای این که نظام سرمایه‌داری و طبقه‌سازی سرمایه‌داری لهستان را زیر فشار قدرت خود خود تسمه نقاله‌ای برای
چا به جایی این مهره و آن مهره در ساختار قدرت دولتی سرمایه‌داری گردید. گروه‌گرایی با سازمان‌های رهبری سراسر کیشلاتیستی در منحرف کردن مبادلات کارگران و نیروهای ساختن ویج چه بیشتر اتفاق سرمایه‌داری جنبش کارگری، نفس خوشش را در تحکیم هر چه بیشتر بندهد به دوگی مزده بر شانه کارگران افکار کرده و طبقه کارگر لهستان را در مقابل بورزشی و حزب سرمایه‌داری دولتی مسلط آن کشور بسیار بیشتر از گذشته خلع سلاح کرد. اصلاحات ارتباطی کارگرمایانه و در اساس کیشلاتیستی گروه‌گرایی جا با سرمایه کارگران ناراضی و خونه ساختن نطفه‌های مبادلات ضد سرمایه‌داری توده‌های کارگر تکمیل گردید و کتیبه توان قوا را به زبان جنبش کارگری بالا برده. جدید سال پس از این تاریخ، در ۱۹۷۶ طبقه کارگر لهستان یک بار دیگر زیر فشار معاینات معاصر و بی‌حقوقی‌های گسترده سیاسی و اجتماعی خود دست به کار خیزشی نوین شد. خیزش اخیر توسط گروه‌گرایی، «کارگر» بالا خزیده از پلکان مبادلات کارگران و دیگر اول حزب کمونیست به شدت سرمایه‌داری و شمار زیادی از کارگران در جریان آن توسط حزب سرمایه‌داری دولتی لهستان موسوم به «حزب پیش‌ترسمیت» کشتی شدند. محصول این خیش در عین حال عررف یک کارگر دیگر ایجادگر گیرا، به گرای کارگر قبیله به صفة قدرت زن و دولت بود.

طبقه کارگر لهستان در پی وقوع همه این رخدادها به مبارزه خود علیه شدت استثمار بی‌حقوقی سرمایه‌داری ادامه داد. اما موفق به سازمان‌دهی ضد سرمایه‌داری و روش‌های محو کار مزدی این مبارزات نگرفت. جنبش سرمایه‌داری نشان دهنده گام به گام توسط بورزشی به خون کشیده شد و ضایع محتقک آن‌ها از سیبیک و غبار و سرمود را حل‌های ارتباطی اردوگاهی مسیر دیده ای به سمت افقت فلو کار مزدی را سد ساخت. همه این مؤلفه‌ها دست به دست همداد و در تاریک زار برایند.
مناقشات درون پورزوراژ... / 189

خود شرایطی یافته آورده که تولید به سوی سیاسی، دموکراتیس و رفتمیسم راست اتحادیه‌ای بی منعکس تهدید می‌باشد. سرکوب شدن توسط سرماهی داری دولت یا بی‌پایه در کمونیسم، قربانی‌ها و عجز و سیاسه‌ای سازمان‌های پروفسوری می‌باشند، شدت استیم‌وار و استمکشی، همه و همه مسئول تغییر رو به حل‌هایی ضروری سیاسی است. رفتمیسم راست اتحادیه‌ای به سوی سرماهی اتحادیه‌ای همبستگی، را از بین خود منفی‌دان ساخت. پورزوراژ آمریکا، دو سیاست‌های غربی اجرا پرسی ساده می‌باشد این کشورها و اریب‌های کلیسا در سیاست‌های حداکثری و در اجرا پرده‌های مختلف این سیاست‌های سیاسی مؤثرترین نقش‌ها را ایفا کردن. اتحادیه همبستگی به ظرف اجتماعی، یکدیگر به سرعت همه این نیروهای کابینتیستی تبدیل شد و مثل پورزوراژ غرب، کلیسا و رفتمیسم راست اتحادیه‌ای از درون آن برای کل جنبش کارگری و سرنوشت مبارزه طبقاتی در لهستان تعیین تکلیف کردن. لحاق، و افزایش و نظریه‌های سیاستی غربی سروماهی بر روی سیاست‌های تغییر نسبی و تغییر، لهستان در نسبت‌های غربی نظیر تغییر سیاسی و اجتماعی سیاست را با موقعیت به پیش پرداخت و جنبش کارگری این کشور را به درنا کردن نشان می‌داد در آستانه سودآوری بیشتر و بیشتر سروماهی‌های غربی ذیل کردن.

آمریکا و تولید به رفتمیسم راست کارگری در ایران

به دنبال همه مباحثات بالا اینکه به نقطه شروع مقاله حاضر باز می‌گرددم. آنچه «کانادیلو رایس» در ماه‌های اخیر و در لایه‌ای مصاحبه‌های خود بر زبان راینه است حاضر به نگاه بررسی جدی است که کارگران آگاه ایرانی و کل کارگران دنیا باید با چشم باز به محتوا، روی‌کردن و عوارض تویش بار آن خبره شوند. وضعیت موجود ایران و سیاست حواضّت جاری جامعه ما با...
آنچه که در لهستان دهه ۷۰ جریان داشت شباهت‌های زیادی دارد.

لهستان در استراتژی کشورهای غربی مکان مهمی را احتراز می‌کرد.
سرمايه اجتماعی این کشور به حفظ و سوخت استعمار نیروی کار، درجه اکتشاف صنعتی، موقعیت آن در پروسه سامان‌بندی سرمایه‌گذاری و سرشنک کردن اضافه‌ای از استمرار شدید ۲۰ میلیون کارگر به فرازمین. بر انتظار سرمایه‌گذاری بین‌المللی بیش از حد مورد توجه دنبال غرب بود.

لهستان در قطب پندازی روز جهان کاپیتالیستی به قطب مخالف سرمایه‌داری غرب متعلق بود، جنبش کارگری کشور با رژیم سرمایه‌داری دولتی مسلط به طور مستمر در مبارزه و جدال به سر میرد. لهستان نقص مبادی و رودی آمریکا و کل بورزخواه غرب به جزوه نفوذ اردوگاه را ایفا می‌کرد و شکست آن استانه شکست اردوگاه ارژیابی می‌گردید. جنبش کارگری لهستان جنبش سرکوب شده و فقیر اقی غرو کار مردی بود.

رفرمیسم راست اتحادیهای در لهستان به یعنی سرکوب جنبش ضد‌سرماهه‌داری کارگران توسط بورزخواه و بر وی‌رانه‌های این جنبش مفهوم توانسته بود با سطح افتادار و مقبولیت به پن کند. اتحادیه‌های همبستگی تووان آن را داشت که نقش بازگاه نفوذ بورزخواه آمریکا و دولت‌های سرمایه‌داری غرب را با موفقیت ایفا کند. اینکه به رفرمزیسم راست سندریکالیستی در لهستان برابر امریکا و بورزخواه غرب موفقیت و کارسازترین راه حل احترام جامعه به سرمایه‌داری غرب بود. سران کاخ سفید و متحدان غربی آنها در آویختن به این راهکار و اوج شک هم اما‌راث پرآور رفرمزیسم راست اتحادیه‌های هیچ کوچک نکردند. آنان بسیار حساب شده و نجسجده به اتحادیه، به لحاق و سه‌ها و به کل رفرمزیسم اتحادیه‌ای آویختند و آنچه را که از طریق جنگ و لکشهکشی و حمله نظامی غیرقابل حصول می‌دیدند به راحتی به چنگ آورده‌اند.

کانادا‌ها راپس بسیار حساب شده از به کارگری جنگی لهستان دهه
۷۵ فقر بیستم در ایران دهه اول سده پیست و یکم سخن می‌راند. مراد رایس و دولت متعود از رجوع به تجربه لهستان به طور قطع تغییر رژیم سیاسی در ایران نیست. ما در همه جا در نوشته‌های مختلف و از جمله در همین مقاله موجود با الهه و شواهد بسیار شفاف تشییع کرده‌ایم که دولت آمریکا به وجه انطباق عظیمی‌ترین بخش برنامه‌بری‌ها و سیاست‌گذاری‌های دولت مورود سرمایه‌داری ایران با مقتضیات و مصالح سرمایه‌های غرب در طول ۲۵ سال گذشته وقف کامل دارد. از دید نظیر به همراهان پوروزوزی آمریکا قرار نیست دولت اسلامی سرمایه‌داری ایران جای خود را به دولت دیگر دیپلماید. بلکه این دولت باید پاره‌ای شاخ و بیرگه‌های مراحم خود را هرس کند و در این گذر خود را به طور همه‌سوی با نظم سیاسی و مدنی نتیجه‌برای سرمایه جهانی در تطابق قرار دهد. حصول این انطباق منتهی به بروز جدای است و بر همین مبنای دید پوروزوزی آمریکا جمهوری اسلامی باید به اشکال مختلف آماده فشار قرار گیرد، درجه‌ای از فشار و ارعاب که این رژیم را وادار به عقب‌نشینی کند و به قول تمامی شروط انطباق ناکاربرد سازد. تلاش و سعی برای تشکیل یک جبهه واحد منشکل از پیشترین بخش پوروزوزی بین المللی در مقابل پاره‌ای از رویکردهای دولت اسلامی سرمایه، توسط با محاصره اقتصادی، استفاده از مکانیسم‌ها و اهربهای بین المللی سرمایه‌داری مانند شورای امنیت و سازمان انتزاع ایمنی و بانک جهانی و نهادهای مشابه از جمله راهکارهای متعدد اعمال این فشارها و اجرای این تهدیدات است. پوروزوزی آمریکا به همین را هفکارها و اهربهای متوسل می‌شود تا دولت سرمایه‌داری اسلامی را به قبول انگیزه‌ها خود مجبور سازد. اما دامنه‌ی تأثیر این راه حلها بسیار محدود است و به‌هیچ وجه چاره‌کار دولت بوش و اختلاف آتی او نیست. رجوع به این راهبردها و شکردها هیچ لظمه
جدی به جمهوری اسلامی وارد نمی‌سازد و چنین یک‌پایه‌هایی که آن را تجربه‌ی بخشده، این شگرد‌ها و مقاله‌های جویی‌ها که تا این کننده به جویی‌ها از امریکا تغییر نمی‌دهد. این موضوعی است که یک‌پایه‌ها از امریکا ایالت‌های، به‌صورت مسجدی، کوثری، تاریخی، و عاطفی، حال آن، را درک می‌کند و درست به همین دلیل خانم را، پاداش و تعقیب همسروی او از موفقیت بوده به نوروزبی‌ای برجسته‌ای به نسبت افزایش یافته و امریکا مجبور ماجراجویی را اسلامی به دادن امید‌های بی‌شمار و انگیزه ارگانیک‌تر در نظام سیاسی نولپریلی دلخواه آمریکاست. دخیل بسته به دار قدرت، رف‌ریسم راست اتحادیه‌ای در جنبش کارگری ایران شالوده و استخوان‌نگی اساسی این راه حل بورزوزی آمریکا و منحجان غربی‌اش را تعیین می‌کند. این تناها راه‌کاری است که به طور هم‌زمان با یک تیر به دو هدف شکل می‌کند، یکی بسیار اساسی و سرنوشت ساز و دیگری مهم، هر چند استیلی نمی‌تواند. توانایی رف‌ریسم راست اتحادیه‌ای در سیاسی‌اند. بقیه و قمع جنبش طبیعی می‌تواند، می‌تواند اما هم‌زمان امیداران روز بورزوزی آمریکا در زمینه وادار نمودن دولت اسلامی به پاره‌ای عقب‌نشینی‌ها را نیز تضمین می‌نماید.

بروژوزی غرب و زمان‌آموز ایران، اکنون به امروز که به مدت‌ها بیش تمرکز بر روی تقویت رف‌ریسم راست سندیکالیستی در ایران را با هدف تار و مارسایر جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر ایران از یک سو و حصول انطباق جامع اطراف جمهوری اسلامی با منشورها و امید‌های و توقعات خود در سوی دیگر، دارا، مختلف کار در داده است و در این راستا به اقدامات و تسهیل دست‌پاژه‌های جنبش نولپریلی، کارگری‌اند و در خردت در طول 8 سال سکانداری، سفیده‌نگی حیات سرمایه‌داری ایران، مجازی ارتباط با رف‌ریسم راست اتحادیه‌ای را به مقدار زیادی بر روی
منشأت درون پورزوزایی...

آمریکا و غرب گشود، در این دوره بود که سازمان‌های کارگری ساختار نظم تولیدی، سیاسی و مدنی برگزاری مزدی از همه سو دست به کار شندند و بین «عمل کارگری» نظام سرمایه‌داری با علم و کلی جانبداری از حق تشکیل سندیکا و اتحادیه و فقط سندیکا و اتحادیه برای کارگران ایران و پارسی جنگی ارتجاعی کارگری به خود خود شکنید. سازمان جهانی کار در این گذر کوچک‌تره تا اول‌های نوع جوانه جنگی ضد کار مزدی ICFTU و و برای محو سرمایه‌داری درون جنگی کارگری ایران را در نظر به خشه سازند و ثابت‌با به طور هم‌زمان پارسی زبان‌زبان زمین‌زمام دارِ سرمایه‌داری ایران را در کار نهادن هم‌پیوندی نظم مدنی تولیدی سرمایه‌داری باری رسانند.

با این‌صورت دوره تفصیلی‌های جهت دولت اسلامی پورزوزایی را توضیح داده و محتوای دیپلماسی آمریکا و سرمایه‌داری غرب با هر کدام از این دوره‌ها را گفتگو کردم. در آنجا گفتگویی که فاصله میان قیام به ۱۳۵۷ تا سال ۱۳۶۷ به طور واقعی دوره بازنشستی نظم سیاسی و قدرت دولتی سرمایه‌داری و دورة سکوک جامع اطراف جنگی کارگری و نیروهای چپ بوده، دوره‌ای که جمهوری اسلامی از منظر سرمایه‌داری جهانی باید با موافقیت از آن عبور می‌کرد تا در گام‌های بعدی به مزومات نظم تولیدی و بازپرسی برنامرهای انباشت کابیتالیستی پاسخ دهد. در همان جا تصریح شد که رویکرد دیپلماسی آمریکا در مقابل دولت اسلامی در سرتاسر این دوره، انعطاف، سلامت، صبر و انتظار و تحمل بود. یک نکته بسیار قابل توجه در این دوره این است که عین همین دیپلماسی و رویکرد سیاسی را سازمان‌ها و اتحادیه‌های کارگری بین‌المللی نیز مو به مو رعایت و اجرا می‌کنند. این نیز از آغاز تا پایان این دوره در هیچ زمینه‌ای در مقابل هیچ یک از اشکال توخشم و دردسرگی و تجاوزات ثابت به ثانیه دولت پورزوزایی اسلامی علیه کارگران لب از نمی‌گیشتند. این اتحادیه‌ها و سازمان‌های جهانی کارگری در تمامی این دوره درست به
اندازه‌سازی سرانجام کاخ سفید و کل بورژوازی به همیشه بازتغییری نظام سیاسی
سربلیه‌داری و به ضرورت و مربی‌کننده‌ترین کشتار کارگران و تیپرهای
چپ توسعه بورژوازی و قواف و ایمان دارند. در طی این ده سال،
همه این اتحادیه‌های عظیم کارگری در مقابل فاجعه حمایت خون‌هایی روز
به روز در مقابل تیزی‌نگری شدن کلیه کارخانه‌ها و مراکز کار و تولید جامعه به
سالاخ خانه بورژوازی، در برای بلوغ قله و قضع هر اعتراض و خفه ساختن
هر نفس کارگران، در رابطه با فرستادن انبوه کودکان خانواده‌های کارگری
روی می‌ین، در مواجهه با تتریزان روسریه زنان کارگر گرسنگه به جرم
تن‌فروشی و تمام‌اشکال دیگر برپایی علیه کارگران، سکوت مطلول
اختیار می‌کنند. در دید مراسم این سازمان‌ها و اتحادیه‌های عظیم
کارگری علیه جمعیت ۴۰ میلیونی فرق‌پذیر شدن جمعیت ۲۰ میلیونی جمجمه کارگر در
مقدم بازتغییری نظام سیاسی و حزب‌ملی سربلیه‌داری ایران ارگمانی است که
پایه به حمایت وظیفه اتحادیه کارگری بودن به سربلیه‌داری تقدیم کرد. طی
این سال‌ها عظیم‌ترین بخش رفیع‌ترین اتحادیه‌ای ایران در قالب حزب
بوده و اکثریت و اقتدار کارگری این خود پاسداران و کمک‌گری و مزدور و
عمله اکثریت اسلامی بورژوازی برای بازتغییری نظم سیاسی و دولتی
سربلیه‌داری داشته‌اند. در این دوره آگر زمامداران وقت سربلیه‌داری ایران
نه شبکه‌کارگری سیاسی پاسداران و وزارت اطلاعات که حتی خود سباه
پاسداران با باشی‌گری مه‌تاریسی آن را روانه اجلاس سازمان‌ساز
جهانی کار می‌ساختند حتی‌موده استقبال و تکریم و تعظیم بیش از حد
قرار می‌گرفتند.

در فاصله ۶۰ تا ۶۷ در شرایطی که جنگی کارگری ایران از زمین و
آسیاب آماده دم‌نشانه‌ترین بورژوازی ناتاییدنی دولت اسلامی
ICFTU بورژوازی بود، پیوندهای به اسم
۵۰ ساله مولود دست قابلی
هوشمند کاخ سفید و بورژوازی غرب اصلی دیده به جهان نگشوده است!
مناقشات درون پورزوراژی... / 195

مخالف است و قرار نبود هیچ کارگر ایرانی با نام آن آشنا باشد. مصالح
عالیه بازتابت نظم حکومتی پورزوراژی، ضرورت در هم‌کوبی دیدگاه‌های
انقلاب و فضیلت نهایت مقدس هست و نیست طبقه کارگر ایران در این
راستایی، کل موج‌هایی این تشکیلات را به گفتگو می‌یافته که کسب
سی داشته. در تمامی این مدت پیدایش نام‌نام‌های است و
برخلاف دوره‌های بعد، اصلاح ۱۵۰ میلیون کارگر را نمایندگی نمی‌کند،
مطلق طبق نماینده ۱۵۰ اتحادیه سراسری بین‌المللی کارگری نیست. گال
رایدر ندارد و گاهی رایدرهاش نامه نوشته به رئیس‌جمهوری را یافته
تا این زمان هنوز درس جغرافیا نخوانده و نام
آریستا. درصد ایران و طبقه کارگر ایران را در نقشه جغرافیایی جهان ندیده است. آدرس
رئیس جمهوری ایران را نمی‌داند و از چگونه هر نوع مزاحمت نامه نگارانه
برای رئیس جمهوری و تکرار خاطر شریف آنها سخت مدعی است.
دیپلماسی سران کاخ سفید و پورزوراژی جهنی در رابطه با سیر
مبادره طبقاتی در ایران توسط اتحادیه‌های کارگری، سازمان جهانی کار و
با تعدادی مختصات و مولفه‌های زمان‌بندی مشابه، آن گاه به کام
اجرای نهاده شد. وقتی که نظم سیاسی و حکومتی سرمایه‌ها به طور کاملا
بازتابت شد، وقتی که دولت سازندگی ورودی‌های بر ارتباط قدرت
نست و بازسازی نیولوگرانی اقتصاد کینتیستی با سرعت تعداد شروع
کرد، وقتی که اردوگاه سرمایه‌های دولتی از هم باشند، دیپلماسی
آمریکا در رابطه با ایران نیز راه تغییر در پیش گرفت و منابعی از سازمان
جهانی کار باید سهمی این خانه کارگر و شرکاهای اسلامی کار بهتر
است در هنگام ورود به ادغام سالانه این سازمان کمی قیفه خود را
دستکاری کند. منابع عمده دولت رفسنجانی در کار انحصار جامع
الاطراف پرورا فیلما ترکیبی، سرمایه اجتماعی ایران در توش باره
محاسبات نیولوگرانی، پیش‌گرفته وی در سلاطین آخرين بهزامان‌هاي
معیشتی کارگران به نفع کل سرمایه جهانی، پایان جنگ سرد و رفع خطر ازدواج سرمایه‌داری دولتی، خیال سریع سازمان جهانی کار را بر آن داشت که آراشی چهار هیأت اعضا سالانه جمهوری اسلامی به نشست سالانه را دستور کار خود سازد. در این زمان است که سازمان مذكور اندکی اندکی برای نماینده‌گان خانه کارگر و شوراهای اسلامی، شناسته و عبا و ردا واقعی مناسب با فضای اجلاسه مطالبه، مکند، و می‌کوشد تا دولتمردان دینی سرمایه‌ای اجتماعی ایران را متقاعد سازد و همین ترکیب ضدکارگری و پلیسی عمله و اکثر سرکوب کارگران توسط بورزوازی زیرنم نماینده‌گان سندرکایی به محل نشست سالانه اعلام دارد.

شروع کار دولت خاتمی و توسعه تحولات کارگرنشت نئویبرلای
اقتصادی به قلمرو ساختار نظام مدنی و سیاسی در ایران بورزوازی غرب و بیشتر از همه آمریکا را در هنگامی که فرو برد، نئویبرلایسم امیریستی سرمایه‌داری همه تووان خود را برای تقویت جنبش ارتجاعی ضدکارگری نئویبرلای بورزوازی ایران در نبرد. بخشی از بورزوازی ایران نیز که به ناجی کار سرکوب سببیه جنبش کارگری ایران و حمام خون‌های روزانه بخش‌های مختلف ابواتجمی طبقه کارگر ایران را با موقفی به پیش برد به برای آینده این طبقه نسخه سندرکایی پیچید
تا در این گذش جنبش سرکوب شده کارگران را در دورستان رفتمسم راست اتحادیه‌ای دفن کند. این کار مورد حمایت بورزوازی نئویبرلای جهانی بود و سازمان جهانی کار و ICFU و دیگر نهادهای اتحادیه‌ای بین‌المللی برای به شمار رساندن آن عزم جرم کردن و برای همکاری با دوم خرداده‌ها کمک همت بستند. در این دوره کل بگر مگوهرای سازمان جهانی کار و جنبش اتحادیه‌ای جهانی با جمهوری اسلامی مو به مو عیان همان نسخه‌برداری‌های بورزوازی غرب در سطح جهانی و نماینده‌گان نئویبرلای بورزوازی در ایران است. ICFU نقل لبه دوم پیچی
جنگی‌نِوگرایی سرمایه‌داری در داخل را ایفا می‌کنند و برای طبقه کارگر ایران درست همان راه‌حل‌ها و نوع سازمان‌هایی هایی را مطالعه می‌نماید که نوگرایی‌های داخل طرح و پیشنهاد می‌کند.

پایداری بخشی از پرزورنی ایران بر حفظ و منادی‌کاری نهاده‌ای پیش‌ساخت مانند خانه کارگر با‌شوراهای اسلامی به عنوان سازمان‌های کارگری با همان محترم و جهت مورد انتقاد ICFU قرار می‌گیرد که مورد اعتراض نوگرایی‌سپس پرزورنی درون جامعه ایران نیز قرار دارد. در این دوره در رابطه با جنگ ایران از اعضا نماینده بایر بررسی کشتار کارگران خانواده آباد گرفته تا حمایت از دستگیرشدنی اول‌مهمه می‌سر و همه تلاش‌های دیگر این نهاد دیفیقیث از همین منظر طراحی شده. نامه‌های مکرر آقای گای رایدر به خانم در این مدت بن‌حاو اعتراف از اب دوست‌بزرگ وب Темین نوگرایی سرمایه‌داری است. ممکن است گفته شود که اگر اتحادی‌های کارگری دنبای طول دل‌سال‌ها خیز هر چه انجام داده‌اند در انطاق با سیاست‌های پرزورنی غرب و آمریکا و فقط با هدف تقویت رفرویسم است اتحادی‌های در ایران پرود است پس چرا به کشتار کارگران خانواده آباد، دستگیری کارگران شرکت واحد و از هم‌عمتی بی‌کاری و محاکمه ی دستگیری و محاکمه یا دستگیری اول‌مهمه ۲۰۰۴ مورخ متغیر شده‌اند؟ پاسخ این سؤال بسیار روش و به قدری دقیق است که نیازمند هنیج توضیحی نیست. تقویت رفرویسم اتحادی‌های پرزورنی‌های تنا در زیرچه جانی‌داری از مبارزات کارگران است که می‌تواند خود را طرح و توجیه نماید و کسب وجه کند. با دفاع از کشتار کارگران خانواده آباد با حتم سکوت در حال آن، با به اعتینای به سرکوب و سهیم اعتصاب کارگران
شرکت واحد و کف زدن در قبال دستگیری شدگان اول ماه مه سفر نمی‌توان
با جنیش کارگری وارد دیالوگ شد و طبیعتاً نمی‌توان برای احلال آن در
رفهمیسم راست اتحادیه‌ای کاری انجام داد. ICFU و سازمان جهانی کار
برای رسیدن به اهداف کتابخانی‌تی نتویلیرالی به راهکارها و شکردهای
خاص خود نیازمندند. آن‌ان در این مقطع خاص زمانی و تا مدت‌ها به‌سا
علیه اذیت و آزار عناصر رادیکال ضد‌سرماه‌داری درون طبقه کارگر هم
dست به اعتراض بزنند، کمی این که در مورد دستگیری شدگان اول ماه مه
سازن این کار را انجام دادند. حمایت عاجل از فعالیین ضد‌سرماه‌داری
یک پیش شرط تعبیر کننده نابودسازی آجل جنیش
ضد‌سرماه‌داری طبقه کارگر ایران است.

باداوری نکات بالا و تعقیب در رخدادهای چند سال اخیرگوهر بارز این
وافقت است که بروسه اجرای آنچه خانم رایس اموز مورد اشاره قرار
می‌دهد، دیری است که آغاز شده است. حق تشکیل صندیکاپی و فقط
صدیکاپی برای طبقه کارگر ایران در تمامی این سال‌ها مفصل دید
جنیش سولییرالی در دوم خرداد و
ICFU مشترک دخالتگری
یک پیش شرط تعبیر کننده نابودسازی آجل جنیش
ضد‌سرماه‌داری طبقه کارگر ایران است.

غریبه نگاری‌های یی در پی کای رایدر به سران جمهوری اسلامی،
اعزام نماینده ICFU به ایران زیر نام پیچیده مسئله کشتار کارگران خلوت
آباد، نظیره به دفاع از مبارزات کارگران شرکت واحد و اعلام آمادگی
برای شرکت نماینده جهت در دادگاه‌های دستگیری‌های اول ماه مه
سفر هم‌ه Markt همین هدف را دنبال کرده‌اند.

حمایت تمامی چهارده سرشناس جنیش نتویلیرالی دوم خرداد از
حق تشکیل صندیکاپی کارگران شرکت واحد دفاعی جنیش از این پرسه
است. فراخوان علی افشانی با مضمون ضرورت دفاع از فعالیت صندیکای
شرکت واحد در سفر اخیر او به آمریکا و به دنبال شرکت در برنامه
ضیافت سانترهای آمریکایی گوشتهای از همین ماها است. سیمینار سراسری انجمن پژوهش ۲۰۰۰ در ماه زودین آینده در شهر استکهلم با هدف همین پروژه برگزار می‌گردد. دولت آمریکا و متحدان اروپایی وی طرح‌های زیادی را در ILO و ICTFU برای پیشرفت این سیاست از طریق دستور کار داشته و در نهایت بورزوراژی آمریکا برای اجرای این طرح‌ها هزینه‌های مالی بسیار کلانی را پیش‌بینی کرده است.

یک سؤال مهم در این راستا این است که چرا آمریکا و سران اروپا در کار مقایسه در کردن بورزوراژی ایران به برجستهی عقیق‌نشینیها و تجربه انتظارات خود بر دولت اسلامی، به رفرمیسم راست اتحادیه‌ای متوسل می‌شوند و چرا تولید به این راه‌کار را مهم تلقی می‌کنند؟ پاسخ درست به این سؤال نیازمند تعمق در اساس کشمکش و درجه برآمد و سطح موضوعیت آن است. ما به تفصیل گفته‌می‌کنیم که کل ماجرا در تقابل طرفین برای گرفتن اختلاف می‌شود. بورزوراژی ایران حصل عظیمتر است از اضافه ارزش تولید شده توسط طبقه کارگر بین المللی را مطابق می‌کند و دولتهای غربی حاضر به قبول این سهم افزودنی به یک کاهش حصة سرمایه‌های اجتماعی جامعه خوش نیستند. دولت اسلامی باره تحمیل خواسن در خود نیازمند اعمال قدرت افزونتر در سطح منطقه و جهان است و دولت‌های خریف بالای‌خات آمریکا تلاش می‌کنند که از دستاپیا جمهوری اسلامی به ایران موقعیت برتر جدی‌گرایی کندند. در بحث با‌لا و در سیاسی‌ی از نوشت‌های دیگر به کار تصمیم‌گیری که مسئله جنگ و برندایی و جایگاه جمهوری اسلامی در کار نیست.

رژیم موجود ایران برای آمریکا و اروپا مطلوبترین و بهترین رژیم است، مشروط به این که از پارهای زیادی طلبی‌های خود صرف‌نظر کند. ترجیح رفرمیسم راست اتحادیه‌ای گزینه مین‌جیده‌ی در این راستا است. در جامعه‌ای که از یک قرن پیش تا حالا سرنوشت رابطه کار و سرمایه محور
این توضیح واضح است که بورژوایی امریکا و سران اتحادیه اروپا فقط به رفرویسم راست اتحادیه‌ای درون و حاشیه جنبش کارگری متوسل نمی‌شوند. آنان به‌همراه سیاست‌ها جدید و از هر دستاوردهای برای رسیدگی به هدف بی‌هیله می‌گیرند. در همین روزهای حاضر مشاهده می‌کنیم که دولت‌های غربی به سرکردگی آمریکا، از ماجرای مبنی‌الو تنوالی چرخه سوخت‌هسته‌ای چه مستمسکی برای فشار بر رقیب و حصول امتیاز از دولت اسلامی به راه اندماخته‌اند! توسل به رفرویسم راست اتحادیه‌ای نمی‌تواند راه‌های پایداری از گذشته به جای گذشته باشد.

در ایران، جنبش کارگری به رغم بی‌نشانی و موقعیت سرکوب شده‌اند. بی‌نشانی و چهار لحظه تازه و دستی خودیوندگان نسبت به طبیعت انتظار می‌دهد که به تاریخ روزگاری خود بعد از این روزگاری و دیر پس از چهار بهتر می‌تواند. اما همچنین، این روزگاری‌ها به سزایان‌های و بی‌پای اولین حالت هم با دل‌بیثی جمهوری اسلامی در حال مبارزه است. حتی رفرویسم راست

۲۰۰ / علیه کار مزدی

اساسی تمامی مجددات و مرکز رجوع هر سیاست و سناریو و جایع‌الباطین است، در مکمل‌کنی که، به بی‌یه‌بر دهه‌های اخیر طبقه کارگر نیروی سرمایه‌داران از هر پیروزی و شکست طبقاتی است، در چنین جامعه‌ای بدون تمرکز نباید بر روی تعیین سرنوشت جنبش کارگری نمی‌تواند به‌یک‌درصد هیچ سیاست و طرح معینی اهمیت دهد.

 Phoenix 24
امتحانات درون پورزوزاری... 2001

اتحادیهایی که تا مغز استخوان در تار و پود ملی مانندگاری سرمایه منحل است یا هم برای حصول مطالب اولیه در فرمیستی خود مجبور است با رژیم سیاسی درگیر شود. این امر پورزوزاری آمریکا، اروپا و اثر آن را به سرمایه‌گذاری بر روی رفرمیسم رای است اتحادیه‌ای بسیار دلگرم می‌سازد.

با همه این‌ها، دلیل ریپورت دولت آمریکا و متحدان آمریکا به رفرمیسم راست سندیکالیستی نه فقط در این نکته خلاقانه نیم شود که خلاصه کردن آن در این مؤلفه می‌تواند افتادن با ریپورت نخواهد بود. ولی به رفرمیسم راست اتحادیه‌ای از سوی دولت‌های آمریکا و اروپا در عین حال که امتناع به نیرویی با هدف فشار بر رژیم اسلامی و گرفتن انتشار از این رژیم است، در اساس سنگ بنای م(SS) محسوب برای قلع و قمع جنبش ضدسرمایه‌داری و لغو کار مزدی طبقه‌کارگر است. نمک به رفرمیسم سندیکالیستی، صرف نظر از دلایل بالا، برای پورزوزاری آمریکا و اروپا این حسن را نیز دارد که بخش قابل توجهی از پورزوزاری ایران نیز از آن استقبال می‌کند. جانپلاره‌ای اپوزیسیون‌کرده لبرال‌چین، ناسیونال چین و ناتورال متمایل به غرب از حق تشکیل سندیکا برای کارگران به عنوان بدیل برای سازمان‌های ضدسرمایه‌داری کارگران و اعتراض آن‌ها به نیلیست شدن فعالیت‌های سنندیکالیستی موضوعی است که پورزوزاری آمریکا در ارزیابی تلاش خود برای ایجاد یک اینره نفوذ اتحادیه‌ای در جنبش کارگری ایران بر روی آن حساب می‌کند.

سخن با کارگران ایران

کمی کمتر از یک قرن است که ساختار تکنیک و سازمان‌های جنبش کارگری ایران به عنوان جمعیت متحمل طبقه کارگری دوست فعالیت و توسعه‌ای این طبقه سنگینی می‌کند. با همه این‌ها، این جنبش تا این لحظه سخت پراکنده و غیرمشکل‌مانند است. ترکیب نیست که فشار
دیکتانوئی هار و عریان پورژوازی همواره و در تمامی دوره‌ها به عنوان اساسی ترسین مانع بر سر راه سازمان‌بندی مبارزات کارگران قرار داشته است. پورژوازی در کلیه زمان‌ها هر نوع تلاش برای متشکل شدن ما را در نظر گرفته کرده است و همگان در پارادای شرایط و مراحل که‌ی هدف است که از طریق عملی و اکثریت نوعی ایزور کنترل و سرکوب و قلع و قمع مبارزه طبقاتی توده‌ها مانع تاکید کند. ستندیکاهای نسبتی به یکی دو قوام و سیدنی‌های طبیعتی، سنینی‌های ساخته و پرداخته حس زحمتکشان بقا و کاشانی، سنینی‌های سواری ساخته شده، شوراهای اسلامی کار، خانه کارگر و امثال این‌ها هم‌آموزه‌اند. ویژگی ویژه تمامی این تشکیل‌ها، معماري ضدکارگری و گاهی فاشیستی آن‌ها از سوی رژیم‌ها با هدف متلاشی کردن جنبش‌ها از درون و سرکوب آن از بیرون بوده است، اما نوع تشکیل‌های سرمایه‌سالار منطبق بر مصالح و منافع طبقه سرمایه‌دار و با طرفیت به‌سیار قوی و موتر زمینگ‌پس‌زاری و انجام فکرت پیکار طبقه‌ها مطالعاتی از اشکال بالا و در ستندیکاهای سیاسی رژیم ساخته خلافه توزیع‌خورده معلول یافته فقط دولت بودند تشکیل‌ها نیست. تشکیل باشد ظرف مبارزه ما علیه استثمار و ستمکشی و یحقوقی و همکار یکسان از نظام سرمایه‌داری و در همکار حالت سنتی خروش طبقه ما برای تأیید این نظام باشد. ما طبقه‌های هستیم که سرمایه و شروت و همه نیست نیست دنیای موجود یا تولید می‌کنیم اما همه محصول کار و زند و تولید و مراکز‌مان از کف می‌آید لغو، معالج و زنگی اجتماعی و از حیطه هر نوع دخالت ما خارج می‌شوید و به سرمایه سرمایه‌داران پذیر می‌گردند. ما بر همین اساس قبل و گریزناپذیر به طور مستمر در کلیه قلمروهای زنگی اجتماعی خود با نظام سرمایه‌داری و برای نابودی سرمایه‌داری در جنگ به سر می‌بریم. ما تشکیلی می‌خواهیم.
که جهته توقف‌های این مبادله سراسری و طبقاتی و ضدسرمایه‌داری باشد.

سرمایه‌داران و مدفوعان نظام برخورداری مزدی از امکان‌های مبادله ما و تقابل قهرمانی و طبقاتی هم‌رویی یا با خودسان و با نظام مبتنی بر کار موردی را خوب درک می‌کنند. این گروه‌ها نیز تلاش و تلاشی دارند که برای مشکل‌شناسی استیتگی استیتگی و اساس موجودیت این نظام را جلوگیری کنند. به همین دلیل در پارادایم شرایطی که به هم مرتبط، مسائلی مانند مشکل بودن بی‌آزاری باشد. فردی که تعریف و ستیز علیه استیتگی برخورداری از مشکل‌های منطقه بر فاگه‌های و مشتری‌های مزدی سرمایه‌داری که این دسته‌های استیتگی و اجتماعی است. این نوع سازمان‌هایی که در سرمایه‌داری به علت همبستگی آگاهی و سرمایه‌داری مثبت دنیا سیاست‌های خوب می‌شناسند. جنبش اجتماع‌های، نه جنبش کارگران علیه سرمایه‌داری که فرض‌های مدیران این نظام برای کارگران قبض ربح مبادله‌کاران علیه استیتگی مبتنی بر سیاست‌های سرمایه‌داری است. اجتماعی و سندیکا به ظرف جنگی‌کن بر این استیتگی برخورداری از کارگران خلق سلاح و تسلیم استراتژیک و تاریخی نهاده‌های کارگر در مقابل سرمایه‌داری است. سندیکاها و اجتماعی‌ها نه حالات مشکلات کارگران که مناسب ترین و سیاساتی حل مشکل سرمایه‌داران در رابطه با جنبش کارگری و بهترین ابزار جاویدانسازی سیاست استیتگی برخورداری کابینتیستی برکار و زندگی و
هستی اجتماعی، طبقه کارگر دنیایی است. این به کارگران اروپای غربی و شمالی در روزگاران گذشته توانسته‌اند یک حداکثر معیشتی و نان جهور و نمیر و سطح سیاسی نازی از رفاه اجتماعی را بر بوروزرازی کشورهایان تحمیل کننده نه دستاورد. جنبه انتظاری که غنی‌ترین جنبه‌نشینی از وقوع انقلاب‌های بزرگتر، انتخابات اول، سال‌های طولانی جنگ، طبقاتی کارگران فرانسه و آلمان و اسلوونی و ایتالیا و جنایی دیگر علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقاد ها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری نیوهداند. بر اساس نتایج این سیستم کارگران، طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری بوده است. انتقادها در اروپا در هیچ یک از سال‌های سده بیست و هشتم کازاک، حضور طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌داری B
سکوت اتحادیه‌سازی با مسئله پای جوامع و حساب‌کشی از دولت بورژوازی اسلامی ایران یکجا به هم امیخته شده است. واقعیت این است که امروز در جامعه ما سه راه حل متمایز و متضاد برای سازمان‌بایی جنبش کارگری وجود دارد و در مقابل هم صفح آرایی کرده است. این سه عبارتند از:

■ تشکل سازی پلیسی دولت‌ها
■ تشکل سندیکالیستی و اتحادیه‌ای
■ تشکل ضد کارمزدی و برای محو سرمایه‌داری

تكليف شکل نخست معلوم است و هیچ کارگر ایرانی نیازمند شنیدن هیچ حرفا در این راپه لیست. تشکل نوع دوم نیز تشکل تسلیم کارگران به‌عنوان نشانی از سرمایه‌داری است. بخش های بسیار و سیعی از بورژوازی ادعا و سبب یا مشروط آن را تأیید می‌کند و به عنوان راهکار موتری برای غلبه بر جنبش کارگری از آن حمایت می‌کند. یک نمونه را فراموش نکنیم. این‌که بورژوازی مستمها و در هر دهه مسئولیت با ملر شما با دیوانه بروز پروض ارزایی سرمایه در سطح جهانی و حوزه‌های داخلی، حد و حضور دخالت این اتحادیه‌ها، انظار برنسبی بر موجودیت شان، تقیان با تضعیف آنها، محترم سیاست‌ها و جا و میان گذشته‌گری آنها را موضوع سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌برداری‌های خود می‌سازد. به طور مثال، اتحادیه‌های کارگری اروپایی اگر در بخش‌های این قرن بیشتر با توجه به سطح اراضی فوای طبیعی درون قاره و رش سوده‌ور روز سرمایه‌ای اجتماعی این جوامع، محق به طرح برجست مطالبات معاونت کارگران بودند، امروز در گذر مجاز به پیگیری این مطالبات نیز نیستند. این اتحادیه‌ها در حال حاضر باید مجری سیاست‌های ناپایداری سرمایه‌داری و تحمل این سیاست‌ها بر کارگران باشند و درست همین نوع سازمان‌بایی سندیکالیستی و اتحادیه‌ای با همین نقص و روبکرد است.
که اینک توسط سرخه بوروزوازی آمریکا و اروپا، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، ILO و ICTFU هم برای جنگی کارگری ایران نسبت‌پذیری می‌شود. بالاخره توضیح دائم‌کن که کل حساسیت شدن و فعالیت شدن در سازمان اخیر در طول ۲ سال گذشته در رابطه با جنگی کارگری ایران درست در همین راستا بوده است و از همین جا نشأت می‌گیرد.

این نوع مشکل شدن کارگران متاسفانه به طور معمول مورد حمایت طرف نسبتاً گسترده‌ای از نیروهای "چپ" نیز بوده و می‌باشد. در طول همین ماه‌های اخیر این طرف نیرو مبهم ایرانی را می‌شناسد که در سوال‌های سیاسی که قطعاً تا شماری از فعالیت‌های کارگری چپ، حتی ابرکنندگی از فعالیت‌های هم‌جوحتی جنگی ضد سرمایه‌داری، بی‌اعتته به نقش ICTFU، نسبت به ایران و بوروزوازی غرب، نفس فعلی شدن این نهادها در رابطه با جنگی کارگری ایران را مشتاقانه ارج نهادن و از آن استقبال کرده و این استقبال نه محسوس بی‌اطلاعی محال یا افراد مذکور از سه‌گانه کار اخلاقی‌های کارگری و نه نشان توس‌ل‌‌ین افراد با گروه‌ها به تاکتیک اخلاقی صورت یافته و راه همکاری‌های کارگری ایران به کنار هم‌حمایتی نوع نگاه، راهبرد و راهحل به‌نام‌های چپ غیرکارگری است. کاری که اینان انجام دادن مطلعاً از سمت‌های یک‌سان به کم سابقه‌ی بازی‌های باید در قبال به اخلاقی‌های مختلف بوروزوازی، به طور فعلی یا منفعل با اعلام یا بی‌اعلام، به بهانه‌ی مقابله با یکی در کنار دیگری قرار گرفته است. حتی اگر به هیچ کدام نیست، انتخابهی راهبرد، سیاست و راه حل راجوال کارگری و ضد سرمایه‌داری نیز نشده است. این بخش چپ در معارف‌‌سازی حیات خوشی، چپ فعال در کارزار طبقاتی نهاده‌های کارگر علیه سرمایه‌داری نبست، کمونیسم او به رغم نگارش طومارهای نقد کمونیسم بوروزوازی، به رغم نشون‌‌رساله‌های مفصل در مورد سرمایه‌داری دولتی در دنیا اردوگاه‌های شوروری
مناقشات دورن يوروزو... 

سابق، همچنان نقش مجاز استخوان کمونیسم بوروزواری و سرمایه‌داری دولتی است. فعالیت روزمره ای در رابطه با جنبش کارگری راهکار ارگانیکی تاکیدی به سوی چهارگانه شکل موجود کار مزدی با شکل دیگری از همین شیوه تولید و منابع اجتماعی است. روابط ویژه وی از مشخص شدن تونده‌های کارگر راهبرد تدارک و تجهیز کارگران برای پرداخت نویعی سرمایه‌داری دولتی منطقی با متفاوتی تجربه اردوگاه است. حزب از طریق سهم کارکنان در همان ورودی را است. رژیم استریت وی نوعی صدر رسم بودن فرآیند انتقاله از دولتی در نوع دیگری از برنامه‌ریزی روابط خرد و فرآیند سیاسی کار است. این بخش از چپ تاریخ خود را قیم و صاحب اختبار جنبش کارگری دیده است، حزب خود را حزب کارگران تقلیل کرده است. تونده‌های کارگر دنیا را فناق. ظرفیت مبایتی سرمایه‌داری و برای محو سرمایه‌داری داسته است. نقش تونده‌های کارگر را در پاسخ به فرآیندهای حزب خلاقیت کرده است. از کارگران خواسته است که برای حصول مطالبات روزمره‌بان سنگینا برای داده و برای تغییر نظام موجود یا، به بایان دیق‌تر، برای به دسترسند حزب و استقرار نویعی سرمایه‌داری دولتی، از درون سنگیناپایان گوش به زنگ فرآیندهای حزب باشدند. انگشال از دخالتگر خلاص پراکسیس در حکایت سازمانیهای پروپاژ مربک پیکار روزمره طبقه کارگر علیه استعمار و به حقیقه سرمایه‌داری و کلی موجودی نظام برون‌تری مزدی، امکان اتخاذ سیاست مستقل کارگری و ضرورت سرمایه‌داری در مقابل مناقشات الناپر قبیله بوروزواری را از این طرف سلب کرده است و، درست به همین دلیل، با نژادی هر شریعتی هر چند به‌بیان بسیار ساده به بیان‌های کنده این ب آن بخش بوروزواری سقوط می‌کند. در طول ۲ سال اخیر هیچ یک از این گروه‌ها با فعالیت کارگری از
خود نیروسیدند که چگونه و در چه پروسه‌ای یکی‌باره دوران غیبت کرای ILO یا ICFU ایران توسط بورژوازی به دوره حسابسیون مستقلانه و دخالت‌گران پرسور به چیز یک تبدیل شد؟ از این گروه‌ها نگفته‌ها چرا ILO یا ICFU ساخت و صامت در قبال سلناخی ۲۰ مسئله جنبش کارگری ناکهان خون‌درا کارگران خاتون آباد شده است؟ فعال کارگری در اینش از آن تا آن باید چگونه به فکر فرو نرفت که منظره واقعی نویسنده نامه از این همه عزیزم گفتن و جانم شفافیت چیست؟ بخش اعظم محافل و احزاب و فعالیت‌های کارگری چیپ حاضر نسبت به این پرسش‌ها چیه حساسیتی نشان ندادند. به این دلیل روش نیست که فعال واقعی آگاه جنبش ضدسرماهی‌داری طبقه کارگری نبودند. این بخش از چپ و فعالیت‌های طبقاتی و ضد کار مزدی نکوایندند که، بر عکس، اقدامات اجتماعی کارگری و به پیام دیگری از خویشتی از برون‌زوری علیه یک بخش دیگر و ملمعه نشان جنبش کارگری در این راستا را رستاخیر عظیم انتخاب نمودند و صدای کارگر نمایندگان سختی و ادعایی که اوراق سیاسی طرح آنها به صورت برگی فاجعه آمیز در کارنامه این چسب غیر کارگری و سوسیال برون‌زوزی بافتی خواهد ماند. آنچه این طیف از چپ با فعالیت‌های کارگری انجام داده شده در ترجمه واقعی و زمین خود سوا استقبال از تبدیل شدن به پاپاگاه بخش از برون‌زوری جهانی در مقابل بخش دیگر نبست. فعال کارگری خوشدل به مکاتبه با گاگای راپید بریدن که گاگای راپیدرها نه در صف طبقاتی اور، نه حامی مبارزات وی، نه دشمن سرمایه‌داری، نه معرض به سرکوب کارگران توسط جمهوری اسلامی که خدمت و حمایت سرمایه‌داری علیه کارگران‌ها گای راپیدرها، و اتحادیه‌های کارگری ایرانی‌جهیزی یک
ناهیدها تاریخیاً و مورد تألیف و رایگیری می‌باشد و بین این دو حالت انتخاب می‌گردد. در اینجا به تحقیق و بررسی موضوع بحث می‌شود و نتایج آن را به راهکارهایی ارائه می‌دهد که باعث افزایش شرایط سنگین کارگران و نیز بهبود شرایط کار گزارش می‌شود.

بحث کارگری ایران در کنار مناقشه‌های عالمی با تحقیقات مختلف بورزروژایی نبوده و می‌باشد. این امر در پی کاهش و تغییرات در رفتار و نظرات کارگرانی که در اینجا نشان داده می‌شود. در اینجا به نتایج تحقیقات مختلف و تحلیلی که در اینجا ارائه می‌شود، نتایج آن را به راهکارهایی ارائه می‌دهد که باعث افزایش شرایط کار گزارش می‌شود.

بحث کارگری ایران در کنار مناقشه‌های عالمی با تحقیقات مختلف بورزروژایی نبوده و می‌باشد. این امر در پی کاهش و تغییرات در رفتار و نظرات کارگرانی که در اینجا نشان داده می‌شود. در اینجا به نتایج تحقیقات مختلف و تحلیلی که در اینجا ارائه می‌شود، نتایج آن را به راهکارهایی ارائه می‌دهد که باعث افزایش شرایط کار گزارش می‌شود.

بحث کارگری ایران در کنار مناقشه‌های عالمی با تحقیقات مختلف بورزروژایی نبوده و می‌باشد. این امر در پی کاهش و تغییرات در رفتار و نظرات کارگرانی که در اینجا نشان داده می‌شود. در اینجا به نتایج تحقیقات مختلف و تحلیلی که در اینجا ارائه می‌شود، نتایج آن را به راهکارهایی ارائه می‌دهد که باعث افزایش شرایط کار گزارش می‌شود.

بحث کارگری ایران در کنار مناقشه‌های عالمی با تحقیقات مختلف بورزروژایی نبوده و می‌باشد. این امر در پی کاهش و تغییرات در رفتار و نظرات کارگرانی که در اینجا نشان داده می‌شود. در اینجا به نتایج تحقیقات مختلف و تحلیلی که در اینجا ارائه می‌شود، نتایج آن را به راهکارهایی ارائه می‌دهد که باعث افزایش شرایط کار گزارش می‌شود.

بحث کارگری ایران در کنار مناقشه‌های عالمی با تحقیقات مختلف بورزروژایی نبوده و می‌باشد. این امر در پی کاهش و تغییرات در رفتار و نظرات کارگرانی که در اینجا نشان داده می‌شود. در اینجا به نتایج تحقیقات مختلف و تحلیلی که در اینجا ارائه می‌شود، نتایج آن را به راهکارهایی ارائه می‌دهد که باعث افزایش شرایط کار گزارش می‌شود.

بحث کارگری ایران در کنار مناقشه‌های عالمی با تحقیقات مختلف بورزروژایی نبوده و می‌باشد. این امر در پی کاهش و تغییرات در رفتار و نظرات کارگرانی که در اینجا نشان داده می‌شود. در اینجا به نتایج تحقیقات مختلف و تحلیلی که در اینجا ارائه می‌شود، نتایج آن را به راهکارهایی ارائه می‌دهد که باعث افزایش شرایط کار گزارش می‌شود.
تلاش فعالیت کارگری ضدسرماهی‌داری در طول ۲ سال اخیر به درستی بر روی این مسئله تمرکز بوده است که کارگران به جای اوجینت به اشکال سندیکاسازی قانونی بر توان گستردگی طبقاتی خود تکیه کنند و با اینکه به قدرت مستقل ضدسرماهی‌داری خویش علیه سرمایه‌داران و دولت آنها متشکل گردند. توهنهای کارگری ناباید و می‌توانند به صورت طبقه‌ای سرمایه‌داران برای تحمل مطالبات روز خویش بر بوروزوایی و دولت سرمایه‌داران و برای مبارزه در راستای نابودی سرمایه‌داری دست در دست هم گذارند. این تنا راه درستی است که پیش پای کارگران قرار داده. دخیل بستن به قانون‌نگاری سرمایه و تلاش برای ساختن امکان‌های معاوضه‌ای که صدر و ذیل ظریفی آنها مزروعه مصالح و منافع و قانون‌برداری سرمایه‌های است نه فقط متشکل شدن ما و نه فقط راهی برای نمایش قدرت طبقاتی ما نبسته که مردان دفن این قدرت و میدان تسليم کلیه سلاح‌های جنگی خویش به دشمن است. بوروزوایی جهانی بسیار حساب شده مدافع و دستیابی ما به حق داشتن سندیکا گواه است. زیرا آنها معنا واقعی سندیکاسازی و اتمام قدرت طبقاتی ما در مبارزه قانونی سندیکاتی را خوب می‌دانند. آنان یک قرن است که به یکن سلطه اتحادیه‌های سرمایه‌سالار ضدکارگری در اروپای غربی و آمریکا از خطر خیزش‌های ضدسرماهی‌داری طبقه کارگر این جوامع به میزان زیادی و اتحادیه‌های تایب آنها جنیش کارگری ILO، ICTFU مصون مانده‌اند. اگر نیمی از کم‌کنند و اعلام حمایت آنها از جنیش سندیکاپلیستی در ایران هیچ ربطی به همبستگی به‌انسجام طبقه کارگر ندارد. آنچه
کارگران ایران و جهان نیز دارند، اتحاد سراسری انتقادات‌های مستقل، همبستگی طبقاتی کارگران دریای پیشرفت این مبارزه به وجود آمدند. شرایط جاری شرایط سیاسی تعیین کننده و حساسیت برابری جنسیت کارگری ایران است. احترام عمیق از غرق شدن در مشاجرات میان بخش‌های مختلف بورژوازی بین‌المللی، اکنون به قدرت مستقل طبقاتی خود، مبارزه با بورژوازی حاکم بر ایران از سنجک پیکار ضد کار موردی، تلاش برای جلب حمایت نوده‌هاي هم‌زنجیر خود در سراسر جهان علیه کل نظام سرمایه‌داری، تمرکز قوا بر محور سازمان‌پایای ضد کار موردی و برای محور سرمایه‌داری موضوعاتی هستند که با پایه حل‌های پیروسته زنجیر پیکار ما در این وضعیت را تعیین کند. مسأله اخیری که در ماهور سرمایه‌داری شکل سازمان‌پایای ضد کار موردی مسئول است و آگاهانه‌ترین پاسخی است که باشد و می‌توان به وضعیت سیاسی روز داد مبارزه برای تحقق این هدف در عین حال که بیش شرط اساسی هر کام موفقیت می‌دانهای دشمن بورژوازی در هر زمان و هر موقعیت است، در قلب شرایط سیاسی خاص روز جامعه و جهان متضمن اتخاذ سنگر مستقل بورژوازی طبقاتی در مقابل کل بورژوازی جهانی نیست. شعله‌ور ساختن هر چه وسیعتر پیکار برای بورژوازی تشکل سازمان‌پایای و در محور سرمایه‌داری در وضعیت مشخص روز، به معنای ادامه مبارزه با دولت حاکم از پیشگاه صنعتی سازمان‌پایای و متضمن جنبه علیه موجودیت سازمان‌های پلیسی رژیم ساختن خانه کارگر و شوراهای اسلامی است. این کار در همان حال می‌تواند از آگاهانه ما از در غلطی‌های به وظیفه توهم‌های ناسیونالیستی بورژوازی ایران و اعلام مستیز آگاهانه ما در مقابل بورژوازی آمریکا و اروپا و کل سرمایه‌پایین‌الملی است. تمرکز قوا در کار بورژوازی تشکل ضد کار موردی هم‌زمان متضمن
رسوا کردن سازمان جهانی کار و کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری آزاد
جهانی به عنوان سرمایه‌گذار سرمایه‌گذاری نقش‌آفرینی می‌کند. با پیوستن به
منشور برای تشکل سازمانی شورایی ضد سرمایه‌داری می‌توانیم
نیروی مبارزه طبقاتی خود را یکجا به همراه اندازه‌گیری اساسی و مهم
شیک کنیم. این کاری است که فعالیت آگاهی ضد سرمایه‌داری جنبش
کارگری ایران به درستی آن را درک کرده و برای پیشرد هر چه وسع‌تر آن
دلیل می‌کند. درک این واقعیت که پیوستگی‌های جهانی به همراه استفاده
دهشتن مائده که پیوستگی ایران نشان ماست، فهم این حقیقت که
دولت‌های سرمایه‌داری و کل پول‌های سرمایه‌داری دنیا نا آنگاه
به ما و طبقه ما مربوط می‌شود یک نوری متحد، یکدل، هم عهد و هم
پیمان عليه شهروند حقوقی ابتدایی ما را تشکیل می‌دهند، باور به این
متأسف که نهادهایی مانند سازمان‌های خود به هم وأنسان‌های مسالمت‌آمیز و
پرداخته سرمایه‌گذاری هستند و به همراه اعمال قدرت انترناسیونالیستی
کارگران، درک این حقایق و سیاست حقایق مشابه آن‌ها اگر می‌توان
نگاهی کنیم که از چپ با راست دشوار باشد برای توده‌های طبقه ما
دشواری جهانی ندارد. آنان نسل بعد از نسل صحت همین این واقعیت‌ها
را با گوشیدن پوست خود لمس کرده‌اند. واکنش کنونی کارگران در برای
حواشی روز به نوع خودگوایی توجه آن‌ها به این حقایق است. تلاش و سیاست
چند هزار کارگر در روز اول ماه می‌برای جدایی خود از تظاهرات
دروزین اول ماه می‌سازد که بیشترین رضایت را طرح شعار‌هایی
مانند «مجلس قانون‌گذار سرمایه‌دار، به سرمایه‌دار و با فقرانته‌ها نگاه کنیم،
فکری به حال ما کنیم» به انتظار کارگری ثروت‌ربانین و آگاهی و تعقیب
است. سر داده شمار «مجلس قانون‌گذار سرمایه‌دار به سرمایه‌دار، ساده‌ترین
معناش نوعی ابراز نفرت و بی‌پروا توده‌های کارگر از قانون‌پیمان و
قراردادیت و اختیار نظام مدافع نظام ضدهان‌های مسالمت‌آمیز ایدنتیست.
شاعر "فرانسه را نگاه کن، فکری به حال ما کن" به صورت بسیار گویا نشانه توجه کارگران به ضرورت انتخاب قدرت مبایل خود به جای آویختن به نهادهای دروغ‌گویند کارگرمانی‌هایه است. شعار اخیر در عین حال سننگی گویا در زمینه توجه کارگران به ماهیت مشترک دولت‌های بورژوزی در سراسر جهان و معضل واحده و یگانه کارگران در سرتسار دنبای سرمایه‌داری است. کارگران در این شاعرهایا با صراحت اعلام داشته‌ند به‌طورهایی سرمایه‌داری کار نیستند. بدین‌گونه لایال پیکار طبقاتی توده‌های شرود اکنون، بورژوزی در همه جای جهان بورژوزی و دشمن تا بیخ دندان زنده کارگران است. اتحادیه‌سازی در هنگ کنگ مشکل کارگران نیست، همان‌طور که تووده‌های کارگر فرانسه را یکی از سندیکاهای کارگری که ارادة مصمم آنها برای مقاومت در مقابل جنایی‌ها سرمایه‌های خیابان‌ها اورده با شرایطی که کلیه بخش‌های سرمایه جهانی علیه ما برای قلع و قمع استراتژیک جنبش ضد‌سرمایه‌داری ما برای معامله کردن قدرت پیکار ما در مواردی مكانت خود به تنغ این‌ها آن بخش کانال‌های می‌کنند، تمرکز نیرو در جهان مریدها برای ایجاد تشکل سراسری سوساییدی سرمایه‌داری و برای محو سرمایه‌داری میرمترین و اساسی‌ترین وظیفه ماست.

مناهشات درون بورژوزی...
منیزه گازراتی

زنان کارگر و «کمیسیون یک میلیون امضا»

اختیار جمعی از فعالان جنبی زنان حرفکنی را سازمان داده‌اند که به نام «کمیسیون یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض آمیز» شناخته می‌شود.

هدف این مبارزه همان طور که از نام آن بی‌پداست تلاش برای تغییر قوانین تبعیض آمیز در مجموعه قوانین موجود در ایران با جمع اوری یک میلیون امضا برای ایده‌های است که این خواست در آن مطرح شده است. فعالان این حركت با تهیه و تکثیر جزو‌های با عنوان «تأثیر قوانین در زندگی زنان» به بیانیه «یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض آمیز» نیز در آن گنجانده شده و با راه‌نادی یک سایت اینترنتی به تبلیغ و فعالیت پیرامون این مسئله و جمع اوری امضا برای این بیانیه پرداخته‌اند که این حزب‌ها همچنان ادامه دارد.

همان طور که می‌دانیم، مجموعه قوانین جمهوری اسلامی ایران بر مبنای احکام شرع اسلام تنظیم و تدوین شده و جمعی از قبلاً به نام شورای نگهبان تأمین مصوبات مجلس شورای اسلامی را از نظر معاصرت با عدم مغالطت با احکام شرع اسلام بررسی می‌کند و تهیه در صورتی که این مصوبات هیچ مغالطت با شرع مقدس اسلام نداشته باشد، به آن
اجازه تصویب می‌دهد. اگرچه، در مواردی ممکن است نظر بعضی از فقها اختلافاتی با هم داشته باشد، اما این اختلافات هرگز اختلافات اساسی و ریشه‌ای نبوده است که در ادامه بحث بیشتر به این مسئله خواهی پرداخت. به هر حال، وجود تبعیضات جنسی در قوانین موجود از جمله در مورد حق طلاق، ارث، دیه، شهادت، ثابیت، سن کیفری، سریستی و بسیاری حقوق دیگر امری بهبخشی و روشی و آشکار است، تا جایی که در بسیاری از قوانین از جمله دیه، شهادت وارث زن را یک انسان کامل بلهک یک نیمه انسان، نصف مرد، به شمار آمده است و این آشکارا نقض حقوق زن به عنوان یک انسان و مغایر با حقوق انسانی و همچنین مغایر با مفاهیم اعلامیه جهانی حقوق بشر است که از جمله کشور جمهوری اسلامی ایران‌بر آن پیروسته و معهود به رعایت آن شده است. از این رو، بر تردید، اعتراض به این تبعیضات آشکار و مبارزه با آن نه تنها حق بلکه وظیفه هر انسان آزادی خواه و عدالت طبیب است و این حکم‌کات از این جهت که این مسئله را در سطحی ملی و جهانی مطرح می‌کند و خواهان رفع تبعیض از زنان در کلیه قوانین و بازنگری و اصلاح قوانین می‌شود، در نفس خود حکم‌کات مثبت است.

اما نگاهی دقیق‌تر به بانیان و جریان منتشر شده ما را می‌تواند روشکیده می‌کند که فعالان و سازمان‌های‌هندگان این حکم به مسئله مبنی و جنبش زنان در ایران دارند و آنچه در انجام مورد نظر می‌باشد نه نفس این حکم، بلکه نفی این روشکرده است. این جوزو به‌خود را، با مقایسه شروع می‌کند از دختری که مطلق رسم و رسم به‌خانه بخش؛ رفته اما مناسبانه کارش به طلاق کشیده و بعد از مدت‌ها دونده‌ی به دنبال پرونده‌ی خود در دادگاه‌های مختلف حالاً موجه شده که اگر خود دختر و خانواده‌اش موقع ازدواج دنبال انجام داشته و مهربانند به جای این‌ها پای قانون را وسط می‌کشیدند و نقص‌های آن را با شرط‌هایی که حق داشتن‌در عقدنامه ذکر...
کنند: حبران می‌کردند، امروز نه آن دختر و نه خانواده‌اش پریشان و سردرگم نبودند. یا اگر قوانین مربوط به خانواده طوری دیگری – یعنی عادلانه‌نشسته شده بود و شروط ضمین عقد ن با امضای داماد بلکه حق طبیعی عروس خانم بود این همه مشکل بیش نمی‌آمد. همّه قلّهای خانوادگی که یک روز در روزنامه‌ها می‌خوانیم، ریشه در ضعف قوانین و ضعف خود ما در شناخت آن‌ها دارند... اما می‌شود این همه مصیبت پرهیز کرد... نقاط ضعف قوانین را به‌شناسیم و در درجه‌ی اول سعی کنیم با استفاده از راه‌های قانونی و شرط‌هایی که موقعیت می‌گذارم یا آن‌ها مبارزه کنیم و بعد تلاش کنیم تا بحذف قوانینی که غیرقانونی و تعیین آمیزند و پایه و اساس خانواده‌ها را به خطر می‌اندازند بیشتر آموخته و برای همه انسان‌های دیگری که در کشورمان زندگی می‌کنند دنیای بهتر و آسوده‌تری خلق کنیم. دنیایی که در آن با آسودگی خیال در جشن عروسی دخترانمان شرکت کنیم و بدنام آن‌ها و همسرانشان به سوی زندگی شاد و سالمی قدم برمی‌دارند، نه به سوی یک چهلم مشترک.

همین طور که می‌پیشین، نویسنده‌گان این جزوه و فعالان این حركة رهیبه تمام را و نبینستنی زنی که از قوانین تابعیت و ناگاهی زنان نسبت به این قوانین می‌دانند. آیا این نگاه، در پی بحرین حالت، ساده‌تر باشد که نیست؟ بدین‌گونه این زنی که از نظر مالی و وضعیت مناسبی دارد و می‌تواند به نهایی یا با استفاده از منابع مالی خانواده‌اش پدری یا خودر از خوده کردن صرف‌نظر از مسائل فرهنگی و فضاهایی که به‌حال پرای کن مطلق وجود دارد، حق طلاق این امکان را به ام‌دهه که مجربی نباشد با کسی که نمی‌خواهد، زندگی کند. اما آیا در جامعه ما کم‌هستند زنانی که از شوهر خود کنک می‌خورند، مدت‌ها به چه‌های خود تنها، گرسنه و بی خرجی مانند، شوهر بدون آن که ابابی از زن و فرزندان خود داشته باشد، زنان دیگری را به خانه می‌آورد، زن دیگری را صیغه می‌کند، با
رفنر خوشون آمیز خود باعث فرار دخترش از خانه‌ی می‌شود و هزار باید
ده‌گیر بر سر زن خود می‌آورد، اما با این همه زن‌حارط به طلاق نیست؟
چرا؟ به یک دلیل بسیار ساده و روان. زیرا اگر از شوهر خود طلاق
پکیارد، باید برود نزد خوابان باشند و تن خود را بفرشند تا گرسگی
نعمبند. زیرا این مرد منتهی ندارد. تا وقتی این زن قنبر و گردنی و بیپنا
است و نیاز به مردی دارد که نان او را تامین کند، حق طلاق که دردی از او
دیا می‌کند؟ بی تردد، او باید از حق طلاق بروخوردار باشد و بروخورداری
او از این حق یک‌گام از وضعیتی که او دارد جلوگیری است و بی ترددی او باید.
برای این حق مبارزه کند. اما آیا این است رشته ستمی که به او می‌شود و
رنجی که او می‌کشد؟ ستمی که به او می‌شود رشته در مناسباتی دارد که ار
را فقیر و وابسته به مرد نان آور خود نگه می‌دارد. برابری در حق ارث برای
زنی که پدر نرتنم‌دی دارد، به‌عنوان حق مساوی با بروخوران خود باید بهره
بردن از ثروت پدری. اما برای زنی که پدرش گوری دارد که کفن داشته
باشد، پدری که در کودکی با نوجوانی او را بغض واده تا نان‌خوری از نان
خورش داشته که شود و وقتی مبیان اگر فرض و بدهگاری از خود به جا
نگذاشته باشد، چیزی برای ارث گذاشتن برای فرزندان خود ندارد.
حق برابری در ارث چه خاصیتی دارد؟

بنده‌ی اسات که این حق، حق مسلم این زن و هر زن دیگری است و
باید آن را طلب کرد. اما آیا اگر این زن از حق ارث برابری با بروخوران
برخوردار شود، سهمی مساوی از ثروت جامعه‌ی می‌باید ار می‌رسد؟ فردی
که جه بساید او، مادرانش، بروخورانش و خود او به عنوان کارگر از
تولید و کارگری این بوده‌اند. این است حقیقی که باید برای یک میلیون امضا
حرفی از آن نمی‌خند. باید برای رفع تعیین در قوانین مبارزه کرد و باید
گفت که برابری در قانون گام بلندی به سوی برابری واقعی است و باید
این کام را بروخوری. اما این نیازی است. حقیقت است.
مشغولند. در عین حال، زن چه بیرون از خانه کار کند و چه نکند، با انجام
پی جنگه و موانع کار خانه کاری را انجام می دهد که در واقع یک بخشی
از مزد شوهرش باشد و به او پرداخت شود تا او نیروی کار خود را
برای روز بعد بازیکن کند. اما زن باید به گفتمهای که تقدم کار سنتی بر
دوش او گذاشته و قانون آن را ثبت کرده است، این کار را مفت و معنایی
انجام می دهد. او با پختن، شستن، روغن، دوختن، پرستاری، بچه داری و
تولید نسل جدیدی از کارگران نش ثبت کند. همان این تولید ثروتی که
که خود هیچ سهمی از آن دارد و هیچ کس هیچ حقی را برای او به
رسمیت نمی شناسد. سود بردن از این نیروی کار مفت و ارزان همان زمینه
مادی قوانینی است که زن را نصف مرد به شمار می آورد و این اصل
نگه می دارد. برای مبارزه با این نابرابری باید این زمینه مادی را تغییر داد و
با مناسباتی مبارزه کرد که از نابرابری و بی حقوقی زن سود می برد.
از این رو، آن حقیقی که این بیانه بر آن برده می کشد و هیچ سختی از
آن نمی‌گوید این است که برای حقوقی در شرایطی که در عمق جامعه
نابرابری وجود دارد، برابری صوری و ظاهری است. بی شک، برابری
صوری نسبت به همین بی حقوقی موجود گامی به پیش است و باید این
گام را برداشته، اما بحث بر سر این است که همین برابری صوری نیز در
جامعه ایران به برای اجتماعی یک روش خود را است. قوانین نابرابری و
تبعیض آنی لازمی برای جامعه سرمایه‌داری در ایران است. یا زمینی که
سرمایه‌داری در ایران وجود دارد، این قوانین نمی توانند تغییری اساسی
بکنند. همان طور که برقراری دمکراتیک نوع غربی با حفظ ساخت جامعه
سرمایه‌داری ایران امروز غیرمکمل است. شکست چنین اصلاح طلبی و
ناتوانی آن از زمان مصداق تا هشت سال دوست خانم این را به ما نشان
داده و ثابت کرده است. با گذشت و پوست خود آن را درک کردیم.
همان طور که گفتیم، ساختار نظام سرمایه‌داری ایران بر اساس ایرانی کار
ارزان با شده است و این نیروی کار باید ارزان باشد و ارزان بماند تا سرمایه‌داری در ایران سودآوری داشته باشد.

از این رو هر حکومتی که اداره این جامعه را به عهده داشته باشد و بخواهد این خریدار را حفظ کند، به مصداق باشد. چه حسانتی که اعتیاد به افزایش،سربیایی آزادی‌های ندارد. از این رو، نسبت دادن مقاومت سرکوب‌گرانه دولتمردان جمهوری اسلامی در پرای خواست زنان صرفه به دید و ایس‌گرایان آنان، به احکام شرعی، و استناد به اظهارنظرهای بخی از مراجع تقلید که گاهی همگاه در اراحی پرسش دیگران در مورد قوانین تبعیض آلی تفسیرهای به قولی نوانتیشانتری از بعضی از این احکام می‌دهند و بزگ‌گردان این اختلاف نظرها که در واقع تنها نبوده یا اهمیتی و تعیین کننده نیستند. و همچنان به به عدم مجازی اسلام با حقوق بشر چری جز فربی، توهم‌زایی و سربی نتایج یا نیست. این، سیاست شکست خوردگی است که اکنون دیگرسون از هشت سال حکومت اصلاح طلبان و شکست جنبش اصلاح طلب نخنا شده است، اما متأسفانه نوبستان‌ها بینهایت با چشم بستن بر این واقعیت همچنان بر طال آن می‌کوند.

در نتیجه، آنچه باید در نهایت ته عمل ته تمام جنبش‌های اجتماعی از جمله جنبش‌زنان قرار گیرد، مناسبات تولیدی است که این بی حقوقی را ضروری می‌سازد و برای حفظ خود از شرور، عرف و ستای گمی جوید. آنها را به قابل قانون در می‌آورد و با تکیه بر قانون بر هر کس که با آن مخالفت کند. می‌تواند. از این رو، همین جنبش‌های برای‌برایی طبله و آزادی حقه‌آنها از جمله جنبش زنان راه دیگری ندارند. جز این که تمام توهماتی را که از جمله بیانیه‌های کمیتی به میلیون امضا در آن دامن می‌زنند، دور بردن و مبارزات خود را به مبارزه طبقه‌کارگری تهدید کار می‌کنند.
مزدی و علیه مناسبات سرمایه‌داری گره بزنند تا به نیرویی قدرتمند تبدیل شوند که تمام مناسباتی را که موجب فقر و سیاهروزی انسان و هرگونه ستمی در جامعه امروزی است، یکسره از مبانی بردارد.
حسن وارش

تأثير كاونتوسكي بر لوكزامبورگ، لينين وتروتسكي
ترجمة محسن حكيمی

در حجاران بحث داغ سالهای 1924-29 در درون حرب بلشویک، رهبان بلشویک عموماً کاونتوسکی را مرتد و ضداقلایی می دانستند، یعنی که بدانند خود تا چه اندازه تحت تأثیر از قرار دارند. لینین پس از جدایی از انترناسیونال در سال 1914، توافت در دفترمیسیم تاریخی و اقتصادی کاونتوسکی فاصله بگیرد، اما در زمینه نظریه اقتصادی، در مورد اقتصاد سوسیالیستی، با رویکرد کاونتوسکی مخالف نبود. اما علت این عدم مخالفت امکان ذهنی نبود. از نظر عقیده، تایپیش از سال 1924 مسئله اقتصاد سوسیالیستی در مقياس اجتماعی مطرح نشد بود. بحث درون حزب به پیروزی نظریه سوسیالیسم استالین ("سوسیالیسیمبیک" یا "کشوری" انتاجی) که نظریه خود او نیز نبود بلکه ایجاد از طرف تروتسکی مطرح شد. اما طرح تروتسکی برای اقتصاد سوسیالیستی اساساً در سوپرسنت برداشت کاونتوسکی از سوسیالیسم بود که درست نطق مقابل برداشت مارکس بود. من در این مقاله نظریات مارکس وکاونتوسکی را در دو دور انقلاب سوسیالیستی و اقتصاد سوسیالیستی،عنی این مسئله را که جکونه انقلاب را بایا داریم و پس از انقلاب چه چیزی را بسازم، مقایسه...
و در مقابل هم فرزخواهند. بحث این این است که نظریه مارکس، درباره انقلاب و اقتصاد سوسیالیستی با نظریه کانوئسکی متفاوت است، و سوسیالیسم کانوئسکی هر چه باشد سوسیالیسم مارکس نیست، بر اساس آنها کانوئسکی همان سرمایه‌داری است منتشر بدون بی‌پایده‌ای اثرات ویرانگر آن. مارکس انقلاب سوسیالیستی را به دو مرحله سیاسی و اقتصادی (که گاه آن را اجتماعی می‌نامند) تقسیم می‌کرد، و تحقیق مرحله آخر را مهم‌ترین کار طبقه کارگری می‌دانست. از اقلاب اجتماعی، یعنی انقلاب اقتصادی، را مهم‌ترین کار می‌دانست، زیرا در جریان این انقلاب اقتصادی، کارونا از آن است که شرایط اقتصادی، کار بی‌قرار، سرمایه و سلطه بر انسان از میان خواهد رفت. این شرایط، به نظر مارکس، همان مناسبات تولیدی است که در جریان خودگردانی طبقه کارگر برای پیش روی به سوی جامعه کمونیستی باید دستخوش انقلاب شود. به نظر مارکس، سوسیالیسم حتی از همان آغاز شکسته با سرمایه‌داری متفاوت است، اگر چه این‌جا واقعیت را به رسمیت می‌شناسد که سوسیالیسم، جوئی از زهدان، سرمایه‌داری بیرون می‌آید. در اینجا آن‌ها سرمایه‌داری را بر خود دارد. به مرور مارکس، قانون حکمرانی اقتصاد سوسیالیستی در تعارض با قانون حکمرانی اقتصاد سرمایه‌داری قرار دارد. اما کانوئسکی و آنان که از متأثر بودند، نظریه لودزاپورگر، تروتسکی، و تا انتظار لیند، نتوانستند اهمیت دگرگونی فرآیند و منابع تولیدی را درک کنند. سوسیالیسم کانوئسکی نمی‌توانست منابعی را استثمار کرده که را تغییر دهد؛ هدف آن از میان بروند اثرات استثمار بود. در بخش آخر مقاله، برداشت‌های تروتسکی، لودزاپورگر و لیند از سوسیالیسم را بررسی خواهد کرد تا نشان دهم که برخی از مارکسیست‌ها از انقلابی پیشرو، که اغلب دشمنان کانوئسکی تلقی می‌شدند، چه بسا پی آن که خود بدانند، تا این اندازه تحت تأثیر کانوئسکی بوده‌اند.
انتقال و جامعه سوسیالیستی از نظر مارکس

در زمان حیات مارکس، ضرورت برایی انقلاب سوسیالیستی برای ساختن جامعه ای بهتر محل نزاع سوسیالیسم‌های مارکسی نبود. پس از سلطه انترانسيونال دور بود که رفتمیسم و اصلاح‌طلبی تدریجی از درون جنبش سوسیالیستی به نیروی اجتماعی تبدیل شد. با این همه، گرانش مسلط در جنبش مارکسیستی سوسیالیسم را گراشی می‌دانست که باید به نحوی نخست به دولت سرماهی‌داری پردازد، و این که در واقع دولت است که با رضایت و اعمال زور مناسبات استعمارگرانه بین سرماهی و کنار را حفظ و تقویت می‌کند، و دولت برای آن وجود دارد که مناسبات مالکیت را مصون نگه دارد و از منافع طبقه سرماهی‌دار به عنوان یک کل حمایت کند. به‌ندرت می‌شود مارکسیست کلاسیکی را پیدا کرد که تغییپ سرماهی‌داری یک ماشین سرکوب پوزورایی و سیاسی‌ای است که طبقه سرماهی‌دار به کمک آن سلطة خود را بر طبقه کارگر و دیگر گروه‌های ستمدیده حفظ می‌کند. آنان بر این نظر بودند که درست است که استعمار واقعی در فرانسه تولید روزی می‌دهد و طبقه کارگر بفروش دگروشی مناسبات تولیدی نمی‌تواند خود را رها نماید، اما بدون روابطی با دستگاه دولت سرماهی‌داری به عنوان منبع پی‌واسطه انقلاب اجتماعی چگونه می‌توان این انقلاب را محقق کرد؟

این پرستی بود که مارکس، نخست در منافیست و سپس به گونه‌ای پخته شد در جنگ داخلی در فرانسه، مطرح کرد بود. در اینجا مارکس برخی از دیدگاه‌های خود را در منافیست نقش می‌کند. برای مثال، می‌گوید این نظر اما در منافیست که طبقه کارگر را نمایند بی‌نارود دوست سرماهی‌داری آن را لسخیر کند. نادرست بوده است.

در نظر گرفتن دولت سرماهی‌داری به عنوان مانع و نه ابزار جنبش سوسیالیستی یکی از ویژگی‌های بود که مارکس را برای هم عصرانش،
اعتماد از دوست و دشمن، به فردی به غایت انقلابی تبدیل می‌کرد. در نظر گرفتن دولت سرمایه‌داری به عنوان معنی‌داری به این معنی نیست که مارکس نبرد برای اصلاحات همگانی با مبارزه برای نابودی نهایی دولت را منتفی می‌کند. مارکس در سیاسی از نوشتار هایش به این ترکیب اصلاحات و انقلاب در مبارزه اش به می‌کند. به نظر او، کمونیست‌ها همراه طبیعت کارگر در تمام جهان‌ها با سرمایه‌داری مبارزه می‌کنند. در جایی می‌گوید: کمونیست‌ها برای دست‌یابی به هدف‌های فوری، برای تحقق منافع آن طبیعت کارگر، می‌چنگند؛ اما آنان در حقیقی حال در حربت لحاظی کنونی آیده جنبش را نمایندگی و مراقبت می‌کنند. منظور مارکس از آن‌یده جنبش، انقلاب کمونیستی است، اما، جامعه کمونیستی نمی‌تواند با اصلاحات تراکمی و تدریجی نظام سرمایه‌داری در درون این نظام به وجود آید. انقلاب سیاسی سوسیالیستی‌(ناپدی) تمام دولت سرمایه‌داری و تشكل حاکمیت طبیعت کارگر) برای ایجاد جامعه کمونیستی بک زمان است. در واقع، پیش شرط هرگونه کارگردانی مادی مناسبات اجتماعی تولید است. هرگاه نیروهای تولیدی و مناسبات اجتماعی تولید سهی به پایان امید به وجود آید، زمان انقلاب فرا رسیده است. به نظر مارکس، انقلاب برای پرتوپارا و الغای آن، نه تنا ضروری بکه حیاتی است. انقلاب سوسیالیستی به‌طوری که فقط از آن‌رو که طبیعت حاکم را از هیچ راه دیگری نمی‌توان برداختن بلکه بدین لحاظ که طبیعت پرداخته‌اند آن نه به انقلاب می‌تواند خود را از تمام کند و کنگره قانون سیاسی و برای سنگدازی جامعه جدید آماده شود؟ ضروری است. بدین‌سان، به این معنا، سیاست بر اقتصاد مقدم است، زیرا برای کارگری انقلابی مناسبات اقتصادی سرمایه‌داری که منشاء است، کسری قدرت سیاسی توسط طبیعت کارگر لازم است. این نکته در تمام آثار مارکس، از نوشتارهای آغاخانم گرفته تا آثار و پسی، آشکار است.
در مانیفست، مارکس تأکید می‌کند که «... گام نخست طبقه کارگر در انقلاب ارتباطی پرولتاریا به مقام طبقه حاکم و پیروزی در نبرد برای دمکراسی است» 🅴 در سخنرانی در آمستردام در سال ۱۸۷۲، مارکس می‌گوید: «کارگر، روزی‌یا باید قدرت سیاسی را به چنگ آورد تا بتواند سازمان نوین کار را بپردازد. او با باید قدرت سیاسی قدمی را که مؤسسات قدیم را بپردازد.» 🅴 جای توجیه نیست که مارکس به مرور زمان دریافت خود از حاکمیت کارگران و کارگرده آن را اصلاح کرد.

در مانیفست از اهمیت به چنگ آوردند مشاهدات توسط طبقه کارگر سخن می‌گوید. او پس از مشاهده و تحلیل کمون‌پارس به این مسئله از زاویه دیگری نزدیکی می‌کند. در جنگ داخلی در فرانسه می‌گوید: اما طبقه کارگر نمی‌تواند صرفاً به مانیفت دوستی حاصل و آماده چنگ بیندازد و آن را در هدف خوشی به کار گیرد.۲ اگر طبقه کارگر نمی‌تواند دولت سرمایه‌داری را به کارگر، پس برای رسیدن به اهداف باید آن را درهم شکنند. در واقع مارکس پس از تحلیل تجربه کمون پارس، کمون‌پارس را به خاطر عدم سرکوب کامی پیشی گرفتی به روز، که بعداً با چند پروس دولت کارگری را نابود کردند، به نقد کشید. با این همه، مارکس کمون را به خاطر دست‌نوازی‌های می‌ستاد. دست‌نوازی‌هایی که او اصول و درس‌هایی را برای جنبش آینده طبقه کارگر از آنها بیرون می‌کشد. در کمون پارس، پرولتاریا ارتش منظم را سرکوب و مردم مسلح را جایگزین آن کرد. تمام منصب‌ها انتحال بودند و مردم در هر زمان می‌توانستند برگزیدگان خود را عزل کنند. و دستمزد بالاترین مقام‌های دولتی با دستمزد کارگران برای بود. اخندی‌گران، رؤسای داکاتها و قضات انتحال، بازاری و قابل عزل بودند.۳ کمون به جدایی نهاده‌ای مجریه و مقننه پیمان داد. در کمون پارس، کارگران در عمل نشان دادند که برای اداره روزانه امور کارگران باید نوع جدیدی از سازمانی به وجود آید.
مارکس در چندین جا به صراحت نظر خویش را درباره مناسبات تولیدی بیان می‌کند. در جایی می‌گوید: "نتیجه عمیق را که من بدانم و پس از آن به اصل راهنمای پژوهش های بزرگ شد به شرح زیر می‌توان خلاصه کرد: انسان‌ها برای تولید اجتماعی موجودیت خویش نازگیر وارد مناسبات معیینی می‌شوند که مستقل از ارادة آن‌ها است. بعضی مناسبات تولیدی مناسب با مرجعی معینی از رشد نیروهای مادی تولیدی آنان. کل مناسبات تولیدی ساختار اقتصادی جامعه را تشکیل می‌دهند، بنیان واقعی که روی آن روندی حقوقی و سیاسی پدید می‌آید و شامل معین آگاهی اجتماعی با آن مطابقت دارد. آن معداً بالا اصل راهنماهی بود که مارکس در همکاری با انگلز، در ۱۸۴۵ به آن رسیده است.

مارکس در پرتو اصل بالا شبوه تولید سرمایه‌داری تجربه و تحلیل کرد، و هر چاکه به جامعه کمونیستی اشتهار می‌کرد همین اصل را می‌شمرد. مارکس در تجربه و تحلیل سرمایه‌داری همیشه بر این واقعیت تأکید می‌کرد که بالا این جامعه را مناسبات و نیروهای تولیدی تشکیل می‌دهند و از همین رو، رابطه حاکم بر این مناسبات رابطه کار – سرمایه است. بدین‌سان، ماهیت و ریشه سرمایه‌داری عبارت است از کالا شدید نیروی کار، از یک سو، و مالکیت خصوصی و سایر تولیدی، از سوی دیگر، روندی سرمایه‌داری تا آنجا باز تولیدی می‌شود که این ماهیت دست‌نخورده باید بی‌معنی. حتی اگر پرولتاری ایستو واندی دولت سرمایه‌داری را
برندها و حاکمیت سیاسی خود را مستقر سازده که در 1917 در روسیه چنین کرده‌باید هم «حاکمیت سیاسی تولید کننده نمی‌تواند با دوام این برده‌گی اجتماعی همزیستی کند.» در 1917، اگر چه کارگران به رهبری بلشویک‌ها تا حدود زیادی توانستند دستگاه دولتی فشار زنده اندوشند، پیشگیری‌ها تا حدود زیادی توانستند دستگاه دولتی تازیت و درهم بشکندند و آن را با سازمان‌های کارگری چاپگرین سازند، اما به دگرگونی‌‌بی‌نیاد واقعی، جامعه که مارکس از آن سخن گفته بود حتی اقدام‌هم نکرده‌دانند. فهم آثار مارکس و پی‌بردن به این نکته که به نظر او، بینن سرمایه‌داری نظام مزدی است، و نه آن‌ارشی تولید، دشوار نیست. این نشان داد که «راز طبیعی سرمایه‌داری کالا شدن نیروی کار است» و این که کالا شدن نیروی کار است که «اساس استثمار و انباهشت سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد.» 11 مارکس، در نقده بروکدن، او را می‌پیش‌اند که به جای الغای نظام مزدی و کار پیگاهان می‌خواهد همه را به کارگر مزدی تبدیل کند. 12 و در منابع علام می‌کند که «ویژگی متمایز کننده کمونیسم نه الغای مالکیت به طور کلی بلکه الغای مالکیت بوزورپایی است. اما مالکیت خصوصی بورژوازی مدرن‌انه و کامل‌ترین نظام تولید و تصرف محصولات است که بر تعارض‌های طبیعتی، بر استثمار سیاسی از انسان‌ها توسط شمار انگیزی از آن، مبنی است. به این معنی، نظریه کمونیست‌ها را می‌توان در یک عبارت خلاصه کرد: الغای مالکیت خصوصی، و سپس این مضمون را با این گفته توضیح میدهد که مالکیت، در شکل کنونی آن، بر تعارض سرمایه و کار مزدی مبنی است.» 13 و در جدل اول کابینتال، در تحلیل به‌اصطلاح «انباشت خصوصی»، جدایی وسایل تولید از تولیدکننده و تبدیل ایمان را به کارگران آزادی که کالا شدن نیروی کاری کارهای را به دارندهای یول عرضه می‌کند، اساس سرمایه‌داری می‌داند. 14 الیته این جدایی از وسایل تولید، جالا شدن نیروی کار تا آن جا که نظام سرمایه‌داری سر جايش
۲۴۰

الغای کار بیگانه و کالایدایی نیروی کار مهم‌ترین هدف مارکس بود. هدفی که در کمیسم باید به طور کامل مادید یابد. این جاکه می‌گوید در کشورهای متعددی کار آزاد است: مسئله‌ها آزاد کردن آن بلکه الغای آن است. ۱۰ کمترین ابهام در این مورد باقی نمی‌گذارد. این درست نوشته‌های اقتصادی و فلسفی توضیح می‌دهد که چگونه در فرآیند تولید سرمایه‌داری، که در آن نیروی کار، فرآیند تولید و محصولات کار با تولیدکننده بیگانه می‌شوند، بیگانگی کار به طور عمیق روا می‌دهد. و این پدیده نتیجه‌ای می‌گیرد که بدنی سان در هر یک از فرآیند انسان از خود بیشتر بیگانه می‌شود. این کار بیگانگی هنگامی که ارزش اضافی می‌افزاید. که نه هدف تولید سرمایه‌داری است. به سرمایه تبدیل می‌شود. نیروی کار به کالا تبدیل می‌شود. کالاپیکی که به نویه خود دنبال بیشتر از کالاها را می‌افزاید. و بت‌وارگی کالاها به اصل حاکم بر روابط انسان‌ها تبدیل می‌شود. مارکس، در کتاب‌نامه بیشتری را نویعی رابطه می‌کند که در آن نه تان رابطه بین انسان‌ها به رابطه‌ای مادی و رابطه بین کالاها به رابطه‌ای اجتماعی می‌شود. بلکه دنبای کالاها بر انسان‌ها و مناسبات اجتماعی آنان مسلط می‌گردد. در فرآیند تولید است که استنمار، کالا شدن، استخراج ارزش اضافی، سلسله سرمایه‌بر کار، استنمار سرمایه و تصادف محصولات تولید کننده روا می‌دهد. بنابراین، می‌توان درک کرد که کل‌‌مارکس این همه بر مناسبات و فرآیند تولید تأکید می‌کند. با توجه به استناد‌های بالا، الغای مالکیت خصوصی فقط جزئی از الغای نظام مزدی و استنمار است. مالکیت خصوصی باعث ملی شود و مالکیت عمومی و سایر تولید باید محقق گردد. اما این کار فقط غای و پیش نبوده واقعی است، همان گونه که برادرانی دولت سرمایه‌داری و ایجاد حکومت کارگری فقط نقطه شروع و پیش شرط ساختن جامعه
پیگاهانی است. چراکه اجتماعی کردن و سایر تولید هنوز نشان نمی‌دهد که آیا انسان و از کارگران در محل کار شان از این استفاده استخراج می‌شود یا کار. نه، و آیا آنان هنوز در محل کارشان استثمار می‌شوند. و کار آنان به چار سردرگم بودند و می‌پیدا شرکت کرد که به حذف مالکیت خصوصی سرمایه‌داری نابود می‌شود. این سردرگمی، همان گونه که مارکس بیان می‌کند، به گونه‌ای ذاتی با حرکت، سرمایه‌داران تولید می‌کنند: درست است که در نتیجه حمله مالکیت خصوصی است که ما مفهوم کار می‌گیریم از (زندگی پیگاهان) را از اقتصاد سیاسی گرفته‌ایم. اما پس از تحلیل این مفهوم روانش می‌شود که اگر چه به نظر می‌رسد مالکیت خصوصی منشأ و علت کار، پیگاهانی است اما در واقع بیامد آن است. همان گونه که [اعتقاد] به خداان اولیه نه علت بلکه معلول آشفتگی فكری انسان است. این رابطه بعداً معکوس می‌شود. به نظر مارکس مالکیت خصوصی منشأ است با تقسیم کار. این دو، بیان یک امر واحدند. همان چیزی که در یکی از اینها با استناد به فعالیت تأیید می‌شود در دیگری با استناد به مصون فعالیت تأیید می‌گردد. بنابراین، اگز مالکیت خصوصی بازی با پایان داده به تقسیم کار که در جامعه کمونیستی مرکز ملی می‌شود، تولید کرده‌ایم در آن هنگام است که می‌توانیم از جامعه کمونیستی سخن بگویم، جامعه‌ای که در آن هیچ کس دارای قلمرو اخیاری فعالیت نیست، بلکه هر کس می‌توند در هر شرایطی که می‌خواهد آموزش بیبیند. جامعه تولید عمومی را تنظیم می‌کند و از همین رو، این امکان برای می گرفته می‌شود که مرکز کاری را انجام دهیم و فرد کاری بیگر را صحیح شکار کنم. بعد از ظهور ماهی‌گیر، عصر چیپان و چون ذهن هم دارم پس از شام نقد بی‌بیسم، برن چه که اصلاً شکارچی، ماهی‌گیر، چیپان با مستند باشم، و در خانواده مقدس.
مارکس این مضمون را تکرار می‌کند و به ما می‌گوید که پوپولاریا برای آن که خود را رها سازد، باید به نقطه مالکیت خصوصی را لغو کند بلهکه شرایط موجود در خود را نیاز می‌باید برداشد. در کمونیسم، تعارض‌ها باید یکی پیس از دیگری ملیک شوند، که یکی از آنها دوست است. به نظر مارکس از زمان تبدیل جامعه انسانی به جامعه طبقاتی، که در آن منافع اجتماعی به قابل موجودیت بی‌گانه به نام دولت درآمده، تضاد بین منافع فرد و منافع جامعه مستقل ای جهان شمول شد. به سخن دیگر، جامعه افراد از دوران کودکی سرکوب می‌کند و به آنان اجازه نمی‌دهد توانایی هایشان را کاملاً شکوفا کند. و نیازهایشان را برآورده سازند. در جامعه کمونیستی، این تضاد بین فرد و جامعه باید ملیک گردد که خود به از میان رفن دولت خواهد انجامید. یعنی دولت از آن رو موجود است که بین فرد و جامعه تعارضی آشته نابITHER وجود دارد.

اما برای آن که اقلام کمونیستی پایدار باشد، باید در پیش شرط وجود داشته باشد. اول آن که بازو برگیزی از جمعیت فائل مالکیت شده و به پوپولاریا تبدیل گشته باشد. دیگر آن که نیروی تولیدی انسان به مرحله معنی‌زده رشد رسیده باشد تا طوری که کمونیسم پیده‌ای محلى نباشد. درکه درست این نکته بسیار مهم است. آنچه مارکس در این جا می‌گوید، رشد ملی نیروهای تولیدی نیست، اما درباره دوستان سخن می‌گوید که در آن شرایط انقلاب کمونیستی آماده می‌شود. در این دوران، نیروهای تولیدی و مناطقی با آنها فرهنگ و حشر و نشر جهانی انسان‌ها، با دیگر مناطقی به اینکه موضوع برای ایجاد جامعه کمونیستی آماده باشند. در واقع، در کمونیسم قدرت سیاسی محو خواهد شد. زیرا این قدرت مکملبنا نیروهایی که به طبقه برای سرکوب طبقه دیگر است. اگر پوپولاریا در جریان مبارزه خویش با پوپولاریا به پیروزی نایب ضرورت مجبور است خود را به مثاله یک طبقه سازمان دهد و اگر با انقلاب خود را
به طبقه حاکم تبادل می‌کند و بدنی‌سان شرایط کهنه‌تره ولی در زور از میان بر می‌دارد. پس هر مارکس‌ای این شرایط، شرایط موجودیت تعارض‌های طبقاتی و به طور کلی طبقات را از میان برداشت. و به این ترتیب حاکمیت خود را تنها به عنوان یک طبقه ملی است. ولی و انگلیس‌های دو، به دیپ هنگام به جهت چیزی در کمونیسم‌جا، دولت و قدرت سیاسی را خواهان گرفت، استندال‌های محکمی می‌کند. در دخالت دولت در منابع‌های اجتماعی، در عرصه‌های مختلف، زند گرد و سپس از میان می‌رود. حکومت بر اشخاص گذرانده را به اداره اشیاء و ادیرن فرایند تولید می‌دهند. دولت «ملیت» نمی‌شود، می‌پزیرد. پس، کمونیسم دوران جهانی توجهی است که در آن نه طبقه وجود دارد، نه مالکیت خصوصی، نه بی‌گانگی، نه حقایق جاویدان، نه مذهب و اخلاق. نه دولت و در یک کلام: نه تضاوت بین منافع فرد و منافع جامعه و شرط رشد آزادانه همگان، رشد آزادانه هر فرد است. آیا مارکس در این جابه‌جایی حد آرمان‌ها و ناکجا‌هایدی به نظر نمی‌رسد؟ مگر خود مارکس نبود که سوسپلیست‌های ناکجا‌هایدی قرن نوزدهم را به خاطر تلاش برای ساختن دنبایی ناکجا‌هایدی بدون ربط آرمان‌ها و هدف‌هایشان به شرایط ماده‌دنبایی مدیر مورد حمله قرار می‌داد؟ به نظر می‌رسد که مارکس ناکجا‌هایدی دوگر با آرمان‌های دیگر را بینان می‌نده که مردم دریایان خواهند گفت: «علیک است، اما نمی‌تواند نیست.» اما اگر نگاه دقیقی به معانی اثرات آثار مهم مارکس، نقد برنامه‌گونی گر و هرگونه‌ی بین‌نمازی، به این نتیجه خواهیم رسید که مارکس همچنان ماتریالیست است و موانع واقعی ایجاد یافته‌که می‌توانست را در نشانه مارکس، در نقشه برنامه‌گونی، در مرحله کمونیسم را پس از سرنگونی دولت، سرمایه‌داری از هم تفکیک می‌کند. مرحله بازی‌بر و مرحله بازی‌رال. در مورد مرحله بازی‌بر، مارکس می‌گوید: «آنچه در اینجا می‌بینیم نه جامعه
کمونیستی فرا روبه‌روی خود بوده و بر خلاف جامعه‌ای است که از یک جامعه انگلیسی‌دختری پربرنامه، که به همین دلیل از هر نظر اقتصادی، اخلاقی و فکری-هوند مهر و نشان جامعه کهن‌ها، که جامعه جدید از زهبان آن پیوند می‌آید، بر خود دارد. ۱۹۱۷ تا چهار همان طبقه کارگر انقلاب سیاسی خود را پردازد و دولت سرمایه‌دار را نابود و جامعه‌ای خویش را ایجاد می‌کند. با این‌جا، هر نوع مشکلات ناخواسته به دست می‌آید. برای مثال، قانون به هر کس طبق نیازهایش و از هر کس طبق توافع اش در مرحله پایانی کمونیسم اجرا نمی‌شود. بلکه افراد همان چنین را از جامعه می‌گیرند که به آن داده‌اند، البته پس از آن که جامعه کسورات لازم را از محصولات آنان کم می‌کند. آنچه فرد به جامعه می‌دهد، گروهی کاری‌کارش است، و آنچه جامعه در مقابل به آن یا باز می‌گرداند، گواهی نامه‌ای است مبنی بر این که او است. این تفاوت کار (پس از کس وجود طولانی از آن) را انجام داده است، و او با این گواهی نامه معاون هزینه‌های هر مقدار کار را از ابزار اجتماعی و سایر مصرفی تحولی می‌بندد. این همان مقدار کاری را به سکویی به جامعه داده است به شکل دیگر از آن پس می‌گیرد. ۷۷ منظره گروهی، عمومی اداره بخش‌های غیردولتی، و جوهر مربوط به مدارس، بیمارستان‌ها و نظارت آنها، و جوهر مربوط به افرادی که نمی‌توانند کار کنند، و جوهر مربوط به جایگزینی و سایر تولید استفاده شده، و جوهر اضافی برای توسعه تولید، و جوهر ذخیره‌ی به بیمه برای حفاظت افراد از حوادث، اختلال‌های ناشی از مصایب طبیعی و نظارت آنها است. ۷۸ در مرحله پایانی جامعه کمونیستی، رابطه بین فرد و جامعه رابطه مبادلة ارزش‌های برآب است، و همان اصل حاکم است که مبادله کالا را تنظیم می‌کند. ۱۹۱۷. اما، مارکس می‌افزاید، «مضمون و شکل تغییر می‌کند، زیرا [از یک سو] در ارراز و احواز تغییر یافته هنگ‌کس نمی‌تواند جز کارش چیزی
دبیرگی به جامعه بدهد و از سوی دیگر، هیچ چیز نمی‌تواند به مالکیت افراد درآید جز وسایل مصرفی فردی. در اینجا بنا برای چه‌کسانی، خاطر داشته این است که وسایل تولید مبادله نمی‌شوند و هیچ فردی فردی دیگر را استثمار نمی‌کند. و به‌طور از این‌ها، نیروی کار خرد و فروش‌های مناسب شود. با این همه، از چنین چنین جهت در قلمرو وسایل مصرفی اصل مبداً کالا حاکم است، بین افراد هنوز نابرابری حاکم است و به نظر مارکس، این امر انتخاب است که باید برطرف شود. «اما این نقص‌ها در مرحله‌ی نخست جامعه کمونیستی اجتناب ناپذیر است، جهان این مرحله‌ای از دل درد سخت زایمان طولانی جامعه سرمایه‌داری بیرون می‌آید. حق هرگز نمی‌تواند فرآیند انتخاب اقتصادی جامعه و رشد فرهنگی ناشی از آن باشد.» در مرحله‌ی بالایی کمونیسم است که جامعه می‌تواند بر پرچش و پرتوی‌بندی: از هر کس طبق نویایی‌اش، به هر کس طبق نیاز‌اش. این امر محکم نخواهد شد مگر آن که «تبیین اسارت بار فرد از تفسیر کار و همراه آن تضاد بین کار فکری و جسمی» از مبانی بیژنیک، و کار نه تنها به وسیله زندگی بلکه به نیاز اولیه زندگی تبدیل شود، و تیری‌های تویلیدی نیز هموارا با رشد همه جانبه فرد رشد کنند و شمع‌های تویلید سرشار از ثروت همبانی‌کننده بشر شود. یعنی همه درست، اما یک سؤال باقی می‌ماند: چه چیزی تضمین می‌کند که جامعه واقعاً به کمونیسم تبدیل شود؟ چگونه می‌دانیم که داریم به سوی جامعه‌ای مطلوب حرکت می‌کنیم که در اینجا نجاتی از افراد آزادی وجود دارد؟ بیشتر درگون‌دیده است که مارکس به این سؤال کلیدی پاسخ می‌دهد، آن گاه که در باره یک قانون در جامعه کمونیستی، در هر مرحله آن، سنح می‌گوید. مارکس درگون‌دیده به توضیح می‌دهد که چگونه قانون ارزش در کمونیسم غیرقابل کاربرد می‌شود. اما در توضیح چگونگی کارکرد
مناسیات تولیدی در کمونیسم، سرمایه‌هایی را در باره سمت و سوی دکترگونی اقتصادی سرمایه‌داری به کمونیسم به دست می‌دهد. در سرمایه‌داری، سرمایه‌هایی که زمان کار لازم را کاهش دهد تا کار اضافی بیشتر از کارگر بیرون یکدست، که به معنی تولید ارزش اضافی بیشتر است. آن‌چه سرمایه‌داری می‌افزاید این است که با استفاده از تمام وسایل علم و صنعت زمان کار اضافی توده‌های کارگر را افزایش می‌دهد.

ژیرا ثروت‌شناسی از تصادف مستقیم زمان کار اضافی تشکیل می‌شود. مارکس در اینجا می‌گوید مثله فقط این نیست که سرمایه‌های کار صرف کار کنندا زمان آزاد بیشتری برای فراخواندند. افزایش بارآوری یکی از راه‌های اصلی است که انسان‌ها به کمک آن می‌توانند در زمان واحد مقدار بیشتری تولید کنند. مثلتاً، دیروز یک ماه طول می‌کشد تا یک اتومبیل تولید شود، اما امروز به لطف افزایش بارآوری، تولید همان اتومبیل یا حتی نوع بهتر آن در هفته طول می‌کشد. وقی در کل جامعه بارآوری تولید کالا و خدمات افزایش یابد، این امر منطقاً یابد به زمان کار کمتر و زمان آزاد بیشتر برای کارگران منجر شود. اما در سرمایه‌داری نه فقط این امر روزی نمی‌دهد، بلکه تعادل بیشتر با زمان بیشتری صرف کار می‌شود. مارکس می‌گوید در جامعه کمونیستی وضعیت کاملاً منتفی‌است است که زیرا زمان می‌تواند عبارت باشد از زمان فراغت برای همه افراد تا توانایی‌ها و استعدادهای فردی خود را رشد دهد. در کمونیسم نیز، مانند سرمایه‌داری، رشد نیروهای تولیدی افراد و جامعه امری حیاتی است، اما این امر از راه‌های منتفی‌وی با اهداف منطقه‌ای صورت می‌گیرد.
ایدئولوگی‌ها و نظیری‌پردازان بروز از می‌گویند دلیل رشد جامعه در سرمایه‌داری این است که این نظام مبتنی بر قاب‌بایت است. در این مورد را وابسته علم، تکنولوژی، بازاری و واحدهای طراحی دیگر را رشد هند، و با انتقاد اقتصاد بازاری را، بهترین و سودان‌وری انسان‌ها، به‌گونه‌ای برای رشد هچ چیز نخواهند داشت. مارک‌س می‌گوید دلیل این که رشد نیروهای تولیدی در سرمایه‌داری امروز حیاتی است به رقابت با اقتصاد بازار بله است. انسانی نیک و افراش زمان کار اضافی سپرای باماند. جهت وجودی تولید سرمایه‌داری افراش سود و اتسیث است. با انتقاد سرمایه‌داری، اندیشه‌ن، بی‌شمارند علمی و رشد نیروهای تولیدی توسط انسان‌ها، متوافق نشده. بررکس، در کمونیسم رشد نیروهای تولیدی برای جامعه امروز حیاتی است. نه فقط از آن‌رو که با افراش قدرت تولیدی جامعه افزایش نیز رشد خواهند کرد بلکه به این دلیل که افراد زمان غیرکاری و مازاد بیشتری برای رشد استعدادهای خوش‌خواهند داشت. در کمونیسم، این فرد و جامعه تضاد آشکار تان‌تری وجود نخواهد داشت. صرف‌جویی در زمان کار معادل افراش زمان فاقدت یعنی زمان برای رشد کامل فرد است، که به توجه خود بر نیروی مولکار تأثیر می‌گذارد. زیرا خود برگرترین نیروی تولیدی است. در سرمایه‌داری قانون ارزش حاکم است، در کمونیسم قانون رشد توابلی انسان و براورد انرژه‌های انسان و بند سان قانون صرف‌جویی در زمان. قانون ارزش می‌گوید ارزش یک چیز معادل زمان کار لازم برای بازتویی آن است. در کمونیسم رثوت واقعی دیگر به هیچ وجه زمان کار نیست بلکه زمان مازاد یعنی زمان فراغت است. از یک کور، زمان کار لازم برای تولید اجتماعی با چنان سرعینی رشد خواهند کرد که اگرچه تولید
دیگر ثروت همگان به حساب می‌آید، اما زمان مذاک‌نیز برای همکار
پیشرفت وجود‌ها داشته، اما در سرمایه‌داری جامعه‌کاری به عنوان مقياس ارشه
ثورت را بررسی تقسیم، و زمان مذاک‌نیز را به عنوان آنی‌تر زمان کار اضافی
اصل قرار می‌دهد: یک‌گاه زمان [زنده‌گی] فرد را به عنوان زمان کار اصل قرار
می‌دهد و بازکردن فرد را تا حد کارگر صرف و انسان‌تای کار پایین
می‌آورد. ۳۸ بی‌بی‌سی، ماهیت آلت توسیع یافته کارگر را مجبور می‌کند
که بیشتر از انسان‌گارشن‌های پیش از زمانی که خود با ابزارهای ساده و
زمخت کار می‌کرد کار کند.» ۳۹

این یک تغییر کیفی در مناسبت‌های تولید است و یک شبه اتفاق نخواهد
افتاد. ۴۰ همان‌گونه که نظام اقتصاد بورژوئه فقط به صورت تدریجی برای
ما رشد کرده است، نگی آن نیز، که خود نتیجه نهایی است، به تدریج
صورت خواهد گرفت، ۴۱ اما این ذگ‌گونی باید از ریشه به پایه از فرایند
تولید شروع شود. مناسبات تولید همه چیز است، و تأکید بر اهمیت آن ما
را به تقبل گرایی اقتصادی سوق نمی‌دهد. جامعه از قلمروهای مکانی جدای
از هم که باید به آنها ارزش برای داد، تشکیل نمی‌نوند. فرهنگ، اقتصاد،
سیاست، حقوق و غیره قطعات گفتنی جدا از همی نیستند که بعدها به طور
مکانیکی به یک‌دیگر ربط داده می‌شوند. ۴۲ «زیرینا» فرایند و مناسبات
تولید فقط «اقتصادی» نیست بلکه حاوی و مظهر اشکال و مناسباتی
حقوقی - سیاسی و ایدولوژیک است که نمی‌توان آنها را تا حد یک
روبنی مکانیک جدا [زیرین] تنزل داد. ۴۱ و حق با تاپسون است و یکی
می‌گوید: ۴۳ مناسبات تولید مناسبات استیام. سلطه و تضعیف - دفتار و
دائم‌اکثریت را بر تمام جنبه‌های زندگی اجتماعی شکل می‌دهد. با اعمال
می کنند.» ۴۲ در این مورد، مارکس از این هم صریح تر سخن می‌گوید: «اگر
جامعه بورژوئه را از دور و در کل نگاه کنیم، در خواهیم پایید که نتیجه
نهایی فرایند تولید اجتماعی به عنوان خود جامعه، به عنوان انسان
در مناسبات اجتماعی اش، ظاهر می‌شود که درست هم‌دگرگونی مناسبات تولید است که کانونسکی و اکثریت عظیم سوسیالیست‌های پس از آن را نادیده گرفتند.

دیدگاه کانونسکی درباره انقلاب و اقتصاد سوسیالیستی
برداشت کانونسکی از انقلاب، اصلاحات و پارلمان‌نامه‌بندی پیچیده است. در مورد رابطه اصلاحات و انقلاب، چای همچنین کانونسکی نیست که او از ترکیب مبارزه برای اصلاحات و انقلاب دفاع می‌کند. همان گونه که مارکس دفاع می‌کرد: «می‌توان با سرمایه‌داری جنگید، آن را نفى کرد، البته گاهی کامل آن را طلب کرد و در همان حال دریبه اصلاحات انسانی در درون آن بود.» اگر ندارد که اصلاحات تدريجی به سوسیالیسم خواهد انجامید، از این رو بود که در مقابل برنشتاین استاد، اورن برنشتاین انقلاب سوسیالیستی را رد می‌کرد. به نظر کانونسکی، مبارزه برای اصلاحات اگر در چارچوب هدف انقلاب سوسیالیستی هدیت شود به فرآیند نابودی سرمایه‌داری تا دگرگونی اقتصادی نهایی آن سرعت خواهد بخشید. باید اصلاح طلبی اجتماعی را از انقلا‌گری اجتماعی متمایز می‌کند منحصر کردن مبارزه به مبارزه برای اصلاحات اجتماعی است و نه مبارزه برای این اصلاحات. گفته بسند نمایشگری و منظر کانونسکی را از انقلاب اجتماعی نفهمیده، ممکن است چنین به نظر رسید که بین دو دیگر کارکرد سوسیالیست و کانونسکی در مورد انقلاب اجتماعی هیچ تفاوتی وجود ندارد. اما اگر جلوپرداز می‌گردیم و منظر کانونسکی را از شویه بنیادی انقلاب سوسیالیستی توسط طبقه کارگر درک کنیم به تبعیدی دیگری خواهیم رسید. گری (Grunow) می‌کند که کانونسکی هیچ‌گاه از ویدن انقلابی به یک اصلاح طلب تبدیل نشد، و روندهای و افکارش از همان آغاز اصلاح طلبی بود. اما به نظر
می رسد که این یکی از مهم‌ترین آثار کانونتسکی که بحث و جدل بسیاری را برانگیخت، به آن راه کسب قدرت را نادیده می‌گیرد. کانونتسکی در این اثر در باور خود به انقلاب سوسیالیستی صادق است، و پارلمنتاریسم به عنوان وصله کسب قدرت سیاسی توسعه پرولتاریا را رشد می‌کند. علاوه بر این، اگر گوید پرولتاریا هرگز نمی‌تواند با پارلمان قدرت کامل را به دست آورد، و اهل پارلمان نهاییاً می‌توانند قدرت دولتی را به دست آورند، اما او بعدها، و به ویژه در رژیوهای و دشمنی آشکار با انقلاب کبیر، موضوع خود را تغییر می‌دهد. در اینجا، همان گونه که گرونو نشان می‌دهد کانونتسکی دیکتاتوری پرولتاریا را به معنی اکثریت حاکمیت در پارلمان می‌داند. به نظر کانونتسکی، دیکتاتوری پرولتاریا را هنگامی می‌توان اعلام کرد که حاکمیت اکثریت به دست سوسیالیست‌ها بیافتد. منظور از انقلاب سیاسی درست هنیم است. در حالی که، همان گونه که پیشرفت دیده مارکس پارلمان را اولین انقلاب سوسیالیستی می‌دانست و در اینجا آن را به عنوان یک سریت سوسیالیسم بود، اگر چه کانونتسکی منجر تضعیف نظریه مارکس درباره انقلاب سوسیالیستی می‌شود اما در حمله به حکومت کارگران در رویه مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا را زیر سوال می‌برد. کانونتسکی به عنوان با نفوذ‌ترین رهبر سوسیالیسم بین‌المللی، در حالی که ادعای می‌کند یک مارکسیست ارتدوکس است، می‌گوید: طبقه می‌تواند حکومت کند، اما نه مدیریت. زیرا طبقه یک تواده به شکل است و فقط به صورت یک سازمان می‌تواند مدیریت کند. اما یکی از جا اشکالی که با دیدن نمی‌شود، زیرا این جملات در کنار این گونه تفسیر کرد که کارگران می‌توانند از طریق تشکیل سازمان‌های توده‌ای حکومت کنند. اما منظور او از طبقه می‌تواند مدیریت کند، این امر که کارگران با این پارلمان و از طریق حزب سیاسی شان حکومت کنند و نه از طریق سازمان‌های توده‌ای شان مانند شوراها کانونتسکی به این ترتبی
مفهوم بسیار مهم مارکس درباره "رهایی کارگران به دست خود کارگران" را زیر سؤال می پردازد. در این مورد، مارکس هیچ ابهامی باقی نگذاشت. حتی در مانیفست، که مشورترین سند سوسیالیست‌های زمانه بود، کاتولیکی آن را از حفظ می‌دانست، مارکس می‌گوید رهایی طبقه کارگر کارخود پرولتاریا است و طبقه کارگر هم در کمون پارس و هم در انقلاب اکثری در عمل نشان داد که می‌تواند جامعه را اداره کند. و مهم‌تر از این، حاکمیت پرولتاریا به قدرت دولت محدود نمی‌شود بلکه حاکمیت در مراکز تولیدی را نیز شامل می‌گردد، که کاتولیکی آن را به حاکمیت سرمایه‌وام‌گذاران، کاتولیکی آمادگی بذیرش این واقعیت را ندانست، زیرا نمی‌توانست از پارلمان‌رسیم فراتر رود. به نظر او، بدون پارلمان دولت مدرک‌هایی نمی‌توانست وجود داشته باشد. از همین رو است که مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا را حرفه‌گیری می‌کند. همانگونه که در دوره به‌درستی می‌گوید، مفهوم مارکس از دیکتاتوری پرولتاریا حاکمیت طبقه کارگر است. در این تکنیک با تحلیل مارکس و انگلس درباره دولت به طور کلی خواناپیو دارد. به نظر آنان، دولت، دیکتاتوری یک طبقه علمی از طبقات دیگر است، و دولت بورژوایی - یا هر شکلی ام از استبدادی، طبقه، پارلمان‌پرستی و غیره - دیکتاتوری بورژوازی است. بنابراین، به نظر آنان، دیکتاتوری پرولتاریا دوره گذاری است که در آن طبقه کارگر حکومت می‌کند، و منظور آنان از این حکومت حذف آزادی‌های مدنی نبود. یگادارد سری به نوشته‌های کاتولیکی برای ناچیز تا که نشان‌داده مشروط درک او را را از جامعه و اقتصاد سوسیالیستی نشان دهیم. برا درک دلائل زیستی او در نحوه آن‌ها نظریه‌اش، ابتدا باید درک او را از هدایت ماتریالیستی از نظر؛ به‌فهمی، نقطه زیستی و معیار ارزیابی کاتولیکی برای هر جامعه‌ای به مناسبت تولید بله پیدا کند نیروهای تولیدی است. برای او، نیروهای تولیدی کلید تجزیه و تحلیل سیاست هر کشوری است.
و مقایسه سوسیالیسم با سرمایه‌داری یا سرمایه‌داری با سوسیالیسم به نظر می‌رسد که اقتصادی چگونگی و میزان رشد نیروهای تولیدی در این جوامع است. برای مثال، در مورد استعمار، می‌توان گفت که نشان‌دهنده استعمار امروز مقدمه است تلاش زیادی که می‌کند تا بتواند کننده استعمار‌گر رشد نیروهای تولیدی جوامع مستعمره را رشد نماید. 

کاتونیسکی، برخلاف لحن رادیکال آن، به لحاظ روش‌شناسی تفاوتی با موضوع فان کل و برنشتاین در مورد استعمار در آغاز قرن بیستم ندارند. این افتراق از استعمار دفاع می‌کند از بهبود رشد نیروهای تولیدی را به علت بهبود رشد سرمایه‌داری. کاتونیسکی استعمار را رشد می‌کند به این دلیل که چهار اصلی اقتصاد ندارد و این در یک نقطه همداستاند و آن برخوردار با استعمار از دست می‌آید. 

تعریف جوامع با درجه رشد نیروهای تولیدی، که فارغ از شکل آن در دوره‌های مختلف یکی از ویژگی‌های تولید انسان است، کاتونیسکی را به آن جا می‌کشاند که پیدا می‌کند اجتماعی را به گونه‌ای فراتریخت و جبری (تقدیرگرایانه) یک‌بت. نگاه فراتریختی یا به سرمایه در کتاب سازه اطلاعاتی (انتشار در ۱۸۹۲) به‌یاد می‌آید چگونه می‌تواند، چنان که قطعه زیر نشان می‌دهد: «کشاند با صنعتگری کالا را برای مصرف می‌خرد، ناجا کالا را برای فروش می‌خرد. پس، پولی که به ایستگاه‌های اقتصادی به خود می‌آورد سرمایه‌داری است. هیچ کالا یا پولی را ذیل نمی‌توان سرمایه‌داری دانست. سرمایه‌داری می‌تواند یا تبدیل به ویژگی دارد به استفاده‌ای که از آن‌ها...»
می‌شود. تنبّاکویی که تاجیر برای فروش می‌خورد سرمایه‌ای است، اما تنبّاکویی که برای کشیدن می‌خورد سرمایه‌ای نیست. شکل اولیه سرمایه، سرمایه تجاری (merchant’s capital) است.57

جوان است چرا که انسان هزاران سال است که برای مبادله تولید می‌کنند، اگرچه این کار در ابتدا بین جوامع مختلف انجام می‌گرفت و هن در درون هر جامعه‌ای. پس، منطقاً، به نظر کانون‌سکی، تاجیر تاجیر حتی پیش از پیدایش سرمایه‌داری سرمایه تجاری است. این نکته را در همان کتاب چنین بیان می‌کنند: اگر نوع سرمایه‌های موجود در این سرمایه‌داری سرمایه تجاری، سرمایه رباپی و سرمایه صنعتی سرمایه‌داری جوانترین نوع سرمایه‌ای است، شاید عمر آن به چند صد سال نرسد، در حالی که عمر دو نوع دیگر هزاران سال است.58 کانون‌سکی در اینجا توضیح مالک‌داره سرمایه‌داری را با یک مسئله تاریخی قابلی می‌کند. مارکس دقت می‌کرد که تاجیر تاجیر را با سرمایه تجاری یا سرمایه‌پولی اشتباه نگیرد. سرمایه تجاری در سرمایه‌داری وجود دارد و معاملات کالاهای را با یکدیگر می‌کند، کاری که با تجارت پیش از سرمایه‌داری اساساً فرقو دارد. اولی جزئی از سرمایه است، در حالی که دومی فقط یک پیش شرط تاریخی است. مارکس این نکته را در گروندیده‌های توضیح می‌دهد. اگر در بخش اباست اولیه سرمایه، از این اصل حکمت می‌کند که تاجیر پولی و ثروت تجارتی به انجام فنادیپیسم و انجام شرایط برای شکل‌گیری سرمایه‌داری کمک کرده‌اند؛ اما اگر در نظر گرفتیم آن‌ها را به عنوان سرمایه‌واری در این کارگردانه، که ناقص ایم‌دارای‌ها بود، اولین و سپس ناکهید می‌کنند: ۱۸۹۰ سپس ناکهید می‌کنند: و از این‌گونه بوده.59
اقتصاد بزرگی تعلق دارد از نظر فکری کانون‌سکی خبری تاریخی از جامعه و تاریخ

شروع درهم تنیده شده است. اینکه این کشور به مدت کاربرد روی زنده، علوم، طبیعت و اجتماعی را از داوری به وام قرفه است. این در یکی از نوشته‌های منظوری به نام کاربرد مادی تاریخ، تأثیر عمیق داروینیسم را بر خودش توضیح می‌دهد: من از داروین

شروع داوینیکار بر در اینکه این کشور به جامعه و تاریخ تحلیل می‌کند. و از همین‌جا، برای بقای پیش از مبارزه طبقات فکر مرا به خود مشغول کرده بود... با پیشرفت دانش اجتماعی، از اهمیت این عامل برای تحلیل تاریخ نیز رشده کرد، اما عقلانی به [نقش]

عامل طبیعت در تاریخ همچنان باقی ماند. به کوشش خود برای بروز تحلیل

تاریخی به تحلیل موجودات زنده ادامه داد. از کاربرد روی زنده، علوم، طبیعت و اجتماعی، کانون‌سکی را به تسیم در برابر داروینیسم تاریخی و اجتماعی می‌شاند، و آن را به جزئی اساسی از نظام فکری او تبدیل می‌کند. و از همین‌جا، برای

کانون‌سکی اصلی حالت استعماری ندارند با حاکی از لغوی از نیستند. هر گاه آنها را درک می‌کنند منظوره همان معنا واقعی آنها است، که قانون تکامل و پیشرفت در تاریخ است. این قانون تکامل، قانون آشنایی است که از طبقه در گذشته بزرگ شده و را خود را به سوی یک غایت، انقلاب پروتستانی و سوسیالیسم، باز می‌کند، برای مثال، در کتاب مبارزه طبقاتی می‌گوید شکل‌گیری سرمایه‌داری یک ضرورت بوده که «رسالت تاریخی طبقه سرمایه‌داری» آن را محقق کرده است. در صف

بعد، با یقین شکن‌تر برگزاری ادعا می‌کند که: امروز دیگر این پرسش

مطرح نیست که آن یا بهبود نظام مالکیت خصوصی در وسائل تولید را حفظ
گونه که تجربه انقلاب اکثر نشان داده است.

نظرهای تاریخی کاتاوئسکی به او اجازه نمی‌دهد که نظرهای
نیم‌دندی در مورد اقتصاد سوسیالیستی داشته باشد. اما اگر انتصاب را
رعایت کنید، او صادقانه جامعه‌ای سوسیالیستی را از نظر طبقه کارگر و
رهایی از نظر دارد. در واقع، او با کفتن این که ضرورت طبقه کارگر
را تا پیروزی نهایی اش به پیش می‌اندازد، خوش‌بینی بیش از حد خود
را نشان می‌دهد. در کتاب انقلاب اجتماعی قارچ می‌گوید که با مارکس
در این نکته هم‌دانستان است که طبقه کارگر برای انقلاب اقتصادی باید
این اقلاب سیاسی را پیرو داد. و می‌گوید طبقه کارگر پس از کسب
قدرت سیاسی باید انقلاب اقتصادی را پیوست داده، و برای خواهش داشت،
بگذارد برای لحظه‌ای مرحله اول انقلاب سوسیالیستی کاتاوئسکی
یعنی انقلاب سیاسی را پیش سر کرده‌اند، و فرض کنید این مرحله روی
دادة است و طبقه کارگر، صرف‌نظر از این که چگونه به قدرت رسیده
است، آمکن کنترل کامل دارد. در دنیای فکری و اقتصادی، کاتاوئسکی
پس از انقلاب سیاسی چگونه می‌اندیشد و چه وظایف و
نقش‌هایی برای دولت پروتستانی قائل است، نخصیتی کاری که دولت
پایان انجام دهد اجازه هر آن چیزی است که طبقه سرمایه‌دار نتوانسته
انجام دهد، اگرچه انتظار می‌رفته انجام دهد، یعنی برجسته تمام
فندالیسم: حق رأی عمومی، آزادی کامل مطبوعات و تجمع، جدایی
کامل دولت از کلیسای، غای حق وراز، بی‌حوزه‌داری در جمع‌آوری های
فردی و سرانجام الغای میلیتاریسم.

سبیس ارشد حرفه‌ای بايد منحل
شود و جای خود را به پروتستانی و ستم‌سازگان مسلح بدهد. آموزش
عمومی تغییر خواهد کرد، به طوری که به تمام کوکدانه به طور مساوی 
غذا و بویشک داده می‌شود. ۱۹ از نظر اقتصادی، تمام مالیات‌های موجود 
زحمت‌کش باید ملیغ شود، یک دریکاری از مبان برداشت شود، و مالکیت
خصوصی در برخی بخش‌های اقتصادی لغو شود، و در برخی بخش‌های
دیگر مالکیت اجتماعی یا یک درنگ، بکر به تدریج و به صورت یک
فرآیند اجرا شود. بخش‌هایی که باید برای ششم توسط دولت ملی شوند
عبارت اند از حمل و نقل، مانند راه‌آهن، صنایع تولید، کنندگی مواد اولیه،
مانند معادن و مانوفاکتورهای ماسی، و سرمایه پولی. 
۲۰ سرمایه پولی
ملی خواهد شد، اما مالکیت خصوصی زمین و سرمایه تولیدی، یعنی
سرمایه صنعتی، مالی نخواهد شد. کانوئسکی مصداره اموال
سرمایه‌داران، به استثنای سرمایه پولی، را رد می‌کند و می‌گوید به جای
آن باید به سرمایه‌داران مالیات بست و آنان را به تأمین حقوق و
دستمزدها واداشته که خود به تدریج باعث سلب مالکیت و انتقال اموال
سرمایه‌داران به مالکیت دولت پرولتاریک خواهد شد. ۳۷ لیل این کار، به
نظر کانوئسکی، آن است که [مصداره] «خشنوت خود را از دست بدهد»
و پذیرش آن بیشتر و درد و عذاب آن کمتر شود. ۱۹
اما بر سر نظام مزدی، و مناسبت تولید سرمایه‌داری، که تفسیری کار،
استثمار و بیگانگی را تولید و بازتلیب می‌کند، چه می‌آید؟ آیا اگر آن‌ها
جزئی از وظایف دیکتاتوری پرولتاریک نیست؟ کانوئسکی تا این جا دبیره
ملی کردن، دمکراتیک سازی، ذکرگویی فرهنگی و حفظ ناهنجاری‌های
اجتماعی به عنوان پدیده‌های معلول نظام سرمایه‌داری سخن گفته است.
اما دور از حقیقت است اگر مکریم او این مسائل را نادیده گرفته است.
این‌ها مهم‌تر از آن‌که نادیده گرفته شوند، به ویژه از سوی کسی که به
تعیین کننده‌ی شرایط اقتصادی تعهد زیادی دارد. و گروه درست می‌گوید
که کانوئسکی ماهیت سرمایه‌داری را به اندازه‌ای کافی درک نمی‌کرد، در
بهترین حالت تحت تاثیر نظریه حقوق طبیعی بود، و سرمایه‌داری را از منظریه حقوق کارگران برای تملک محصولات کار آنها نقد می‌کرد. 
کاپیتالیسم می‌توانست در تحلیل سرمایه‌داری و سوسیالیسم معنی‌داری را به جای گرفته، انتظار سرمایه‌داری را به معنی استثمار کارگر مزدی در هر شرایطی است. اگر این استثمار بدهد، در نظر گرفته می‌نماند نیست. به نظر می‌رسد که نفوذ درک یا از سرمایه‌داری تفاوت اساسی از تاریخی با درک مارکس داشته باشد. اما راهی که از جمله مشکلات سرمایه‌داری به سمت گذار یا راه حل مارکس متفاوت است. در جمله آخر، خط‌خوی استادی کاپیتالیسمی می‌توان درک خود را از سرمایه و هم نفوذ اگر آن را نشان می‌دهد. که به هیچ وجه تصادفی و منحصر به این قطعه نیست. اگر گویی‌ای استثمار به دنیای مخدوم صحیح می‌گوید، این استثمار با انجام نظام می‌کند که اساساً در محل و فراوان کودری می‌دهد. ذات پروره کاپیتالیسم در همین جا یافت است. ار می‌خواهد استثمار را با از آن یکی برداشت نظام از میان بردارد. اما نظام چیست جز استثمار نیروی کار به عنوان ویژگی اساسی و ذاتی آن؟ چگونه می‌توان نظام را ملک کردن اثبات کرد؟ چه استثمار را، چه بنیاد آن است، دست نخورده باقی کند زایش برای یک می‌بخشند که می‌باشد کمی بیشتر روی این نکته مکت کنیم.

به نظر کاپیتالیسم بین مناسبات تولیدی سرمایه‌داری و سوسیالیسم گسستگی مهیج وجود ندارد. در واقع، عناصر دومی در اولی وجود دارد، که پروتئین با پیام نسبت به اکسباد سیاسی آن‌ها را تکمیل خواهد کرد. پرولتاریا قرار است فراپندی را به در شیوه تولید سرمایه‌داری آغاز شده تکمیل کند. اگر تضاد اصلی سرمایه‌داری را تضاد بین اجتماعی شدن فراپندی تولید از یک سو و شیوه‌های خصوصی تصابح محصولات از سوی
نایب کانوئسکی بر... / ۴۴۹

دیگر می‌داند. بدنی‌سان، سوسپلایسم (جامعه‌ای است که در آن وسایل تولید اجتماعی شده است، و شیوه‌های میوه محلول بار دیگر می‌توانند با سرنشین تولید کننده، که در واقع در سرمایه‌داری اجتماعی شده است، مناظر مسئولیت‌های ووقتی از آن گروه‌های مختلف منظور از نظام سرمایه‌داری همین است، و اغلب در این می‌دند. اول، تبدیل مؤسسات سرمایه‌داری جدایی‌بخش به بندهای اجتماعی و دوم، اتحاد تمام مؤسسات مورد نیاز برای ارائه نیازهای ممکن‌کردن همکاری زن و سایر تولید و برنامه‌ریزی متمرکز توسط یک دولت متمرکز نیرومند است، مکانیسمی که از طریق آن دولت نیازهای مردم را برآورده می‌کند. هنچ‌سختی در مورد درگیری با رابطه استثمارگر به کار می‌دهد و سرمایه‌های در این مرحله در میان نیست. به نظر کانوئسکی، دولت نکات اصلی را در این درگیری ایفا می‌کند. این می‌باشد دولت پولداری اقتصاد را می‌لای و اثره‌ی تولید را مغلی کند. پولداری با این دولت سرمایه‌داری را به دست گیرد تا تبدیل این هدفها را محقق سازد. به نظر این دولت سرمایه‌داری می‌تواند و سایل تولید را می‌کند، اما مسئله این است که این دولت نمی‌تواند و سایل تولید را به اندازه کافی و به صورت فشرده و کستره می‌کند. 

بنابراین، دولت در درگیری مناسبات انسان‌ها در جامعه نقش محوری را ایفا می‌کند، جز در مورد مناسبات تولید که به نظر مارکس، مناسبات انسان‌ها در جامعه معقول آن است. کانوئسکی برداشت شد از جامعه سوسپلایسمی را در قطعه زیر بیان می‌کند: در یک جامعه سوسپلایسمی، اشکال‌ترین شکل‌های مالکیت و سایل تولید می‌شود، شیوه، تعاونی‌های مصرفی و تولید و خصوصی، متنوع‌ترین شکل‌های سازمان صنعتی، دیوان سالارانه، اتحادیه‌ای، تعاضی و انفرادی، متنوع‌ترین شکل‌های دستمزد کار، دستمزد ثابت، دستمزد زمینی،
دستمزد قطعه‌ای، شرکت در اقتصاد مواد اولیه، مانند آلیات و غیره، شرکت در نتایج کار فشرده، متنوع‌ترین شکل‌های گردش محصول، توسط دویل، شهرداری‌ها، تعاونی‌ها و غیره، می‌توانند در کاران هم وجود داشته باشند. همان‌طور که چندگانه‌ی مکانیسم اقتصادی که امروز وجود دارد در یک جامعه سوسیالیستی نیز می‌توانند وجود داشته باشند. فقط خصوصی شکارگری و گزارش‌گرها و مقاومت، ان‌هم‌داری و ان‌هدم‌شدن‌گری بانک ها، استعمارگر و استعمارشونده از میان می‌روند، به‌نظر کامپرسی، سرچشمه‌ی مسئله‌ی ن در منابع‌های تولید بکه در مالکیت خصوصی و سایر تولید است. اگر مالکیت خصوصی و سایر تولید ملی‌ی که شود و یا مالکیت اجتماعی گردد، مهم‌ترین کارکرد پرورش‌ی نیز، به لحاظ اقتصادی، محقق شده است. به‌همین دلیل است که باید در سیاسای آرزوی و بی‌دردسرت یا انجام کرده است. اما، همین که این فرآیند پایان‌پذیرد آن‌گاه سوسیال‌یم بپذیرد شده و به‌طور کامل ساخته شده است. آمیزه‌ی تولید و دیکته‌ی و سایر تولید، پرورش‌ی نه با بازی‌وی می‌تواند اولی را از میان ببرد. اما هناکه می‌کارم درست عکس این مکانیسم، یعنی مالکیت خصوصی را متعلق کار بی‌گانه‌ی می‌داند، و بنابراین [از نظر اولیئی] غایت اولیئی نمی‌تواند در هم بازی‌وی و میان ببرد. پرورش‌ی نه است. انسان فردی که استعمار بر‌آن روز می‌دهد، و بازی‌وی می‌شود باید دگرگون شود، یعنی فردی که تولید، فردی که در آن نظام مروی آفریده‌ی و بازآفریده‌ی می‌شود، باید از میان بردنش و شود.

از کامپرسی‌ی، انتظار می‌رود که به دست‌مینیسم تاریخی و اقتصادی خوش عیان بپذیرد و به منابع‌ی عیان و نیروی قدرت اقتصادی اهمیت
بیشتری بدهد تا به اراده عوامل دست‌اندرکار در فرآیند دگرگونی و مالکان وسایل تولیدی آماده کند. پروگرس بیشتر می‌آید. اگر بتوان این فرآیند را به‌طور کامل انجام دهیم، سرمایه‌های راپیدی می‌بیند، اما وقتی که پروگرس بالغ‌تری پیدا کند، سرمایه‌داران به چاله‌ای که شخصیت پانگکا رابطه سرمایه باشد، به بازارگران واقعی تبدیل می‌شوند. برای مثال، زمانی که منجر به نتیجه‌گیری‌های سرمایه‌داران برای تولید ارزش اضافی، نسبت بلوک معقول اساسی در زمینه‌های مختلف سود خواست، سرمایه‌داران برای زیستن است. زیرا آنان بدون سود نابودی می‌شوند.

آن چه که در این جا نمی‌شود، به‌طوری که سرمایه‌داران به‌سریعی کشف داده‌های مارکسیست است. کارایی کارآفرینی سرمایه باید ارزش افزایش بخوری و اینشاپ است. سرمایه‌داران به‌سریعی این فکر می‌کنند که اگر کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کند و کسب‌وکارهایی باشد، خود را قدردانی کرد، با وجود این که در آن‌جا نظر کاتالوکسکی، بین سرمایه‌داری و سوسپیلیسم در واقع هیچ نفوذی اساسی وجود ندارد. نظام می‌تواند دست نخورده، بافی مانند، بی‌گانگی و کار بی‌گانه مفعول نمی‌شود، کالا بودن.
نیرویی کار از میان نمی‌رود، و کار به جای آن که به بازی آزادانه انسان تبدیل شود همچنان فعالیت‌های اجباری باقی می‌ماند. بگذارد معانی معلومی با‌لا را در کانون‌سکی روش کنیم.

با مطالعه دقیق دری کانون‌سکی از دولت و نظام مزدی خواهیم دید که برای این دولت، اگرکه که مارکسی می‌گفت، عامل دگرگونی انقباضی شرایط و مناسبات تولید نیست. یک کارفرما بزرگی است که مستلزم‌است عبارت است از تضیف این امر که همگان زیر نفوذ آن قرار دارند و حصول این اطمینان که مزدی‌گرانت می‌توانند بدون وقفه تولید کنند. دغدغه کانون‌سکی بیشتر روایت و آثارشی تولید است تا این واقعیت که نظام مزدی انسان را به برگی کشانده است. برای او، برگی نزدیک‌تر بهبهانی: در جامعه سوسیالیستی، که وسایل تولید در دست ارگانی واحد است، فقط یک کارفرما وجود دارد. از کارفرما دقيقاً کارفرمایی واقعی است که در قلب قلمرو تولید و برای استخراج ارزش اضافی عمل می‌کند. بنابراین، می‌توان گفت، وقتنی آن مراسم را نوع آرمانی و مدل نهاده‌ای اقتصادی در جامعه سوسیالیستی - قطع نظر از روش آن برای کسب سواد در جامعه سرمایه‌داری - معرفی می‌کند، چیزی ناسازگار با درک‌ها از سوسیالیسم را بیان نمی‌کند. در واقع، او به صرایح اختلاف می‌کند که رزیم پروتئینی‌یابی می‌تواند روشن را که نتایج آن فقط برای قلمرو نسبتاً کمیکی از تولید به کار می‌برند، به کل قلمرو تولید اجتماعی تعیین دهد. زیرا این رزیم مالکیت خصوصی سرمایه‌داری را به کل مالی کرده است. یعنی کانون‌سکی مستقل را صرف آن زاویه حقوقی می‌بیند و می‌گوید چون مالکیت وسایل تولید تراست‌ها از افراد خصوصی به دولت منتقل می‌شود، مناسبات سرمایه‌داری درون این تراست‌ها نیز مالی‌گردد. اگر مالکیت خصوصی چه معنایی دارد اگر قرار باشد تولید با همان روش قبلی اداره
شدو؟ معنايا این کار مسلماً چیزی جز این نیست که مناسبت‌های کمالیت در
قلمرو حقوقی و صوری از افراد سرمایه‌دار به دلایل مستقل می‌شود.
کانون‌سکی می‌خواهد همین روش را در سوسپلیسم دنبال کند، روشنی که
به زعم اثرات جانبی کمالیت خصوصی سرمایه‌داری را از مبانی بردارد:
برخلاف حاکمیت سرمایه، که کاهش دستمزدها را دریبی می‌آورد،
دستمزدها افزایش خواهند یافته. برخلاف حاکمیت، تراست‌ها، که
کارگران را به موجودانی زاند بدل می‌کند، بیکاری از مبانی خواهد رفت.98
چنین می‌نماید که مسئله جدل‌های کاری و پرسی کرده است
نیز توانان به‌فهمنده که مورد فقط در مقابل سود معاون دارد. وجود یکی حضور
دیگری را همیشه فرض می‌گردد. کانون‌سکی می‌گوید رژیم پولناریا مزدها را
افزایش خواهند داد، اما او این واقعیت را نادیده می‌گیرد که تا آن‌جا که این
را به‌واسطه وجود دارد، معنی‌دار زمانی که مزدها عنوان نقطه مقابل سود وجود
دارد -قطع نظر از این که چه نسبتی میان آنها هست- وجود مزدها معنی
وجود رابطه‌ای استیم‌گرگان است. کانون‌سکی این نکته را درک نمی‌کند و
می‌خواهد ضمن حفظ این رابطه استیم‌گرگان اثرات جانبی آن را از مبانی
بردارد.

بنظر می‌رسد که سوسپلیسم کانون‌سکی کالا شدن نیروی کار و
تبعیت آن از حاکمیت و سلطه سرمایه و مانند آلات در محل کار و فرازند
تولید را حفظ می‌کند. اگر مزدها بازیابی شود و منطقه تبدیل می‌شود که
نیم‌پرس که چرا کار مزدها باید کالا باشد. در واقع، برای او خصوصی
کالایی نیروی کار حتی در سوسپلیسم نیز باید حفظ شود. و به نظر اور
مستقل و کار اصیل دولت پس از انقلاب حصول اطمینان از این امر است
که خصوصی کالایی نیروی کار به همان صورتی که هست در فرازند تولید
حفظ شود. جالب آن است که کانون‌سکی می‌گوید مصداق و سایل تولید از
سرمایه‌داران ساده‌ترین کار رژیم پولناریاها است.99 از او به عنوان

تایبیر کانون‌سکی بر...
مارکسیست که قاعدتاً یکی از دیدگاه‌های کارگران به تولید اهمیت بیشتری بدهد، انظار می‌رود که مناسبات موجود تولید را که از زهادن نظام سرمایه‌داری بیرون آمده است مستقل قائل بداند که یک دگرگونی شود، اما در حالی شکفته، او می‌گوید همین که امول سرمایه‌داران مصادره شود طبقه سرمایه‌دار نیز دفعاً از عرصه تولید نابی‌دید خواهد شد. دلیل این یک پرونده‌ایه‌ای است که سرمایه‌داران در می‌دانند و نه سرمایه‌داران به عنوان یک رابطه اجتماعی. یا می‌گوید تولید به هر قیمتی یافته باید، زیرا تولید را «حتی برای چند هفته نمی‌توان متوفر کرد» یعنی که یک جامعه دیگر و قجر نشود. این امر به دلیل است که کارشناسی‌های نوین به دست نمی‌دهد که به نظر یا منابع رابطه سرمایه‌دار است که ارزیابی کارشناسی‌های نوین به دست نمی‌دهد که به نظر یا منابع رابطه سرمایه‌دار است که ارزیابی کارشناسی‌های نوین به دست نمی‌دهد که به نظر یا منابع رابطه سرمایه‌دار است که ارزیابی کارشناسی‌های نوین به دست نمی‌دهد که به نظر یا منابع رابطه سرمایه‌دار است که ارزیابی کارشناسی‌های نوین به دست نمی‌دهد که به نظر یا منابع رابطه سرمایه‌دار است که ارزیابی کارشناسی‌های نوین به دست نمی‌دهد که به نظر یا منابع رابطه سرمایه‌دار است که ارزیابی کارشناسی‌های نوین به دست نمی‌دهد که به نظر یا منابع رابطه سرمایه‌دار است که ارزیابی کارشناسی‌های نوین به دست نمی‌دهد که به نظر یا منابع رابطه سرمایه‌دار است که ارزیابی کارشناسی‌های نوین به دست نمی‌دهد که به نظر یا منابع رابطه سرمایه‌دار است که ارزیابی کارشناسی‌های نوین به دست نمی‌دهد که به نظر یا منابع رابطه سرمایه‌دار است که ارزیابی کارشناسی‌های نوین به دست نمی‌دهد که به نظر یا منابع رابطه سرمایه‌دار است که ارزیابی کارشناسی‌های نوین به دست نمی‌دهد که به نظر یا منابع رابطه سرمایه‌دار است که ارزیابی کارشناسی‌های نوین به دست نمی‌دهد که به نظر یا منابع رابطه سرمایه‌دار است که ارزیابی کارشناسی‌های نوین به دست نمی‌دهد که به نظر یا منابع رابطه سرمایه‌دار است که ارزیابی کارشناسی‌های نوین به دست نمی‌دهد که به نظر یا منابع رابطه سرمایه‌دار است که ارزیابی کارشناسی‌های نوین به دست نمی‌دهد که به نظر یا منابع رابطه سرمایه‌دار است که ارزیابی کارشناسی‌های نوین به دست نمی‌دهد که به نظر یا منابع رابطه سرمایه‌دار است که ارزیابی کارشناسی‌های نوین به دست نمی‌دهد که به نظر یا منابع رابطه سرمایه‌دار است که ارزیابی کارشناسی‌های نوین به دست نمی‌دهد که به نظر یا منابع رابطه سرمایه‌دار است که ارزیابی کارشناسی‌های نوین به دست نمی‌دهد که به نظر یا منابع رابطه سرمایه‌دار است که ارزیابی کارشناسی‌های نوین به دست نمی‌دهد که به نظر یا منابع رابطه سرمایه‌دار است که ارزیابی کارشناسی‌های نوین به دست نمی‌دهد که به نظر یا منابع رابطه سرمایه‌دار است که ارزیابی کارشناسی‌های نوین به دست نمی‌دهد که به نظر یا منابع رابطه سرمایه‌دار است که ارزیابی کارشناسی‌های نوین به دست نمی‌دهد که به نظر یا منابع رابطه سرمایه‌دار است که ارزیابی کارشناسی‌های نوین به دست نمی‌دهد که به نظر یا منابع رابطه سرمایه‌دار است که ارزیابی کارشناسی‌های نوین به دست نمی‌دهد که به نظر یا منابع رابطه سرمایه‌دار است که ارزیابی کارشناسی‌های نوین به دست نمی‌دهد که به نظر یا منابع رابطه سرمایه‌دار است که ارزیابی کارشناسی‌های نوین به دست نمی‌دهد که به نظر یا منابع رابطه سرمایه‌دار است که ارزیابی کارشناسی‌های نوین به دست نمی‌دهد که به نظر یا منابع رابطه سرمایه‌دار است که ارزیابی کارشناسی‌های N
نایبر کاوانیسکی بر... / ۴۵۵

با هدف دلیلی از رفتگی سر کار پرونده، و اگر نرود، یا به
آن برای آن اندازه، کمی بهاید آن را سر کار بفرستند. دولت
پرونده به پرونده به سر کار بفرستند، و اگر پرونده به
عیدت از اجابت این امر سر باز زند، پشتیبانی بر اساس از
آن را سر کار فرستاد. ۹۴ این مقررات انضباطی با مقررات سرمایه‌داری
منفعت است، مقررات پرونده‌ای است، مقررات اتحادیه گونه است،
مقررات دمکراتیک است. ۹۵/ ثبتی این، نقش اتحادیه‌ها در جامعه
سوپریمیستی وارد کرد مقررات انضباطی به فرایند تولید است. ۹۶/ به
عبارت دیگر، دولت برای دریافت ویژه یک اعتراض به سر کار از رضایت و
انضباط استفاده می‌کند. و کاوانیسکی هیچ تلاشی نمی‌کند که در باره این
واقعت سخن گوید که جراحی بیاید. به دویت سوپریمیستی و کاربران چنین
رابطه تعارض‌آمیزی وجود داشته باشد، و چرا اصلاً بیاید این تعارض
منافع پس از انقلاب به وجود آید. در واقع، او این تعارض را مفروض
می‌گیرد.

اگر منصوب‌های قضاوت کنیم با یک بی‌گویی که کاوانیسکی علاوه بر مقررات
انضباطی از مفهوم دیگری برای جذاب کردن کار برای کارگران سخن
می‌گوید و آن تبدیل کار به یک تفریح، یک لذت است. ۹۷/ این نگران
بیمار عمیقی است که او در تحلیل فراشبند تولید آن را بیان می‌کند، اما
مصممیتی معیوب دارد. زیرا او می‌تواند نیروی کار را به یکی از
کارزاران بتواند یکی از کارگران ساختمان کار را تأثیر بگذارد. این نوع
کارهایی بی‌پایه، کار کارگران دیگری و شادی‌آور نیستند بلکه
فقط تعداد ساعات کار بی‌پایه کارگر کاهش می‌یابد. همان‌گونه که تاریخ‌گذار
کار در نتیجه مبارزه طبقاتی کاهش می‌یابد. پایین آن که بی‌پایه‌سازی
برود. یا سپس می‌گوید در عین حال دولت «خواهند کوشید که محل کار را
بهرمی‌شته و دورساختن کرده و نا آنها که ممکن است جنبه مختلف آمیزی و
نفرت انگیز فراپند کار را از آن بگیرد. اگر کاربرد عبارت جنیبه مخالفت آمیز و نفرت انگیز کار به این معنی است که کار می‌تواند به گونه‌ای موافقت آمیز نفرت انگیز باشد؟

افروز برای، کانون‌سکی علاوه بر کاهش ساعات کار افزایش دستمزد را برای جذابیت کردن کار برای کارگران پیشنهاد می‌کند. این پیشنهاد آشکارا حاکی از نحوه نگاه سرمایه‌داران به تولید است. کل انتقال اجتماعی برای الغای نظام مزدی است و به استفاده از آن به عنوان ابزار، این تناقض را درک می‌کند و می‌گوید الغای پول و نظام مزدی در آغاز جامعه سوسیالیستی ناممکن است. و این خلاصه نظری مارکس است که در نهایت برنامه کوتاه، می‌گوید حتی در مرحله پایین‌تر سوسیالیسم، به عنوان همان مرحله‌ای که کانون‌سکی آن سخت، این می‌گوید، بول به عنوان مقياس ارزش و وسیله پرداخت از منابع می‌رود. به‌یاد آن، کارگر کوئینی یا رسیدگی از جامعه دریافت می‌کند که مقدار زمان کاری را که صرف کرده است نشان می‌دهد.

در یک کلام، مضمون برداشت کانون‌سکی از سوسیالیسم رفرمیست است. رفرمیستی است، زیرا هیچ یک از گزشهای باین که از برای ساختن جامعه سوسیالیستی پیش می‌نهد، دست به راه‌های سرمایه‌داری، پیش برده می‌پردازد، نمی‌رود. جامعه سوسیالیستی امر در اساس، جامعه‌ای سرمایه‌داری است.

لوازمی‌پور، لنین و تروتسکی

درک کانون‌سکی از سوسیالیسم توسط ارتش‌پروران دوم و نشریات آن به مدت سی و پنج سال در سراسر جهان اشاره داده شد، و بسیاری از سوسیالیست‌ها مارکسیسم و اصول سوسیالیستی را از کانون‌سکی فراگرفتند. بنابراین، جای تعجب نیست اگر تروتسکی، لنین و لوازمی‌پور
تاپیر کاوانوتسکی بر... / ۲۵۷

عمیقاً تحت تأثیر کاوانوتسکی بوده‌باشند. نخستین پرستشی که ممکن است به ذهن بیاید این است که چرا اینه شورانجن و سوسیالیست را، رابی در مورد مسئله انقلاب و اقتصاد سوسیالیستی مورد ارزیابی قرار داد؟

دبله آن این است که اینه می‌تواند به عنوان مارکسیست‌های انقلابی شناخته شود که در مختلف دنیا، دنیای تاریخی و اقتصادی انرجان‌سازی دوم، در رأس آن کاوانوتسکی، ایستاده‌اند. آنان، که در عمل، به برایی دو انقلاب سیاسی طبقه‌کارگر، یکی موفق در روسیه و دیگری شکست خورده در آلمان، کمک کردند. با این حال، آنان هم‌شیوه مارکسیست‌اند و هم با منفاهن در واقع، هدف این ارزیابی هم‌چنین نشان دادند اینه نه که است که آنان به‌چه اندازه تحت تأثیر کاوانوتسکی بوده‌اند.

لوكارامورگ، همچون نسبتی از مارکسیست‌های انقلابی زمان‌های، تحلیل نظام‌مندی از جامعه سوسیالیستی، ارائه نداده اگر چه اینجا و آنها درباره آن سخن گفت. برداشت او از سوسیالیسم به بردشت مارکسیست‌های بنیادان است، اگرچه تحت تأثیر کاوانوتسکی است. در مورد انقلاب سوسیالیستی، اگر یک شکی باقی نمی‌گذارد که مدافع درگویی انقلابی

دولت سرمایه‌داری است و نه اصلاح تدبیری آن از طریق پارلمان. در مورد توافق و در مورد قانونی، این است که در مورد عقول شرح غیرنظام‌مندی دیده می‌شود، یا از جمله در مورد پیدای سیره‌با یک سوسیالیستی‌ها زمان‌های هم‌شیوه‌اند. بودو آن شرح جامعه سوسیالیستی با مفاهیم کلی بودو، بدون روش‌شن کردن این که باید رسمی‌بین باید به تعداد چهار طی کردن و چه اعمال انقلاب را باید انجام داد. برای مثال، اگر می‌گوید در جریان توسعه اقتصاد سوسیالیستی، تعارض بین شهر و روسا از سوی می‌روند، اما مشخص نمی‌کند چگونه؟ این امر با توجه به دوره بحرانی که او جنگ کمونیستی آلمان را رهبری می‌کرد، قابل درک است. مبارزه، سخت و
حسوس بود و میلیون‌ها کارگر آلمانی مشروعیت طبقه و دولت حاکم را
زهر سوال برده بودند. و همچنین وجدانی یادآوری عیان توانست
پاسخ‌گویی به مسئله انقلاب سیاسی سربازی زدن. بررسی حساس این نبود
که اقتصاد جدید را چگونه باید ساخت، بکننک این بود که بوژوزی آلمان
را چگونه باید برانداخت و به لحاظ سیاسی چه باید یا چگونه باید
آن کرد. به این همه، لوکزامبورگ در یکی از سخنرانی‌ها در
جوهر مسئله را نشان می‌دهد. اکنون توضیح اهمیت کمتر انقلاب
سیاسی نسبت به انقلاب اقتصادی، درک روشان خود را در مورد جایگاه
تبعین کننده و مساحی دگرگونی اقتصادی در رسیدن به جامعه
سوسیالیستی بیان می‌کند. "مبازره برای سوسیالیسم را توهن‌ها و فقط
تووه‌ها، رو در روی سرمایه‌داری باید انجام دهند، این مبارزه را باید
کارگران هر‌حیف در مقابل کارفرمایانشان انجام دهند. این مبارزات فقط به
یک انقلاب سوسیالیستی می‌تواند به انجام رسد." 111 آن دیدگاه نژادیکی
لوکزامبورگ را به نظریه سوسیالیسم مارکس، و نه سوسیالیسم
کاتولیکی، نشان می‌دهد. این همچنین مارکس، می‌داند که قلب شیوه
تولید سرمایه‌داری در مناسبات تولیدی آن می‌زند. او با نشان اساسی
طبقه کارگر در برای انقلاب سوسیالیستی بیگانه‌نیست. استقبال او از
شوراهای کارگری، به چای پارلمان، نشان می‌دهد که او هدف اصلی
انقلاب را دگرگونی مناسبات تولیدی می‌داند. او از شوراهای کارگری
عزم‌بردی می‌کند. زیرا این شوراهای بنا به هر دادرس نیاز به
سرمایه‌داری را دارد. او به صرایح می‌گوید: "آنچه برعده می‌قرار دارد
این است که سنت‌های تمام نیروهای پول‌داریا را برای جمعه به بین‌هایی
جامع سرمایه‌داری متمرکز کنیم، به ریشه سرمایه‌داری، بعنوان افزایش که هر
کارفرمایی با پرده‌های مزدی، خود روبه‌رو می‌شود." 112 این درک، در دوره
لوکزامبورگ، درک تقریباً منحصر به فردی از سرمایه‌داری، و بی‌دین سان
ناتیو کانوئیکی بر

سوسپلیسم، است. او قادر بود که سرمایه‌داری را از دیدگاه کارگران مزدی و به‌همراه آنریکونیکی که در عرصه رقابت می‌پیکرد، تجزیه و تحلیل کند. 

با این همه، درک عمیق لوکزامبورگ از سرمایه‌داری با تأثیرهایی از کانوئیکی، که با تصور سرمایه‌داری از دیدگاه آنریکونیکی تولید و نه استیار کار معلول را با علت اشتاء می‌گرفت. عجیب است. لوکزامبورگ در این مورد، تا نجیب‌پیش‌تر می‌رود که آنریکونیکی را علت سیستم‌بندی حقوقی سرمایه‌داری می‌داند. او می‌گوید، «براساس سوسپلیسم علمی، ضرورت تاریخی انقلاب سوسپلیسمی خود را به‌زیر چیز از حفظ آنریکونیکی فریب‌ریز سرمایه‌داری نشان می‌دهد که این نظام را به‌ینیست می‌کشاند.»

سوسپلیسم را نتیجه ضرورت اقتصادی و درک این ضرورت که به سرمایه‌داری توسط توجه‌های کارگری می‌انجامد (می‌داند) و این ضرورت پیش از هر چیز خود را در آنریکونیکی سرمایه‌داری نشان می‌دهد، با وجود این، او به اندازه کافی سرسخت‌هست که، وقیت به برنشتاین حمله می‌کند، به موضع اصل مارکسیستی یعنی در نظر گرفتن نظام مزدی به مثابه بنیاد سرمایه‌داری پایه‌بند باشد. برنشتاین می‌خواست برنامه لوکزامبورگ را به برنامه‌ای بدل کند که هدف آن هسته تحقق سوسپلیسم بلکه اصلاح سرمایه‌داری، نه سرمایه‌داری کارگری بلکه تجربی استثماری تعیین سرمایه‌پیاده‌های سرمایه‌داری به جای سرمایه‌پیاده‌های سرمایه‌داری، لوکزامبورگ، متأسفانه، این جواب دارند. درست خود را به تحلیل اقتصاد سوسپلیسمی تعمیم نماد. از این رو، بیرون کشیدن یک نظریه از نگرش‌های غیرنظامی‌تو دارای‌یک موضوع نادرست و دشوار است.

لین، نیز، چون لوکزامبورگ، مخالف پارلماناریسم بود، زیرا پارلمان را شکلی از سلطه بورژوایی می‌دانست. او بر این باور بود که برای ساختن
جامعه سوپراسلیستی باید اینچنین اقلیت‌های سوسیالیستی و سپس دیکتاتوری پرونداز جنگ و جنگ ایران و تاسیع قدرت صنعتی و توانمندی اقتصادی سوپراسلیستی را در اینجا می‌گوید. گذار از یک جامعه سرمایه‌داری که دارد به سوی کمونیسم پیش می‌رود، به جامعه کمونیسم بدون یک «دوره گذار سیاسی» ممکن نیست، و دولت این دوره فقط دیکتاتوری اقلیتی پروندازی، می‌تواند باشد. اما در ادامه تاکید می‌کند که این دیکتاتوری درست مانند دیکتاتوری پورژواپی ممکن است شکل‌های مختلفی به خود بگیرد. و... شکل دولت‌های پورژواپی سیاسی متنوع است، اما ماهیت آنها یکی است: همه این دولت‌ها به این یا آن طریق در تحلیل نهایی صرفاً باید دیکتاتوری پورژواپی باشند. گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم نیز اینه ممکن است شکل‌های سیاسی فراوان و متنوعی تولید کند، اما ماهیت همه این شکل‌ها ناگزیر یکی است: دیکتاتوری پروندازی. او اسپس با نتیجه‌گیری از نامهٔ مارکس به ویدمی، می‌گوید بودن پاره به انقلاب و دیکتاتوری پروندازی می‌توان مارکسیستی بود.

اما دفاع لنین از مارکسیسم انقلابی معنی نمی‌شود که یا هدف مهمتری طبقه کارگر یعنی برای داشتن اقلیت در مناسبات تولید سرمایه‌داری را که مارکس به آن اهمیتی داده نداشت، گذار از سرمایه‌داری به کمونیزم پتروندازی می‌کرد، گرچه برای یا برده‌های کمونیزم پتروندازی است. جامعه‌ای سوسیالیستی را و برقرار سازد. پروندازی به قدرت دولتی، به سازمان‌های متمرکز، سازمان اعمال خشونت هم برای درهم شکستن مقاومت استثنای‌گران و هم برای بهره‌وری توده‌ها میلیونی جمعیت... در امر «استقرار» اقتصادی سوسیالیستی، نیاز دارد... اما این واقعیت را تشخیص می‌داد که استقرار جامعه کمونیسم پس از تشکیل دیکتاتوری پروندازی کار آسان نیست، اما افراد نیز نظریه خود را در داد. اقتصاد سوسیالیستی نداشت. لنین یک پراکن‌سین و ساخت سوسیالیستی...
رهبر یک حزب و سپس یک انقلاب بود که با مشکلات مادی پلاواسته و بدبین سان برداشتن موقعیت بی شمار بر سر راه جنبش طبقه کارگر سر و کار داشت. در طول عمرش، این پرسس‌های اقتصاد سوسیالیستی را چگونه باید ساختمانی، هیچ‌گاه در مقالات اجتماعی برای او یا عضوی یک مسئله عملی بالا استه مطرح نشد. حتی پس از انقلاب اکثر، حمله امپریالیسم، جنگ داخلی و فحشی‌های شدید که او و حزب بلشویک روزی مسئله درگیری سوسیالیستی اقتصادی تمدید کنند. آنها نتایج بلشویک‌ها را به نظر اقتصادی انجام دادند از نظر همگان اقدامات غذایی برای هدف‌های بالا استه بود تا برنمانه کامل به برای بلشویکی می‌خست کنیک، را، که اقدام جنگی موقتی برای اداره اقتصاد بود، و سپس «سیاست اقتصادی نوین» [نب] را، ۱۱۱ به عنوانشیش به‌نمایه‌داری دولت انحصاری» ۱۱۱ بود، سازمان داد. پرسی اقتصاد سوسیالیستی را چگونه باید ساخت؟ فقط در سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۲۴ به مسئله عینی و واقعی میلیون‌ها کارگر تبدیل شد. زمانی که دیگر نه لیبرالینه بود و نه ل لوکزربرگ. هیچ پیک از سیاست‌های اقتصادی که ناژمان مقر ِ لینه از سوی روسیه انقلابی پذیرفته شد سیاست درگیری سوسیالیستی اقتصاد تبدیل و فقط برای سریا نگه داشت دولت سوسیالیستی پذیرفته می‌شدند. لینه کسی بود که شعار معروف «بودن تئوری انقلابی عمل انقلابی ممکن نیست» را جا انتخابه بود و درب خود وارد یک انقلاب، و رهبر آن شد بودن آن نجومیانه اقتصادی را داشته باشند. با این همه، این پنکه بدان معنی نیست که لینه چیزی درباره اقتصاد سوسیالیستی نگه‌رفته است.

در مقاله‌ای به نام «آیا بلشویک‌ها می‌توانند قدرت دولت را در اختیار گیرند؟» که درست پیش از انقلاب اکثر نوشته‌های شد است، لینه تایید می‌کند که پولناریا نمی‌تواند ماشین حاضر و آماده دولت را به دست گیرد.
از نابودی این مانند و جایگزینی آن با سازمان‌های خودگردان کارگران و دهقانان دفاع می‌کند. اما اکثریت گرفتاری برای قلمرو تولید مطرح نمی‌کند. بر عکس، اصرار می‌ورزد که روش‌های تولید باشد حفظ شود: "ما شکل سازمان کار اختراع نخواهم کرد، بلکه آن را حاضر و آماده از سرماهای داری ذی‌گیری - یانکیها، سندرکاها، بهترین کارخانه‌ها، ایستگاه‌های آزمایشی، آکادمی‌ها، و نظایر آنها، تمام آن‌ها که با تاج‌دیده وام گرفتن بهترین مدارهای است که کشورهای پیشرفته به‌دست کرده‌اند." ۱۱۳ به عبارت دیگر، دولت سوسیالیستی باید روش‌های سرماهایی در کشورهای پیشرفته برای افزایش نرخ استثمار و ارزش اضافی را یادداشته. این گفته پیش از آنکه به‌پروازی‌ها دولت بورژوایی را سرنگون کند و حاکمیت خود را برقرار سازند بیان شده است. به سختی دیگر، به دلیل فشار شرایط پس از انقلاب اکثر نیوک لینی از روش تولید سرماهای داری دفاع کرد: به میل و اختیار خود از این روش دفاع کرد. در سال ۱۹۲۳، لینی پس از آن که اقدامات اقتصادی مختلف را یادداشت به دست آورده، آخرين آنها «سیاست اقتصادی برون» (NEP) بود، هنگامکه یک اندازه برای پیاده کردن اهداف انقلابی خطبرانک شده است، و محوریت شد برای سوسیالیسم به حسنت و جویی پایداری دیگری غیر از سرماهایی داری دولتی انحصاری برابر ۱۱۴ به همین دلیل، کمی پیش از مرگ مقاله‌ای مقدماتی به نام "درباره تعاونی" ۱۱۵ نوشته که در آن به گوشه افکارگری توضیح می‌دهد که گسترش تعاونی‌ها در روابط تا چه حد الزامی شده است. اما باید بپذیرفته که هدف اصلی لینی از طرح تعاونی‌ها به تغییر مناسبات تولیدی بلهکه درگیر کرد تولیدهای دهقانان در زندگی سیاسی اقتصادی دولت پرولتاریا بود. تعاونی‌ها سازمان‌های قلمروی توزیع اند و نه تولید. در حال گسترش، لینی وعده می‌دهد که با ورود تعاونی‌ها جامعه سوسیالیستی خواهد شد: "و با توجه به مالکیت
تأثیر کانوئیستی بر... / ۲۶۳

اجتماعی و سایل تولید، و پیروزی طبقاتی پروتستانی بر پوروزوازی، نظام
تعاونی های متعدد همان نظام سوسیالیستی است.۱۱ به عبارت دیگر،
چون کارگران قادرت سیاسی را به دست اورده‌اند، تعاضوی‌ها خود به خود
سوسیالیستی به شوند. اما پروسی‌یه که در این‌جا مطرح می‌شود آن است
که چرا لینن به جای مستله‌سازی از رابطه سرمایه در قلمرو تولید نقض
دولت پروتستانی را به قلمرو توزیع محدود می‌کند؟ واقعیت این است که
لینن در مورد اقتصاد سوسیالیستی هنوز تحت تأثیر کانوئیستی بود. در
واقع لینن در این مورد هرگز نتوانست از کانوئیستی فاصله‌گیرد او فقط
در مورد سرائل سیاسی و ایدئولوژیک، مانند ناسیونالیسم، پارلماناریسم
و نظایر آنها به تدریج به مرزیندی با کانوئیستی رسید. دیدگاهی که
کانوئیستی بر این باور بود که به محض اجتماعی شدن و سایل تولید
اقتصاد نزدیک سوسیالیستی خواهد شد. لینن، با آن که به خوبی از این
حقیقت آگاه بود که با اجتماعی شدن صرف و سایل تولید جامعه
سوسیالیستی نخواهد شد، اما فکر می‌کرد که این کار اقتصادی را
سوسیالیستی کنند. شکفته این است که برخی مرکزی که وظيفة
اسلام دیکتاتوری پروتستانی را انقلاب اقتصادی می‌دانند، لینن در
آخرین روزهای عمرش فکر می‌کرد که سال‌گونه اقتصادی لازم نیست.
پرورکن، اگر بعد برای رسیدن به جامعه سوسیالیستی کامل را
انقلاب فرهنگی می‌دانست، لینن در ۱۹۲۳، در مقاله «درباره تعاضو»
می‌نویسد: «اگر ما حق داریم به‌طور کامل لازم نیست. این
استنادی‌های جزئی» ۱۷ مذکور در فوق) معادله رشد سوسیالیسم است، در
وعین حال باعث تصدیق کننده که تغییر رادیکالی در کل نگرش مداوم بر
سوسیالیسم روز داده است. این تغییر رادیکال چنین است: اگر ما تأکید
اصلي را بر مبارزه سیاسی، انقلاب، کسب قدرت سیاسی و نظایر آنها
می‌گذاشتمی، و باید هم می‌گذاشتمی. اما اکنون این تأکید فرقب کرده و دارد

۱۱
منظور لینین از آموزش در این جا راهبردی است که طبقه کارگر برای درگیر کردن توده‌های فقیر و متوسط دهقانان با زندگی سياسي دولت کارگری باید آن را در پیش گیرد. اما چرا لینین به جای تمکرک بر ذهگونی رابطه سرمایه در سطح اقتصادی، یعنی در سطح تولید بر آموزش دهقانان تأکید می‌کند؟ یا به روشی است: لینین نیز، چون کلاوندیکسی، فكر می‌کند که با برنامه‌ریزی سرمایه‌داران از نظر سياسي، با ملی کردن و سایل تولید جامعه سوسیالیستی می‌شود، و نیاز به برنامه‌ریزی سرمایه‌های مناسب تولید نیست، زیرا در آن جا اساسا سرمایه‌های وجود ندارد. اما تکلیف کار بیگانه، نظام ملی، کالا بودن نیروی کار و رابطه بولی، که در روسیه وجود داشت، چه می‌شود؟ آیا برای ایجاد جامعه‌ای نوین با مناسبات تولیدی کاملاً مختلف این ها باید ذهگونی می‌شود. یا چه این لینین مرد عمل بود و به حل مشکلات بلوامامته می پردید. مشکل اصلی روابط لینین دیوان سالارانش شدن دولت بروتالیست و بیگانه پیشه دهقانان. آن که با یک بلوامامته اجتماعی دیگر روش و روشهای دولت می‌باشد. می‌بایست نظری تعیین کنند: سالهای ۱۹۲۴-۱۹۲۶، که در آنها این پرسش در دو حزب پلنژیکس و جامعه روسیه مطرح شد که اقتصاد سوسیالیستی را چگونه باید ساخت و آیا اساساً امکانی ماند. آن در روسیه وجود دارد یا نه. اما تروتتسکی زندگی بود و در این مباحث شرکت به سوی کار مسائل آموزشی، سازمانی و که فرهنگی تغییر می‌کند. اگر به خاطر روابط خالق مجله از مرز دیوار نیست، اگر به خاطر زمینه برای رسویدن به موقعیتی در مقياس جهانی نیست، باید می‌گفت که اگر تأکید دارد به سود کار آموزشی تغییر می‌کند. اما اگر این مورد یک کارگر بگذارد و خود را به روابط اقتصادی داخلی محدود کند، تأکید کار ما بتردید دارد به سود آموزش تغییر می‌کند. ۱۱۸
تاپیر کانونتکسی بر... / ۲۶۵

کامل داشت و پاسخ خود را به این پرسش ها داد، اگرچه راه حل این بررسی‌ها می‌توانست از سرمایه‌داری فراگذری تروتسکی، را که در ۱۹۱۷ به حزب بلشویک‌پوست و صادقانه وقت و نیروی خود را صرف آرمان سوسیالیستی کرد، به درستی به عنوان یکی از اعضای رهبری جنبش سوسیالیستی می‌شناسند. اما، سوسیالیست بودن در عمل تروتسکی را از نظر فقیدان تحلیل مشخص از جامعه سوسیالیستی پیش از ۱۹۲۴ میلادی نمی‌کند. در واقع، این نارسایی را تشخیص می‌دهد که این آن را ضعف نمی‌داند. درست است، برای ما مسائل کامل‌اند و مشکلات کاملانی منفعتی در فنره سازماندهی کار به وجود آمد. نظریه سوسیالیسم برای این مسائل پاسخی نداره، و نمی توانست داشته باشد. ما برای راه حل آنها را در عمل بیدا می‌کردیم، و آنها را در عمل می‌آزمودیم.» ۱۱۹ اما، جنگ که در برخورد با کانونتکسی دیدیم، امکان وارد که به حل این مسائل وجود نداشت درست نمی‌گوید. این راه حل وجود داشت. کانونتکسی آن را ارائه داده بود، و به هر حال رهبران بلشویک، آگاهانه با ناگاهانه، شاگردان از خود تروتسکی را می‌داد که راه حل را در عمل پیازمایید، اما هنوز راه حل سوسیالیسم چه باعث راه حل شکل جدیدی از سرمایه‌داری می‌شود. اگر است در زمینه‌ی تروتسکی این سخت را می‌گفت تعیین جنبه‌های سازماندهی کار و ساختن اقتصاد سوسیالیستی عملی و ممکن نبوده باشد، اما تعیین کارچوب کلی این که کارهایی را باید و چه کارهایی را نباید انجام داد چه می‌باید ممکن بود گروهی که کانونتکسی این کار را کرد بود. ساختن اقتصاد سوسیالیستی عمل آگاهانه طبقه کارگر است، و عمل آگاهانه طبقه تعیین مسئله‌ای است که پیش از عمل آگاهی در ذهن وجود داشته باشد، در غیر این صورت مردم آن را به نیروی عادت و آنچه در ذهن دارند با طبق سنت هابشیان خواهند ساخت. برای طبقه‌ای چون برتوانیا
به تازگی نسبت داده شده بود، از دیگرینه بلندیکی ایفا کرد، بلکه این شکست از آنرو بود که یکی از مسئله اصلی زمان‌های، یعنی چگونگی ساختنی سوسیالیسم، راه حل بیشترین، و پسی جعیت اکثریت اعضای حزب مخالفان خود را برخی‌انه سربند و حذف فیزيکی کرد.
اما یک‌گذاری بی رجوی‌کنی، در کودک‌ترین ناگزیری از تاریکی می‌دانند. اما این دلته را بازداشتر می‌دانند. می‌گوید، عصر عهورونیای دولته نه تنها از عصرتاریخ ناباید نعم شود بلکه، برخی نمادی، در یک طراح معلومای، نقش بس پرآهنیست.
بازی خواهید کرد، در یک یک‌پایه در اختیار جامعه غولپرستی، در گونه‌ی مناسبی تولید سرمایه‌داری، نقش پرآهنیست باید می‌کند، و از نظر مارکس نیز چنین بود. اما از نظر ترومتسی، دلته قرار است چه نقشی ایفا کند؟ به نظر او، برخی از این عواملی که امکان بهبود را دارد، طراح است. مسئله این است که آیا دولته در مورد دشمنان انقلاب و دلته برخی‌کنی، طولانی‌ترین این نقش را اینکه داده‌نشده باشد.
نتیجه ما او است که به نظر ترومتسی، هیچ فرقی بین کار بیگانه و کار غیربینی‌گانه وجود ندارد. به نظر او، انسانی علی القاعده می‌کوشد که از کار
درست است که اندیشه‌های تروتسکی درباره سازمان‌دهی جامعه بر
منای شالوده‌های نوین سوسیالیستی در کتابی به نام تروپسیم با
کمونیسم، همان‌گونه که خود در مقدمه‌ای اخوان دارد، زمخت و عمدتاً
جدال آمیخته، اما درهم آمیختگی سوسیالیسم با سرمایه‌داری در اینجا
نپی به صورت جنی به وجود دارد و در توضیح‌های دیگر او تیشر به دقت به
تحریر در آمده‌اند به چشم می‌خورد. 131 در بخش «خدمت کار انجاری» و
نظما کردن کار به راحتی می‌توان از رهبر دولتی در نظر گرفت که با
نظامی مردم به عنوان حاملان نیروی کار برخوردار می‌کند که باید به اجبار به
تولید، توزیع و نظارت آنها کمکشانشند. اینها راه حل مشکلات اقتصادی
که هم از نظر اصول و هم از دیدگاه عملی درست است در نظر گرفتن
جمعیت کل کشور به عنوان منبع، مشترک تردی به‌پایان‌نگذاری نیروی کار لازم
در اعمال مقررات سفت و سخت در امر ثبت نام، بسیج و استفاده از آن است. به حق داریم بررسی که اگر انسان را مالک نیروی کار بدانیم چه فرقی بین سوسیالیسم تروتسکی و سرمایه‌داری وجود دارد؛ تصویری که از سوسیالیسم تروتسکی می‌توان پرون کشید تصویری است که بر آن بت‌وارگی کالا حاکم است. تنا تفاوت سوسیالیسم با سرمایه‌داری آن است که در سرمایه‌داری افراد سرمایه‌دار نیروی کار کارگران را می‌خرند، حال آن که در سوسیالیسم تروتسکی دولت این نقش را ایفا می‌کند. با بهتر بگویم، دولت نیروی کار مردم را به‌طور تضادبع می‌کند. هر پدیده‌ای تازه‌ای در جامعه نوین تروتسکی به وجود آید، یک چیز همچنان دست نخورده باید خواهد ماند: برگذگی مزدی، چنان که در مورد کالونیستی دیده‌یم. جالب آن است که تروتسکی تفاوت خود و مشنویک‌ها را در مخالفت خود با کارگری اجباری نیروی کار بکره در این‌جا نه به نظر مشنویک‌ها کار اجباری کار مولد نخواهند بود. و تروتسکی سخت می‌کوشد که به طرز بی‌قابل قبولی، ثابت کند که کار اجباری مولبد است. تروتسکی، برخلاف لوكراپورگ، منابع نیست که بین‌نیای جامعه و شیوه تولید را به مناسبت محل کار، جایی که محصولات اضافی از این درون تولیدکنندگان به بیرون بپر می‌شود، بی‌دسته. به‌جای آن، در دکتریسی برترین‌ها را نجلی «الگای مالکیت خصوصی و سایر تولید، برتری کل مکانیسم شوری (میرای به کارگری) ارادة جمعی کارگران، و آن اصولاً شکل‌داده مؤسسات اقتصادی انفرادی» ۱۷۷ می‌دانند. اما استعمار واقعی، تصاحب و سلطه بر نیروی کار در فرآیند تولید روی می‌دهد. در واقع همان کرده که آن وود در دمکراتیک علیه سرمایه‌داری می‌گوید، دلیل آن که سرمایه‌داری می‌تواند دمکراسی صوری را در قلمرو سیاست به کار گیرد افتزاق سیاست و اقتصادی است، که در آن اقتصادی می‌تواند بدون نیاز به منابع فوق‌العاده
کارگران را استثمار و محصول اضافی آنان را تماشا کند. این
مناسبات تولیدی بنیان جامعه سرمایه‌داری نیست؟ برای تروتسکی
نیست، برای این بنیان چیزی دیگری است.

اگرچه تروتسکی در یکی از واقعات انارش به نام انقلابی که به آن
خیابان شهید (1936) موضع خود را درباره آیین داده و می‌گوید دولت باشد در کمونیسم
فورومرده ۱۲۹ لیکن در این جا نیز همچنان سخت تأثیر کانونت‌سکی
است. اکثر در ۱۹۳۶ بدون هیچ شک و تردید اقتضاد شوری را
سوسیالیستی می‌نامند: «سوسیالیسم حق خود را برای پیروزی به نمایش
گذاشته است، آن هم به در صفحات کانولیال بلکه در عرصه افیضاده
که یک ششم کره زمین را در بر می‌گیرد... با یکاالکلیک بلکه با زبان
آهن و سبیان و الکتریسیته.»، ۱۳۱ دلیل آن که تروتسکی کانونت‌سکی و
اقتصاد شوری را در تقابل با هم قرار می‌دهد این است که می‌دانند نه
ظریت با نقطه عویست مارکسیست منافات است. در واقع اما گفتن این
که دلیل تغییر وضع مارکس پس از ۱۹۴۶ نبود که کانونت‌سکی در اروپا
دیگر به صفحه رشد کافی رسبیده بوده و به صرحایت به وجود این تفاوت
اعطراف می‌کند. ۱۳۱ او بسیار سان می‌گوید «معمار اساسی» ارزیابی
[سوسیالیستی بودن] اتحاد شوروی با ورش نیروهای تولیدی به‌اشد. او اگر
پی آن که به‌نوا، سخنان کانلونت‌سکی را تکرار می‌کند: «مارکسیسم از رشد
تکنیک به عنوان تحت پرش اساسی پیش‌رفت، و ساختن برنامه کمونوپسکی
پر مبنا دینامیک نیروهای تولیدی، آغاز می‌کند. ۱۹۷۱ ذهن این، به نظر او
اتحاد شوروی به دلیل ملی کردند و سایر تولید و مالکیت خصوصی
سوسیالیستی شد و به دلیل نیروهای تولیدی، که در جامعه
سرمایه‌داری نمی‌توانند انجام گیرند، به سوسیالیستی بودن خود ادامه
د. تروتسکی برای تعیین سوسیالیسمی بودن اتحاد شوروی از این‌جا «آهن و سیمان و الکتریسیته» سخن می‌گوید، زیرا نمی‌تواند اقتصاد سوسیالیستی را بر مبنای تغییر اساسی مناسبات اجتماعی بپیماید. بلکه، بر عهکس، آن را چون ساختمانی در نظر می‌گیرد که برای ساخته شدن به چیزهای مادی نیاز دارد. به نظر او، سرمایه‌داری شرايط و نیروهای یک انقلاب اجتماعی، تکنیک، علم و پرونازی را فراهم کرده است. و تنهایی که نیاز داریم دملت دمکراتیکی است که نیروهای تولیدی را رشد دهد و نابرابری در عرصه توزیع را از میان ببرد. در این دیدگاه، آنجه فراموش می‌شود. یا گذشت می‌شود، مناسبات تولیدی رابطه سرمایه در تولید، و کالا بودن نیروی کار است. سوسیالیسم تروتسکی در اساس با سوسیالیسم کانوتسکی تفاوتی ندارد: در محترع سرمایه‌داری است و در شکل سوسیالیستی. مناسبات تولید دست‌نخورده بایدی می‌ماند، اما مناسبات توزیع و مانشین دولتی درگون می‌شود.

فرجام سخن

قصد ما در این نوشته طرد مارکسیست‌های انقلابی‌ای چون تروتسکی، لینین و لورکزامبورگ به خاطر ناوتایی و ناشای در ارائه نظریه‌ای درباره اقتصاد سوسیالیستی نیست. بلکه داریم آنان را از درون جنبش سوسیالیستی یک ساختند نقش مناسبی، یک آنان نتوانستند از مناسبات تولیدی سرمایه‌داری فراگذرند، مناسباتی که در آن برگزی می‌دهد، تقسیم طبقاتی، بیگانگی و کالا بودن نیروی کار، در یک کلام، رابطه سرمایه‌داری تولید و با تولید می‌شود. مارکس درباره نظام سرمایه‌داری و مناسبات تولیدی آن به عنوان شالوده‌ای درک و رشته‌ای داریم که به نظر او، برای دگرگونی انقلابی این نظام، باید در مناسبات تولیدی آن انقلاب شود، و در واقع هدف انقلاب سوسیالیستی ساختن جامعهای است که در آن مناسبات
اثبات کانوتینسکی بر... / ۲۷۱

کالایی بین انسان‌ها رخت بریسته‌هاشند. و چاپی که این مسائل مبادر و
پازوالید می‌شود، تولید است. در واقع، او تا آنجا پیش می‌رود که برا
اقتصادی سوسیالیستی و سرمایه‌دار روان‌های متغیر کشی که در سوسیالیسم، قانون افزایش زمان مازاد حاکم است، حال که در
سرمایه‌داری قانون کاهش زمان کار نام حکومت می‌کند. اما، برا
کانوتینسکی و انتاراسیونال دوم نیروهای تولیدی و رشد آنها بیشتر
همچنین از داشت. کانوتینسکی سرمایه‌داری را نتانوان زمان از رشد بیشتر
نیروهای تولیدی می‌دانست، و از این نکته نتیجه می‌گرفت که سوسیالیسم
اجتناب‌ناپذیر است. براو، سوسیالیسم جامعه‌ای بود که در آن دولت
و سایل تولید را ملی می‌کند، و انارشی تولیدی، بیکاری، بی‌سودی و
توسعه نیافته‌گی را از میان بر می‌آرد. دولت، عنوان دولت پروتاریابی که با
انقلاب سیاسی مستقر می‌شود، همه‌گونه روابط غولپیکری عمل می‌کند.
که همه کس را در جامعه استفاده می‌کند و چون کارفرما رفتار می‌کند، و
فقط از نظر شیوه رفتار با مستخدمان خود با کارفرمانی دیگر فرق می‌کند.
دولت از تحریک گذاری آموزش و کودکان شهرتسان خود مراقبت خواهد
کرد. اما چیزی که دست نخورده باقی می‌ماند رابطه کارفرمانی برای این
کارفرمانی جدید است، زیرا آنان هنوز هم نیروی کارمان را به موجود
جدیدی به نام دولت پروتاریابی می‌فرودند. نیروی کار بیگانه و کالایی
باقی می‌ماند. رکن اساس نظام سرمایه‌داری، یعنی نظام مزدی، دست
نخورده باقی می‌ماند. اگر بشنویم که در عمل پیاده کرده، در نظام
توسط کانوتینسکی می‌پیشین شده بود، با این تفاوت که آنان دمکراسی را
که بذیرش آن برای کانوتینسکی بی‌چون و چرا بود، نادیده گرفتند.
بلشونیکیها، در مباحث سال‌های ۱۹۲۴-۲۹، از یک دولت متمرکز
نیرومند با یک اقتصاد برنامه‌ریزی متمرکز و دستوری سخن می‌گفتند که
می‌پایست روسیه را مدرنیزه و صنعی کند. آنان آنچه را کانوتینسکی در
نظریه نادیده گرفته بود در عمل نادیده گرفته‌ند، یعنی به‌طور طبیعی برای بهره‌برداری
بنیان سرمایه‌داری، جایی که رابطه کار... سرمایه‌داری تولید می‌شود، جایی که
ارزش اضافی تولید می‌شود و جایی که قانون ارزش مسیر خود را طی
می‌کند. کانتونسکی علت وجود انقلاب سوسیالیستی را برای آنچه که
مارکس زمانی آن را آموزش داده بود، می‌توانست با مسائل کرجیا
کانتونسکی در سر میروراند اصلاحات نبود: همان جامعه قدیمی بود با
چهارمی جدید، و احتمالاً با پرچم سرخی بر فراز آن.

لیوکامورگ تشخیص می‌داد که ریشه سرمایه‌داری برگزاری و
رابطه کارگر... کارفرما است. اما او نیز تحت تأثیر کانتونسکی بود، به این
معنا که بیش از حذف انارشی تولید تأکید می‌کرد، و نتوانست نظریه
نظام میان‌دی در اقتصاد سوسیالیستی ارائه دهد. لین هم بیش و هم پس
از انقلاب بزرگ‌مدتی با مسائل سیاسی و ایدئولوژیک درگیر بود و
نیاز به فراورود مشکلات بلافاصله روابط اولتراکا گذر
کند. از نوشته‌های او نمی‌توان نظریه‌ای درباره اقتصاد سوسیالیستی بیرون
کشید، زیرا نه نظام مهندسی نه به سبب آرائه چنین نظریه‌ای بیان شده‌اند. اما
از همان جهت که گفته است مو ناب تأثیر کانتونسکی گرفته ان‌ال‌که از نظر
اقتصادی مشاهده کرد. او قادر بود در مورد اقتصاد سوسیالیستی خود را
از کانتونسکی جدا کند. همچنین کانتونسکی یک گرد که سوسیالیسم با
می‌کرد و سیاست اقتصاد مستقر خواهد شد. تروتکسکی نیز بر این نظر بود
که جامعه با ملی کرد و سیاست تولید سوسیالیستی خواهد شد. اما به
روبود که تاروزی که در ۱۳۳۲ در مکریک به دست عوامل استالین به
قتل رسید از شورای استالینی به عنوان جامعه سوسیالیستی دفاع می‌کرد
اوحیا می‌گرفته ناکامی با جنبه‌های سرکوبکرده ولی درون سالارانه نظام شوروی مخالف

بود، و این واقعیت را نادیده می‌گرفت که اکثراً عظمی مردم آن جامعه
برای مورد کار می‌کردند و از همه‌ی روز به بهره‌برداری کارشنان، با فراهم‌سازی تولید و
محصولات کارشنان، بیگانه‌بودند. بود و افراد سرمایه‌دار در شوریه دیلی
کافی به دست تروتسکیستی می‌داد تا اتحاد شوریه را نظام سوسیالیستی
بدانند.

انقلاب سیاسی، همان گونه که مارکس نشان داد، با یی به قصد از میان
برداشتی روابط واقعی استیلمن، تقسیم طبقاتی، و بیگانگی کار و انسان
انجام گیرد. پس از آن که کارگران و سالی تولید، ارباب را، حمل و نقل و
توزیع را به دست گرفتند، مناسبه استیلمنکارانه تولید، باید دست‌خوش
انقلاب گردید. کار دشوار و تعیین‌کننده از اینجا آغاز می‌شد.

پی توشت‌ها

1- ابتدا ادوارد برنشتاین بود که در پایان قرن نوزدهم اعتبار انقلاب سوسیالیستی را زیر
سؤال برده و هنگام انتقاد از طریق اصلاحات تاریخی معنی‌گزینی به سوسیالیسم
رسید. نگاه کنید به:

Johnson, Carol, "The Problem of Reformism and Marx's Theory of
2- Marx, Engels, Communist Manifesto, pp.85.

3- این دو مفهوم را برخی کارشنای درون مارکسیسم مادر استیلمنس و گروه مسلم
بر انترناسیونال می‌دانند. به نظر من، مارکس این مفاهیم را به این آن را که
می‌خواست تمام جامعه را به آن فرو کاهد. به این بداند دلیل به کاری که می‌کوشد
جامعه را از زاویه تولید‌کننده و در مورد جوامع طبقاتی، تحول‌ها که محصولات اضافی
از تولیدکننگان‌شناسی به بیرون پیش می‌شوند، ارزیابی کنند، اگر جوامع را از این منظر
یک‌گانم، مقایسهی (انسانات تولیدی) و (سیروهای تولیدی) اهمیت می‌باید. (سیروهای
تولیدی) را می‌توان قدرت تولید انسان‌های همراه با از اهدای تولید، روش‌هایی علمی،
پیشرفت تکنولوژیکی و نظارت آن‌ها، که انسان‌ها از این راه تویلید سیروهای اجتماعی
جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند به کار می‌برند. تعیین کرد. «انسانات تولیدی» نوع
Marx, K., *A Contribution to the Critique of Political Economy*, the preface; and Wood, E., *Democracy Against Capitalism*.


5- Marx; Engles, *Communist Manifesto*, pp. 74.


7- Marx, K., *Civil War in France*, pp. 66.

8- Ibid., pp. 71.


10- Marx, K., *Civil War in France*, pp. 75.


12- Ibid., pp. 147.

13- Marx; Engles, *Communist Manifesto*, pp. 68.


21- همانجا این قطعه را چندان نقل کرده و مورد سوء استفاده قرار گرفته که ممکن است ساده‌اندیشانده و سست به نظر آید. اما منظور مارکس در اینجا استدلایی است علیه برداشت منطقی زمان درباره تقسیم کار که آن را ابدی و طبیعی می‌دانست. اکثریت نشان دهنده که این تقسیم کار را نیازی به عنوان سیر تاریخی که می‌تواند و باید از مبان برداشته شود، نگاه کرد.


23- Ibid., 162.

24- Marx; Engles, *Communist Manifesto*, pp. 75.


27- Ibid.

28- Ibid.

29- Ibid.
30- Ibid.
31- Ibid.
32- Ibid.
33- Ibid.
35- Ibid.
36- Ibid., pp. 711.
37- Ibid., pp. 708.
38- Ibid.
39- Ibid.
40- Ibid., pp. 712.
42- Ibid., pp. 62.
51- Ibid., pp. 232.
52- Kautsky, K., *Dictatorship of the Proletariat*, pp. 31.
53- Draper, H., *Dictatorship of the Proletariat, from Marx to Lenin*, pp. 22.
54- Kautsky, K., *Socialism and Colonial Policy*, pp. 21-22
55- Ibid., pp. 23-24
57- Kautsky, K., *The Class Struggle*, pp. 11.
58- Ibid., pp. 44.
59- Marx, K., *Grundrisse*, pp. 508. (Marx's emphasis)
60- Ibid., pp. 509 (his emphasis)
62- Ibid., pp. 6.
63- Kautsky, K., *The Class Struggle*, pp. 86. (emphasis added)
64- Ibid., pp. 19. (emphasis added)
65- Ibid., pp. 130.
68- Ibid., pp. 9.
69- Ibid.
70- Ibid., pp. 107.
71- Ibid.
72- Ibid., pp. 114.
73- Ibid., pp. 120.
74- Ibid., pp. 123.
79- Ibid., pp. 109.
80- Ibid., pp. 166-167
81- Ibid., pp. 190.
82- Kausky, K., *The Road to Power*, pp. 25.
83- Ibid.
84- Ibid.
85- Ibid.
87- Kautsky, K., *the Class Struggle*, pp. 150.
89- Ibid.
91- Ibid., pp. 124.
92- Ibid.
93- Ibid., pp. 105.
94- Ibid., pp. 125.
95- Ibid.
96- Ibid.
97- Ibid.
98- Ibid., pp. 128.
Luxemburg, R., *Reform or Revolution*.
100- See Mary-Alice Walters, *Rosa Luxemburg Speaks*, pp. 375.
101- Ibid., pp. 419.
102- Ibid., pp. 427.
104- Ibid.
105- Ibid., pp. 50.
107- Ibid., pp. 32.

109- Ibid.
110- Ibid., pp. 25.
111- For an economic analysis of the Soviet Union in the 1920s, see Alec Nove, *An Economic History of the USSR*.
112- See Keshavarz, G., *Marxism and the Issue of the Soviet Union*.
113- Lenin, V.I.*Lenin On The Soviet State Apparatus*, pp. 70. (emphasis added)

116- Ibid., pp. 471.
۱۱۷. مظاهره‌ای از «استناد» به‌شيء‌هایی از اقتصاد است که دولت تحت شرایط خاص و برای زمانی معین آنها را دوام‌طلبانه به شکل امتیاز به استعمارگران وا می‌گذارد (همان)

118- Lenin, Lenin’s Final Fight, pp. 215.
119- Trotsky, L., Communism or Terrorism, pp. 132.
120- Trotsky, L., Communism or Terrorism, pp. 133.
121- Ibid.
122- Ibid.
123- Ibid.
125- Ibid., pp. 135.
126- Ibid., pp. 138.
127- Ibid., pp. 162.
129- Trotsky, L., The Revolution Betrayed, PPS. 42-44.
130- Ibid., pp. 7.
131- Ibid., pp. 48.
132- Ibid., pp. 39.
133- Ibid., pp. 40.

کتابشناسی

Civil War in France, China 1977, Foreign Languages Press.
McLellan, David, Karl Marx, Selected Writings, New York 1990, Oxford University Press.
فریده ثانی

جهان اتحادیه‌ای در آلمان

مقدمه

اندکی بعد از ورود به آلمان در پاییز 1996 آنگاه که هر اسکمی از خوگرفتن با فرهنگ جدید، و شیوه‌ جدید زندگی از بین رفت و روال عادی زندگی برای آگاه شد دل مشغوله‌ی دوربایرب شد. از یک طرف، با تمام رگ و بی وابسته به مردم دیاری بودم که آن را باه به دلالی ترک گفته بودم اما از طرف دیگر، خود را یا جامعه‌ای روهیرو می‌دیدم که در آن می‌زیستم، با مردمی که مراوده‌اش را وچجه هم‌دیگر را به خوبی آن دیگرو درک نمی‌کردیم اما مسأله‌ی مسأله‌ای نیز شده بود. سرده‌ها و تنها ها گرچه برای من نمکت بود اما باز من هر آن را به آنها نرودیک می‌دیدم، چرا که جهانیشند سرمایه‌هم را به طبقه‌ای واحد وابسته ساخته‌بود و مرزهای جغرافیایی و ملی را در نورده‌بود. جنایات نیز برای رنگی نداشت و فلسفة آن و الهیت آن برای چنین روشن شده بود. تصویری را که از طبقه کارگر داشتم به ویژه کارگر صنعتی و به ویژه در صنایع با تکنولوژی پیشرفته، مسأله‌ی اتحاد کارگری، همبستگی کارگری و رمزندگی طبقه کارگر به عنوای کارگری سرمایه‌ای آن گونه که مارکس و اینگلز در
مالپستان کمپوزیسم تصویر کرده بودند، همه جلوی چشمی رزه می‌رفتند.
با کند و کاو در این مسابی، با حضور در مجسمه‌کاری و دنیای کردن
مسائل کارگری دانسته‌هایم و برداشته‌هايم را محک می‌زدم. می‌دانستم
طبقة کارگر آلمن در اوج قدرت سوسیال دموکرات و طمعه ای با خرجش به
راسی سوسیال دمکراتی از جنگ سرماهی حمایت کرده بود و با
شعارهای ناسیونالیستی و برای دفاع از سربازان پدری وارد جنگ شده
بود. می دانستم این فاجعه در جنگ دوم هم تکرار شد و ناسیونال
سوسیالیسم هیتلری و صنایع نظامی دانسته به عنوان گام‌هاپی به سوی
سوسیالیسم با عنوان سوسیالیسم جنگی دیده شد. در اینجا باید از همه
آنها که به سوسیالیسم به عنوان تنها بدل سرماهی‌داری باور دارند
عذرخواهی کنم که مجیجمور از وابستگی ناسیونال سوسیالیسم استفاده کنن.
زیرا ناسیونالیسم آن‌آرچی‌دانه بورژوازی است که از آن برای اهداف
اقتصادی و سیاسی خود هرگاه که لازم داشت استفاده می‌کنند. با این
منع فرو راه یابی معافی توته‌های مردم جای گرفت. آن را برای مهار جنبش
اجتماعی و ضد سرماهی‌داری به کار می‌برد و مبارزین را به عنوان سنون
پنج شمیم و خانه به مهندس بریگ و زندان و شکنجه و مرگ و
مهارت مخفی می‌کسند و خفیق‌های را به جای دمکراتی می‌شناسند. این
واژه با حکومت هیتلر بسیار خوانالی‌ای داشت، زیرا همانند سرماهی‌داران
پژرگ آلمن بود و سهم خود را در غارت جهان می‌خواست. اما
سوسیالیسم با هیچ سرقشی‌ی به این حکومت نمی‌پیچد. سوسیالیسمی
که سرماهی‌داری را پدیده‌ای جهانی می‌دید که در آن دو طبقه در مقابل هم
قرار دادند: طبقه سرماهی‌دار و طبقه کارگر. طبقه سرماهی‌دار همه ابرازها
را برای سیاستات خورد به کار می‌گیرد. خورا را به صورت طبقه متحد
سرماهی‌دار جهان در می‌آورد، گرچه در درون خود تضادهایی را به
همراه دارد که در هر بحرانی چون دملی چرگین سرباز می‌کند و برای
جنگ اتحادیه‌ای در آلمان

دوران نباهت خود تا بحثمان بعدی سرمایه‌داران کوچکتر را به نیستی می‌کشانند. بازه دارای خود را نبگیرند و سرمایه‌ها را متکنی‌تر می‌کنند. اما در مقابل، طبقه کارگر که نهایاً مالک نیروی کار خود است چهاری ندارد که از دست دهد. اگر در مبارزه بی‌پای و ضعیف باشند تحت فشار می‌چینند. قرار می‌گیرند و زنجیر اسارت سرمایه‌ی بر گره‌های فشرده‌تر و زندگی‌اش سخت‌تر می‌شود و در این صورت بزرگ سرمایه‌ها می‌افزاید و سرمایه‌داران را فربه‌تر و سرمایه‌دارتر می‌کند. اما اگر مؤقت شود نه تنا زنجیر خود را پاره می‌کند بلکه نمایی دیگر می‌آفریند که همراه خود بقیه مردم را نیز از شر سرمایه‌داری رها می‌سازد. اما این دید و با این درک که نسبت را باید در نظر داشته باشند و یک باره بی‌مقاوم کارگران این جا مثلاً با ایران یا بگذارد مثل بسیاری‌ها به این تنهیه نرسیده که نه این طبقه کارگر آن طبقه کارگر نیست و دیگر براوه زنجیری برای پاره کردن نماده است که مبارزه کند و تدریجاً در پروسه‌ای آموزشی وضع موجود در اروپا بینن و چنین وضعیتی در سایر نقاط جهان از جمله ایران باشان، اوضاع کارگری در آلمان، مطالبات کارگری و نتیجه اتحادیه‌ها را در عمل دنبال کرد. حاصل این مطالعه سلسله گزارشاتی است که که از سال ۱۹۶۱ از وضعیت کارگری در آلمان نوشته‌ام و به نیازهای می‌کاردم که اتحادیه‌ها در کلیت خود از زمان تشکیل تا زمان حال مورد بازخوانی و ملاحظه قرار داده‌م. در این کار، گذشته‌ام با پایبند به سوالات خودم، مسئولیت که بسیار مشوق من بود بحث جامعی در چند سالانه‌ای در ایران در رابطه با شکل کارگری و شکل آن است. در این رابطه، همان طور که انتظار می‌رفت برخی گزارشات موجود در ایران از جمله جنایت‌های از درون حکومت، گزارشات رسمی‌تبار را است و چپ، همه و همهم با پیشرفت به اماسزده‌های اتحادیه‌های غربی‌نخجالیک‌و اتحادیه‌های درآی طبقه کارگر ایران می‌پیچند و راه نجات‌ها مشروط به آن
شرايط اجتماعي پيش زمينهاي ايجاد اتحادي‌ها

تاریخچه تشکيل اتحادیه

جنش اتحادي‌هاي در آلمان مانند هر جنسيت دیگری منوط به شرايط اجتماعي است. شرايطی که لزوم ايجاد آن را از نظر عيني و ذهنی فراهم اورده. بنابر اين، جنسيت اتحادي‌هاي در آلمان حاصل پروسه‌ای است كه به شناخت علل تغييرات اجتماعي اقتصادي و حقوقی به وجود آمد؛ آغاز اين تغييرات را متوازن از 1800 دنبال كرده. در 18800 زمان، 80% جمعیت بر اساس آلمان در حوزه تشير شرایط می دادند. اگر هوا و باران به درختان گریختند و در مطالعه درختان بودند، خانواده روسی به خانواده گوستردی ای بود که در آن چندین نسل درکار هم زندگی می‌کردن. يپران و كودکان توسط خانواده مورد مراقبت قرار می‌گرفتند. زندگی آن‌ها
چنین اتحادیه‌ای در آلمان

سخت‌پیکری و استی盟 و روزی هم یکدیگر داشت. آن‌ها دارای همیشه حقوق اجتماعی برای نبودن و نبودن مسائل شان از مجازی ارباب رفع و رجوع می‌شد، حتی مسائل خانوادگی.

روشنگری و اشراف تشکیل می‌دادند. لایه کوچکی از نیروی کارگری نیز وجود داشت که صاحبان حرف آزاد بودند که از شاگردی به آمید رسیدند به استادی و یک زندگی نسبتاً خوب با معیار آن روز آغاز می‌کردن و با طی مراحل می‌توانستند به استادی ناپ شوند. این امر گروه رابطه ویژه اجتماعی‌ای وجود داشت که به ان مراوده اخوت یا برادری می‌گفتند که بر اساس آن اعضای صنف به هنگام بیماری، یا حوادث به کمک هم می‌آمدند.

یا قدرت گیری طبقه نازه رشد بافتی بورژوازی، موج تغییرات اجتماعی اقتصادی آلمان را هم‌اوازی یا از اککلسی و فرانسه‌های برگرفت و پایه‌های فتوالیسم را سست کرد. با رقم اراضی سال ۱۸۶۷ تغییرات وابسته به زمین آزاد شدند، زیرا شیوه تولید جدیدی که پا می‌گرفت برخلاف فتوالیسم به نیروی کار آزاد نیاز داشت. رفرم‌های دیگر دولت بعد از رهاسازی دهقانان و یا از تشکیل رایش آلمان شرایط‌ها برای تکامل اقتصادی آلمان فراهم شد و نبودن اختیار آزاد شده جذب فعالیت ساختن خطوط راه‌آهن شدند و پایه‌های طبقه کارگر آلمان را ایجاد کردند. ساختن راه‌آهن به رشد اقتصادی کمک کرد، به این ترتیب که اقتصاد را از وابستگی به بازار محلی خارج کرد و یک پایدار فرآیند ایجاد نمود. به همین سبب می‌بینم که پروژه‌های راه‌سازی و ایجاد خطوط راه‌آهن در همه جا زیرساخت‌های رشد سرمایه‌هایی را ایجاد می‌کند و سهولت حركت کالا و نیروی کار را فراهم می‌سازد. بخش دیگری از دهقانان آزاد شده به صورت پروپتاریا به روسا به مناطق
صدایی کرج کردند و به طبقه کارگر صنعتی پیوستند. بخشی نیز که کاری
نیافته بودند مانند اسلاف انجیلی‌سی خود به خیل گدازان پیوستند.
در فاصله ۱۸۰۰ تا ۱۸۵۰ جمعیت آلمان از ۲۵ میلیون به ۳۴ میلیون
نفر افزایش یافت و در ۱۹۰۰ به ۵۶ میلیون نفر رسید. اما هم‌زمان جمعیت
روستایی کاهش یافت. با هیجوم جمعیت به مناطقی که دارای مواد خام
صنعتی مانند آهن و ذغال و غیره بود جمعیت این مناطق بالا رفت و تعداد
شهرهای بزرگ افزایش یافت با نحوی که اگر در ۱۸۰۰‌نها دو شهر بزرگ
(هامبورگ و برلین) با جمعیت بیش از ۱۰۰ هزار نفر وجود داشت، در
۱۸۵۰ این تعداد به سه شهر (مونیخ) و در ۱۸۷۱ به ۱۴ شهر و در
۱۹۱۴ به ۴۸ شهر بزرگ رسید. صنعتی شدن محیط، زندگی را تغییر داد.
وضعیت بهداشتی نسبت به قبل بهتر شد که خود با بالا بردن امید، زندگی
و کاهش مرگ و میر اتفاق یکی از عوامل افزایش جمعیت بود. (نام‌براین،
رشته پرولتاریای آلمان را در جهاد منبع می‌توان دید:
۱. دهه‌هاین آزاد شد در اثر رفرندروسی ۱۸۰۷ که توان رقابت با
مالکان بزرگ را نداشتند و مجبور به ترک روستا شدند. به این طریق
مالکین کوهک در سراسر مملکت در جستجوی کارمزدوری سفر
می‌کردند و به فروشندگان نیرویی کار تبدیل شدند.
۲. صنعتگران و شاگردان شان که در مقابل کارخانه توان ادام‌های شغل
خود را نداشتند و باختند.
۳. صاحبان حرف و صنایعی که باز هم در رقابت با کارخانه‌های
نیاورند و به نفع آن کار رانند شدند.
۴. جمعیت اضاء.
طول خطوط آهن از کیلومتر در سال ۱۳۳۳ به ۲۵۸۸ کیلومتر در
۱۸۳۷ و ۱۱۵۲۳ کیلومتر در سال ۱۸۷۶ رسید. مناسبات اقتصادی - اجتماعی
دستخوش تغییرات سریع و صادم بود و تبدیل شده‌ی شیوه تولید جدید
جنبش اتحادیه‌ای در آلمان

اقتصادی‌یعنی سرمایه‌داری صنعتی راه‌خود را می‌گرداند و جای پایش‌دار در زمین محکم می‌کند. اما هنوز دو شیوه تولیدی کشاورزی و صنعتی در کنار هم و درهم تنیبدهم بودند. آنها در قرن نوزدهم است که می‌پیشین صنعتی شدند. قدرت به سال ۱۸۲۸، اینجا سال انقلابات اروپا. در آلمان یک میلیون کارگر مؤدبچر و وجود داشت. در فاصله ۱۸۴۸ تا ۱۸۴۹ در مقابل پرولتاریای کشاورزی و پیش‌دوری، کارگران مؤدبچر و نسبتی که به شماره‌گیری داشتند. آنها چون ابراز تولیدی را در تامین نداستند، پرای تامین زندگی خود و خانواده خود موجب شدند نیروی کار خود را به سرمایه‌داری‌یعنی صاحبان ابراز تولید بفرشی‌ند. در مناسباتی قرار گرفتند که خود هنچ نش و تأثیری در آن نداشته‌ند و می‌توان به پذیرش سرکار کار و مزد شدند. از طرفی، به دلیل آمدن دهقانان آزاد شده و پیش‌دوری صنعتی ساده شده به دومن طبقه کارگر، نیروی کار مازاد ایجاد می‌شود. هرچه هجوم مرم به مراکز صنعتی بیشتر می‌شود شرایط کار و زندگی کارگران بیشتر سقوط می‌کرد و شرایط شغلی کارگران دامنا در خطر قرار داشت. دیگر هم‌خانواده موجب می‌شدند برات پرای یک زندگی خوش و نمیر به سرکار برون، مراکز زن و کودکان. با هر رشد در تکثیر و بارآوری کار زمانی که کارگران هنوز به مفهوم طبقه خود را مشخص نکرده بودند و همیشه نیز، اخراج گسترده‌تر می‌شد. فقر بیشتر ریشه می‌یافت و نست و استنبار بر کارگران شدید می‌گرفت. اما طبقه کارگر در عین حال از نظر مطلق افزایش می‌یافت.

مارکس و انگلس در مانیفست کمونیسم این رویکرد را چنین توضیح می‌دهند: «شیوه بیشیند فنونی با صنعت اکنون دیگر تلقی می‌رود از که به موانع بازاریابی جدید در کار افزایش بود، نمی‌توانست تکاک ناکن؛ که جای آن را صنعتی یاد گرفته استدان کارگاه‌ها به وسیله‌صنف متوسط صنعتی را‌نداشته شدند... اما بازارها دائم در حال رشد و تپاها پیوسته در
حال افزایش بود. صناعت یبدی هم دیگر از عهده تکافوی این برنامه آمد.

صناعت بزرگ‌تری نوری ایجاد گرفت و چنین صنعتی را بزرگ‌تری نوری گرفته‌ها... بزرگ‌تری کارگران نیز با پرولتاریا را نیز به وجود آورد. به همان نسبتی که بزرگ‌تری نوری جمع‌یافته‌ها در به رشد می‌پردازد، پرولتاریا یعنی طبقه کارگر معاصر نیز رشد می‌یابد. کارگران نیز زمانی می‌توانند زندگی کند که کاری به دست بیاورند و فقط همان‌گونه می‌توانند کاری به دست آورند که کارگران بر سرمایه بیگذارند. این کارگران که مجبورند فرد خود را بفرشند، کالایی هستند مانند کالای دیگر، به همین جهت نیز دستخوش کلیه حوادث رقابت و نوسانات بازار هستند.

تعداد تکنیک صنایع و به کارگرفتن نوآوری‌های جدید شرایط کار را از نظر تعداد کارگر و کیفیت کار متفاوت کرد و مقدار تولید بالا رفت. مثلاً برای به کار انتخاب هزار دوکه کاری نه سپس به 77 کارگر نیاز بود. در دهه 60 این نیاز به 14 نفر کاهش یافت. سبک شدن و مکانیک شدن کار نیاز به نیروی بدنی را کاهش داد و این آگاهی به کارگری کار زنان و کودکان در صنعت بود. در سال 1830 حدود یک سوم کارگران این بخش را کودکان زیر 14 سال تکنیک می‌دادند و نیم همه کارگران را زنان. زیرا دیگر کافی بود که کار جنگ کارگر ماهر تعدادی زیادی نیروی کار ساده با دیدن یک دوره کوتاه کارآموزی مشغول به کار شوند. این عمل هرگز به تولید را به نحو چشمگیری پایین می‌آورد. در دهه 80 نزدیک 60% شامل کارگران را کودکان تکنیک می‌دادند. در صنایع خانگی تعداد آنها 20% کل کارگران بود. مزدنشان نصف مزد کارگران بزرگ‌سال بود همین امر مطلوبیت و جذابیت کار آنها را برابر سرمایه‌افراشی می‌داد. معمولاً کودکان از نه سالگی شروع به کار می‌گردند اما در صنایع خانگی کودکان بسیار کم سین و سال حیات سه و یا چهار ساله نیز کمک کار بودند، زیرا
جنگ اتحادیهای در آلمان / ۴۸۹

کودکان و زنان مورد ناجی‌تری دریافت می‌کردند. به طور کلی دستمزدها سقوط کرد. عرضه زیاد نیروی کار دستمزدهای مرسن را که اولین گروه‌های کارگری بودند، چنان پایین آورد که دیگر قادر به اتمام مخارج خانوارهای نیوردن، این مسئله به صورت رابطه‌ای دورجانی، نیاز به کار زنان و کودکان خانواده را ایجاد کرد تا اکثریت مجموع افراد خانواده شاید بتوان از عهدن مخارجی که قرار بود مربوط به کار و حقوقش آن را تأمین کند، یاری‌می‌نماید. در حقیقت می‌توان گفت که یک حقوق محاسبه در افزاش سرشنده فرد. مجموعه این شرایط فشار کار را بالا می‌برد. ساعات کار روزانه در ۱۸ ساعت به ۱۲ ساعت رسید و تدریجی به ۱۰ و ۱۷ ساعت در روز افزایش یافت. چپ‌گری که تقریباً مشابه همان شرایطی است که انگلستان در کتابی به نام وضع طبقه کارگر در انگلستان شرح می‌دهد و مارکس از آن به عنوان شکل کلاسیک رشد طبقه کارگر در اروپا نام می‌برد.

با به کارگری ماهین بخار در صنعت و با افزاش رشد مکانیزاسیون و افزاش ساعات کار، شمار بیکاران بالا رفت به نحوی که در بعضی از شهرها بین ۶۰ تا ۲۱ درصد بیکار کار بیکار بودند. آنان که کار می‌کردند، ساعت طولانی کار شرایط نامناسب محل کار و مسئک، تغذیه ناکافی، شرایط بهداشتی نامناسب محل کار و زندگی، سلامت‌شان را در خطر قرار می‌داد. این شرایط بک جریان مهاجرت به امریکای شمالی را ایجاد کرد که در دهه ۹۰ قرن ۱۹ پایان یافت.

در این دوران کارگران هنیچ تشكیلند به انتظار و از نظر آگاهی‌های سیاسی فقیر بودند. هنوز حرفی از اتحاد کارگران در مقابل کارفرمانان مطرح نبود. از نظر سیاسی هنیچ گونه حقوقی نداشتند. در این دوران، کارگران به طور منفرد و منزولی به نماینده سنتی خود بر آنان می‌رفت. پس بیندند. اما در بین این مبارزه فردی مبارزه طبقه کارگر
در حال نوش و نمای بود، شرایط کار و زندگی مشترک، شرایط استثمار مشترک و فقر مشترک کارگران را به سمت کار مشترک در زمینه درد مشترکی که توجه کارگران به صورت طبقه شروع به عمل کرد. با اقلیمی ۱۸۴۸ دوره کوتاهی از آزادی به وجود آمد که تا ان جمن‌ها بعد از سال ۱۸۴۹ ممنوع شدند. تحت فشار قرار گرفتند به نحوی که تنها یک دهه مسکوت مانندند تا دوباره خود را سازمان دادند. اما تا سال ۱۹۱۸ همواره با فشار و سخت‌گیری‌ها مواجه بودند.

قبل از دهه ۱۸۳۰ تنها صندوق‌های حمایت انگلیسی برادری بیشماری برای ایام بیماری و مراکز و حفاظت وجود داشت. بعد از آن آموزش به آن اضافه شد، برای در ۱۸۴۴ و هامبورگ و هانوفر در ۱۸۴۵. سپس مسئله اعتقاد برای کارگران مطرح شد و خواست مزد عادلانه مهور مسئله شکایات کارگران به دادگاه‌ها شد. کارگران مهاجر به دلیل حرکت، به کارگران سایر کشورها در تاسیس بودند. حامیان و خواست تشکل سازمان‌های کارگری توسط خود کارگران به درون طبقه کارگر آلمان بودند. همین مسئله را می‌باشند، در ایران هم مشاهده می‌کنیم که کارگران مهاجر ایران که در صنایع نفت با کار می‌کردن با خود تجربه تشکل کارگری و حزب کارگری را به طبقه کارگر در حالی در ایران منتقل کردن.

پژوهش‌های آلمان در میان‌روش علی‌عه فنودالیسم که آن را با کمک کارگران و بهره‌وری به پیش می‌برد. شعادرسالی انتخاب ملی، دمکراسی پارلمانی، حتی راپیکسان و اکنون به لیبرالیسم اقتصادی را در مرکز اهداف قرار داد. لیبرالیسم‌ها مدعل بود می‌خواهید روابط اقتصادی بین انسان‌ها را براساس توافق آزاد مقرر سازد و آن را چنین تعیین می‌کردن که انسان‌ها در شرایط آزادی تمامیی می‌توانند علیه خود را
بیان کند و به خوشتی دست یابد. برای ایجاد چنین شرايطی در
وهلة نخست احترام به مالکیت خصوصی و آزادی عمل آن در حوزه
تولید و اقتصاد می‌باشد. رعایت می‌شد. دولت می‌باشد مالکیت
خصوصی و توافق آزاد را مورد حمایت قرار دهد و تضمین کند. می‌گفتند
در صورت ایجاد چنین شرايطی و در صورت عدم تجاوز به پازار آزاد
اقتصادی به طور طبیعی رقابت قادرد خواهد بود که تولید را کنترل کند و
جامعه را به طور خود به خود به سمت رفاه پیش برد. آنها (لیبرال‌ها)
معتقد به وجود قانون طبیعی و غیرقابل تغيیری در جهان بودند که در
صورت توجه به آن نظامی طبیعی در جامعه برقرار می‌شد. درست مثل
طبیعت، و هم چیز به سمت تعادل پیش می‌رفت و هماهنگی اجتماعی و
اقتصادی به بار می‌آمد. اما آیا واقعاً این گونه بود؟ امروز براي ما پاسخت
در این باره آسان است، چون تجربیات سه قرن گذشته سرمایه‌داری را
داريم. اما در همان زمان نیز مارکس و اینگلس در مقابل خیل ستایش
سرمایه‌داران این شرايط را مورد نقد و بررسی قرار دادند و تجزیه و
تحلیل کردند. آن‌ها که به نقش تاریخی و انقلابی بورژوازی در مقاله
فندیالیسم درهم کوبیدند مناسبات ارتباطی حاکم، تحولات دانستی در
ابزار تولید و انقلابی کردن مناسبات اجتماعی از جمله تولید تأکید کردند.
مناسبات غیرعادلانه موجود در شیوه تولید جدید بعنوان همان چیزی را که
لیبرال‌هم تبیльт می‌کرد، یعنی توافق آزاد را شکافته و نشان دادند که
توافق آزادی بین کارگر و سرمایه‌دار وجود ندارد. شرايط آزادی کامل
برای ایجاد قرارداد آزاد بی‌معنی است. و طرف معامله در خرد و
فروش کالای نیروی کار، برابر نیستند. کارگر نمی‌تواند در حالی که مالک
چیزی را تروی کارش به طور برابر در مقابل صاحب ابزار تولید
یعنی سرمایه‌دار قرار گیرد. اما از نظر حقوقی و صوری کارگر باید مالک
نیروی کار اخوش است و مالکیت مورد احترام است پس آزاد است که
نیروی کار خود را که در پیکره زندگی وجود دارد، بهروشیدی نفروش. او مالک آزاد توانایی کار خویش است و در بارداره به دارنده بول که جوانه خرید این کالا مثل هر کالای دیگری است برخورد می کند. این رابطه به رابطه دو دارنده کالای متساوی حقوق تبیین می شود. رابطهای که یکی در نقض خریدار و دیگری در نقض فروشنده مقابل هم قرار می گیرند، بهترین این، هر دوی نظر حقوقی با هم برابرند. اما واقعیت امر به گونهای دیگر است. کاگر برای ادامه با مجوز به فروش نیروی کار خود به عنوان کالا تحت شرایط ارائه شده توسط سرمایه دار است و خیل عظمی نیروی بکار فقط قانون رقابت و کاهش قیمت نیروی کار را به ارملان می اورده. تنها موردی از تبلیغات لیرالیسم که برای طبقه کاگر نمونه واقعی داشت به نحوی که آنها و خانواده شان همواره به حداکثر در زندگی اجتماعی محدود می شدند. مجبور می شدند شغلی را قبل کنند که هیچ نقص در آن جز نیروی کار بودن و هیچ تاثیری بر آن نداشتهند درک این کالا گزارش به عنوان کالا فروخته شده بود و طی زمان قرارداد این کالا دیگر به سرمایه داده که آن را خریده بود تعلق داشت. اما حق داشت کالای خریده شده را طبق قانون هر گونه که بخواهد مورد استفاده قرار دهد. در نتیجه، سلطة سرمایه دار بر کاگر وضعی سلطه انسان بر انسان تحمل می شد و کاگر با کارش و با خود و با دیگران به بیگانگی می رسید. این رابطه اجتماعی همواره تا زمانی که سرمایه داری حاکم باشد وجود خواهد داشت.

به هر حال بوروزوازی که با این شعارها در رأس مبارزه برای دمکراتی قرار گرفت در میان راه به کارگران و دهقانان که ارتش مبهمت او را تشکیل می دادند، خیال کرد وب سلطنت و اشرف متحده شد و از رنگ دادن یک انقلاب اجتماعی، اهداف سیاسی خود را در رابطه با حکومت پارلمانی، حق رأی برادر و غیره کنار گذاشت. از ۱۹۱۸ تا
جنبش اتحادیه‌ای در آلمان

در شهرهای بزرگ آلمان سه نوع حق رأی وجود داشت که به مقدار مالیات پرداخت شده وابسته بود. یعنی هر نفر برخلاف تبلیغات مبارزاتی بورزه‌زاری دارای یک رأی نبود بلکه مثلاً اقلیت مالیات دهندگان بزرگ به اندیشه مجمع آرای مالیات دهندگان طبقه معیشت و پایین‌تر دارای رأی بودند. زنان تا سال 1918 دارای حق رأی نبودند.

اما در این دوره زمانی طبقه کارگر آلمان چگونه عمل می‌کرد؟ در آغاز، طبقه کارگر نویا که متشکل از افرادی به پیشینه اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، خانوادگی و مذهبی متفاوت بود هنچ‌گونه نبود تجربه‌ای نداشت. آگهی‌ها به عادات دهقانی بود. در نتیجه، اجتماع کارگران مشکل به نظر می‌رسید. در اولین گام می‌پایست شرایط جدید زندگی خود را درک کند. با عادات و شیوه قدمی زندگی خود و مناسباتی که با آن خو گرفته بود، بدرود گورن. به آگاهی سیاسی دست یافته. به خودداری و همبستگی باور باوردا تا بتوان اولین کاندیدا را برای اتحاد طبقاتی بردارد و خود را در مقابل نظام سرمایه‌ای و سرمایه‌های بزرگ محکم‌تر قرار دهد. می‌پایست گام به گام به این اهداف دست یابد.

زمان و ضرورت بهترین معلم طبقه کارگر بود و به تصرف این جریان کمک کرد. کارگران سریعاً خود را با شرایط جدید کار و زندگی منطبق کردند. شیوه جدید زندگی که برخلاف شیوه سابق زندگی که در آن نظمی نسبت تا نتیجه حاکم بود و زندگی بدن تغییر و حکمت بود، یک‌پاره درگیر شد. مکان‌الاژ ملی، تولید انرژی، وابستگی به پایداری و اخلاق، رشد جمعیت، توسعه خطوط راه‌آهن و امکان آسان نقل و انتقال کالا و همین‌طور کار توسط طبقه نویا را تشکیل کرد. فقر و استناد دیگر از حد گذشته بود و تضاد بین کار و سرمایه‌خود را عربان نشان می‌داد. یک‌پاره بورزه‌زاری تازه به دوران رسیده منادی آزادی و برایی نبود بلکه عامل
تشهید تبابایی شده بود.

کارگران منفرد و غیرمجتمع اولین عکس العمل خود را در پرای شرایط 
حاکم با درهم شکستن موشک‌های ناشان دادند و آنها را «شیطان سیاسی» 
نامیدند. اما اندکی اندکی دریافتند که چرا کار این نیست. اندکی قبل از 
انقلاب ۱۸۴۸ کارگران اولین ساکمان‌های مقاومت و خودپرورش اتحادیه‌ای 
را تاسیس کردند. آنها طی تجربه‌های عملی انفرادی و در پروسه‌ای 
طولانی به این تجھه رسیدند که شرایط کار و زندگی شان نه یک مسأله 
فردی، بلکه مسائلی جمعی است و آنها نه افراد تنها بلکه طبقات در 
مقابل طبقه دیگرند و تنها با اتحاد و همگامی خواهند توانست شرایط کار 
و زندگی انفرادی خود را نیز بهبود دهند.

اولین اشکال اتحاد جمعی که در آلمن و وجود داشت، انجمن‌های 
پیشه‌وری و صنفی بود که برای کارگران در آغاز سرمایه‌داری آلمن به 
عنوان الگوی عمل مورد توجه قرار گرفت. کارگران با تلفیق و ترکیب 
تجربیات فردی و اشکال جمعی موجود در بطن جنبش کارگری به 
آموزش طبقاتی دست می‌یافتند که حاضر این آموزش تشکیل 
اتحادیه‌ای جدید بود. جنبش مقاومت فقیرانی شهری و روستایی و 
درگیری‌های اجتماعی هم فاکتوری دیگر موثر در این مسیر بودند.

تشکیل اتحادیه کارگری در آلمن

اولین اتحادیه کارگری را در آلمن، مانند سبزازی دیگر از کشورها، 
کارگران برای حمایت تشکیل دادند. زیرا این بخش از کارگران به دلیل تمس \nمستقیم باین طبیعت و كتاب، زودتر از دیگر کارگران به آگاهی های 
سیاسی دست می‌یافتند و گذشته از تجربیات شرایط عینی که برای همه 
کارگران به نسبت وجود داشت، شرایط ذهنی نیز برای شان سببیت 
قابل درک می‌شد و آنها زودتر از سایر کارگران به سازمان‌دهی خود
جنگ اتحادیهای در آلمان / ۲۹۵

می‌برداختند. نمونه‌ی شاخص‌ترین در انگلستان بود. اولین اتحادیه در ایران نیز توسط کارگران پایین‌نشین تشکیل شد. در ۱۸۴۵ یک کارگر چاپ لایه‌پیک اولین اتحادیه کارگری را در آلمان تأسیس کردند و اولین تعریف کاری را تنظیم نمودند که در آن درباره سازمان‌دهی جمعی، مزد و شرایط کار بحث شده بود. در همین سال شاگردی‌ناهایی که هنوز در مرحله‌ی صنفی بودند و به عنوان کارگران بخش ساختمان در نظر گرفته شدند، برای کسب حقوق بیشتر دست به اعتراض زندگی نمود که همه‌وقت دوست نمودن که بلافاصله دولت دستور ممنوعیت اعتقاب را صادر کرد تا به صورت هنجر می‌راهزد در نیاید.

در سال ۱۸۴۷، انگیزه‌ی کارگری موجود در آلمان با نظارت مارکس و انگلس آشنا شدند و نام خود را به انگیزه‌ی کمونیستی تغییر دادند که جنبش کارگری در رأس مسیال شان قرار داشت. جلب شدن کارگران به سمت اینهای ضد‌سوسیالیستی و ضد کارگردانی مارکس و انگلس، کلیسا و بخش هایی از پرورشی لیبرال را به عکس العمل واداشت تا ابتکار عمل را به دست گیرند و از پیوستن کارگران به ایده‌های سوسیالیستی و ضد‌سوسیالیستی جلوگیری کنند. به همین سبب کلیسا خواهان ضرورتی اجتماعی شد و به تشکیل انجمن‌های کارگری اقدام کرد. بدين طریق در فاصله‌ی ۱۸۴۷ تا ۱۸۴۸ اولین انگیزه‌ی کارگری کاتولیک و اوان‌گلیش تشکیل شد. در سال ۱۸۴۷، مارکس و انگلس توسط کنگره اتحادیه کمونیست‌ها یا سازمان کارگری مأموریت یافتند که برنامه‌ی کامل تئوریک و عملی برای حزب بپردازند که اصلاح این کار در زمانی ۱۸۴۸ پایان یافت و انفیست کمونیسم تدوین گردید که با این جمله‌ای اغاز شد: "تاریخ کلیه جامعه‌هایی که تاکنون وجود داشته‌های مبارزه طبقاتی است. و لزوم اتحاد طبقاتی کارگری را به عنوان طوقه اقلیمی در برابر طبقه سرمایه‌دار مطرح می‌کرد و با جمله «برون‌نماهای سراسر جهان متحد شود!» پیان می‌پاشت. به دلیل شرایط سرکوب جنبش‌های کارگری، مانفست‌تا
جيش اتحادیه‌ای در آلمان

آگاهی‌شان افزوده شد. نیروهای اصلی انقلاب کارگری و پیشروی بودند که در باربیکیاهاشان برای برقراری دمکراسی و اهداف اجتماعی اقتصادی مبازه می‌کردند. همراه با بی‌پناهی آگاهی‌های سیاسی اقتصادی تعدادی کارگری که خواهان ایجاد سازمان‌های کارگری بودند انگیزه ویافت. در آوریل ۱۸۴۸، اشتغال بورن از کمیته مرکزی کارگری به همه انجمان‌های کارگری اعلام کرد که در پایان سه سی‌شکاره‌گری عموی کارگران آلمان تشکیل خواهد شد. مسائل مطرحه در کنگره عبارت بود از بیمه‌بایی و عمر، تعاونی‌های تولیدی و مصرف، ده ساعت کار روزانه و تأسیس یک روزنامه کارگری به نام یادکرده، همچنین مسئله‌های جنگان که می‌بینم هنوز خریبی از مبارزه ضد کار مسی و یا مبارزه ضادسرماهی داری نبیست.

در ژوئن ۱۸۴۸، کمیته مرکزی کارگری به همه انجمان‌های کارگری تشکیل گردیده‌ای ملی در فرانکفورت را اعلام کرد. در این گردش‌های علاوه بر مطالبات کنگره عموی، مسأله تعیین حداکثر دستمزد، تعیین ساعات کار روزانه ویا کمیته‌ای از کارگران و استادکاران و کارفرمانان، تنظیم ساعات آموزشی برای کارگران، تشکیل کتابخانه‌های خلقی مجازی، آموزش مجازی، کار برای بیکاران، حمایت دولتی از افراد محتج به کمک در فرزندی عموی مهیج روزنامه بردی کارگران با شعار یکی برای همه و همه برای یکی اعلام کرد که اصول خودبایی، همبستگی و رفاه‌های اجتماعی مسابل کلیدی جنگش کارگری است. در ۱۱ نا ۱۴ زوئن، ۱۲ هزار کارگر صنعت چای در سایس اجتماع کردند و اولین اتحادیه ملی آلمان را تأسیس نمودند و هدف‌ها را مقاله‌ب‌ا فشار بر کارگران، مبازه با کاهش دستمزد و خطرات اجتماعی به بیش چیکاری فصلی اعلام کردند. همچنین در این سال کارگران سیگارسازی اولین کنگره خود را تشکیل دادند. کنگره اعلام کرد که کار در این صنعت مضر
به سلامت اما آسان است و سبب به کارگیری زنان و کودکان و زنانی با
موردهای بسیار کم می‌شود. آن‌ها خواهان ممنوعیت به کار واداشتن زنان و
کودکان و زنانیان در این صنعت شدند. همچنین صندوقی برای کمک به
پیوسته ایجاد کردن و مبارزه کاری را در مرکز اهداف خود قرار دادند.
در این سال، کنگره استادکاران پیشور تشکیل شد. در اویل ۱۸۴۸، به
ابتکار اسپانیا، یکی از شاگردان مارکس و انگلس، در کنگره کارگران در
برلین «برادری عمومی کارگران آلمن» تأسیس شد. در آن، برای اولین بار
مطالبات واقعی کارگری مطرح شد. در باره تعیین حداکثر دستمزد برای
کارگران (در آلمن هنوز حداکثر دستمزد وجود ندارد و در حالا اختیار
حزب چپ و اتحادیه این را در دستور کار خود قرار داده‌اند) و حمایت
دولت از بیکاران از طرف سازمان کارپای اتحادیه‌های محلی صحت
شد. در همین سال، کارگران سیگار‌سازی و چایخانه‌ها هم اتحادیه ملی
مرکزی را تأسیس کردند و این اولین اقدام عمل برای اتحاد طبقاتی بدون
جدایی بخشی بود.

سه اعتیاد بزرگ توسط اتحادیه‌ها سازماندهی شد. اعتیاد
لایرینگ موفق شد اندکی به مزدهای بنیادین موفقیت و پیروزی بزرگ
اعتصاب‌های این امر در جماعت کمتر و سراسری بود که از اعتیاد به
عمل آمد که بیانگر رشد آگاهی کارگران بود. هنکاف کارگران چاب بدخیس
سایر کارگران هم از اعتیادیون حمایت کردن. صندوق کمک اعتیاد
تشکیل دادند و یک جمع اوری کردند. چیزی که در شرایط فعلی وجوه
ندازند. این اعتیاد و اتحاد و همبستگی کارگری سبب شد که انجمن
کارگران چاب از تحت پوشش بودن انجمان لبرال کارگران آلمن خارج
شود و از این‌ها طبقه متوسط بگلدد و به این تنهایی بررسی که اتحادیه
با یاد فرامنطه‌ای و مستقل از هزینه دولتی باند.
همین اشاره کوتاهی به فعالیت‌های کارگری در سال ۱۸۴۸
نشان می‌دهد
جنگ اتحادیه‌ای در آلمان / 299

که چگونه انقلاب در تفکر کارگران تغییر ایجاد کرد به نحوی که از این تاریخ به بعد کارگران در رأس جنبش اجتماعی آلمان قرار گرفتند و به همین دلیل سازمان‌های کارگری در خط مقدم ساختگیری های ارتجاع واقع شدند. با ظهور مجدد ارتجاع در ۱۸۴۹، اولین سازمان کارگری تازه تاسیس شده به اضافه همین‌های کارگری که دارای اهداف سیاسی سوپراستی و کمونیستی بودند به همراه انجمن‌هایی که در رابطه با آموزش دانش آموزان و زنان مطالعه می‌گرفتند، ممنوع اعلام شدند و این ممنوعیت تا سال ۱۸۵۴ ادامه داشت. بسیاری از کارگران فعال در آن مجبور به ترک کشور و مهاجرت شدند.

سرمایه‌داری کماکان به رشد خود ادامه می‌داد و همگام با خودشمار کارگران مزدی را با لالا می‌برد. در سال ۱۸۴۹، ۲۴۸/۳ درصد هم‌مردان و ۲۷ درصد هم زنان بالای ۱۴ سال در صنعت و اقتصاد کشاورزی به صورت کارگران وابسته به مزرع مشغول به کار بودند. برخلاف تصور ارتجاع، با ممنوعیت اتحادیه‌ها، ایده‌های ایجاد تشكل کارگری مدنون نشد بلکه مخفیانه و پیوسته به راه خود ادامه داد. در حالی که جنبش مستقل کارگری مرد تهاجم قرار می‌گرفت، انجمن‌های کارگری وابسته به کلیسا بدون مشکل به فعالیت خود ادامه می‌دادند. ارتجاع سیاسی شلاق و شیرینی‌های این مورد استفاده قرار می‌داد. بعد از سرکوب جنبش کارگری در ماه مه ۱۸۵۳ در پروس، قانون کارخانه‌های دولتی تصویب شد. اعلام شد که جوانان ۱۲ ساله (در حقیقت همان کودکان) حق بیش از ۷ ساعت کار روزانه را ندارند و هم در ۱۸۵۴ قوانینی در رابطه با بیماران و معلولین تصویب شد. پس در حقیقت دولت مجبور شد که به خواسته‌های مطرح شده توسط سازمان‌های کارگری ممنوعیت شده‌پایس دهد. زیرا به خواست جامعه تبدیل شده بود. به همین دلیل، طبقه کارگر موظف است مشورت حقوق پایه‌ای خود را هم‌واره در شرایط موجود
سرمایه‌داری اعلام دارد و یا آن‌گاه‌های بعدی حرکت ضد سرمایه‌داری را بردارد. فشارهای اجتماعی جنبش کارگری را به سمت رادیکالیسم راند و مسائل سیاسی را در راست امر آن‌ها قرار داد. می‌شود گفت که ارتجاع با اعمال ناخواسته باعث تقویت جنبش کارگری و سیاسی شدن آن شد.

با ایده‌پدیداری شد که اصول در سیستم سرمایه‌داری هر حركت کوچک کارگری، خواسته‌های ریال‌ای اضافه دستمزد، خواست دخالت کارگران در امور مربوط به کار و مزد و تولید، خصوصی سیاسی دارد و نمی‌شود از عدم دخالت کارگران در امر سیاست و مشغول بودن نهایت و نهایت به اقتضاء حرف زد، زیرا اقتصاد و سیاست چنان درهم تبدیل‌اند که نقطه جدایی شان مشخص نیست.

از دهه ۱۸۵۰ به بعد، جنبش کارگری آلمان وارد فاز جدیدی شد. مردهای واقعی دائم در حال کاهش بود و روند بعد از بحران ۴۷ در سال ۵۷ با بحران شدیدتری روبرو شد. موجی از اعتقادات سراسر آلمان را در برگرفت. تشکل های کارگران دیگر اجازه ندادند که به سادگی مصون اعلام شوند. جنبش کارگری دیگر نمی‌خواست و نمی‌توانست درجا برد و ترمز کند بلکه همراه با تغییرات اجتماعی و اقتصادی حرکت می‌کرد و به آن‌ها پاسخ میداد و خود را به جلو می‌کشاند. در فاصله ۱۸۵۰-۱۸۵۵ بعنوان یک دهه تولیدات صنعتی دوربین شد، خطوط راه‌آهن هم همین طور. صنعتی شدن آلمان به سرعت بیش می‌رفت و همراه با جامعه ایجاد سازمان‌های کارگری هم با رشد تعداد کارگران و با رشد اگاهی های سیاسی در طبقه کارگر در درک ضرورت اتحاد در برابر طبقه سرمایه‌داری رشد می‌یافت.

در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ قرن نوزدهم جامعه به وضعیت نشان می‌داد که جامعه‌ای طبقاتی است. شدت درگیری‌های اجتماعی جامعه را به سمت لیبرال‌السم حقوقی بیش می‌برد و در نتیجه آن قوانین رافمی اجتماعی-
جنگ اتحادیه‌ای در آلمان

دمقراطیک ضروری می‌شود و همگام با این امر راه‌های اتحادیه‌ای کارگرها هموار می‌شود. اتحادیه‌ها ابتدا در مراکز صنعتی مستقل و در مناطق میانی آلمان مثل راین، رور، ریورز و در شهرهای لوزین آن زمان، هامبورگ، هانوفر، پرلین، لایپزیگ، مونیخ و نورنبرگ تشكیل شدند. روند ایجاد اتحادیه‌های دهه متفاوت بوده و به صورت شغل مینا، شاخه مینا، منطقه‌ای و یا براساس مهارت و جنیست بوده، چنین اتحادیه‌ای کفایان کارگران ساده و زنان. با صنعتی شدن و رشد کمی طبقه کارگر جنگ‌های فکری فعال در سطح جامعه بر جنگی کارگر تأثیر می‌گذاشتند که سه جریان مهم موجود عبارت بودند از؛ سوسیال لیبرالیسم، سوسیال دمکراسی، لیبرالیسم و مسیحیت.

سوسیال لیبرالیسم

در بسیاری از مناطق، لیبرال‌های پروسی انجمن‌های آمبونی در ایجاد کردند که باید کار و سرمایه‌های مهمی و هارمونی ایجاد کنند. در این مراکز، ملی‌محفظه از لیبرالیسم و فلسفه بوروزیبی، تاریخ داروین، نظرات فوری‌بیف و مارکس و انگل‌سی به کمک به منظم و کلیسای‌های آموزشی داده می‌شود. از این آموزش‌ها برخلاف خواست ترگذن ده‌گانه در دیدگاه نسبت به علائق مشترک کار و سرمایه شروع به نشان نمی‌کرد و به‌جای آن باعث اصلی بروز مشکلات و مسائل اجتماعی و اقتصادی کشانه شد. به عنوان مثالی که نظرسنجی‌های سوسیالیست به آنها می‌پرداختند. در ادامه، در ماه مه ۱۸۶۳، فردی‌نیاند لاسان‌های آموزش‌های کارگری لاپیف در فرمان‌های خود برای تأسیس اولین حزب سیاسی کارگری از راهی به سوی آینده به‌طور حریف‌های برای تساوی حقوق کارگری به تاسیس یک جنگی کارگری مرکزی سیاسی اقدام کرد که او لیست هدف‌های حق‌های عمومی و برابر، به عنوان همان شعار انقلاب
نظرات لبرالیها در مورد بهبود وضع کارگران می‌گفت ایجاد صنعت‌های مختلف بیماری، معولیت، پس‌نگذار و غیره، توان مسائل عمومی کارگران را تغییر دهد. یک معتقد بود که کارگر به‌هم‌ریز است برای تسخیر قدرت سیاسی در خط اول قرار بگیرد. بعد از تسخیر قدرت سیاسی دولت را برای گلبه بر نظام اقتصادی سرمایه‌داری و قانون کارگر مورد استفاده قرار دهد. با استفاده از اعتبارات دولتی، تعاونی‌های خود را ایجاد کند و خودش کارفرما خودش شود. به‌مدین‌طور کارگران مالک محصول و سود خواهند شد. در حقیقت، لاسال به کارگران هنگامی که در صف اول برای کسب قدرت سیاسی حکمت کنند و بعد از کسب قدرت سیاسی آن را به پروزواری تحول دهند و به آخر صفحه برگردند، این دولت نقش‌آفرین کمک برای ایجاد تعاونی‌های کارگری را بپذیرد. این اتحادیه در سال ۱۸۶۷ تعداد ۶۵۰۰ و در ۱۸۶۹ خورشید ۱۰ هزار عضو داشت. بعد از لاسال، دکتر شوارتز در رأس آن قرار گرفت. مارکس در تقدیر برنامه‌گذاری نظرات لاسال را دقیقاً مورد نقد قرار می‌دهد.

سوسیال دمکراسی
مارکس و انگلز نیز نتیجه‌های خود را در رابطه با کارگران و پرورزواری، دولت و دمکراسی در مایفست کمونیسم ارتباط دانستند و شیوه‌های خود را برای قرار بگیرن از جامعه سرمایه‌داری اعلام کردند. مارکس نوشت اتحادیه‌ها در مبارزه طبقه کارگر نقش دارند. از یک طرف در نهادی کوچک‌ها پرورزواری به تعیین مرتز و شرایط کار می‌پردازند، از
جيش اتحادیهای در آلمان / ۳۰۳

طرف دیگر، نبرد بزرگ‌شان نبرد برای انقلاب اجتماعی است. ۳۰ سپتامبر ۱۸۶۹ پس از جهانیان از مسجدیکان عمومی کارگران فلزکار آلمان، در هانوفر در رابطه با عدم واکنش اتحادیه‌های کارگری به احزاب و اگر اگر اتحادیه‌ها به احزاب و انتخابات، این واکنش اتحادیه‌ها به احزاب و انتخابات شوند، این واکنش اتحادیه‌ها به احزاب و انتخابات نشان می‌دهد. همه احزاب سیاسی بدون استناد نمی‌تواند قدرت اتحادیه‌ها برگزید تسهیل توده کارگران را به وحشت در حال که اتمام اگر در طولانی مدیت به مبارزه می‌کشانند. فقط اتحادیه‌ها قادر هستند یک حزب واقعی کارگری را ارائه دهند و در مقابل قدرت سرمایه‌های سکریتی ایجاد کنند. در رابطه با واکنشی به افراد می‌گوید آنها «نابینای هیچ‌گاه به افراد زنگیر شوند بلکه باید خودشان موضوعات را در نظر بگیرند و تصمیم‌الزام را اتخاذ کنند، این مسائل چه ربطی به لیبرکنشت (ویللهلم) یا به دکتر شواینترز یا به شخصیکه دارد؟» وی می‌گوید اتحادیه‌ها مادرسی برای سوسیالیست هستند. این‌ها نکاتی هستند که امروزه اتحادیه‌ها به فراموشی نمی‌رسند و به همان نبرد کوچک آن هم‌آن مداخله بسنده می‌کنند. آن‌ها حتی به همان امروزه‌های لیبرالی‌ی نیز تها در مورد ایجاد آشیان کار و سرمایه‌های نزدیکه‌کنند نه بیشتر.

مارکس، در سخنرانی‌های خود در گردش‌هایی احزاب سوسیالیست اروپا در باره دست‌مزد، بیان و سود در سال ۱۸۸۵، بارای اتحادیه‌ها نمی‌شود انقلابی قابل شدن در عین حال سیاست اتحادیه‌را به نقد کشید و برداشت می‌خواهد از اتحادیه‌ها و طرفین نهایی اتحادیه نتفاهتی پرستی می‌گفت، طبقه کارگر بهتر است نتیجه‌ی مبارزات روزمرگ‌ها را زیاد دست با نگیرد و به علی‌الصیل که این تأیید را نگه می‌کند، نه جای شماره‌ای محافظت کارانه «مزد عادلانه برای روزگار عادلانه» راه حل انقلابی خود را مطرح کند. شعار لغو کارمزدی (Nieder mit dem Lohnsystem!)
در سال‌های ۱۸۶۴، پس از تخلیه‌ی مسیر حرکت اتحادیه‌ها، رضا یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های این حرکت به حیاط خارج شد. بورزوزی، مشغولیت ذهنی و عملی با خودکاری و سرگرم شدن به مبارزه کوچک، نظام ادیانی ارسطوئیستی کارگری و... را درک کرد و هشدار داد.

لیبرالیسم

در کار ان، دو نوع برخورد در جنبش کارگری، جنبشی هم با جهت‌گیری لیبرالی و جنبشی دیگری که توسط مارک هیرش که در انجمن مرکز آموزشی کارگران نفوذ داشت، هدایت می‌شود. از انگلیسی تبلیغ می‌گردد و می‌گفت با تکامل تولید صنعتی، فقر کارگران از بین می‌رود. بنابراین، اتحادیه‌ها یکی از این ارائه‌ها در ارائه پیشنهادات و تلقی در بازار کار باشنده و همگام به امور نظام دهنده و برنامه‌ریزی به مطالعات مجاز کارگران در زمینه خودکاری حرکت کنند! وی پیشنهاد می‌دهد که برای انجام ان کارکرد اتحادیه‌ها یکی از برنامه‌های انگلیسی عمل کنند. لیبرالیسم در این سیاست‌های رفیق اجتماعی خود می‌خواهند جنبش اعتراضی رادیکال در جامعه را که در جنبش کارگری انعکاس می‌یافت کننده.

مسیحیت (کلیسا)

کلیسا بیش از همه کلیسای کاتولیک هم مسئله رفته‌های اجتماعی را تبلیغ می‌کرد و هم‌اکنون که در بالا آمد به تأسیس انجمن‌های کارگری اقدام کرد. در این انجمن‌ها ایجاد هم‌انگیزه و رفتار بین کارفرما و کارگران پیشرفت گذاشت. پیشرفت‌کننده در کتاب‌چهای به نام مسائل کارگری و مسیحیت (۱۸۶۴) فقر اجتماعی و استحکام را توضیح و کاراکتر کالیپسی کار را مورد انتقاد قرار می‌دهد. از در موافقت با لاسال در
جنگ اتحادیه‌ای در آلمان /

ایجاد سازمان‌های مولد (تعاونی‌های تولیدی) در حمایت عملی بیش‌تر از دولت سرمایه‌داری به جای گرفتن اعتبار از دولت، پیشنهاد استفاده از صداقت و خیرات و هدیه‌ها از مردم خیز را می‌دهد. بیشتر کنترل در کنفرانس بیشوف‌ها در ۱۷۶۹ در آن باخ، خواهان افراشته دستمزد، کاهش ساعات کار، ممنوعیت کار‌کردن، مادران و دختران جوان در کارخانه‌ها می‌شود.

پن این نگرش‌ها در جنگی کارگری اتحادیه‌ای رقابت شدیدی وجود داشت. انجمن آموزشی لایپزیگ که به نظارت مارکس برای جنگ اتحادیه‌ای توجه داشت، در کنگره انجمن کارگران آلمان در ۸۱ اوت ۱۸۴۷ به جنگی لیبرالی نه‌گفت و در ۲۸ نوامبر ۶۸ به تأسیس اولین اتحادیه کارگری پرداخت و به هم‌نهایی حزب سوسیال دموکرات آلمان که توسط آگوست بیل و ویلهلم لیپکشت در سال ۸۱ تأسیس یافت، تبدیل شد که برای اولین بار مسأله عضویت زنان کارگر را در اتحادیه مطرح کرد. بنابراین این نیاز که اتحادیه‌ها در آلمان در سه جهت و با سه گروه تشکیل شدند:

۱- انجمن عمومی کارگران آلمان که لاسالی بود.
۲- اتحادیه هیرشی که به حزب تورقاتی معنی حزب لیبرال پروس نویدیک بود.
۳- اتحادیه‌هایی که گرایش به سوسیال دموکراتیک بودند و همه به هم متحد شدند و در سال ۸۲ اولین کنگره سراسری خود را تشکیل دادند.

اتحادیه مسیحی نیز در کنار این سه ژرمانی اتحادیه‌ای به راه‌هادمی می‌داد.

در هر دوره رونق اقتصادی جنگ اتحادیه‌ای رشد می‌یافت و تحکیم می‌شد و خواسته‌های کارگران بالا می‌رفت و اعتضای‌ها به ژرمانی
عملی که از نظر زمانی محدود به زمان مشخص بود و در رابطه با مشکلاتی که با کارفرمایان بیش می‌آمد. تفکری می‌شود. اتحادیه‌ها از این انتلاف‌های میزان‌های میزان‌ها در آغاز کارخانه
بیماری سود می‌برندند چون در حقیقت تاکیدی‌های مبارزه را می‌آزمودند و
تیری کسب می‌کردند، ضمن آن که میزان‌های کاری هم به بیش می‌رفت.
برعکس، در دوره‌های رکود کارفرمایان فعال می‌شوند، میزان‌ها را کاهش
می‌دادند و ساعت‌های کاری طولانی‌تر می‌کردند. به طور مثال، در دوران رکود
بعد از آن ۱۸۷۳
بعد از جنگ با فرانسه در ۱۸۷ و تأسیس رایش آلمان در ۱۸۷۱،
توسعه اقتصادی و اتحاد ملی مورد حمایت قرار گرفت و در رأس مسائل
واقعی شد. همراهی آن سرمایه‌داری صنعتی رشد کرده و شیوه تولید
سرمایه‌داری و منابع جدی می‌گذرده و حکایت غالب جامعه شد. صنایع و
بانک‌ها ایجاد شدند. با توجه به این، در دوره‌های رکود، راهبرد
پروش‌دار بحران اقتصادی دهه ۷۰ به تمرکز سرمایه‌کم کرد و به
ورشکست کردن و بیرون راندن سرمایه‌های کوچک شرایط رشد
کنسرسیون‌ها و کارتری های زرق اقتصادی فراهم شده که از جمله آن‌ها کنسرو
کروم است. از طرف دیگر، با رشد صنایع و تکامل آن شدت استمارات
بلا رفت و وضع طبیعی کارگر اسفبار شد. خانواده‌های مسکونی ناسالم،
شرایط زندگی و حیات‌نامه، نابودی کنسرسیون‌ها و مرسوم‌ها اندک بود. مرسوم‌ها
براساس سن، جنس، سن، شاخه، شغل، میزان و منطقه بسیاری تعیین بود.
مثلاً در سال ۱۸۶۳ مورد هفتگی یک کارگر صنایع رستم‌گردو و باندی در
سکس ۱ تا ۲ تالار بود. یک کارگر چایخانه در لایپزیگ ۶ تا ۸ تالار و یک
کارگر ماشین‌سازی در برلین ۱۲ تا ۱۳ تالار مزرد می‌گرفت. این تفاوت
عظیم در ایجاد آگاهی جمعیتی که هم‌همان مورد استثمار قرار داشتند.
جنگ اتحادیه‌ای در آلمان / ۳۰۷

نقش مهمی پایانی کرده و به سازمان‌های پارلمانی آنها کمک کرده در دهه ۷۰ قرن نوزدهم کارفرماها برای ثامنی و تضمین علایق اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خود انجمن کارفرماها را تأسیس کردن و در ۱۸۷۵ اولین انجمن مرکزی صنایع آلمان در صنایع سنگین ایجاد شد. با تجربه گزارش (قیصر) و یلهلم و انداختن تعصب آن به جردن سوسیال دموکراتها، بیسمارک در سال ۱۸۷۸ در پارلمان قانون ضد فعالیت‌های سوسیال دموکراتیک را به تصویب رساند که به قانون سوسیال‌یستها معروف شد. براساس این قانون، حزب سوسیال دموکرات و اتحادیه عمومی ممنوع اعلام گردید. تا سال ۱۸۷۹، مجموعاً ۳۳۲ اتحادیه و سازمان حرفه‌ای و انجمن از ادامه کار محروم شدند. می‌پیشین که در هر برهای از زمان که اتحادیه‌ها را از مسائل ملی و ساختار کار و غیره بعنوان نبرد کوچک بیرون گذاشته‌ها و زیرساخت‌ها و عواصم اجتماعی به عنوان عامل اصلی برداختند، که در حقیقت نقاط اوج فعالیت‌های کارگری در آلمان بود، سرکوب و یا ممنوع شدن.

اتحادیه‌ها در زمان بیسمارک (۱۸۷۸-۱۸۹۳)

سوسیال دموکراتیک آلمان در این دوره در ضعف بود و تحت فشار قرار داشت. اتحادیه‌ها نیز ممنوع شده بودند و در حال حالت قطعی در مقابل دولت و کارفرمايان قرار داشتند. بیسمارک با «زمینه‌ای فنریک» علیه کلیسای کاتولیک و با کمک محافظه‌کاران لیبرال‌ها در ۱۹ اکتبر ۱۸۷۸ یا اکثریت ۲۲۱ رأی در مقابل ۱۴۹ رأی قانون ضد سوسیال دموکراتیک را تصویب کرده و در ۲۱ اکتبر آن را به اجرا درآورده. این قانون انجمن‌هایی را که توسط سوسیال دموکراتیک و سوسیال‌یستها یا کمونیستها ایجاد شده بودند ممنوع اعلام کرد. هر نوع گردهمایی آنها ممنوع شد و عضویت در آنها و شرکت در جلسات شان تا ۵۰۰ مارک جریمه و سه ماه
ژن‌دان دری در داشت. برای سازمان‌های بستگان و سخت‌رانان جریمه‌های سنگین‌تر همراه با تعیین شد. بیمارسک در قاره‌دان تأیید کرد که خودش رفته‌ها را برای بهبود وضع کارگران پیش خواهد برد و نیازی به اتحادیه و احزاب کاری نیست. در سال 1883، بیمه بیماری و در سال 1884 بیمه تصادفات و قانون مربوط به پیمان، مکالمه و کودکان تصویب شد. همچنین در این سال حق بازنگشتی برای سن بعد از 70 سالگی به تصویب رسید. پول بازنگشتی می‌باشد توسط کارگران و کارفرماان پرداخت شود و برای کارگران امیدی به دریافت الی آخر. زیرا در آن زمان امید زندگی در آلمان 30 سال بود و اغلب کارگران به سن 70 سالگی نمی‌رسیدند و نمی‌توانستند از مراحل این قانون استفاده کنند. اما می‌باشد سهم خود را می‌پرداختند.

در فاصله سال‌های 1876-1885 تعداد شاغلین از 18.6 میلیون به 33/1/1 میلیون رسید و کارکنان صنایع و کارگران‌ها از 5/2 میلیون به 7/4 میلیون تعداد زنان شاغل از 46 هزار به 1/54 میلیون نفر رسید و شمار کارگران وابسته به سیستم مزدی از 8/4 میلیون افزایش یافت. اما تحت فشارهای معیشتی و اقتصادی و تحت قانون سوسیالیست‌ها جوان‌های اتحاد کنفدراسیون می‌شد و ضرورت اتحاد در مقابله سرماهای دان و دولت سرماهای داری بیشتر احساس می‌شد. همکاری انتگاری دولت با کارفرماان خصوصی و طبقاتی دولت را بر کارگران روشن کرد. آموزش‌های مارکس و انسان به این دریافت کمک می‌کرد. در سال 1889، احزاب سوسیالیست‌های عربی در پاریس گرد آمدند. در این نشست مقرر شد که روز اول ماه به عنوان روز کارگر تعطیل باشد و کارگران به تظاهرات و جشن پردازند و خوشه‌های خود را اعلام کنند. بیمارسک در 25 زانویه 1890 قانون سوسیالیست‌ها را دوباره تعیین کرد اما مجبور شد که در 30 سپتامبر آن را پس بگیرد. بعد از لغو
جنگ احتمالی در آلمان

منواعتی، سوسیال دموکرات‌ها و اتحادیه‌ها دربارهً فعالیت خود را به طور علنی آغاز کردند. آنها به سرعت از نظر تعداد اعضای و هم از نظر سیاسی رشد کردند. در انتخابات 1892، حزب سوسیالیست‌های کارگری آلمان که در سال 1848 توسط حزب سوسیال دموکرات‌های آلمان (گروه آهنرکا) و اتحادیه عمومی کارگران آلمان (لاسالی‌ها) تأسیس شده بود، با وجود این منواعتی طولانی مدت توانست به 147798 رأی دست یابد و اکثریت پیشرو در برای حاکمیت را درهم پینگرد و اعمال به استعفای شود. در همین سال برای اولین بار کارگران هامبورگ در روز کارگر کار را تعطیل کردند. کارفرمانی هامبورگ ـ آلمانی در مقابل برای نامیش قدرت در برابر اتحادیه بحران را به‌هنه قرار دادند و کارگران را که در جشن اول ماه ماه شرکت کردن اخراج کردند و شرط برگشت به کار آنها را خروج از اتحادیه قرار دادند و این امر خود به مبارزه طبقات کارگران دامن زد. مبارزه‌ها ادامه پیدا کرد. یک جنبش حمايتی و همبستگی با کارگران اخراجی به وجود آمد. سپس کارگران در کنفرانس پیروین ادامه فشار از طرف کارفرمانیها را محکوم کردند.

کوشش‌های زیادی برای ایجاد اتحادیه سوسیالیستی صورت گرفت. در سال بعد، انگیزه‌های کارگری محلی با هم برای ایجاد یک اتحادیه مرکزی ادغام شدند و ارگانی به نام کمیسیون عالی کل اتحادیه‌های آزاد آلمان تأسیس شد و کارل لگن به دربارکلي آن انتخاب گردید. که تا سال 1892 در این پست باقی ماند. اولین کنگره اتحادیه جدید در سال 1897 تشکیل شد. با بودن برای انتظار جدید در اتحادیه تصمیم‌گیری کرد. در این زمان، اتحادیه آزاد دویست هزار نفر عضو داشت. آلمان از نظر صنعتی نسبت به سال 1847 در آلمان 87 دور برای شده بود. در سال 1907 در آلمان 205 کارگاه با برای 100 کارکن وجود داشت که در مجموع کارگران آنها حدود یک میلیون نفر بودند. طبقه کارگر نه تنها از نظر کمی کوچکتره شده.
پرداخت از نظر کیفی هم رشد کره به برنج حزب سوسیال دمکرات آلمان و اتحادیه‌های کارگری پیوند. تکانگی‌ها وجود داشت. به شدت تعداد اعضای ناتوان‌های سازمانی، تمرکز و با شک‌های قدرت مالی اتحادیه، روابط آن با حزب سوسیال دمکرات بیشتر به هم پیوند خورد. هر چند، این دو از نظر سازمانی جدایی بودند اما هر دو به جنبش سوسیال‌دموکرات آلمان تعلق داشتند.

تنها بیش از ۱۹۰ هزار نفر نماینده‌ای اتحادیه جنوب در این باره می‌گفت که جنبش کارگری آلمان و سوسیال دمکرات آلمان یکی هستند. در کنگره فرانکفورت اتحادیه کارگران به این پیوند نزدیک افزایش داشت که تا حواله جنبش اتحادیه آمریکا به سوسیال دمکرات به عنوان بهترین نماینده مردم کارکن توجه کرده‌ایم ولی در اینجا که در آینده تبدیل به یک گروه باشد. اما در مورد نمایه عمل و سیاست طبقاتی، ارزش و کارکردها اتحادیه بین‌شان اختلاف وجود داشت. این دسته از اعضای حزب که به نظرات مارکسیست نزدیک‌تر بودند می‌گفتند شور و شوق کار اتحادیه‌ای سبب ترمز‌بازه طبقاتی می‌شود و اتحادیه با مشغلان کردن خود به کارکنان کوچک روزانه هدف بزرگ اینجاست یک جامعه به طبقه سوسیال‌دموکراتی را نادیده می‌گیرد. اما بسیاری از رفرانست‌های درون حزب بر این نظر بودند که با رفرنر‌های اجتماعی مبودر در دوره جامعه سرمایه‌داری تردیش سوسیالیسم دست‌یافته خواهند شد. ولی به هر حال تا این زمان حزب سوسیال دمکرات مبارزه آزادی‌بخش درون طبقه کارگری را درمان می‌کرد. اما به تدریج هر چه موقعیت‌های اتحادیه از نظر تعداد اعضای و قدرت مالی بالا می‌رفت، نقش سوسیال دمکرات به عنوان قدرت اصلی بی‌چون و چراً جنبش کارگری یک سرال مواصل می‌رفت. در سال ۱۹۰۰، تعداد اعضای اتحادیه به بیش از ۸ میلیون و ۴۰۰ هزار نفر رسید و دارای آمار بالا بر ۳۳ میلیون مارک بود. در سال ۱۹۰۰، اتحادیه کارگری ۶۷۰ هزار، اتحادیه مسیحی ۷۴ هزار و اتحادیه لیبرا لیبرال هیبرش را ۹۳ هزار عضو
جيش اتحادیه‌ای در آلمان

دشت.

اتحادیه در دوره جمهوری وایمار

جمهوری وایمار ۱۴ سال طول کشید. این سال‌ها بعد از رشد و قدرت‌پایی اولیه سال‌های پایان سرخوردنی بود. پس از مبارزه برای حق انتخابات در بلژیک و سوئد که کارگران با اعتراضات توده‌ای موفق به کردن حق رأی عمومی شدند، و به دنبال یک سلسله اعتراضات کارگری در آلمان که تحت تأثیر انقلاب روسيه بود، اعتراض برگ کارگران معدن در ۱۹۰۴ با اعتراضات دیگر دنبال شد و به دوره هیجدان شدید سیاسی و اقتصادی را در آلمان به همراه آورد. مسئله تحریم کار و اعتراض توده‌ای و اعتراض عمومی به بحث اجتماعی که بود و هم در دو بحث‌های کارگران شد. رهبران اتحادیه سیعی کردن مسئله را خاتمه دادند و اعتراض معدن را فقط به عوامل نمونه مطرح کنند و به عنوان غرب پرای کارگران. رئیس اتحادیه ساختمان چنین استدلال می‌کرد که اتحادیه‌ها بايد سازمان خود را تقویت کنند. و این که با اعتراض توده‌ای سبب نادرستی شوند. یعنی در اینجا مبارزه طبقه کارگر طوری نشان داده می‌شد که گویا هدف مبارزه سازمان کارگران و حفظ أن است نه این که تشکیل و سازمان‌پایی طبقه کارگر در خدمت مبارزه طبقاتی و برای رهبری کارگران از نظام استناد کار مزدی است. چارتریسته‌ها انگلیس برای اولین بار در سال ۱۸۳۹ مسئله اعتراض توده‌ای را مطرح کردن و کارگران شمال انگلیس با تعطیل کار در سطح ملی در زوئیه ۱۸۴۲ آن را به اجرا درآورند. انقلاب روسیه نخستین تجربه تاریخی موفق براساس الگوی اعتراض توده‌ای بود. در حزب سوسیال دموکرات آلمان جنگ‌های مختلف از روزیونیست‌ها به رهبری برنئشین گرفته تا اکوست بیل نما نشده مرکز
مارکسیستی و روزا لورکزامبورگ رهبر جنبه‌های رادیکال، درون حزب به
مبارزه نظری در این زمینه مشغول بودند. اعتباض سیاسی مفهوم مسلط
بود. اما حزب با وجود اختلاف نظر در جنگ، اعتباض توادهای را به
عنوان نوعی از مبارزه طبقه کارگر شناخت. روزا لورکزامبورگ برای
اعتباض توادهای کارکرد دیگری هم قائل شد. بدین مصیبی که اعتباض
توادهای به نظرش جزئی برای یکبار بود. بلکه یک تماشای تاریخی و یک
جنبش برون آینده از یک موقعیت انقلابی بود. اعتباض توادهای با
تصمیم‌گیری محرمانه سران یک حزب یا قراردادهای محرمانه سران
اجرا، حزب و کمیسیون عمومی اتحادیه‌های کارگری به وجود نمی‌آید.
بلکه یک پدیده تاریخی است که در یک لحظه معین از شرایط اجتماعی و
تاریخی اجتناب‌ناپذیر ناشی می‌شود. اعتباض توادهای به نظرش شکل
پیروی مبارزه طبقاتی است که با موقعیت سیاسی رابطه دارد و عموماً
شکلی از عمل پروتولوژی است. یعنی اعتباض در این مارکسیستی به
کلاس طبقه کارگر در یک سازمان برای اعتباض عمومی اتوبایین است،
پس این‌ها یک اید کارگران سازمان باشد. اما این مبارزه کارگری را می‌توان
مبارزه می‌بینند. وی مبارزه انحادیها و تمام سازمان‌های مبارز پروتئریا را
به از طریق مبارزه فوق‌العاده و موثر که در آن‌ها راکد پارلمان‌نریسم
پویایی بلكه در شکل اتیه‌های اعتباض توادهای می‌دانند که مبانی موفق
می‌کند به یک جنبش توادهای واقعی تبدیل شود. نه مبارزه یک گروه
کوچک سازمان‌های بله مبارزه انتشار و سعی پروتئریا. جورنال راست
دورن حزب سوسیال دمکرات نیو هم‌جنب جریان رفسیم و درون
اتحادیه فعال بود.

باند همین کنترل انتخابی کنترل کلی انتخاب توادهای را به عنوان
یک تکنیک می‌تواند قرار داد و از اعضاش خواست که به چنین کوشش
هایی نپیوندن. تصمیم اتحادیه مخالفت‌هایی را در برلین، هامبورگ،
جنسیت اتحادیه‌ای در آلمان

برم، کیل، لایپزیگ و کلن برانگیخت. پس این که محدودتر کردن حق رای کارگران در 1919 در هامبورگ منجر به یک اعتراض سیاسی شد. بین حزب که اعتراض توده‌ای را امری اصولی می‌دانست و اتحادیه‌که آن را امری تانکیکی می‌دانست بر سر اعتراض توده‌ای تضاد و جریان داشت. در
چنین شرایطی، اکثریت حزب در روز حزب در ماه‌های می‌تواند در 1916 تصمیم
گرفت که برای هر اعتراض باید با نتایج کنگره کل اتحادیه‌های مهاجرت شد
تا در سازمان‌های حزب و اتحادیه با هم هماهنگ حرکت کند. به این
طرح اعتراض توده‌ای قربانی این توافق و هماهنگی شد. پوزویر این
پروسه، تفکر غالب در اتحادیه بود. کار رونی اتحادیه این شده بود که یک
سازمان پژرگ و صندوق پر پول آن را اداره کند و پژرگاند. علاوه
پرآوازه روزانه اعتراض شبی مبارزات مزدی و تعریف‌های را در نمایندگی
کنن، مفهومی را که از لحظه اتحادیه تجاری برای آید، یعنی تعیین ارزش کار
گروهی از کارگران در یک بیزار معین بورزهای و در شرایط رقابت را به
منظور فروش آن به بهترین قیمت ممکن در بیشتر. گاهی هم سری به
سیاست برد. سیاست و پرادخن به آن باربیورکریسی ایجاد شده در
اتحادیه دیگر تقدیم نداشت و گاهی گاهی هم آن را به عنوان مراحل کارکرد
روش‌نگر درک می‌کرد و مسیمی که از آکسفونتهای مختل، آمر
جلوگیری کند. اختلافات دیدگاه بین رهبران اتحادیه و اعضای منجر به
هیجندی بین آنها شد و به یک بحث رایگاه چپ در اتحادیه دامن زد.
نیروهای چپ درون اتحادیه می‌گفتند رهبران اتحادیه بی‌توجه به
امیدواری‌ها و سوسپیلیستی‌های سیاسی آشیان را در مبارزه
طبقاتی در پرابای سرمایه‌داری تعقیب می‌کنند. این تماشا بعضاً در حزب
سوسیال‌دموکرات هم به صورت تماشا غلاب درآمد. در مورد توسط روز
لیکومیاکی به شدت مورد انتقاد قرار گرفت. وی می‌گفت «رهبران
اتحادیه می‌گویند که ما به اندازه کافی قوی نیستیم تا خود را به خطر
رنگ‌آمیزی. اما تعداد اعضای معاونت کننده نیست، حواضد مستحکم‌نظر
رده‌بندی اجتماعی‌ها نمی‌شود. جدایی مبارزات اقتصادی و سیاسی محصول
مصوبه‌ای دوسره پارلمان این‌ست که در آن مبارزه اقتصادی متفق و
مبارزه سیاسی تحت رهبری دولت به همراه نمایندگان فلکی انجام
می‌گیرد. مبارزه پارلمان‌نیستی بنا به ماهیت خود یک مبارزه رف‌می‌ست
است و مبارزه اجتماعی‌های فلکی هم رف‌می‌ست است. بیان گرامی است
که مبارزه سیاسی طبقه کارگر را به مبارزه پارلمان‌نیستی تنزل
می‌دهد. با این دید سوسیالیسم به صورت ابتدایی دور و غیراصطلاحی
در می‌آید و به دور اندماه می‌شود، به‌طور کلی اما در یک عمل تودهای
انقلابی این مرز می‌شکند. فقط یک مبارزه طبقاتی وجود دارد نه دو
مبارزه اجتماعی و اقتصادی. هدف مبارزه طبقاتی مبارزه همبستگی
هم برای محدود کردن استحکام سرمایه‌دار و هم برای نابودی
سرمایه‌داری است.»

در ۱۹۱۰، دوازده دولت پروس حق رأی را محدود کرد که این امر
منجر به انتصابات در شهرهای مختلف شد. در شهرهای کبیل، هانوفر و
فرانکفورت به انتصاب سیاسی راه برد. در همین کویسدن خوئین آنها،
انتخابات را گسترده داد و به تمام کشور کشاند. دولت مصوبه خود را پس
گرفت. در آریل ۱۹۱۰ روزا لگزیامورک این تظاهرات توده‌ای را شروع
یک فاز انقلابی خواند که انتصاب عمومی را ضروری می‌سازد و نباید
گذاشت که این جنگه اگر شد و به راه افتاده دولت خانوش شود. این
منتظر توضیحی از طرف رهبران اجتماعی‌ها بود، اما رهبران اجتماعی و
حزب جنگه را بلکه کردند. کارل کانوتسکی از نویسندگان معروف
حزب سوسیال‌دموکرات به نقلب با روزا پرداخت. کانوتسکی مراحل
استحکامه از یک مارکسیست به یک لیبرال را تشریح از ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۸
پیمود. در این سال به شدت علیه انقلاب اکثر موضوع گرفت و کتاب
جنگ جهانی اول

جنگ بین المللی کارگری (انترناسیونال دوم) خطر جنگ را در کنگره‌های اشتونگارت (۱۹۱۷، ۱۹۱۹ و بال (۱۹۱۲) گوش داد که بود. در کنگره‌های اشتونگارت قطعنامه‌ای به آگوست بیل در رابطه با جنگ احتمالی تهیه کرده بود. تصویب قرار گرفت. در این قطعنامه از طبقه کارگر سراسر جهان و نمایندگان شان در پارلمان‌ها خواسته شده بود که همه کوشش خود را برای جلوگیری از جنگ به کار ببرند. با اینکه نوان خود سعی کند جنگ ایجاد شده را به سرعت بایان بخشند و از جنگ و بحران اقتصادی سیاسی حاصله برای تسريع غذای سپرده طبقاتی سرمایه‌داری استفاده کنند. دو میلیون کنگره (۱۹۱۴) در رابطه با کشنده‌اند. شدن طبیعت کارگر به جنگی که پیش‌بینی می‌کرد سرمایه‌داران تا دنیای آن است این گونه نظر می‌داد: پرولتاریا این امر را جنایت می‌داند... پرولتاریا آگاه
است و می‌داند که در این لحظه حامل آینده کل شریعت است. برای این
که از به خون کشیدن همه خلقت گل‌گیری کند... پرولتاربا باید برای این
کار همیشه نیروی خود را به کار ببرد.

یکی از اعضای اتحادیه‌ها انتظار داشتند که اتحادیه‌ها و سوسیال
دمکرات‌ها برای ادغام واقعیت بخشیدن به تصمیمات و رهبری‌ها
انترناسیونال علیه جنگ اقدام کنند. تظاهرات زیادی توسط کارگران انجام
گرفت که نقده اوج آن بین ۲۵ و ۳۰ میلیون پروفیل در انها یک و نیم
میلیون نفر علیه جنگ شرکت کرده.

با پیدا شدن اختلاف نظر در درون جنگی بین‌المللی کارگری درست در
زمانی که به یک سیاست منسجم جهانی در رابطه با جنگ و طرح مقاله با
اقدامات سرمایه‌ی نیاز بود آن رفرنسر بوروزوايی حاکم در اکثریت احزاب
و اتحادیه‌های کارگری با حمایت از بوروزواری خودی! در برای پیروزی
بیگانه‌های ندان داده‌بندی حزب در ۳۱ مشخصه‌ی از ۱۹۱۴ بیانیه‌ها
دولت به توافق رهبر و کمیسیون علومی اتحادیه آزاد آن‌ها در ۱۲ اوت
خواهان پایان اعتقادات و پیوستن کارگران به جنگ شد تا همه نیرو برای
تفوقت کرویه‌های مقاومت خلقی برای مقاله با خطر محو آنان به کار گرفت.
کاران لپس رئیس کمیسیون علومی اتحادیه‌های آزاد آن‌ها این مانع متعه‌که
اتحادیه تصمیمات ضد جنگ بکرید خود را قاطی این مسئله کند. منابعی
وجود دارد که نشان از تبعیض رهبران اتحادیه و جنگی راست سوسیال
دکتری با حکومت دارد. که این قرار شد آنها از جنگ و اعتبارات
جنگی حمایت کنند و کوشش نمایند سیاست طبقاتی هرمز و قشنگی
را به اجرا درآورند. بعنده در حقيقة سیاست آشی طبقاتی را پایه به یاد
کنند. قولی دادند که در تمام مدت جنگ از اعتراضات و مبارزه برای
افزایش مزد و مبارزه طبقاتی جلوگیری کنند و کلاً اعتقادات را بخی‌بند
به تأمين نیروی انسانی برای جنگ کمک کنند. در عوض، حکومت نیز
چنین احتمالیاً در آلمان/

قول داد که اینجاهی را به عنوان نماینده کارگری به رسمیت بشناسند. زمانتی که تاکید کردند کارگری مشروطه جدی به راه نه از کارگران بلکه از سرمایه‌های طلب کننده بهتر از این نمی‌شد. لابی‌های اعتبارات جنگی به پارلمان می‌آید. در دوره این 發起، کارلم لیکنتش و جنگی به اعتبارات جنگی را به منفی می‌گردند.

این رأی پیامبری برای مخالفان جنگ در طبقه‌کارگری بود. جنگ چپ حزب جنگ را در جهت منافع بورژوازی بزرگ آلمان تفسیر می‌کرد. اما برخی از رهبران احتمالی خود از جنگ راست حزب پرده و در پی آن در 25 اوت 1914 اکثریت حزب سوسیال دموکرات به اعتبارات جنگی در مجلس رأی مثبت داد و با این کار سرنوشت تاریخی بعدی حزب را رقم زد، به فزد و فرود خود پایان داد. رفرمسم بورژوازی را شفافیت بخشید، از گذشته خود کمالی برید و به صف بورژوازی پیوست و جنگ جنگ بورژوازی را سامان داد. به این طریق، دفتر حزب سوسیال دموکرات ضد سرمایه‌داری کمالی پیشته شد.

راش خلأ ایتام جهانی اول را برای تقسیم جدید جهن این یاد/

به منابع و موارد خم آغاز کرد. زیرا دیپارت از سایر کشورها سببی استعماری را آغاز کرد و به سهم خود در تقسیم جهان را به سهم مناسب آلمان می‌خواست به عنوان یک قدرت اقتصادی جایگاه و سهم مناسب خود را در میان قدرت‌های اقتصادی و استعماری دیگر جون انگلیس و فرانسه و هنگ داشته باشد. به‌طور آغاز جنگ را قتل و لیه‌ای انتخاب قرار داد. به این طریق سرمایه‌داری اولین جنگ جهانی را به می‌اندازد.

احتمالاً وابستگی انسان به سرنوشت ملی و وظایف نسبت به مسئله ملی را پیش کشید و این با مسئله قدرت دولتی ملی رشد پایبندی را به‌عنوان هماهنگی داشت. سیاست قدرت قیصری به سمت جنگ جهانی پیش رفت. اما رهبران احتمالی در هماهنگی با حزب سوسیال دموکرات با رشد احساسات ناسیونالیستی و کمی بعد از مخالفت‌شناسی با
اقتصاد دولتی به حاکم جنگ گسترش یافته، زیرا گسترش صنایع نظامی، گسترش مالکیت دولتی را به همراه داشت و نقش مهمی در بازار کار بیدا کرد. اقتصاد جنگی را سوسیال دموکراتیک و جنگی کارگری اتحادیهای که به همراه دولت درگیر جنگ بودند تحت عنوان سوسیالیسم دولتی یا سوسیالیسم جنگی تعبیر می‌کردند و خواهان تقویت آن بودند. اما سوسیالیسم واقعی را پس می‌زند. ۴۴ ساعت بعد از آغاز جنگ توسط ارمنی نماینده‌ای اتحادیه در کنفرانسی تصمیمات اصلی را برای هر دوران جنگ اعلام کرد. بدین طریق که هدف اتحادیه پایستی در دوران جنگ حمایت از بیکاران و خانواده‌های کارگران گسیل شده به جنگ باشد. مقرر کردن که طی دوران جنگ اتحادیه هیچ کنگره‌ای تشکیل نخواهد داد. گفتند انتخاباتی در مقابل جنگ وجود ندارد و نه‌کاری که می‌تواند انجام دهد حمایت از جنگ است (فرانسه دیه، صفحه 142) و هرگونه نشست طبقاتی به عنوان خیانت به مبنای قلمداد شد.

تا سه‌نبذار ۱۹۱۴ بیش از یک چهارم اعضای اتحادیه باید جنگ فرستاده شدند و بخش عمده‌ی نیز بیکار شدند. از ۱/۵ میلیون کارگر کشاورزی ۲ میلیون شان باید جنگ گسیل شیند. ۲ میلیون بایق مانده باید ۵ و زیر ۲۴ سال بودند. جنگ را سرمایه‌برای منافع خود و براى سهم خود در غارت جهان راه انتخابات، اما مثل همه مخارج اقدامات سرمایه‌برای خودگستری بر دوش کارگران تهمباز شد. اتحادیه پایت بود تحت به خانواده‌کارگران سرباز و کارگران بیکار شده در اثر جنگ تا سال ۱۹۱۸
جنگ اتحادیهای در آلمان

مبلغ ۵۵ میلیون مارک از سرمایه اتحادیه را که از برداشت حق عضویت کارگران جمع شده بود، به مصرف رساند تا اثبات کند که برای همکاری طبقاتی آماده است.

این کار حزب و اتحادیه به عنوان "خیانت" به پرینسپال های بین‌الملل توصیف شد. البته از سال ۱۹۰۰، یعنی زمانی که اتحادیه در جهت تقویت سیاست‌های روزمره حکمران کرد اختلاف بین مقامات بالا و نیز‌دهائی کارگر عضو اتحادیه بالا گرفت. در سال ۱۹۱۳، اتحادیه دو و نیم میلیون عضو و ۸۸ میلیون مارک سرمایه در صندوق داشت که از حق عضویت کارگران جمع شده بود. همراه با جنگ و شرکت اتحادیه در حمایت از قانون نیروهای کمکی احتیاط برای مردان به طور عموم و کارگران از سن ۱۷ تا ۶۰ سال که کارگران به جنگ فرستاده و کشتی می‌شبدند و خانواده‌ها می‌باشند می‌باشد. ۱۱۲ میلیون نفر رسید. از آن‌ها این سال وضع تغذیه کارگران که به طور طولانی مدت نیز مشغول کار بوده بسیار نامطبوع بود. خستگی از جنگ جای شوق اولیه را که فکر می‌کردند جنگی کوتاه مدت را در پیش روا دارد. می‌گرفت. همکاری اتحادیه با دولت به ویژه در میان نظام زیست سنگال رفت. فرار شدند برای تأمین جبهه‌ها کارگران را به جنگ فرستند و در کارخانه‌ها از کار زنان و جوانان یا کارگران خارجی استفاده کنند. نیاز این تصمیم دوباره ۱۸ میلیون کارگر به جبهه اعزام شدند. پاول امیرایت یکی از رهبران اتحادیه در عرصه انتخاباتی از این دوران و در انتخابات جنگی می‌گوید: به نظر می‌آید بدون انتخاباتی نه‌مانند این‌چنین این‌چنین اس‌هم جنگ یک جنگی نمی‌توان در جنگ‌مان استخوانی اس‌هم این‌چنین اس‌هم یک جنگی

توسعه طلبانه نظام سرمایه‌داری را جنگ طبقه کارگر می‌خواند.

مشکلات خود را در همه بخش‌های اقتصادی نشان می‌داد. سطح
زلگی دانستارهای این مسئله با توجه به علت اصلی، نقش موسسه‌های اجتماعی، کارگری و دیگر افراد بوده که با توجه به اینکه این کاهش در به دنبال روند کاهش در همه سال‌های جنگ، گزارش‌های طبیعی و جوامع مطالعه می‌شود.

به گفته مخاطبین، این موضوع موجب مخالفت در حزب و انحصار به دوباره بررسی شده است. به هر حال، این موضوع موجب مخالفت در حزب و انحصار به دوباره بررسی شده است. به هر حال، این موضوع موجب مخالفت در حزب و انحصار به دوباره بررسی شده است.

امکان حذف این موضوع موجب مخالفت در حزب و انحصار به دوباره بررسی شده است. به هر حال، این موضوع موجب مخالفت در حزب و انحصار به دوباره بررسی شده است. به هر حال، این موضوع موجب مخالفت در حزب و انحصار به دوباره بررسی شده است.

امکان حذف این موضوع موجب مخالفت در حزب و انحصار به دوباره بررسی شده است. به هر حال، این موضوع موجب مخالفت در حزب و انحصار به دوباره بررسی شده است. به هر حال، این موضوع موجب مخالفت در حزب و انحصار به دوباره بررسی شده است.

امکان حذف این موضوع موجب مخالفت در حزب و انحصار به دوباره بررسی شده است. به هر حال، این موضوع موجب مخالفت در حزب و انحصار به دوباره بررسی شده است. به هر حال، این موضوع موجب مخالفت در حزب و انحصار به دوباره بررسی شده است.

امکان حذف این موضوع موجب مخالفت در حزب و انحصار به دوباره بررسی شده است. به هر حال، این موضوع موجب مخالفت در حزب و انحصار به دوباره بررسی شده است. به هر حال، این موضوع موجب مخالفت در حزب و انحصار به دوباره بررسی شده است.
جنگ اتحادیه‌ای در آلمان / 321

علناً علیه اعتیضاب تدارک دیده شده مطالعه یک‌گزی.

در فاز سوم جنگ و بعد از انقلاب روسیه و تحت تاثیر آن، کارگران در نشست‌های خود جنگ و نظام اجتماعی را که منشأ جنگ بود زیر سنوال می‌کشیدند. در آوریل، اعتیضاب بسیاری از شهرها را قرار دادند و صدها هزار کارگر به اعتیضاب پیوستند. کارگران و سری‌بران در آلمان دست به تجربه ایجاد شوراهای زندان، شوراهایی که غیرقانونی بودند. موارد از فعالیت‌ات اقلابی سراسر آلمان را دریغ کرده‌اند. بحث رایج این دوره عبارت بود از چگونگی پیش بردن جنگ اقلابی، برادری‌ای ماسیون دولتی و کسب قدرت سیاسی، بیشتر و حرف آن. در جریان این دوره عبارت بودند از: فیلارمونیون اسپارتاکوس با روزا لیکامبورک و کارل لیکشتت و جنگ‌چپ حزب سوسیال دموکرات که چون فاقد آنتوناتیو بود چندان تاثیری در کارگران نداشت و بعداً درباره به حزب ملی‌نشینی شد.

در زمان‌های 1918 اعتیضاب توده‌ای عظیمی برای پایان جنگ و تشکیل فوری جمهوری دموکراتیک با خلاص اسپارتاکیست‌ها و با خواست خانم‌های جنگی، آزادی مفهوم‌ها، اجتماعات، اعتیضاب و حق انتخاب، آزادی کلیه شوراهای سیاسی و تشکیل شوراهای کارخانه براساس مدل انقلاب نروژی به راه افتاد. مردم هر چه بیشتر خواهان صلح می‌شدند و از پیوستن به جنگ طرفه‌های می‌رفتند. در کارخانه‌های اسلام‌سازی حدود یک میلیون کارگر با شعار «صلح، آزادی و ندانه» هنگام اعتیضاب بودند. آنها تظاهرات می‌کردند و خواهان صلح فوری بدون احیای زمین، دمکراتیز کردن جامعه و تأمین پیشرفت مواد غذایی بودند. تعداد در برلین ۴۰۰ هزار کارگر در اعتیضاب شرکت کردن. آنها از بین خود ۴۰۰ کارگر مورد اعتیضاب خود را برای شورای کارگری برلین بزرگ انتخاب کردند. این عده‌ی از بین خود ۱۱ نفر را برای شورای عالی بزرگ‌بودند. که سه نفر شان از جنگ اکثریت و مستقل حزب بودند. طی
اعتضاب‌ها، کارگران در کارگاه‌ها شکل جدیدی از سازمان کارگری را تکامل دادند که همان ایده شوراها بود. بیشتر شرکت کننده‌اند این اعتضاب‌ها کارگران جوان، زنان کارگر و کارگران ساده بودند. کارگران وابسته به اتحادیه که ضدجنگ بودند نیز نفع مهمی در سازمان‌دهی داشتند.

کمیسیون عمومی اتحادیه در اطلاعیه خود در رابطه با اعتضاب زانویه از کارگران می‌خواهد که در اعتضاب شرکت نکنند و اضافه می‌کند که معلوم نیست چه کسانی پشت این جریان ایستاده‌اند و از کارگران می‌خواهد که همانگونه که در جریان جنگ تاکنون سازمان خود را یاری داده‌اند با اتحادیه خود همکاری کنند.

اعتضاب بیرلی در ۴ فوریه ۱۹۱۸ با خشونت درهم کوبیده شد.

انقلاب ۱۹۱۸-۱۹

در جنگ کارگری بر سر جمهوری شورایی و جمهوری آزاد اختلاف بود. اوضاع داخلی و خارجی آلما بسیار بی‌نیأت بود. شورای کارگران و سربازان صحبت از تغییرات کلی، سیستم شورایی، ارتش کارگری، دموکراسی‌کردن اداری و تبدیل مالکیت خصوصی ازار کار به مالکیت اجتماعی می‌کرد. در کارخانه‌ها به شدت خود تولید کنندگان به همین اکثریت ر_ant. کارگران و کارخانه و تولید را اداره کنند. در بعضی از کارخانه‌ها حتی توانستند نقش سنتی اتحادیه را مغلوب کنند. کارگران و سربازان رادیکال ناراضی خواهان انقلاب بودند. سلطنت مجبور به تسلیم شد. نیروهای انقلابی تشکیل بودند مبارزات گسترده به موفقیت دست یافتند.

بعد از فروریباشی سلطنت، اکثریت حزب و جنگ مستقل آن به قدرت کشید. اتحادیه باید شدید. کارگران آگاه سیاسی انظار
جیشه اتحادیه‌ای در آلمان

داشتند که حزب تغییر بال‌پارسی‌سی اقتصاد را بیش بپرد. اما در
مبارزه علیه سیستم مردم‌دروزی آموخته بودند که اجتماعی کردن و سایر
تولید برگزاری‌های کم در جهت کسب آزادی، استقلال و عدالت است. اما
در دوران خود جیشه کارگری معنای اجتماعی کردن ناروشش بود. اقلال
روسیه به عنوان تنا نگه داشتن دوران این اقلال
تاریخ متأخر شده توانسته بود با خشک روشنی به آن بدهد، یا چنان که امروز
برای ما مشخص است آنها نیز برنامه ریزی و آمادگی قبیلی بیاید این کار
نداشتهند و نمی‌دانستند چگونه با یک عمل کنند. و اصولاً در رابطه با نظم
جدید آن‌ترانژوی سرمایه‌داری یعنی دمکراسی سوسیالیستی کار نشده بود.

در 1918 انتظار عمومی قویاً از سوسیال دمکرات‌ها این بود که فقر
گرسنگی و به نظمی را از بین برده اقتصاد و روشکسبه جنگی را نجات
دهد. اما سوسیال دمکرات‌ها هم برای این کار آماده نبودند و برنامه
منسجمی نداشتند. اکثریت اقلال‌ها ایجاد شده استفاده کنند و یک
جامعه بنده بی‌سواد را پی‌ريزی کنند با حیثیت‌های دموکراتیک ایجاد کنند.
به‌هنه که در سطح بالا آماده انتظاری تهیه کرده‌اند، انتظاری تهیه کرده‌اند، با
باًفک غایت حزب خوانانی نداشته.

در اتحادیه‌ای در این باره و پشت شرط‌های اندکی کار شده بود اما آن‌ها
هم توانسته هم با دلیل رفتمبسم حاکم خود را از محدودیت‌های سنتی
چشم اندازه‌ای اتحادیه‌ای رهرا کنند. اکثریت حزب و اتحادیه آزادی از
سوسیالیسم کردن کامل اقتصاد و برقراری سیستم شورایی را ترساندند.
آنها فعلیت خود را معطوف به امر اتحاد ملی کردن در حالی که ملت
واقعی یعنی کارگرین یا آنها بودند.

رهبران حزب سوسیال دمکرات‌ها به اقلال پشت کردن و در پی بردن
را حکومت رایی‌ها و هم‌آفرینی‌های پرداختند. اما بعد وقتی دیدند نمی‌توانند منکر
قیام شوند سعی کردن آرامش را برگردانند و قدرت دولتی آسیب دیده را
دوباره تحقیم بخشنده. سعی کردن به عنوان آنتونیوی در مقابل شوراهای (Max von Baden) کارگران و سریاران دور شاهزاده ماسک فون بادن. جمع شوند و کارگران را برای تنظیم قانون اساسی به انتخابات دعوت کنند تا مردم کار را به کارداران پیشنهاد و خود به خانه‌ها و کار برگرددند و به این طریق جلوی جنبش انقلابی گرفته‌شود. در 5 اکتبر 1918، پرنس ماسک فون بادن ریاست دولت را در دست گرفت. یک وزیر از اکثریت حزب سوسیال دموکرات و یک وزیر از کمونیستی دولت از اتحادیه سیاسی وارد کابینه فون بادن شدند. این امر آمریکا و فرانسه را به دفع انقلابی که در راه بود خواندند.

انقلاب در راه بود. در نوامبر، سریاران نیروی دریایی در کیل قیام کردن. سپس در 9 نوامبر کارگران در برلین به آن پیوستند، و بیله‌لوم دوم مجروح به فرار شد. در 10 نوامبر آنها شورای نمایندگان خلاق و دولت موقت را انتخاب کردند و قرار شد کنگره کشوری شوراها مقدمات قانون اساسی جدیدی و انتخابات جدیدی را فراهم سازد تا یک حکومت سوسیالیستی به عنوان نتیجه انقلاب نوآمرباندین حکومت راپش شود. در این روز روزا لورزامبورگ که در روز قبل از زندان آزاد شده بود به برلین آمد و به لیکنشت که جامعیت اسپارتاکیست‌ها دوباره سازماندهی کرده بود پیوست و به انتشار روزنامه ترجمه سرخ پرداخت. روزا در اولین مقاله‌اش در روزنامه خواهان عفون همه لدنی‌های سیاسی و نژاد حکم اعدام شد. ادعا می‌شود که در همین روز سریار دیگری به طور محرمانه برای هیمناری با حکومت علیه قیام به موافقت رسید. روزا لورزامبورگ که احتمال می‌داد ابتدا از واحدهای ارتش رایش علیه کارگران برلین استفاده کند خواسته همه قدرت به دست شوراها امکان خلع سلاح بدون خشونت و مرخص کردن سریاران را مطرح کرد. چنگ جهانی اول
جنسیت اتحادیه‌ای در آلمان / 325

در 11 نوامبر 1918 با 7/5 میلیون کشته و 20 میلیون زخمی به پایان رسید. بدین این که حمایت کنندگان از جنگ - حزب سوسیال دموکرات و اتحادیه کمونیست - خود در این فاجعه به عهده گرفته باشد. این اما افتخار یافته دادن آن را به اسم خود نوشته‌اند. در 28 دسامبر 1919 قرارداد صلح امضا شد.

اما، با وجود این، تیراندازی‌ها در 6 دسامبر عليه کارگر آغاز شد. رهبران اتحادیه با اقدامات حزب همگام شدند و مانند حزب انقلاب، را ضریب زنده خوانندند. واوسته مطبوعاتی اتحادیه در دسامبر 1918 نوشته: اقتصاد صنعتی آلمان یک انظمام به خوی سازمان یافته و پیچیده است. در اینجا، چالی برای تجهیز کردن وجود ندارد. میلیون‌ها رفیق کارگر باید به کارشناس بگردد و کار و نان را دنبال کنند... نه‌کار می‌تواند ارزش جدید باید بیافزاید... با چنین دیده طبیعه کارگر باید مبارزه برای یک زندگی و دنبایی عاری از استعمار را به گور بسپارد و به‌دیرد که نظام سرمایه‌داری خدشه‌پذیر نیست و نه‌کاری که می‌تواند بکند، این است که هر چه بیشتر کارکرد و ارزش بیافزاید تا سرمایه‌ای ابسته‌تر و جهانگیرتر شود و خود به نه کنی قناعت کند. حتی سرمایه‌داران جرأت دیکته کردن چنین سرمتشقی را ندارند.

وقتي که کارل لیبنشتیت برای جمهوری سوسیالیستی آزاد فراخوان (Philipp Scheidemann) داد و این به شعار جنسیت تبدیل شد، فیلیپ شایدنمن نمایدگی حزب سوسیال دموکرات با قرار گرفتن در رأس جنسیت شعار جمهوری آزاد آلمان را به میان کشید و با لاله تقصیم‌گیری در این باره را به کنگره 16 نا 19 دسامبر 1918 محول کردند. در کنگره، بدون حضور اسپارتاکوس ها، با 344 رای موافق در مقابل 98 رای مخالف قرار شد انتخابات پارلمانی انجام گیرد و شهرهای کارگری محلی شوند.
ابترب كوشيد شوراي برلين را خلع قدرت كند. تيراندازی‌ها در دسامبر از سرگرفته شد. در اول زانویه 1919 جناح چپ حزب به رهبری کارل لیکنشت و روزا لورکزامبورگ از حزب سوسیال دمکرات جدای شدند و همراه با سایر گروه‌های سوسیالیست حزب کمونیست آلمان (KPD) ایجاد کردند. در 5 زانویه، حكومت سوسیال دمکرات را استیل پلیس برلین با به فرای از حزب مستقل داد. کارگران اعلام اعتصاب عمومی کردند و به باریکادن‌های خیابان‌ها پرداختند. لیکنشت جانب اقلاب را گرفت. کوشش حزب کمونیست برای جلب نظر بعضی از نمایندگان حزب سوسیال دمکرات به جایی نرسید و بالاخره اشتراش را بله به کارگران را آغاز کرد. صدها نفر از آنها و هم مرم در دبیلیک به خود را تسليم کردند مورد تیراندازی قرار گرفتند. از دسامبر 1918 در اعلامیه‌هایی از طرف سرموه‌داران بزرگ مبارزه ضدبولشیکی اعلام شده و در 10 زانویه برای کشتن رهبران حزب کمونس و بعضی از رهبران کارگری جایزه تبعین شده به 5میلیون مارک هدیه کردند. در 15 زانویه 1919، روزا لورکزامبورگ همراه با کارل لیکنشت دستگیر شدند و به گارد کاوالری سیرده و به هتل ادن مستقل شدند. در آن جا مورد ضرب و جرح قرار گرفتند و به فرمانده و ادمار پایست سیرده شدند و به قتل رسیدند. جسد روزا لورکزامبورگ حیفا بعد از 5 ماه در اول زورن 1919 در کالار آب برلین پیدا شد و در 13 زورن در كارلگور کارل لیکنشت در گورستان مرکزی فريدريش فلده به خاک سپرده شد.

در 19 زانویه 1919 انتخابات انجام شد. حزب سوسیال دمکرات اکثریت آرا را با 163 کرسی، حزب مستقل با 122 کرسی و کلیه احزاب بوزاریم از راست تا چپ در مجموع 236 کرسی پارلمان را به دست آوردند. اما در مجموع حزب سوسیال دمکرات و حزب مستقل دارای
جنگ احتمالی ای در آلمان / 327

اکثریت مطلق نشدن. حزب کمونیست آلمان در انتخابات شرکت نکرد. ریاست دولت از طرف پرنس فون بادن به رئیس حزب سوسیال دموکرات‌های فریدریش ابرت (Friedrich Ebert) و اکنون شد. برای چالشگری از برپایی کنگره شورای کارگران و سیاست‌گذاران ابرت نیروی نظامی اضافی به برلین اعزام کرد. خیزش‌های مردمی در منطقه رور، برمن، آلمان میانی و در مونیخ نیز با خشنوست سرکوب شد. سوسیال دموکرات‌ها یک دولت ائتلافی درست کردن اما نخواستند سیاست‌های اقتصادی و پلیسی را دمکراتیزه کنند.

بخش بزرگی از کارگران دچار پاس و سرخوردنی عمدی شدند و همین از دست دادن اعتماد به سوسیال دمکراتیک سبب شد که آنان تحت تأثیر مخاطره کاران و جریان‌های فاشیستی قرار گیرند. گاهی به‌پیشتر در جنبه جهانی دوم ابعاد خود را نشان داد. در این مورد، اعتماد به آینده نهایی جدید دولتی بعد از جنگ به احتمالی که سنتگ زیرین آسیب‌اندازی آن بوده‌نداشت هدف‌های نهاد بلهک آن چه را که قبل با مبارزات پیگیری طولانی کسب کرده و پیدا اما نکرده. این مسأله نشان می‌دهد زمانی که تشكلات کارگری نه برای هدف اصلی که لغو کار مزدی و پیمان دادن به استعمار طبقاتی است بلوک برای منافع کوچک طبقه کارگر و به عنوان یک حزب بازار کار عمل کند، شرایط بازار کار موقت‌دیده آنها را تغییری خواهد کرد و کارگران قربانی‌بند و بسته‌های جاری خواهند شد و بدون دست به آگاهی طبقاتی برای ادامه زندگی در برخورت سرمایه‌داری بازی‌جهت احزاب بورژوازی و رفومیست خواهند شد.

ماده 159 حق انتخاب‌الا برای کارگران از بین برده. فعالیت م'elleایی، اجتماعی و اعتیادها را پیدا هر ماده 156 وظایف احتمالی‌ها را نظام دادن به مسائل مرد و شرایط کار و همکاری با کل نظام اقتصادی اما کرد. به این طریق به طور رسمی احتمالی به همکاری با سرمایهداری
کشانده شد. شوراهاي كارگری كارخانه موظف شدند با شوراهاي منطقه
و شوراهاي اقتصادي رايش برای ايجاد نظم همکاری كنند.
جنبك كه تمايلات رافرميي رهبان اتحادي را به عمل كشاند سپير
همکاری بين اتحاديها و سرمايهداران شد و اشتراکاتي راين شان ايجاد
کرد. سرمايهداران كه از شرایط انقلابي ايجاد شده در جامعه و تبديل
ملاکيت خصوصي به اجتماعي مي ترسيدند، حاضر به دادن امتيازاتي
سياسي به اتحاديها شدند تا اين خطر را از سرمايههاي شان رفع كنند.
در 15 نوامبر 1918 موافقته ها حاصل شد. اتحاديه به عنوان نماینده
كارگران از طرف كارفرماها به رسميت شناخته شد. بعد از رسميت یافتن
اتحاديه از طرف دولت و كارفرما طبق قانون كه برای حمايت اتحاديه از
جنب داده شده بود، تنظيم قرارداد كار توسط اتحاديه پذيرفته شد و حق
انطلاق اياگاکردي. حق كارگران بر حفظ محل كار تأييد شد. 8 ساعت كار
روزانه با ميز كاملاي و تصميم گيري شوراهاي جمعي در مورد مسائل مورد
دعوي پذيرفته شد. اطميناني كه كارفرماين در مقابل كسب كردن اين بود
كه خطر اجتماعي كردن ملاکيت ابزار توليد به كلي كارگر كلام ازشته شد و
اتحاديه پذيرفته كه به عنوان یک سازمان در درون سيستم و با قبول
سيستم در حدود وظایف محوله يعني مسائل مزدري و تعريف ای خوود را
مشگول دارد. اين رسميت یافتن را هواپيماي رافرميي اتحاديه به عنوان
موفقیتی عظيم در تاريخ جنبش كارگري و اتحاديهایي به حساب مي آورد.
در حالی كه در سنست تا اين زمان، جنبش كارگري اين كارگران بودن كه به
سازمان خود رسميت مي دادند و تشکيل مستقل خود را خود ايجاد
مي كردن بيدون اين كه به كسب مجوز اقدام كنند، قدرت آنها در مبارزه
طقفي، دشمن طفقي و را وادار به پذيرفتان آنها و به اين طريق هم
رسميت دادن به آنان مي كرد.
با اين تغيير و تحول، دورباز در درون اتحاديه جنب و جوشي حاصل
/ عليه كار مزدی
328
جنش اتحادیه‌ای در آلمان

شد. اقتیضی در اتحادیه با این شیوه کار موافق نبود. در کتاب‌های تاریخی آن‌ها گفته شده که این امر امکان تغییر سیستم را در شرایط فعلا که انقلابی است از بین می‌برد. اتحادیه مثال اعلام خروج از اتحاد کرد و به عنوان آلترناتیو برای کار مشترک، شوراهای را پیش کشید. سیستم شورایی مورد نظر این خصوصیات بنیادی را داشت:

- هیچ حزبی نباید رهبری جنesh کارگری را داشته باشد.
- اجتماعی کردن مالکیت ابزار تولید نباید به مفهوم دولتی کردن مالکیت با سوسیالیسم دولتی باشد. همان چیزی که انقلاب روسیه را به برآب کشاند.

اداره امور شورا، نباید بوروکراتیک باشد.
- شوراهای کارگرها با باید به صورت مستقیم انتخاب شوند.
- کارگران با باید سیاست کاری را در بحث‌های آزاد بین خود بپیانند و تصمیم‌گیری کنند.

شوراهای امر تولید، توزیع و چگونگی آن را تعیین می‌کنند.
- شوراهای مدیریت کارگاه را تعیین و کنترل می‌کنند.

اتحادیه اما چشم‌انداز شورایی را رد کرد و با کارفرما به اشتراک رسید تا علقات مشترک اکثریت کارفرمان و کارگران را در نظر داشته باشد. اما اتحادیه روشی نکرد که جه علایق مشترکی بین این دو گروه وجود دارد. آیا اصولاً یک رابطه استثماری می‌تواند علایق مشترکی هم ایجاد کند؟ در نابستا ۱۹۱۹ برای اولین بار از شروع جنگ نماینده‌گان اتحادیه امکان یافتند دور هم جمع شوند و در باره موضوعات انقلابی بحث کنند و تصمیم بگیرند. پایل امیرایی در این نشست گفت که سوسیالیسم فقط از طریق دمکراتیک می‌تواند واقعیت یابد. دمکراتیک هم از طریق قانونی و توسعه نماینده‌گان مورد مردم در مجلس به طریق دیکتاتوری پرولتانیا. اتحادیه مثال با این نظر مخالف بود اما اتحادیه‌های معدن، راه آهن و کفشاکن با آن
نظر موافق داشتند. در این بحث‌ها بر خلقت بودن اتحادیه در پی برای احزاب
تایید شد. جایی که بعد از آن هیچ گاه عملکرد رعایت نشد. در مارس
(1919)، اتحادیه عمومی آلمان به فدراسیون اتحادیه‌های آلمان (DGB)
تبدیل شد و هدف را حمایت از جمهوری اسلامی کرد. از آن اتحادیه در
اداء مطلب به طور خالصه با عنوان اتحادیه عمومی با خواهین کرد. در
کتاب 1919 حزب کمونیست آلمان (KPD) را تشکیل داد که به عنوان رقیب فدراسیون اتحادیه‌های آلمان مطرح شد.
با رفرم اول در آلمان سیستم سلطنتی پارلمانی ایجاد شد. اتحادیه
عمومی این را در جهت دمکراتیک خواند. در آخرین کابینه
سلطنتی سه نماینده از اتحادیه در پست وزارت بودند، این اولین حضور
اتحادیه در حکومت بود. اما به دلیل برخوردی منفی در مقاله با رژیم و
رد خیزش توده‌ای، اتحادیه نفوذ را بین کارگران از دست داد.
در سوئسیم 1919 در کل آلمان بخش‌های بزرگی از کارگران در
تظاهرات اعتراضی علیه جنگ و قیصر شرکت کردند. اما رهبان اتحادیه
در آنها شرکت نکردند. هر سه اتحادیه مهم آلمان یعنی اتحادیه عمومی،
اتحادیه هیرش و اتحادیه مسیحی خیزش توده‌ای را رد کردند.
در آخرین هفته جنگ در حالی که حکومت مشروعیتی برای
کارگران از دست داده بود، اتحاد محکمی بین اتحادیه و دولت به وجود
آمد. در مقابل انجام این اتحاد، اتحادیه خواسته‌ها را مطرح کرد که
شامل شناسایی اتحادیه به عنوان نماینده قانونی کارگران، تضمین آزادی
انتلاف بای کارگران، پذیرش قراردادهای جمیع کار، اجازه ایجاد
اتحادیه در هر کارگاه با بیش از 50 نفر کارکن، حق برگشت به کار بعد از
جنگ و 8 ساعت کار روزانه بود.
هر دو طرف معامله راضی بودند و فکر می‌کردند که علایق خود را به
کرسی نشانده‌اند. برای دولت در حالی سقوط به ویژه فرآیند مغتنم بود که
جنبه اتحادیه‌ای در آلمان

از این طریق با کمک اتحادیه‌ی می‌توانست به خوش‌توهای بالای آید. در ماه‌های انقلاب‌های اجتماعی صحرآ شد و بیداری‌شناسی و اجتماعی کردند، بحث روز کارگران شد.

اتحادیه مجبور شد موقعیت و جایگاه خود را مشخص کند: از نظر سیاسی اتحادیه در خط حرب سوسیال دمکرات قرار گرفت و دموکراتی
شورایی را در کرد و به مجلس موسّسان نظر موافق نشان داد. در هر یک دوّر، استراتژی این به اجتماعی کردن مای单位 منفی دانست. در این جا این سنوال صحرآ می‌شد که اگر میلیون‌ها کارگر متحد از دولت انقلابی حمایت می‌کردند آن چنین دولتی می‌توانست عبوری و دولت مستعجل باشد، یا با امنّا حمایت اتحادیه از دولت انقلابی و منزلی کردند کارگران چنین سرتوشینی برای دولت انقلاب رقم خورد.

در چهارم فوریه 1920، پارلمان قانونشوراهای کارخانه را تصویب کرد. اما این شورا شیرجيال و دم و اشکمی بود که با شوراهای کارگری مورد نظر اقلیت اتحادیه متفاوت بود. این شوراهای از تفکر انقلابی شوراهای اولیه دور بود و در حقیقت این شورا جزی در ادامه کار اتحادیه پذیرفته شده و قانونیت یافته بود، به یکی کارش محدود شده بود به سمال‌پرسنی و مسیری. این شوراهای وظیفی درگاه داشتند که با هم نمی‌خواندند و سازگار نیستند. از یک سو، شورا می‌باشد علاقوی کارگران را نمایندگی کرد اما از سوی دیگر، می‌پایستی به مدیریت فدادار باشد و علاقوی سرمایه‌های را در نظر گیرد. یعنی محو تضاد بین کار و سرمایه به سازمان‌های کارگری سی‌سی‌چیه سردات این می‌باشد شورا از این به شیوه انقلابی بلکه باید اشتن طبقه‌ای اتحادیه مسیحی و اتحادیه‌های خود هر دو نکته چنین را سنودن دانستند و از آن استقبال کردند.

روشی‌ی بعد از جنگ فازی برای تنفس و تجدید قوا برای اتحادیه‌ها
فرآم کرد. کاهش بیکاری کارگران جدیدی را به اتحادیه کشتارده به‌طور کامل که تعداد اعضای اتحادیه در ۱۹۱۹ به ۴۶۲ و در ۱۹۲۲ به ۸ میلیون نفر رسید. کارکنان دفتری نیز که قبل از فعالیت‌های اتحادیه‌ای شرکت نمی‌کردند به عضویت اتحادیه‌ها درآمدند. ورود کازِرده‌های زنان به بازار کار یکی دیگر از دلایل گسترش اعضای اتحادیه‌ها بود.

کودتا کپ

در ۱۹۲۰، جمهوری واپس از بحران شدیدی شد. خیزش‌های رادیکال کارگری توسط نیروهای ارتجاعی نظامی صعب‌اندیشی دانسته شدند. مستلزمه دولت در این زمان با رئیس جمهور فریدریش ابرت و کنسئرم گوستاو بارتر (Gustav Bauer) بود. دولت ارتش ۱۰۰ هزار نفر را در مقابل نیروهای ارتجاعی درست کرد.

در ماه مارس سربازگان اره‌خواه در برلین رژه رفت و زنترال کپ (Kapp) بروسی را رئیس جمهوری خواند. کارگران با یک سلسله اعتراضات به آن پاسخ دادند. ۱۲ میلیون کارگر به اعتراض پیوستند. بخشی از کارمندان بالای دولتی و طبقه متوسط هم با آنها همراه شدند. در جهتی متحد که تشکیل شد، جنگی راحت‌تر برای ارتش ممکن شد و همچنین برای ارتشی که به تدریج می‌توانست راه‌اندازی کرده بود. ارتش دولتی اما هرکسی برای حمایت از دولت از خود نشان نداد. بخشی خشک ماند و خود را دور نگه داشت اما بخشی دیگر جان کپ را گرفت.

آنها شعار می‌دادند ارتش را به ارتش را و شرکت‌های دیگری که آنها از تحریکاتی که اتحادیه عمومی به هم‌کارگران برای اعتصاب عمومی فراخوان داد. اتحادیه کارمندان دولت، اتحادیه آزاد کارکنان دفتری، اتحادیه هیبرس و پیش از اتحادیه مسیحی نیز به فراخوان پاسخ مثبت دادند. در ۱۸ مارس، کارل لگن (Carl Legien) اتحادیه عمومی داد و خواسته‌های اتحادیه را
جنگ اتحادیهای در آلمان / 333

مطرح کرد که شامل پایان دادن به اعتصاب عمومی، خلع سلاح
کودتاچیان و مجازات آنها، برکناری رئیس ارشد و نیز وزیر پروسی،
پاکسازی کل سیستم اداره عمومی کشور از افراط و ابسته به ارتجاع،
دمکراتیزه کردن اداره و اجتماعی کردن قوی مالکیت معادن و انرژی
بود. بیان این خواسته‌ها دوباره سپر جلب اعتماد بسیاری از کارگران
اعتصابی به اتحادیه شد. این خواسته‌ها در حقیقت برای دفع شر پذیرفته
شد اما هنوز اجرایش بود که اتحادیه در مقابل نهایتی‌های اقتلاعی
اجتماعی ایستاده تا به اعتصاب عمومی پایان داده شود. باید به
خواسته‌هاش بپذیریم ایجاد کنیم. با وجود این کودتا انجام گرفت. با
اعتصاب عمومی علیه کودتا کی اتحادیه دوباره خود را در صف مقدم
عليه ضداقلاب قرار داد. بعد از پیروزی بر کودتا، اتحادیه در موضع
قدرت قرار گرفت و بحث دولت اتحادیه‌ای بر سر زبانها افتاد. همگان،
موج رادیوگلاسم در کارگران اوج گرفت و در جنگی روز در ۱۹۲۰ به اوج
خود رسید. دوباره شرایط اقتلاعی فراهم بود و امکان تکنیک دولت
کارگران وجود داشت، اما اتحادیه گرچه در رأس جنگ اقتلاعی قرار
داشت چنین چیزی را قبلاً و تا پیش از کرده‌ها و اساساً قادر به اجرای
نفع هم نبود و برای آن آمادگی نداشت. به همین سبب، چنان که خواهد
آمد، در رسیدن به اهداف کارگران و اتفاق بی‌خیالی به آنها موفق شد
و همچون ناوبری ۱۹۱۸ و مارس ۱۹۱۹ نتوانست به دلیل تزلزل و عدم
تماشای واقعی دمکراتیه کردن و اجتماعی کردن را پیش برد. اتحادیه
عمومی بعد از یک سلسله کوشش‌ها و گفتگوها اعلام کرد که کارگران
خواهان بازگشت سیستم ساکت شده و اعمال نیستند. بلکه نظمی جدید
می‌خواهند که در سیاست آن سوسیالیسم کارگری ناپذیری‌نا باشد! لیکن
رئیس اتحادیه خواستار تشکیل حکومتی با شرکت اکثریت سوسیال
دمکرات و حزب مستقل سوسیال دمکرات به همراه اتحادیه شد.
سالهای بعد از جنگ و وضعیت اتحادیه

برای درک وضعیت کارگران و وضعیت اتحادیه به عنوان نماینده کارگران در این دوران لازم است که گاه چنین روی برهند که از یک طرف شرایط اقتصادی سیاسی در آلمان بسیار پیچیده و در عین حال بثبات است. دوران جدیدی از رشد سرمایه‌داری آغاز می‌شود که با خود تضاد ذاتی سرمایه را در داخل تعقیب می‌دهد و در عین حال بخش از قبل به مسائل جهانی سرمایه در رابطه تقابلی قرار می‌گیرد در نتیجه بین ثبات و عدم ثبات، بین رونق و رکود و بحران در نوسان قرار می‌گیرد. از طرف دیگر، مسائل بسیار جدی که کارگری در این سال‌ها به بونه آزمایش گذاشته می‌شود و نشان می‌دهد که اتحادیه چگونه از این مراحل بیرون خواهد آمد.

با پایان جنگ، شکاف نظری بین اکثریت و اقلیت حزب جنای عمیق شد که دیگر امکان پرگشت وجود نداشت در نتیجه حزب مستقل از ائتلاف با اکثریت حزب سیاسی زد. رادیکالیسم موجود کارگری بار دیگر بر برخی نظرات اتحادیه غلبه شد. اصولاً قیمت‌های اکثر اتحادیه مویع درگاه‌هایی داشت و بین رادیکالیسم و رفیق‌البسم در نوسان بود. گرچه رفیق‌البسم معمولاً در او و در کل اتحادیه غالب می‌شد. شاید بهتر است گفته شود که در مواقعی که کارگران بدون توجه به وضعیت جاری در اتحادیه مستقل‌البسم به اقدام می‌زندند و رادیکالیسم طبقه کارگر را به نمایش می‌گذاشته‌اند اتحادیه مجبور به دنبال‌های رونا از این رادیکالیسم می‌شود تا همه‌ای زاده‌ها را سنودند کنند و بتوانند دوباره در فرصت مناسب اینکار عمل را در نسی دست گیرد. نگیش برای ریاست جمهوری پیشنهاد نشده، اما او با بیان اینکه خواهان این است که کنترل کارگری بر احزاب انجام گیرد و حرکت به سمت سیستم شورایی انجام شود این پیشنهاد را، که در
جنگ اتحادیه‌ای در آلمان / 335

حقیقت نقش فورمالیته و فرستادن اتحادیه به دنبال نخود سیاه را داشت، نابیرفت. حکومت کارگری تشکیل نشد، اما با لاحق‌تر اکثریت حزب یک دولت ائتلافی با پنج وزیر از اتحادیه تشکیل داد. قیام کارگری منطقه رور به اعتراض توده‌ای رشد یافت بود با سرکوب نظامی روبرو شد.

اعتصاب عمومی با قول‌های زیادی که دوتین به اتحادیه‌ها داد پایان یافت. اتحادیه‌ها سه کوشش‌های لازم را برای اجرای قول‌ها به کار برده و انرژی لازم را در این امر می‌بایستند. در اثر اعتراض توده‌ای دوباره بخش عمده‌ای از کارگران سیاسی شده بودند و به صورت فعال در مسائل اجتماعی روز شرکت می‌کردند. در نتیجه، اتحادیه در کنار ارشد و صنعت به صورت یکی از مهم‌ترین تیپ‌های دولتی درآمد.

در انتخابات سال 1920 اکثریت حزب نصف آرای خود را از دست داد. زیرا کارگران از عدم انجام قول‌ها از آن‌ها بی‌برده بودند. احزاب سوسیالیست یکدیگر هم حاضر به ائتلاف و شرکت در حکومت نشدند. در نتیجه، یک حکومت بورژوایی رایشی به رهبری فهرن‌بای شکل گرفت و یکدیگر با هم چند راکد کارگران کاشته بودند در کرک. بعد از تغییر و تحول‌های دیگر، خطر اشغال آلمان توسط فرانسه یک مقام‌های فنیی کارگری و کارمندی را علیه اشغال ایجاد کرد. برداخت درامات به فرانسه به معنی ظلم‌تیر شدن جامعه بود و به‌این‌ستیز از جهی مردم برداخت شد. به دلیل بحران بعد از روند، بعد از جنگ مزد واقع روز به روز کاسته می‌شد. توده‌های کارگر و مردم کم درآمد و حکی طبقه ویران از این امر آسیب جدی می‌بیست. در مقابل، مالکان برگ، کارخانه‌داران و بورس‌های آن می‌توانستند ثروت بادوره‌ای نابوده اکتشاف کنند و کنسنتره‌های بزرگ صنعتی را در دست‌های خود متمرکز نمایند. این به معنی رشد تمرکز سرمایه و ورشکستگی شدن سرمایه‌های کوچک نیز بود که خود از ملئ‌های رشد سرمایه‌داری بود.
سیاست مزدی اتحادیه با تورم و افزایش قیمت‌ها هم‌همگی نداشت. به همین علت سبب‌سازی از کارفرما اتحادیه را ترک کردن. با تجدید موقعیت سرمایه‌ای بعد از گذشته به همراه ناتوانی اتحادیه در انجام وظیفه خود. دستاوردیدهای سیاسی اجتماعی کارفرما کارفرما که اتحادیه هم به آن افتخار می‌کرد پس زده می‌شد و مبلغی می‌گردید. در سال ۱۹۲۲، کارفرما نیز غرب آلمان خواهان ۴۸ ساعت کار هفته‌ای شدند. اعتراضات زیادی انجام گرفت اما در پایان و با دادن موقوتی نصیب کارفرما شد و در ۲۴ نوامبر تعداد روز کار در هفته به ۶ روز رسید. حالانه ده روز کار به کار افزوده شد. به جای ۸ ساعت کارکن زمانی طولانی از کسب ۱۰ ساعت در سال ۱۹۲۳ در بحیطه فقر کارفرما و بی‌قدرتی اتحادیه‌ها، دوباره ۱۰ ساعت کار روزانه مقرر شد. حق اعتصاب که در دخشنده‌ترین دستاوردتهای مبارزان کارگری بود مدعا شد. پیش سرمایه در شرايطی که در ضعف بود و این معمولاً هم‌مردان می‌شد با موقوتی انقلابی در جامعه و قدرت و شدت خیر از مبارزه طبقاتی کارفرما و قدرت گرفت تفکر شورایی، تبن به نقش‌نشینی‌های کوچکی می‌داد تا از یک طرف در اتحاد کارگری خدش آید کند و خطر انقلاب اجتماعی را که هر بار دوباره تجدید می‌شد از بین برد. و از طرف دیگر فرصت بازسازی، تجدید قوا و قدرت حمله قبلاً نکنند. در همین سال، با حمله بلژیک و فرانسه به منطقه روز اتحاد ملی تشکیل شد، اتحادیه از نیروهای با اهداف منفی شامل احراز حکومتی، تأسیس‌های کارفرمایی و اتحادیه‌های کارگری. می‌گویند انسان هیچ‌گاه از یک سرزمین دوباره فردی نمی‌شود. اما برای چندین بار اتحادیه در چندین انتقلا ره اصولاً قفقازی بود شرکت کرد. با وجود این دولت حاضر به حمایت از اتحادیه‌ها نبود. کارفرماها حزب هم حاضر به حمایت از طرح‌های اتحادیه‌ای نبود. کارفرماها هم با خواسته‌های مربوط به ساعات کار و مزد اتحادیه موافق نیزند.
اجتماعی مورد خوش خدمت‌هایی خود را می‌گرفت. وضع کارگران در اوت ۱۹۲۳ از سالی بدرود. در فاصله سال‌های ۱۹۲۴۱۹۳۲ اجتماعی از نظر مالی به انتظار رسیده بود و از نظر سیاسی کاملاً منزوی شده بود به نحوی که سال ۱۹۲۳ سال سیاسی اجتماعی، نامیده شد. بعد از محدودیت‌های ایجاد شده که جنبه قانونی هم یافت در زانویه ۱۹۴۲ اجتماعی خروج خود را از ادامه کار مشترک با کارفرماها اعلام کرد.

اجتماعی به بازیگری آن که به نتایج انجم داده بود پرداخت اما درس لازم را از آن نگرفت. موفقیت‌های نسبی ای که کسب شده بود چون قانون شوراهای کارخانه‌ای مذکور در بالا، به‌همین بیکاری، قانون دادگاه کار و غیره را بسیار بررسی کرد. اما چنین به چنین می‌توانست ولي نکرد، شانس هایی را که از دست داد و می‌باید در برابر آنها مستند و با سخگو می‌بود و درس هایی را که کمی توانست از این بازیگری نگیرد مورد قرار نداد و کوچش‌هاش را در کناره ۲۸ در سال ۱۹۲۵ تنها به طرحی معطوف کرد که در سیاست‌های اقتصادی تنگی‌بازی باشد. و این را به معنی غلبه بر سلطه مالکیت سرمایه‌داری می‌دانست. طرحي که می‌باشد با آن اجتماعی‌ها نه تنها برای اهداف آینده بلکه برای طرح ریزی و هدایت کل اقتصاد به طور روزانه مستندات داشته باشند. اقتصاد را دمکراتیزه کنند. تا پیش شرط انتقال آن به سوسیالیسم فراهم شود. یعنی جنگ نظامی در اقتصاد ایجاد شود که امیزش‌های مالکیت دیگر پذیرفته نشود. طرح دمکراتی اقتصادی اجتماعی در حقیقت پیاده کردن نتئوری رهمانیسی برنشاین‌بود که می‌گفت سوسیالیسم نمی‌تواند آراهای انتقابی انجام یابد، بلکه فقط از طریق قانون قابل دستیابی است. بنابراین باید به طور فعال در دولت شهرک‌های و آن را جهت داد. نظرات برنشاین در مبارزه با نظرات مارکسیست‌های درون حزب به صورت نظر غالب در حزب سوسیال دمکرات در آمد و جنگ که قبلاً هم در باره راهبردی تکان‌گذار
در تاریخ مبارزه کاری سال 1924 یک رکورد بود. در این سال، 36 میلیون روز کار با اعتیادها از دست رفت. اما در هر دو مبارزه کارفرماها در هشت مبارزه پیروز بودند و شرایط کار مورد نظر خود را پیش بردند و اتحادیه در استقبال به پیش از 30/اعتصابها بدون دست یافتن به نتیجه پایان داد. اوج مبارزه کاری در این سال مسئله هشت ساعت کار روزانه به عنوان دستاورده انقلاب بود که بی نتیجه پایان یافت.

برگزاری مبارزه کاری در این سال در رشته‌های کاری کاپیتان، شیمی و پیش از همه در معادن رور بود که در هر سه مورد وزارت کار با افزایش ساعات کار موافقت کرد. در فاصله ۱۲ تا ۲۶ ساعت کار در سایر رشته‌ها هم افزایش یافت. در نسبتی و صنایع فنی به ۵ ساعت و در کارگاه‌های دو شیفتی تا ۶ ساعت رشد یافت. به هر حال در این دوره از یک کارگر پیک کارگر بیشتر از ۴۸ ساعت در هفت هفته کار می‌کرد. در فاصله سال‌های ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۶ به طور طبیعی قراردادهای کار را کارفرما تنظیم می‌کرد و اجرای آن تقریباً برای اتحادیه اجباری بود. این اتحادیه همان وظیفه‌ای را هم که دولت و کارفرما براپای تبعیض کرده بودند، نمی‌توانست انجام دهد.

سال ۱۹۲۵ سال رکورد بود و متعاقب آن سال ۱۹۲۶ گرچه با رشد اقتصادی ملاک و مبهم کارگران پیشین بود و نتیجه آن برای اتحادیه از دست دادن اعضای پیشتر بود. در این زمان، اتحادیه عمومی تنها ۳۶ میلیون نفر عضو داشت. با رونق سال ۱۹۲۷ اقتصاد داخلی بهتر شد. سیاست اقتصادی دولت اما طرف کارفرما بود و
جهان اتحادیه‌ای در آلمان

به نفع آن‌ها کار می‌کرد و انتظاری غیر از یک دولت نماینده سرمایه‌داری نمی‌پایست می‌رفت. سیاست اتحادیه اما خلاف این بود و اغلب رو به بالا نظر داشت. به نحوی که وقتی در سال ۱۹۲۸ یک وزیر کار از حزب‌های سوسیال دموکرات‌های اتحادیه در بست به سیاست مزدی دولت اعتماد کرد در حالی که اعتماد به دولت سرمایه‌برای کارگران خطیب را کاهش نمی‌داد بلکه آن را قانونی و مستحکم می‌کرد. اتحادیه حاضر بود برای عقلانی کردن کار بعنوان یک چه که در ایالات متحده در جریان بود با کارفرماها به مذاکره پیشیند تا سهمی از آن چه که با مدیران کردند پیش می‌آید و شدت و بارآوری کار و در نتیجه مقدار ارزش اضافی را بالا می‌برد، به کارگران نیز تعلق گیرد و ساعات کار به ۸ ساعت تقلیل یاد. با این توجه که این عمل سبب بهبود عملی در جامعه می‌شد، یعنی با بالا فن قدرت خرید کارگران دورگردش‌های کلاکونه می‌شد و برگشت سرمایه به امر تولید سریع، این نظام می‌شد. اما کارفرماها که در قدرت بودند حتی حاضر به شنیدن این حرف‌ها هم نبودند. اگر زمانی قدرت و شدت مبارزه طبقاتی ساخت کار را به هشت ساعت تقلیل داده بود امروز استدلال عقلانی کردن هم کاری را از پیش نمی‌برد.

کارفرماها اما خواهان بالا بردن ساعات کار به مرزان قبل از جنگ بودند. در نتیجه، مسأله ساعات کار به یک مسأله اجتماعی تبدیل شد. به هر حال، در قاچال سال‌های ۱۹۲۷–۲۹ که کمی اوضاع اقتصادی بهتر شد، اتحادیه‌ها دوباره رشد کردند. پیش از یک میلیون عضو جدید وارد اتحادیه عمومی شد. با وجود این، در سال ۱۹۲۸ هنوز ۷۸۶ کارگر ۲۸ ساعت در هفته کار می‌کردند و طبق قراردادهای کار ۲۰ روز مرمی سالانه داشتند.

در کنگره اتحادیه در سال ۱۹۲۸ مسأله کاهش ساعات کار روانی و هم‌چنین مسأله افزایش دستمزدها به خاطر افزایش تورم که قدرت خرید
توسط هایی کارگر را پایین آوردند و در خدمت واقعی کارگر داده بودند به بحث کشیده شد. مسئله آخر مسئله کارفرماها نیز بود زیرا دور گردش کالا و برگشت سرمایه غیر ضروری داشت و به ضرورت اقتصادی نبود. مباحثه برکار سال 1927-28 در صنایع فلزی، نساجی، معدن و دانشگاه برای بیمه بیکاری اغاز شد. زیرا بیکاری کارگران را تهدید می کرد و بیمه بیکاری مسئله مدرن کارگران شده بود. صنایع فولاد به عنوان پیش‌بینی مبارزه بین اتحادیه‌ها و انجمن‌های کارگری برای روند شد و مبارزه در صنایع آهن سیم مبارزه کارگری نامیده شد. اتحادیه در این زمان برای پیشرفت طرح دموکراسی اقتصادی که شرکت‌گذشت کوشید.

اتحادیه با این طرح می‌خواست بین رفتارهای اتحادیه و سوسپلیسم آشته ایجاد کند، به این ترتیب که نیروی سازمان یافته در اتحادیه چنان در تصمیم‌گیری دخیل شود که بر سلطة کارفرما فاقد آید و بنواند حرف‌های کارفرما را به خلاف میل کارفرما در جهت علنی عمومی سوخته دهد. این باور به‌سیار ساده‌تریکه یک سویه و بزرا طرف مقابل یعنی کارفرما به راحتی تن به چنین کاری نمی‌داد و جلو آن را از همان ابتدا سد می‌کرد. چنان که همین کار را کرد. آنها این خواست را خطرناک و از خواست‌های سوسپلیسمی ماهی انتقال خواندند.

در فاصله بعد از جنگ تعداد زنان در بزارت کار بالا رفت و به دو برابر رسید اما بیش از نصف آنها را کارگران ساده تشکیل می‌دادند. در حالی که این نسبت برای مردان یکسوم بود. افزایش شمار زنان کارگر به خاطر خودداری از دست دادن موقعیت اقتصادی و در نتیجه اجتماعی به دست آمد از کار بیرون از خانه در دوران سخت جنگ بود. زنانی که مردان کارگر را به جبهه می‌بردند و کارگران‌ها نیروی کار خود را از دست می‌دادند و به دلیل رشد اعتماد به نفس در زنان آنان دیگر حاضر نبودند و نمی‌خواستند به آشکاری‌ها و کار خانگی برگردند.
جنگ اتحادیه‌ای در آلمان / 341

زنان بیشتر در صنایع نساجی و لباس‌دوشی مشغول کار بودند. اما مردان اکثراً در صنایع فلزی، شیمی و الکترونیک، معدن و ساختمان اشتغال بی کاردانی این تأسیس کار جنسیتی با شرایط بدن کاری، مزدهای ناجی، کیفیت یابین و بی‌نتای شغلی و بی‌شیوه از همه فشار دولت‌ها کار خانگی و کار بیرون از خانه زنان را رنگ می‌داد. زنان برای رهایی از این وضعیت به اتحادیه و کار جمعی رو آوردند. اما این فاز رشد سریع با بحران سال 1329 خانمه بیدا کرد. در دهه 20 بیا روزه‌ای آوردن زنان، جوانان، کارگران کشاورزی و کارگران کمکی به اتحادیه، اتحادیه سعی در دادن آموزش اتحادیه‌ای کردند، اما آموزش‌های خصوصی، آموزشگاه‌های و کتابخانه‌های ساخت، دستگاه اداری را گسترش داد و اقدام به انتشار مرتبط روزنامه و مجله کردند. برنامه‌های تلویزیونی ترتبی داده و در زمینه مسکن، بانک و بیمه سرمایه‌گذاری کردند. پیش از چهل negerمن کاری تشکیل شد. اما با بحرانی که در راه بود دوباره به تغییرات بی‌غایه، اتحادیه کارمیان دو پنج اعضاش را از دست داد و در محدوده اتحادیه تحت ناامکان درکار می‌کرد و سپس عیان ضد سوسپلیسیستی هم بیدا کرد.

بحران اقتصادی 1929 که با سقوط بازار بورس نیویورک آغاز شد به کمک اتحادیه آمد و بی‌حال تغییر سیستم را از گزینش برداشت و دوباره مبارزات مزدی را عمدی کرد. اتحادیه‌ها خرید ساندند و امید به رشد اقتصادی را از دست دادند. لیست بیکاری که با توانایی رکود جهانی را پشتیبانی، و بی‌پیش رفت و عوامل آن را تجزیه و تحلیل کردند. نرخ بیکاری در آلمان به سه پاییز آمریکا بین ۳/۳۳ درصد و در دس‌ام به ۳/۳۰ درصد. و در ادامه تا مارس سال بعد، ۳/۳۳ درصد. بوده بود. دولت با مشکل مواجه بود و در نتیجه برد بی‌پیش به بیکاری تأثیر می‌گذاشت. دولت دیگر قادر به دادن کمک مالی نبود. بنابراین این دولت
سوسیال دمکرات قادر به ادامه رفروی که همه امیدهای رهبران اتحادیه به آنها بود، نشد. دیگر امید تغییر صلح آمریز سیستم با خیزش سوسیال دمکراتیک آن طور که برکناری بیشتری می‌کرد به باد رفت. در نتیجه ۱۹۴۹ مجلس مالیات کشاورزی را بالا برده و سپس مسأله کم درد پول بیکاری را پیش کشید. مجموعه این اوضاع اتحادیه را برای خروج از انتلاع به فکر وا داشت، ضمن آن که در همین زمان اپوزیسیون انقلابی اتحادية (RGO) شدیداً علیه رفروی کم اتحادیه‌ای و جمهوری فعالیت می‌کرد و با کارزار رادیکال خود در صنایع معدن و شیمی موفقیت‌هایی به دست آورد و بوده و در منطقه روز متمرکز شده بود. مبارزه با این اتحادیه‌ها سرخ که توسط حزب کمونیست هدایت می‌شد برای اتحادیه آزاد نیروی زیادی می‌پرداخت که تا سال ۱۹۳۳ ادامه داشت. این حزب که توسط جمعیت اسرائیلی‌وس تأسیس شده بود دیگر یک حزب پر روی بود. در دسامبر ۱۹۴۹ اتحادیه عمومی به همراه اتحادیه کارمندان فراخوان یک اعتراض را دادند و از تخریب بیانیه اجتماعی و در نتیجه از مبارزه طبقاتی دوباره حرف به میان آمد.

در اکتبر ۱۹۳۰، کارفرماهان صنایع برلین در یک مبارزه کاری با اتحادیه موفق به کاهش عمومی دستمزدها شدند. این کاهش کارگران معادن را هم شامل شد. بنابراین دیگر امید به اعتدال در کارفرماندان و امکان چانه‌زنی برای قرارداد‌های تعرفه کاری هم از بین رفت. دیگر مبارزات کاری به مبارزات دفاعی برای جلوگیری از کاهش دستمزدها تبدیل شده بود.

در سال ۱۹۳۳، یک سال بعد از بحران جهانی عظمی سرمایه‌داری، سه اتحادیه آلمان در مجموع ۱۲ میلیون نفر غیب خود را از دست دادند. دوباره از بحران به یک دوره رونق و ثبات می‌رسید. در این دوران به دلیل تمرکز ایجاد شده در حال افزایش سرمایه و به دلیل این که بسیاری از
جش اتحادیه‌ای در آلمان / ۳۴۳

سرمایه‌های کوچک در اثر عدم توافقات ورشکستگی شدن و پیامدهای از سرمایه‌های کوچک در سرمایه‌های بزرگ‌تر حل شدند. به طوری که تمرکز سرمایه‌های همان گونه که مارکس تحلیل کرده بود به خویش در این دوره شتاب بافت و به عنوان یکی از مشخص‌های مهم سرمایه‌داری جایگزین خود را محکم کرد. این ادعاها جدید تکنولوژیک و آموزش‌های ضمن کار، هم‌شکل‌پایی کار و هم باوری آن را بالا می‌برد. کارگران دیگر در همین ساعات قبلی چندین برابر تولید می‌کردهند اما با پیشرفت سرمایه‌داران برای بالا بردن ساعات کار و هم کوشش‌های بهبود مجدد تکنیک‌هایه و بوشند.

برای کارگران مسئله عیبی که روزانه با آن درگیر بوشند به صورت مسئله‌ای دهنده در می‌آمد: این فکر که چگونه باید در برابر شتاب و تمرکز رشد یابندگی سرمایه‌ای است. اکنون سر و کار کارگران با سرمایه‌های تمرکز یافته سیاسی بزرگ بود و لزوم ایجاد شکل جدیدی از مبارزه را می‌طلبد. اتحادیه نیز خود را در برابر این سناریو دیده که چگونه باید در برابر کارفروشان بزرگ عمل کند. چگونه ضرایب فازهای رکود و تورم را تحمیل کنند یا کاهش دهد و متوانان سازد.

در سال ۳۲ واقعی کارگران نسبت به سال ۲۹ بین ۱۵٪ کاهش یافته بود. ۴۴٪ کارگران عضو اتحادیه بیکار بوشند و ۲۲٪ بقیه کار تمام وقت نداشته‌اند. در کنگره بحران نمایندگان تصویب کرده که برای کاهش پیکاری توده‌ای با کمک دولتی کارگران در ساختن خیابان‌های آرایش‌های ایجاد سیل گیری‌ها را مکمل می‌کنند، ساخت خطرات را نه در نهاد، اندیکات پیش به کارگرفته شوند. این پروژه تحت پوشش بازسازی اقتصاد عمل می‌کرده.

اتحادیه آزاد در حالی که در دولت انتقالی با حزب سوسیال دمکرات شرکت داشت اما، همان گونه که آمده در مسائلی چون بهبود اجتماعی
سياسي، بيمها از جمله بیمه نتایج فاصلات ضمن کار و بیمه بیکاری، حمایت
از زنان و جوانان، ایجاد تسهیلات مسکن از طرف ایجاد آپارتمان‌های
کوچک در اکثر مواقف ناموفق بود. اقیانی بارلمانی اما نظرات خود را بیش
می‌برد که از جمله آن‌ها افراپیش مالیاتی کشاورزی، تولید تانک و غیره بود.
حتی انجمن کارفرمانان با کمک حزب (DVP) خواهان افتراش سهم
کارگران در پرداخت بیمه بیکاری بود. در ماه مارس 1935 اتحادیه
خواهان افتراش بیمه بیکاری به میزان ۵/۵ درصد معنی از ۳/۵ به ۴٪ شد. اما هر دو حزب انتخابی با آن مخالفت کردند. البته اولویت انتقالی تصمیم
به خروج از ائتلاف گرفت. با شکست ائتلاف، دولت در ۲۷ مارس استعفا
داد و این آخرین حکومت بارلمانی واپسین بود.
با شکست ائتلاف، ضر انتقال به سمت قدرت می‌خزید و با موقعیت
پاس افرادی در انتخابات سیتی‌پر خطر دیکتاتوری فاشیستی محتمل
پیش بیند جامعه به طور آشکار هرچه بیشتر قطعی می‌شد. کابینه جدید را
که در دواطرف دهه ۲۰ می‌داند اجرایی اتحادیه
مستقبلی بود و سپس وزیر کار شد، تشکیل داد. کابینه او با پاسخه مورد
استقبال اتحادیه مستحکم قرار گرفت و رهبر وقت اتحادیه مستحکم
این‌گونه رهبر وزیر کابینه بروینسک شد. بین اکثر و سیتی‌پر مسئله اتحاد
انجمن‌های کار و سرمایه مطرح شد و به تصویب مجلس رسمی و توضیح
داده شد که ضروری است مزد را تغییر کند و اصول تعیین کاری و مزدی
نیز کارگرگزارش شود. اتحادیه آزاد عضو به کابینه انتظار را از
کابینه نمای جدید آماده شد که تفاوت با پاسخی به حاکم را
مثل همیشه بر دوش نوده‌های مردم بگذارد. کار به جایی کشید که حتی
اتحادیه مستحکم نبود حکومت سایرگیر گرفت و بارها همراه با سایر
اتحادیه‌ها در اعتراضات شرکت کرد.
در یک نظرخواهی در اکتبر ۱۹۳۵، کارگران عضو اتحادیه مثال با

جیش اتحادیه‌ای در آلمان

اکثریت ۸۵٪ کاهش دستمزدها را در کردند. در ۱۵ آکتبر، ۱۳۰ هزار کارگر به عنوان اعتراض به تحریم کار برداختن اما اتحادیه تحریم را را در مقابل خواست کارگران استفاده و پنی اتحادیه آزاد مبارزه کاری را برای بهبود اوضاع کار و مرد در کرد. حزب کمونیست آلمان در مقابل انحصارهای خود را تشکیل داد. حمایت قانونی به تعرفه‌های مردی کمک کان ادامه یافت. در ۲۴ آوت ۱۹۳۱ حمله به تعرفه‌های بخش عمومی آغاز شد که شامل کاهش ۰۵٪ مرد و حقوق بود.

مجموعه‌ای از آن که در فاصله‌ی بعد از جنگ جهانی اول تا این زمان و به ویژه در فاصله‌ی ۱۹۳۱-۳۲ گذشته شد که کارگران از اتحادیه‌ها و از حزب سوسیال دموکرات قطع امید کنند و به دلیل نداشتن افق سوسیالیستی ضد کار مزدی و آگاهی طبقاتی بی‌خانمانه به راست بجای راستی، راستی که با آگاهی از وضعیت طبقه کارگر و در غیاب آلسیلو راستی سوسیالیستی کارگری، سوسیالیسم را برای جلب آن‌ها مورد سوء استفاده قرار داد.

اتحادیه در آغاز قدرت‌گیری حزب ناسیونال سوسیالیست

در سال ۱۹۳۳ به استناد اتحادیه عمومی هم اتحادیه‌های دیگر طی تللگرام روی کار آمدند حزب ناسیونال سوسیالیست را خبر مقدم گفتند. در ۲۸ زانویه اتحادیه طی تللگرامی به رئیس جمهوری روی کار آمدند یک حکومت ارتجاعی و کارگری سیزی را یک مبارزه طبیعی خواند. اما وقتی این حکومت روی کار آمد آن گونه که در زیر خواهد آمد در انتقادات حساس با وجود اختلافات هم راه‌نیای که به دلیل بروز هر این مبارزه طبیعی منفعل ماند و در ۲۱ زانویه اعلام کرد که شعار ما (حفظ) سازمان است نه تظاهرات. اتحادیه علایق کارگران را در پرایر سازمانی که می‌پایست در خدمت این علایق باشد قرمانی کرد.
اتحادیه‌ها چشم به انتخابات و آرای مردم داشتند و شعار خود را «خنثی بودن حزبی سیاسی» اعلام کردند. در حالی که تا دیروز خود مستقل‌نشدند و وابسته به احزاب عمل می‌کردند. در انتخابات ۵ مارس ۱۹۳۲ حزب ناسیونال سوپریماتست که از ۳۵ زانویه به‌قراری رسیده بود، اکثریت مطلق را کسب کرد و در سوم گریسی های پارلمان را به دست آورد و هیتلر را به عنوان رئیس دولت انتخاب کرد. زنگ خطر به صدا درآمد، بودا دولت جدید در اولین اقدام در ۷ مارس حزب کمونیست را ممنوع اعلام کرد. در همین ماه ترس حزب حیات اتحادیه‌ها آغاز شد. تنا در ۱۳ مارس به پیتی مرکز انتخابی حرکت شد. در ۱۷ مارس، اتحادیه مسیحی برای همکاری با دولت جدید اعلام آمادگی کرد. سپس اتحادیه مسیحی و اتحادیه هیبرش خود را ارگان‌هایی صنفی و غیرسیاسی خواندند و متعاقب آن در ۲۱ مارس اتحادیه آزاد در پایانهای دولت هیتلر با رسمیت شناخت و این کار را احترام به رای و علایق هم‌مومی و خواست مردم خود اعلام اعلام کرد که اتحادیه‌ها با یکدیگر مستقل از احزاب پیشتر در اتحادیه آزاد تعیین گرفت دیگر با SPD قطع رابطه کند و خود را هر چه بیشتر از آن کنار یکشک و دوباره به استقلال روز آورده اما بسیار دیر شده بود! این استقلال طبیعی در زمانی که بیشترین ضرورت برای همکاری‌ها و جبهه مقاومت نویده‌ای در برابر حکومت کیت‌خواه چون ناسیونال سوپریماتستا وجود داشت به معنی بودا! اعلام کرد حاضر است با کارفرماها به طور مشترک کار کند. این کار چریچی، تازه‌تر به‌نوبه آن در مجموع این تصمیمات گامی به سوی سقوط هر چه بیشتر بود.

در ۱۳ آوریل یاپرات (Theodor Leipart) که بعد از مرگ لگیک

ریاست اتحادیه آزاد را به عهده داشت همراه با گراس من و لوشیز

نمایندگان اتحادیه با نماینندگان اتحادیه هیتلری

به مذاکره نشستند.
جیش اتحادیهای در آلمان / ۳۴۷

و قرار شد لاپارتا به نفع یکی از نماینده‌گان اتحادیه هینتری کنار برود. سازمان ناسیونال سوسیالیستی کارگاهی در سال ۱۹۲۸ تأسیس‌شده تا کارگران را برای اهداف حزب ناسیونال سوسیالیست سازمان‌دهی کند. این سازمان در سال ۲۳ تعداد ۷۰۰ هزار عضو داشت. در همین سال تأسیس شده که با سازمان DAF سازمان دیگری تأیید شد که ۲۰ میلیون عضو داشت و در سال ۲۹ مه‌ترين وظیفه‌اش مدیریت خلق در کارگاه‌ها و تنظیم اوقات فراغت کارگران بود. بدين معنی که می‌خواستند با این طریق تمام ساعات زندگی کارگران و نودوها را در کنترل کامل داشته‌باشند. اکنون همگی می‌توانند هیئت‌های اتحادیه‌ها مشخص شده بود نوبت به شوراهای کارخانه رساند که می‌باشد به اشغال در می‌آمد. ابتدا از طریق انتخابات بیش از هم‌دندان اما کارگران با آرا به خود را عمد اعتقاد به دولت دادند. در انتخابات شوراهای اتحادیه آزاد ۸۳٪ آرا را به دست آورد در حالی که اتحادیه‌های تئیه‌تکنیکی نسبت به کسب ۲۲٪ آرا شد. اما دولت نظمی دیگر می‌خواست.

در این زمان برای اتحادیه‌ها حفظ سازمان به مسئله اصلی تبدیل شده بود. انتظار می‌رفت چون در سال ۱۹۳۰ به هنگام کودتای کم کارگران با اعتراضات عمومی حکومت را ساقط کردن این یک تهاجم کارگران اقدام کند. حزب کمونیست خواهان اعتصبان عمومی و تشکیل جبهه متحد برای مقاومت توده‌ای شد. اما اتحادیه و حزب سوسیال دمکرات با توجه دادن به این که ۴ میلیون بیکار وجود دارد و پلیس ناسیونال سوسیالیست قدرت دارد این کار را غیرمکن می‌دانستند. آنها تردد داشتند که زمان برای چنین کاری مناسب باشد. در نتیجه با همین درک قدیمی خود نسبت به
حزب کمونیست به مسأله تشکیل جبهه پاسخ منفی دادند. هم چنین آنها نمی‌خواستند در جزئی شراپ‌بی به حزب کمونیست که در نوک حمله راست قرار داشت نزدیک شوند.

آنها فکر می‌کردند چنین رادیکالیسمی قربانیان زیادی خواهد داد.

تشکیل جبهه متاحق نفتی شد. در نتیجه، اکسیورها و اعتبار عمومی هم ناممکن شد. در حالی که می‌آیستند در جزئی شراپ‌بی با تمام قوا در پرابر قدرت راست می‌یافته و توده مردم را به مخالفت و مبارزه می‌کشانند و از تمام تجربیات ناکامی در این مورد استفاده می‌کردند. چنین کازارزی انجام نگرفت. اما بالاخره اتحادیه آزاد تضمینی گرفت که برای کارگران غیرمنتظره بود. در ۷ مارس، رهبری اتحادیه با ناسیونال سوسیالیست‌ها تفاهم گرفت. اتحادیه آزاد سپس از کارگران دعوت کرد که در روز اول ماه مه در موافقی که از طرف حزب ناسیونال سوسیالیست به عنوان «روز ملی کار» تعیین شد شرکت کنند. تغییر نام روز کارگر به روز کار در این زمان انجام گرفت. نامی که هنوز ۵۵ سال بعد از سقوط هیتلر بر روی این روز سکبی‌کرده می‌گرد و هر سال از آن با نام روز کار با جشن کار نام می‌برند تا نشان دهند که این جشن پاداش کار خالصانه کارگران براي تولید ارزش اضافی است. هن روز با افزایش مبادله‌های خونین طبیعه کارگر جهانی برای یک زندگی بهتر و رهایی از استثمار کار مزدی روز اول ماه می‌چنین گرفته شد و راهبی‌هایی تدولمای در سراسر آلمان بزرگ‌تر شد که بسیاری از اعضای اتحادیه‌ها هم در آن شرکت کردند. اما در دوم ماه می‌همه مراکز اتحادیه‌ها و اتحادیه‌های متعدد توسط نیروهای هیتلری اشغال شد. دستگیری‌های گسترده کارگران عضو اتحادیه‌ها، زندان و شکنجه و مرگ و فرار آغاز شد.

جسد بعضی از این کارگران یک سال بعد به کشف شد. این ترازیدی نشان داد که برخلاف نظر رهبران حزب و اتحادیه‌هایی به نیوده آن رادیکالیسمی
جش اتحادیهای در آلمان

که آنان از این مصوبه برای بسط سرماهای قربانیان بیشماری را
طلب می‌کرد. این یا باید بود بر جش اتحادیهایی از آغاز جمهوری ایران
تا روزی کار آمد حزب ناسیونال سوسپلیست.

جرا چنین وضعیت پیش آمد، چرا اقدامی برای جلوگیری از این
وضعیت صورت نگرفت. چگونه راست افرادی به قدرت رسیدند، آیا این
قدرت‌گیری امری ناگهانی و غیرقابل پیش‌بینی بود که اتحادیه‌ها و احزاب
جب و کارگری چنان حیران ماندند؟ با سخت‌گیری به این ستوالات افزودن
چندان دشوار نبود. آنها ظهور راست افرادی را جدی نگرفته بودند.

استراتژی مناسبی نداشتند و به دلیل غلبه رفرمیسم نتوانسته بودند حتی
زمانتی که در قدرت بودند آلترناتیوی کارگری برای حل مسائل ارائه دهند
و بهتر است که شوک بک انتظار چنین آلترناتیوی از آنها انتظار
غیرواقعی بود. علاوه بر این، آن قدر بین خود دارای اختلاف نظر و مشکل
بودند که همان‌گونه که گذشت حتی نتوانستند به یک اقدام مشترک دست
بزنند، در حالی که توجهی کارگر برای چنین کاری آماده بودند. در آغاز
روی کار آمد حزب ناسیونال سوسپلیست‌ها حتی بیضی از اعضای بالای
اتحادیه برای حل مشکلات به آن امیدهای بسته بودند.

كارگران و مقاومت در پرآفراد قدرت‌گیری حزب ناسیونال سوسپلیست
با وجود مخالفت رهبری اتحادیه، کارگران و فعالان چپ کارگری نیروی
واقعی مخالف این سوسپلیست‌ها بودند. با وجود تور، زندان و
شکنجه هزاران کارگر بدون توجه به دعوایی سیاسی گروهی و
اتحادیهای در کارآم که حکومت هیئت میازد و مقاومت کردند.
اتحادیه‌ها به دلیل رفرمیسم حاکم، در آنها خود را برای کار چریدم‌های
تحت حکومت راست فاشیست‌یایی که در راه بود آماده تکرد به بودند.
در سال 33 بعضی اعضای اتحادیه به طور غیرسازمانی، گروه‌های مقاومت
تشکیل دادن اما اکثر افراد این گروه‌ها در سال ۳۷ قربانی عملیات گشتایو
شدنی و آن هایی که به دام گشتایی نفوذ دندن مجروح به فرار از کشور شدند.
پالاخره با دستگیری توده‌ای کارگران راه آهن که وابسته به اتحادیه
آزاد بودند آخرین کوشش گروهی کارگران برای مقاومت سرکوب شد. در
سال ۱۹۳۶ تعداد ۱۱۰ هزار نفر و در سال ۱۹۳۷ تعداد ۸۰ هزار نفر از
کارگران به خاطر فعالیت سوسیالیستی غیرقانونی دستگیر شدند. تا پایان
جهنگ ۲۳۵ هزار نفر مجموعاً به ۴۰۰ هزار سال زندان محکوم شدند که
۹۰/۰۰ آنها وابسته به جنگی کارگری بودند.
برای کارگران همه راههای قانونی مبازه جهت دفاع از دستاوردهای
جبش کارگری و برآورد نیازهای اجتماعی، ارتباط با سایر کارگران و حتی
شرکت در انجمیدهای ورزشی سد شده بود. تنها راه باقی مانده، راه
مقاومت غیرقانونی بود. بنابر این، هر رابطه اجتماعی و دوستانه‌ای برای
پیشرفت این امر نمود استفاده قرار می‌گرفت و خانه‌ها جای آن مراکز را
گرفت. در نتیجه، مبارزه طبقاتی چاپگاه را عوض کرد و فرم مناسب
زمان خود را می‌گرفت. دیگر هر کارگری به شیوه خود مبارزه طبقاتی را پیش
می‌برد. اگر امکان انتصاب وجود نداشت کارگران کم کاری می‌کردند.
عامانه‌ها به استثبات کاری دست می‌زندیده که تولید ما را خود
کنند. روزهای نیامدن سرکار به خاطر بیماری بالا رفت. گره‌چه این
رفتارهای فردی از کارگرانی که قبل از اتحادیه‌های چند میلیونی سازمان
پایه‌بودند ساده به نظر بیاید اما به هر حال مبارزه بود و در مجموع خود
به صورت کار جمعی در می‌آمد و شاید در آن شرایط آخرین و تنه امکان
مقاومت بود. آنها به این طریق مقررات بلیسی دیکاتوری حاکم را پس
می‌زندید و زیر جنب اتحادیه کارگری ناسیونال سوسیالیستی می‌خیزیدند.
دولت فاشیستی هم در مقابل خود را برای مقابله با این شیوه مبارزه آماده
کرد و سازمانی را سر و سامان داد تا اوقات فرانک کارگران و توده‌های
جنبش انگیزه‌ای در آلمان

مردم را که به اشکال متقارن مبارزه اختصاص یافته بود از آنها بربایی داشتند. در سال ۱۹۲۴، قانون نظمه‌دهی به کار اجتماعی همیشه حقوق مربوط به دخالت کارگری در تصمیم‌گیری‌ها را در کار و نظمی اجباری را برای کارگران به اجرا درآورد که با سلسله مراتب شدید طلاق‌ها همراه بود. اما کارگران عدم اعتماد خود را به سیستم سرکوب فاشیستی در انتخابات شورای معمول سال ۳۲ نشان دادند. نماینده‌ها را به گروه کارگران آلمانی کمتر از ۵۰% آرا را به دست آورد. به‌طور کلی انتقادهای بیکاران زیادی را جذب کرد و همراه با آن تلاقی‌های اجتماعی جنبه کارگران، فشارهای اجتماعی را هم تشکیل کرد. شدید کار در کارگاه‌های مزداور بود. ساعت کار را گویی‌های پایتنه نبود که همراه با کنترل شدید هيمنستیک کارگری را از بین برده. نظامی کردند کار، گرفتن همیشه حقوق کارگری در کارگاه‌ها به ضریب خود تبدیل شد و اعتماد کارگران فریب خورده به تبلیغات کارگری ناسیونال سوسیالیسم را لزاردان و می‌گردند. براساس گزارشی از گشت‌نامه در سال ۱۳۱۹ از ۱۲۵ از آلمانی در اردوگاه‌های تمرکز و زندان‌ها و ۲۷۵ نفر در بازداشتگاه‌ها بودند. این افراد سیاسی و از جنگ‌های کارگری به دست آمده. می‌شود گفت اولین مقاومت ضد جنگ و ضد فاشیسم در خارج آلمان سازمان یافته و بعدها به صورت بیرگاه‌های بین‌المللی تکامل یافته و این جنگ انتخابات جنبش کارگری و مردم آلمان اتیست. اما مبناهای این دلیل این که به جنبش کارگری سوسیالیستی تعلق داشته بود. از آنها نمی‌شود و فقط مرشد از دورتمد و فاشیسم هیتلری بر چهره آلمان سایه اندوههای است، در حالی که در دوران سیاسی و در هر سرمایه‌های همراه با پیشگامان انتخابات مخالفت وجود دارد که نمی‌گذرانه سنگر انداخت خالی مانند. در صد سال‌های اخیر همراه و اکثر بیشگانمان با وجود همه انحرافات دیدگاهی و تاکتیکی از جنبش سوسیالیستی کارگری به‌همانه.
در اواخر جنگ، کارگران کشورهای اروپایی در کرگ در جنگ شامل کارگران آلمان، ایتالیا، فرانسه و انگلیس، و در نهایت جنگ را با علیه جنگ و علیه فاشیسم و سرمایه‌داری همبستگی نشان دادند. در همانزمان، کارگران آلمان و ساده‌تره – فرانسه و ایتالیا در این جنگ می‌توانستند که می‌توانستند در واقع یک انترناسیونال و کارگری را از پایین سازمان دهد درهم شکست.

همچنین قبل از پایان جنگ بین نظامیان مخالف و جنگی کارگری تمام حاصل شد و آنها در 25ژوئن 1944 برای یک اکسپلور مشترک توافق کرده و اتحادیه متحد را ایجاد کرده و سیاست نظام جدید را اعلام نمودند. این اتحادیه می‌پایست بر منابع دمکراتی از یکانی و یک اپارتی در تصمیم‌گیری استوار باشد. هر کارگری بدون توجه به وابستگی گروهی و حزبی می‌توانست با پذیرش اصول اتحادیه به آن پیوستد. شروع و پایان هر اعتنایی می‌پایست با تصمیم‌گیری جمعی باشد. اما چنان که جواهیم، دید باز هم شکل سازمان‌های خصوص اتحادیه به خود را حفظ کرده بود و سازمان ضد سرمایه‌داری و ضد مادرکاری کارگران نیز به کلیه می‌پایست نقش اتحادیه‌های قبلی را ایفا کنند، تعیین سازمانی برای مسائل تعریفات و مزدی طبقه کارگر باشد. در حالی که در آن شرایط، طبقه سرمایه‌دار آلمان بعمل جنگ بسیار تضعیف شده بود و توان ایستادن روی پای خود را نداشت و شرایط برای تماشای کاری و قاطع و تعیین کننده وجود داشت. گرچه طبقه کارگر نیز درهم شکسته و بی‌سر مانند بود اما مهم‌ترین مسئله و مشکل طبقه کارگر جلوگیری کردن نشانه‌شناسی افک شکاف ضد سرمایه‌داری بود. فجاعت سرمایه‌داری را می‌دید اما آن را به افراد احاله می‌داد. هیتلر و موسولینی و... عاملان اصلی می‌شدنند و سرمایه سر
جنگ اقتصادی یکی از شناسایی‌های اصلی مسائل اقتصادی است که انجمن‌های محصلی که می‌باشند در اجتماع خود اعضای اداری را برایی کرده‌اند. این اعضای به منطقه وصل می‌شوند و کارماندان منطقه را تبعیض می‌کردند. بالاخره ارگان اتحادیه می‌باشد پارلمان اتحادیه باشد. اتحادیه تعدادی با کارفرماها روی مسائلی جهان مورد، شرایط کار و قرارداد تعریف مذاکره خواهد کرد و در رابطه با اختصاص و تحریم کار، بیماری و از کار افتادگی و سایر اتفاقات کمک‌های حقوقی ارائه خواهد نمود! در حقیقت با بد کفته از کوزه همان بروند تراود که در آستان. جنگ که می‌پیچم تمام کوشش اتحادیه به رنگ و فنق امور بورورکراتیک متمرکز شده بود.

جنگ با ورودی پیمان‌های اقتصادی اروپا به نفع نیروهای منتفق و با جنایی تازه به معنی کاربرد اولین بمب اتمی در هیروشیما و ناکازاکی توسط قدرت جدیدی که می‌ریخت سرکوبگی جهانی را از اروپا برای و دوران جدیدی از بزای بزرگی نامه بار و پود زندگی کارگرین و آحاد مردم سراسر دنیا را به نمایش بگذارد، به صورت متحد راه در آمیکا، پاپان وقت و دوران جدید سرماهای دارد آغاز شد. ایلانات متحد راه اکنون که برنده واقعی جنگ شده بود و جای قدرت مسلط آن زمان به معنی انگلیس راکرفته بود طرح هر یک از سرکوبگی جهانی خود داشت که به طور مختصر به آنها خواه‌نامه پرداخت.

جنگ جهانی دوم سبب رشد قابل توجه اقتصاد آمریکا شد. در دهه‌های ۱۹۳۵ اقتصاد آمریکا دچار رکود بود. به طور مثال، مصرف فولاد در سال ۲۱۰ میلیون تن بود، در ۵۴/۷ میلیون تن بود، در ۷/۸ میلیون تن بود. این زمان نیز جنگ محوری مناسب موضوع اقتصاد آمریکا شد. همان‌گونه که در جنگ آمریکا اسپانیا و جنگ جهانی
اول شده بود. بیش از باید جنگ سیستم اقتصاد آمریکا را از حالت رکود پیروی آورد. بیکاران آن به جنگ اعضا شدند و اشتغال کامل به وجود آمدن سیب بهبود و رونق اقتصادی شد. در حالی که در این زمان اروپا داشت ویران می‌شد. با پایان جنگ، آمریکا سرکردن جهانی سرمایه‌ها به عهده گرفت و با آوردن طرح مارشال اهداف جنگ جانبه‌ای را پیش می‌برد:

بحران سریز انباهست سرمایه‌های آمریکایی را که اروپاهای رونق دوران جنگ در آمریکا بود با دادن وام و اعتبار به کشورهای ویران شده تحت کنترل دوآورده. بازارهای اروپا را برای سرمایه‌های آمریکایی قابل دسترس سازد و با نفوذ در آنها جلوی مقاومت مرمی‌ها را بگیرد و با اروپا سنگری در مقابل کمونیسم که به بورشان روسیه شوری آن را نمایندگی می‌کرد.

ابجا کند و سرکردنی اقتصادی سیاسی خود را تحکیم نمایید.

در آغاز در زوالی 1944، کانریس پروتو و وود برا ی انتقام‌گیری در باره سیستم ارزی و مبادلات بین‌المللی شکل گرفت. قبل از جنگ، دولت‌های اروپایی به وقوع امریکاگیری انتظار داشتند، ولی در بحران اقتصادی دارای انتخابات بودند و راه بارای کمک‌رسان‌های آمریکایی به راحتی گوشوده نمی‌شد. بنابراین اکنون که آمریکا به قوی‌ترین قدرت غربی تبدیل شده بود بايد نظم نوینی برقرار می‌شده تا هم فشار از سیستم بانکی آمریکا برداشته شد و هم شرایط برای بهره‌برداری سرمایه‌های مالی و صنعتی آمریکا فراهم گردیدت از خطر بحران مالی و سریز انباهست جنبش‌های سرکردنی شود.

یا ملحظ ظاهر چنین منظوری در زوالی 1944 وزیر خارجه آمریکا مارشال طرحی را اعلام کرد که به طرح مارشال معروف شد. این طرح همان طور که امید به هدف را می‌کرد، باعث مکانی برای مصرف مالی انباهست سرمایه‌ها در آمریکا باشد. بازارهای جدید برای تویید استراتژی آمریکا و مصدوم کردن نفوذ کمونیسم روسی، چگونه آنها مسئله کمک‌هایی بهرده‌سته به مردم گرنسا آروپا را عمده می‌کند. این
جنگ اتحادیه‌ای در آلمان

طرح در ۶ روزه‌ای تکمیل شد و از شوروی و کشورهای اروپایی و زاین براو پذیرش آن دعوت به عمل آمد. یکی از شرایط آن پذیرش راه رشد شیوه امریکا و حکم‌آوری اروپا به طرف وحدت بود. شوروی دعوت را نپذیرفت. برنامه‌های دو سال شروع شد سیسکنگره آمریکا برای سال‌های آتی طرح ۱۳ میلیارد دلار اختصاص داد که بخشی به صورت پول نقد و بخشی به صورت اعتبار و بخشی به طور هدیه و بیل‌الب麻痹 بود. بخش بزرگی از این کمک‌ها طبق دکترین ترومن برای حفاظت از ارتش در بانوان و تركیب مصرف شد. در فاصله سال‌های ۱۹۵۱–۷۱ ایالات متحده در اروپا و زاین ۴۳ میلیارد و ۳۰۰ میلیون دلار سرمایه‌گذاری مستقیم کرد اما در همین مدت برگشت سرمایه به امریکا از اروپا و زاین دو یوازاب مقدار سرمایه‌گذاری بیش از ۸۸ میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلار آمریکا بود و این خصوصت «پیشروستانه» کمک‌های آمریکا را نشان می‌دهد.

اتحادیه‌ای کارگری آلمان بعد از جنگ جهانی دوم تا دهه ۶۰

بعد از جنگ جنگ جنگ اتحادیه‌ای دوباره سریعاً رشد کرد و خود را ترمیم نمود. در تاپستان سال ۱۹۴۵، در قسمت شرقی آلمان اتحادیه سراسری (FDGB) آزاد آلمان تأسیس شد و به سرعت رشد کرد و به صورت یک سازمان توجه‌های درآمد، به نحوی که در دسامبر همان سال عداد اعضایش به ۱۷ میلیون نفر و در ستمبر سال بعد به ۲/۱۷ میلیون نفر رسید. در غرب، نیروهای اشغالی در آغاز با تجدید سازمان اتحادیه‌ها کلاً مخالفت کردند و تشکیل اتحادیه سراسری را ممنوع اعلام نمودند. سپس به کارگران اجازه تاسیس اتحادیه‌های مستقل داده شد. یعنی هر منطقه‌ای براز خود و این منطقه‌های دیگری به دیدگاه‌های ضدکمونیستی بود. این امر با مقامات زیاد کارگران مواجه شد. بالاخره در آوریل ۱۹۴۷ در بخش انگلیسی جمعیت اتحادیه‌های آلمان تشکیل شد که شامل ۱۵
اتحادیه مجرا از هم بود و میلیون عضو داشت. در بخش اشغال آمریکایی نیز اجازه تأسیس اتحادیه فدرال داده شد، به‌ویژه در هر ایالتی می‌شد اتحادیه مستقل اجلاس کرد. اولین اتحادیه از این نوع در سال 1946 در ایالت هسن و با ۲۶۹ هزار عضو تأسیس شد. در بخش اشغال‌فرانسوی در فروردین ۱۹۴۷ فدراسیون اتحادیه روتربرگ جنوبی و سپس در سایر مناطق اتحادیه تشکیل شد. به این ترتیب، می‌توانیم به عنوان از جنگ‌نها در شرق آلمان اتحادیه مرکزی وجود داشته که آن هم تحت کنترل حزب کمونیست آلمان شرقی قرار گرفت و نتوانست سیاست مستقل کارگری را پیش ببرد. هم اتحادیه‌های مادرک خود را مستقل از احزاب می‌خوانندند، اما واقعیت این است که قدرت‌های پیروز آن‌ها را کاملاً تحت کنترل داشتند و به این طریق استقلال شان امری صوری بوده واقعی.

چهار اتحادیه: چهار بخش اشغال‌شده آلمان با هم ملاقات‌هایی ترتیب می‌دادند و سعی می‌کردند فعالیت‌های خود را با هم هماهنگ کنند و به سمت تشکیل یک اتحادیه مرکزی حرکت نمایند، اتحادیه‌ای که پیانوند کارگران کل آلمان را در پوشش داشته باشد. این کوشش ها و امیدها با آغاز جنگ سرد در سال ۱۹۴۷ از بین رفته. در این زمان، احزاب سیاسی آلمان عبارت بودند از حزب سوسیال دموکرات (SPD) به رهبری کورت شوماخر که مخالف اتحاد حزب با کمونیست‌ها بود. حزب کمونیست آلمان (KDP) به رهبری ویلهلم پیک و والتر البرشت که از احزاب باردار کمونیست‌های روسی بود، و حزبی که تازه تشکیل شده بودند. از نظر ذیل FDP در سال ۱۹۴۷ با اتحاد دمکرات مسیحی‌ها و لیبرال محافظه‌کارها و ناسیونال محافظه کارها تأسیس شده بود و در آغازی این طور نشان می‌داد که دارای گراشی سوسیالیستی است و می‌گفت سیستم سرمایه‌داری برای مردم آلمان غلبه نیست و نیاز به نظام جدیدی است. اما می‌شود گفت...
جنگ اتحادیهای در آلمان / 357

که این امر و سیلهای برای جلب نیوهایی بود که گروه‌ی سوسیالیستی
داشتند و اعتماد خود را به حزب سوسیال دمکرات از دست داده بودند.
CSU صحبت این امر را به زودی با قرار گرفتن در قدرت نشان داد. حزب
نیز که جزیی محلی و مربوط به بازرگان بود با حزب محافظه‌کار دمکرات
مسیحی در اتحاد بود. انتخاب‌های امیدوار بودند که در انتخابات سوسیال
دمکرات‌ها به قدرت برستد به همین سبب با شعار "برای یک پارلمان
بهتر!" فراخوان دادند و کارگران را برای شرکت در انتخابات به نفع
سوسیال دمکرات‌ها فرا خواندند. اما در انتخابات حزب محافظه‌کار بیش
از نیمی از کرسی‌های پارلمان را کسب کرد و دولت را تشکیل داد. این
فرایش در انتخابات متحد ایجاد اختلاف کرد و سپس وقتی در سال
55 فدراسیون اتحادیه‌های آلمان علیه سیاست دولت محافظه کار در رابطه
با تسیلی رشته با سلاح اتمی موضوع جریت به خروج اتحادیه مسیحی
از آن شد.

کنگره مونیخ و سیاست نظم جدید اقتصادی
در کنگره مونیخ در 14 اکتبر 1949 نماینده‌گان یک میلیون کارگر مزرد و
حقوق بیشتر خصوصی و دولتی مشابه در 16 اتحادیه محور شمرده
اتحادیه‌های ساختمانی، سنگ و زمین، معدن و انرژی، شیمی و کاغذ و
سرامیک، چوب و کاغذ، راه‌آهن، آموخته و علوم، بافبافی و جنگل
تجارت، بنک‌های چرب و مواد مصنوعی، هنر، جرم، ملل، مواد
غذایی و مهندسی خانه‌ها، خدمات عمومی، حمل و نقل، بیست و نه سازی و
پوشش شرکت کردن و همیز زیر سقف فدراسیون اتحادیه‌های آلمان
قرار گرفتند. اما این به مفهوم اتحاد عملی اتحادیه‌های (DGB)
بیوند دهه‌کارگران بخش‌های مختلف در دولت‌های محلی و کشور
نیو.
بحث گنج‌شناسی می‌دهد که اتحادیه برای این نظم جدید سیاسی اقتصادی و شرایطی که پیش آمده، ابتدایی معنی‌ریزی را پیش رو ندارد و نمی‌داند که چه می‌خواهد یکندا. در این کنگره، بدون بحثی تحلیلی از طرح مارشال، بدون این که به کارگران کفته شود ایالات متحده آمریکا به عنوان برنده اصلی جنگ، چه طرحي را پیش می‌برد، ضمن استقبال از آن از کمک مردم آمریکا برای یک سازمان اروپا از طریق طرح مارشال تشرک می‌کند و عادمانه جای سرمایه‌های بزرگ و کنسروها را را با مردم آمریکا عوض می‌کند. طرح مارشال را نیروی محرکه برای سازمان‌دهی یک کار جمعی اروپایی می‌خواهند و از توضیح لزوم دنبال‌های روی اروپا از سیاست‌های اقتصادی سیاسی ایالات متحده طرفه می‌روند. با این تمهیدات، برنامه اقتصادی سیاسی مورد نظر اتحادیه تدوین می‌شود. آن‌ها در این کنگره اصول اصلی اتحادیه را با تأکید به دو خواست اصلی برای خود تعیین کردند اما حتی برای این دو خواست نیز آماده می‌باشد نبودند. این دو خواست عبارت بودند از پاسخ آرای کارگران در تصمیم‌گیری‌ها و مالکیت اجتماعی صنایع کلیدی به ویژه معادن، آهن و فولاد، شیمی بزرگ، اتری، حمل و نقل مهم و موسسات اختصاصی. اما به زودی اتحادیه اعلام کرد که اجتماعی کردن مالکیت لیست این صنایع به معنی اقتصاد متمرکز با الگوی شوروی و دولتی کردن نیست بلکه بیش از همه معادن ذغال سنگ و صنایع فولاد را در بر می‌گیرد و مالکیت اجتماعی به معنی کنترل آنها توسط نامی‌داده اتحادیه‌ها، احزاب و مصرف کنندگان است. برای اجرای برای کارگران در حق تصمیم‌گیری باید شوراهای در صنعت، تجاری و کارگاه‌ها تشکیل شود. همچنین شوراهای اقتصادی ایالات و شوراهای اقتصادی کشوری به شیوه شوراهای رایبار با پایبند تشکیل گردند. اقتصاد باید به کنترل عمومی درآید و علاوه عموم حمایت شود. نیروهای اشغالی با طرح اجتماعی کردن مالکیت مخالفت کردن اما
جنگ احتمالی در آلمان

برای جلوگیری از قدرتشگیری مجدد کنسرسهای بزرگ آلمانی با طرح برابری حق تصمیم‌گیری کارگان برای باره‌سازی صنایع آهن و فولاد و سپس مواد سوختی موافقت کردن، این طرح آن‌طور تأکید نیروهای متحد مورد قبول اتحادیه قرار گرفت و یک هدایت تصمیم‌گیری در مراکز اتحادیه نیروهای متحد اتفاقیی پیش از کارفرماها را می‌گرفت و در نتیجه خواست کارفرماها با یک رای بیشتر پیش رفت. اما حق تصمیم‌گیری در مورد ذغال سنج که در آن زمان مهم‌ترین بخش بود مورد قبول نیروهای متحد قرار نگرفت. این حق برای تصمیم‌گیری ۲۴ حوزه پارلمان کارگزاری‌شده شده بود. بعد از اعلام برنامه اتحادیه، دولت با مالکیت اجتماعی مشابه کرد و حق برابر تصمیم‌گیری را فقط در مسائل جزئی و در کارگاه‌هایی که اتحادیه نداشته‌اند قابل اجرا دانست. دوباره بحث سوپریسیانی با ایجاد در سیستم قبیلی بحث روز جامعه شد و کارگران آماده انجام‌بندی بودند.

در ۳۰ سپتامبر و قبل از تشکیل کنگره، آئون‌وار برای آرام خودن ایجاد فرصت گفتگو بین اتحادیه مرکزی کارگان و اتحادیه کارفرماها را فراهم کرد، اما کارفرماها در شرایط ضعف هم حاضر به پذیرش حق برابر تصمیم‌گیری کارگران در شوراهای نظامی نشدند. شوراهای نظامی کارفرماها را انتخاب کرد و این آن‌ها را کنترل می‌کردند که اعضای آن نیایی از کارگران و نیایی از کارفرماها بود. سپس در ۳۱ آگوست دولت محافظه کار قانون کارگاه‌ها را به مجلس برد که در آن طرح یک شورای مشورتی آمد، به یک سوم اعضایش را کارگران تشکیل می‌دادند و مسئله مالکیت اجتماعی صنایع کلیدی و حق برابر در تصمیم‌گیری مثبته کانکرده شده بود. بعد از اعلام طرح دولت اتحادیه فلزات و معدن تصمیم به اعتیاد کردن نهاده شده بود. آن‌ها در نامه‌ای خطاب به آنها اخطار داد که این اعتیاد امری سیاسی و درگیر شدن با حکومت
است. اتحادية کارفرماها این حکرکت را فشاری عمدهٔ روز تماشایی
پارلمان خواهد. با وجود این، در دوران اتحادیه در صنايع فولاد ۹۸٪ و در
معدل ۹۶/۸٪ کارگران با اعتراض موافق بودند.
اعتراضات حاشیه‌ای و در آوریل ۱۹۵۱ مطالعه حق
تصمیم‌گیری برابر برای کارگران با ۵۰ رای مخالف در پارلمان به تصویب
رسید. اما اعلام شد که این قانون فقط مربوط به دو صنعت فولاد و معدن
است و به سایر صنایع تسریع نمی‌یابد. سپس در ۱۹۵۲ دگرگونی یک
اعتراض کوتاه مدت صدهزار نفر را سازمان داده که آنان در ماه‌های آن را
تغییر داد. ب در هماهنگی با کمونیست‌های شرق خواندن که آلمان را
مورد تهدید قرار می‌دهد و گفت اتحادیه اهداف سیاسی را دنبال می‌کند.
به دنبال این نامه، اتحادیه اکسیون را منتفی کرد. سپس دولت قانون
شورای مشورتی را با یک سوم اعضای اتحادیه‌ای به مجلس برده که با
۱۹۵ رای موافق در مقابل ۱۳۹ رای مخالف به تصویب رسید و به این
طريق اتحادیه به ایزرا کمیک چانت و کارفرما تبادل شد. اتحادیه بعد از
این قانون کل مبارزه برابر برای حق تصمیم‌گیری را از سیاست‌های
خود کارگران گذاشت. اما کارگران به آن رضایت نمی‌دادند. در اعتراض به
مصوبه مجلس کارگران چاه اعلام اعتراض کردند. ۹۰٪ روزنامه‌ها به
اعتراض پیوستند. کارفرماها از رئیس اتحادیه چاه و کاغذ شکایت
کردند و خواهان ۳۰ هزار مارک خسارتهایشان بودند. بحث اعتراض سیاسی و
ضرورت آن به بحث روز تبادل شد و در قانون مربوط به مبارزات کاری
برای کارگران موارد زیر گنجانده شد و اعتراضات به مجزا و غیرمجزا
طبق‌نما شد. از جمله اعتراضات غیرمجزا عبارت بودند از: اعتراض
سیاسی، اعتراض مضر برای صلح، اعتراض وحقیقی اعتراض بدون
اعلام، اعتراض کارمندان دولت، اعتراض حمایتی اشغال کارخانه‌ها،
اعتراض در کارگاه‌های بدون اتحادیه. اعتراض مجاز هم مفيد و مختصر
جنگ اتحادهای در آلمان / 361

احتمالاتی بازی‌های آلمان در سال‌های اول و دوم جهانی دو همکاری‌های اقتصادی و سیاسی که آلمان با خودش برای حفظ امنیت و متحدیت اقتصادی باعث شده بود. به طوری که یکی از این احتمالات، این بود که آلمان به عنوان یک کشور کوچک در بین کشورهای بزرگ جهانی در سال 1960 تولید ناخالص اجتماعی (TNI) 98 میلیارد دلار قرار گرفت که در سال 1963 رسیده بود. با توجه به این نتایج، می‌توان گفت که آلمان باید به‌طور کامل و به‌طور کامل در این سال‌ها جهانیت خود را با کشورهای دیگر در اختیار بگذارد.

در فاصله 52-66 ساله‌ای به طور متوسط 6/3 درصد رشد اقتصادی وجود داشت که از آن به عنوان 'مجمع اقتصادی' نام می‌برده‌اند. تولید ناخالص اجتماعی از این میلیارد مارک در سال 1950 به 106 میلیارد مارک در سال 1963 رسید. ضرب تولید خالص صنعتی در این سالهای از 10 درصد به 10 درصد افزایش یافت.

بعضی از احتمالات اقتصادی و سیاسی که آلمان می‌تواند در جهانی دو انجام دهد البته این بود که آلمان با کشورهای دیگر در اختیار بگذارد. با توجه به این نتایج، می‌توان گفت که آلمان باید به‌طور کامل و به‌طور کامل در این سال‌ها جهانیت خود را با کشورهای دیگر در اختیار بگذارد.

اشتغال کامل وجود داشت و نیاز به کارگر بیشتر را با کارگران خارجی
تأمین می‌کردند. درآمد می‌لی از ۱۹۳۸ به ۳۷۷/۱ میلیارد مارک در سال ۵۲ رسید و درآمد سرانه از ۲۱۴۷ به ۶۳۷/۵ مارک در سال ۶۶ رسید.

درآمد ماهانه کارگران از ۲۳۴ مارک در ماه در سال ۱۹۵۰ به سال ۱۹۶۳ رسید. به طوری که میزان ناخالص کارگران پنج برابر شد اما مزد واقعی سه برای گرده. افزایش درآمد کارگران در قیاس با درآمد عومومی بالاتر و برای با ۱۶/۵ در مقابل ۱/۳/۸/۷/۳ به ساعت به ۴۱ ساعت رسید. البته میزان کاری نقش مهمی در این تغییرات داشت که از جمله می‌شود از جنسیت برگ انتصابی در صنایع فلزی نام برد. ولی با وجود این میزان کاری در آلمان در مقایسه با سایر کشورهای اروپایی نسبتاً ناچیز بود و می‌شود گفت که آلمان از زمان تشکیل جمهوری جدید تاکنون از نظر انتصابات کارگری جزو فقیرترین کشورها بوده به طوری که روزهای کاری از دست رفته برای هم‌وار کارگر در مقایسه با سنتی ۱۹ کشور ساخته در فاصلة سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۳ آلمان به روز برای هم‌وار نفر در رده ۱۵ قرار دارد. سه کشوری که بعد از آلمان قرار دارند عبارت‌اند از سوئیس با ۳ روز و اتریش و زاین با یک روز.

به طور نمونه، چند حركت اعتینابی مهم را نام می‌برم: انتصاب کارگران بافت‌دار، تور در سال ۱۹۵۲ که خواهان مرد برابر با سایر کارگران بهداشتند. این اعتیناب اعلام نشد و با اعلام ضربالاجل از طرف کارفرماها به شکست کشیده شد و انتصابات کاری شرایط انجام نماد.

انتصاب صنایع فلزی در باپر در سال ۱۹۵۳ با دو خواسته محوری که توسط اتحادیه فلزکاران و هری می‌شود. خواسته‌ها عبارت بود از افزایش عومومی دستمزدها، تعیین مزد در گروه‌های پایین دستمزدها که ۸۰٪ کارگران با آن موافقت بودند. رئیس جمهوری باپر آن را اعتینابی سیاسی خواندند. در نتیجه، از هفته دوم اعتیناب تعادل کارگرانی که از اعتیناب
جيش اتحادية ير قسم

دست مي كشيدت بالآ رقات في نتيعه كارفراها با استفاده از موقعية
تعيين ضرب الاجل كردن و بعد از آن تمام فعالين اتحادية را اخراج
نموذج كه 1340 نفر از آنها نواتسنده كه كار فيلي خورد بكردن. در
فاصله زمانی 1954 تا 1963 1971 1963، از وارد نمرود

اعتصاب در آلمان رخ داده كه با استثناء اعتصاب در شلويك-هولشتاین
كه یاری مطلوب دریافت دستور در دوران بیماری بود در بقیه موارد
اتحابیها خود را روي موضوع تعقیب مرد س و زمان كار متمرکز كردن كه
از نظر قانوني نيز وظیفه آنها به حساب آمده بود. اشکال دیگری از
اعتصاب نیز وجود داشت كه تحت پوشش اتحادیه نیبود که بشپ از همه از
دجه 80 تا دجه 80 ادامه داشت و ب صورت تحريم كار بود و 10٪ كل
اعتصابات را شامل می‌شد. اعتصابات در الباوه بهون برنامه قبلی هم وجود داشت.

سیاست ایجاد جنگ برای جن جنگ برای ره ره انتباشت سرمایه،
کاهش مصنوعی بیکاری و ایجاد اشغال کامل همواره توسط قدرت های
غلاب سرمایه‌داری مورد استفاده قرار می‌گیرد که بالاترین مرحله‌اش
جنگ‌های جهانی است. در این زمان نیز استفاده از جنگ کره گذشته از
آمریکا برای آلمان همگی گشایی شده و بسیب جهش اقتصادی شد.

سیاست‌های آمریکایی‌ها و رفتاری‌های کارگری همراه با رفاه
حاسی، کارگران را به رختوت کشانند. دیگر خری در از اجتماعی کردن و حق
برابر در تصمیم‌گیری در میان نیبود.

علایق ضد سرمایه‌داری به سرعت تابید شد. سازمان‌های کارگری و
همراه با آنها توعد کارگران مجذوب و متفق معجزه اقتصادی شدند.
رونت اقتصادی را جابجایی تصور کردن. حتی نگاهی به بشت نرم خود
نبدایند. 20 تن جنگ عمیق در 20 و زکد و هشتن و 30 30 30، را بیبند و
رابطه آنها را با جنگ جهانی تحلیل کنند. درک و قوی این مجذوبیت و
در اوچر گیری رفرویسم مطالبات مربوط به تغییرات ساختاری پروتئین‌ها در حاکم‌داری فراموشی مدفون شد. در این زمان، کارگر ۳۰٪ کل کارکنان را تشکیل می‌دادند.

اتحادیه‌ها کوشش خود را به بیرون کشیدند بخشی از ارزش‌های اضافی از کیسه سرمایه‌دهای مختلف متمرکز کردند. به طوری که توانستند در فاصله ۵۹ ۴۶ ساله مزدهایی واقع را به میزان ۴۰٪ و از ۴۵٪ به میزان ۵۳٪ درصد بالا برند. در زمانه پیشوا حقوق وظایف نیز موافقت نشان می‌دادند.

موفقیت‌های که احتمالاً به بیرون اتحادیه‌های متال در این دهه داشت محدود به مسائل مربوط به تعرفه‌ای بود. یعنی همان وظایف‌های اصلی که قانون براش مشخص کرد که بودند. بی‌مناسبت نبست در این جا نگاهی بین‌دایگی به نظر انگلیسی درباره کارگر اتحادیه کارگری: "جنس‌پردازی" که در آن یک یا دو کارگر، به دلیلی که باعث اینجا هستند، به هیچ راه فراز از آن وجود ندارد... این طبقه کارگر این سرزمین نباید بالاخره به کونش این دانش‌آموز شوم را بشکافد و راه نجاتی به سوی حکمکان برای اغلب سیستم مزدی به طور کلی چیست؟ ندیکی به ۱۳۰ سال از آن زمان می‌گذرد اما طبقه کارگری فناور به چنگه که انتخاب می‌گفت نرسیده است.

مجموعه شرایطی که وصف آمد تاریخ جدیدی را در مبارزات کارگری آلمان گشود که تا حال کم به پیش‌آمده دارد. باید مذکر شد که این شرایط و ضعف مبارزات کارگری مساله‌ای نیست که یکباره و بدون پیش زمینه ظاهر شود. نیازی دارد از کارگران در عمل و سرودن تصمیم‌گیری در مسائل کارگری به نهایت کارگری کوتاه زمانی بعد از تشکیل اتحادیه آغاز شد و یا رشد رفرویسم بوسیله‌ای در دوران اتحادیه و سوسیال دمکراتی آلمان خود را تثبیت کرد و به صورت هنگام در دوران اتحادیه
جنگ اخلاقی‌ای در آلمان

درآمد

تدریجا کارگران از دور تصمیم‌گیری کنار گذاشته شدند و به آن‌ها الیک شد که حضور شما لازم نیست. نماینده‌تان یک یادی درباره اتحادی‌های کیهانی به کارگر بکه در زمینه ساست اوسته‌داران به نگه‌دارند و بست سیاسی مشغول شود. کارها را پیش خواهند برداشت. مذاکره خواهند کرد، اگر لازم دیدند شما را برای دیدن در سوت سویک‌هایان فرا خواهند خواند. لازم نیست شما حرفی بزنید. با خواسته‌هایتان را قبیل کنید و به جامعه اعلام کنید که چه افقی در پیش رو دارید و می‌خواهید که باشند در جامعه برچه مداری بچره‌خیز با سرمایه‌داری عشاق، عشق خواهند کرد و از جامعه چه انتظاری دارد و آن‌ها چه انتظاری باید از شما داشته باشند. شما ابزار فشاریده، نازه اگر آن قدر نیرو داشتن باشید که فشاری ایجاد کنید. یا تمرکز یافتن بیشتر سرمایه، تولیدگندگان کوچک نیز با از دست دادن هستی خود به درون طبقه کارگر پرتاب می‌سینند. مانند همه کشورهای سرمایه‌داری از دانش کارگران صنعتی به نفع کارگران بخش خدمات، تجارت و حمل و نقل، و به ویژه خدمات عمومی کاسته شدند. در این زمان، با کارگران این بخش‌ها به عنوان کارگر بخورد نمی‌شود یا در رابطه با آن رابطه و در نتیجه وجود داشت. گذشته‌ای از اختلاف‌نظر در این باره مسائل دیگری از جمله تفاوت کارگران داخلی و خارجی، می‌روند و روزافزون زنان به بازار کار و تبعید و نابرابری آنان نسبت به کارگران مرد و در اواخر این دوره وضعیت اسفار بیکاران مشمول حمایت بود. طبقه متوسط به وجود آمد که هنوز از موانع طبقاتی خود سبب برخی سطوف را در پیش می‌گرفت. بخشی از آن خود را بالا کشید و بخشی دیگر به پایین سطوف کرد و سلسله مراتب اجتماعی جامعه طبقاتی تکمیل شد. تمرکز مالکیت سرمایه و ابزار تولید در دست اقلیت‌کوجک، جدایی بین کار و محصول کار را شتاب داد و کارگران را به بی‌گانگی با محصول کار خود و
به پیگانگی با خود کسانی به نحوی که، دیگر نمی‌توانند مناسبات استناد‌گرایانه و دشمن‌انه سرمایه‌ها را در مقابل خود بی‌پیش و درک کنند.

در کناره سال 24 قدیمی‌ترین اتحادیه‌های آلمان (DGB) به دلیل نفوذ نظرات ویکتور اکسبیون که اتحادیه‌ای برنامه‌ای برای کاهش ساعات کار، افزایش مزد و حقوق، حمایت از کار و مقروضات حفاظتی کار داده شد. هسته‌ی مرکزی این برنامه به رفع مسایل کار و خدمات، حمایت از مهیت زیست و آموزش جهت‌گیری شد، اما به راه رسیدن به آنها پرداخته نشد. آنها به این نتیجه رسیدند که دیگر تحلیل مارکسیستی برای دورنمای سیاسی اقتصادی آلمان خوانایی ندارد.

با چنین پرداختن راه راه اهمیتی بین سرمایه‌ها و کار (اتحادیه‌ها) در رابطه با مزد و مسائل اجتماعی سیاسی هم‌مرز شد. دیگر نمی‌پیشی می‌تواند کارگران در جهت غلبه بر سرمایه‌داری به کار رود، چیزی که در حرف و روز کاغذ مطرح می‌شد اما چیزی در عمل نداشت، بلکه باید مبارزه در محدوده سیاسی عمل کند تا به اهداف ثبات سیاسی اقتصادی سرمایه‌های لفظ‌های وارد نشود. اتو براونر (Otto Brenner) در این باره می‌گفت با توجه به توازن نیروها، باور به خواسته‌های اعلام شده در برنامه مونیخی 1949 یک اتفاق است. این خواسته‌ها در آن‌زمان نرمال مکان عالمی شدن ندارند. در نتیجه، برنامه‌ای اکسبیون اتحادیه‌ای برای بذیرفت و کوشش‌ها را در محدوده آن روی مسائل مزد و کار مشترک کرد. این امر در کناره دوسلدورف در سال 1950 مورد تأیید قرار گرفت.

در سال 1957 حزب محافظه کار (CDU) با پیروزی مجدد در انتخابات علناً مسئله اقتصاد بازار را به عنوان شکل مناسب اقتصاد آلمان مطرح کرد و اخطار داد که دیگر حاضر به شنیدن چیزی در این باره نیست.
جبش اتحادیه‌ای در آلمان

سوسیال دمکرات‌ها با پذیرش دومین شکست انتخاباتی در برنامه "گودزبرگر" به طور علنی به اقتصاد بازار و رفم روى آوردند. البته با این تذکر که سرمایه‌خصوصی بايد از زورگویی برهمزنند! به‌گونه‌ای برزالت برنتشی می‌خواهند گرگ از گوسفندان بخواهد که لطف کندند و دندان‌هایش را پکشند. آنها عادمانه این را تندیده می‌گیرند که سرمایه‌ها در نظام سوسیال‌دموکراتی به‌خاطر خود سرمایه‌نهواهده بود. با این حال حزب سوسیال دمکرات به‌طور رسمی سیاست طبقاتی را کارکردانش (۱۹۶۰) و ویلی برنارد در روز حزب در هانوفر اعلام کرد‌: "ما همه یک خانواده هستیم." 

با مطلاعش شدن موضوع تمام خلفی حزب اتحادیه در حالت آنها قرار گرفت و بالاخره آنها هم کمپسونی مرتب دادند تا موضوع اعلام شده کنگره مونیخ را در جهت رفم، انتخابات رفم، تصمیم‌گیری کند. در کنگره دولت‌در مبارزه درونی بین رفم‌سیاچ و راست آگاه شد. در جناح چپ، اتحادیه مثله شیعه، جاپ، سرامیک و کاغذ بودند که خواستار تأیید برنامه مونیخ ۴۹ بودند. تفکر راست به رهبری یولیوس لبر (Julius Leber) معتقد بود برنامه باید به شرایط فعلی همکارنی داشته باشد و آن را منعکس کند. می‌گفتند در زمان موقف‌های ۱۰۰ سال قبل کارگران به پایان رسیده است. بر چه معلوم شده که انقلاب عدوبی و غربی‌نام انتظار باقی مانداه و موفقیت آسان تغییری نکرده است. آنها از فرط درختان جنگل را نمی‌پیمایند و به‌روز بزرگ‌نمایه عربی می‌شوند، روژی که در آن بالاخره سرمایه‌داری ملغول می‌شود و امکان رشد و آزادی فراهم می‌آید! لبر مخالف بخشی مالکیت خصوصی به‌طور عمومی بود و می‌گفت تناها وقی که دیگر چیزها نتوناند کمکی یک‌پایه باید از تغییر مناسبات نیز صحیح کرد! خاصی برخوردها این دو نظر در برنامه به این صورت در آمد که در برنامه
تأیید شده که در شرایط موجود درگیری‌های اجتماعی نسبت به قیل تغییر کرده است. سطح زندگی عمومی بالا رفته، امکانات زیادی ایجاد شده‌امنیت وجود این هنوز به علائم در توزیع و ناپایداری‌های اجتماعی وجود دارد. و راه‌های را در این می‌پندد که سرمایه‌گذاری‌های بخش خصوصی با سیستم مالی‌اتی کنترل شود و دولت با برنامه‌های اقتصادی رشد بودجه می‌رود.

به‌شناس: ۶۸ خیزش اجتماعی و وضعیت کارگرگاه

در دهه ۶۸ در حقیقت پرواز بارز‌سازی و رشد اقتصادی آلمان بعد از ویرانی‌های جنگ به پایان رسید و آلمان دوباره به یک کشور پیشرفته صنعتی تبدیل شد. تغییراتی اساسی قابل رؤیت بود که در بالاتان حیده به آن‌ها اشاره شد. سطح زندگی بالاتر رفته بود. در اثر رونق اقتصادی و افزایش دستمزدها، مصرف خانوار و هم پس از افزایش پایه‌بندی بود. در مجموع، فاصله بین کارگران و کارمندان کمتر شده بود. با آوری کار به پیشرفته تکنولوژی بهپارای زمانی این به معنی بالا رفتن شدت کاردارگاه و کارخانجات پایا رفته شد استدماز بودات. اتو برخ در کتاب‌شناسی به نام توری و پایگاه اتحادیه می‌گوید اگر در سال ۱۹۵۰ متوسط تولید کالایی به ارزش هزار مالک به ۵۰ ساعت کار نیاز داشت در دهه ۶۸ برای تولید همین مقدار کالا نتها ۵۵ ساعت کافی بود، یعنی به کمتر از نصف ساعات قبل نیاز بود در نتیجه نیاز به توری کار نیز کمتر می‌شد. ولی با وجود این در سال ۱۹۵۵ نرخ بیکاری به ۴/۷ درصد رسید که کمترین نرخ بیکاری در تاریخ آلمان بود و دیگر نیز تاکنون تکرار نشده است. اما روند نیست توانست برای همیشه بحران ساختاری و ادوایی سرمایه‌ها را معنی شود و ثبات سرمایه‌ها را پیش‌رفت. به‌خاطر ابتدا خود را در معاونان ور نشان داده بود و پایه‌ها را رکود سال‌های ۶۷/۶۸ اعتماد به ثبات اقتصادی را به
جنگ اتحادیهای در آلمان

لرزه درآورد. بعد از یک دوره اشغال کامل دوره شمار بیکاران بالا رفت و در سال ۶۷ به ۲/۱ رسید. از دهه ۵۰ در آلمان یک ارزیابی خارج از پارلمان به وجود آمد که در این دوران بسبار فعال عمل می‌کرد. مردم به طور فراوان‌دوی به سمت سیاسی شدن کشیده می‌شدند. جامعه کارگری نیز تکان خورد و از حالت خثنات خود که بعد از جنگ دوم جهانی بر آن مستولی شده بود پیشون آمد. درباره مسائل شکل گرفتم اقتصادی اجتماعی، تفصیل مجدد تروت در جامعه و حق برابر در تصمیم‌گیری به خواست اصولی کارگران و جنبش دانشجویی و روش‌های تبدیل شد و مرجی از اعتراضات و تظاهرات جامعه را دنبال گرفت. نظده‌ها یک جنبش اجتماعی بسته شده که ارزیابی‌ها و تحلیل‌های آن را منعکس می‌کردند. رسانه‌ها به مسائل اجتماعی می‌پرداختند. ادبیات، فیلم، موسیقی و هنر درگذشته شد و به سمت مسائل اجتماعی کشیده شد. جان لندن در این سال‌ها معروف شد، به همراه بسیاری از جمعیت‌ها و افرادی که اغلب سوسپلیستی را با هنر بیان کردند و به آن‌ها هوادارش را به فکر وا داشت اما جانش را به درخواست جنبش زنان بارای کسب برابری حقوق اجتماعی اعتقاد دارد. در جهت فعال شده‌بود، برای زیر پای تظاهراتکنندگان می‌رزید و هم‌زمان به مرکز جنبش بين‌المللی دانشجویی تبدیل شده‌بود.

انجمن دانشجویان سوسپلیست آلمان (SDS)، جناح آنتی اتریه، رهبری تظاهرات را به عهد داشت. هم‌سازی با مردم و نهایتاً که برگزاری قدرت جهان را به استقبال کشانده بود. یکی دیگر از جلوه‌های این جنبش جدید بود که هم گیر شده بود و در سراسر اروپا و آمریکا را هدف قرار داده بود. جنبش دانشجویی دهه ۶۰ که نظده‌ها آن در گروهی به‌نام کمون ۱ در دانشگاه‌های آلمان بسته شده بود، یک جنبش سیاسی بود که مناسبات قدرت مسلط در آلمان را در دهه ۵۰ و ۶۰ به
شيوهاي راديكال مورد نقد قرار مي داد و بيا ان ميياره مي كرد. جنبش
دانشجوي در حركت خود با جنبش عمومي تودهها، به ويزه بعد از
انقلاب برزيگ 1966 بين حزب محافظه كا دموکرات مسيحي و حزب
سوسيال دمکرات كاستردو تر شد. دولت انتقالی به رهبري کورت كنورگ
( Wily Brandt) و ويلي برانت (Kurt Georg Kiesinger)
کيزنگر عنوان نايب رئيس تشکيل شد. آنها سياست ثبات اقتصاد بازار را طピ
تدوير مييادن كنيز در برنامه كار خود قرار دادن و مقرر شد دولت در
همكارى با كارفرماها و اتحاديه كارگرى به ميانت مرتب نشست داشته
باشد و برای فائق شدن به مسائل و مشكلات به تبادل نظر پردازد. اين
سياست كه "عمليلات مشترک" خوانده مي شد. در دورن انتخابات و بين
کارگران با اختلاف نظر هرما شد به همین سبب یك سلسله اعتصابات
بدون اجازه كه از آن به عنوان اعتصاب وحشي نام مي ريند برای تحت
فسار قرار دادن اتحاديه و خروج از اين همكارى ترتيب داده شد.
جنبش دانشجوی در كشورهاي ديگر هم وجود داشت اما در آلمان
معناي ديگري یافته بود. در اين جا جنبش ضدفاشیسم و ضدمناسب
سربهارداري بود در حالي كه مثلا در امريكا ضدتعپید نزادي بود و برای
حقوق شهروندی ميياره مي كرد. در امريكا، بعد از تور مارتين
لوتردگن، قيم سينابورستان برای حقوق اجتماعي با جنبش ضدجنج
وينان درهم آمخت. برگترین اعتصاب عمومي تاريخ فرانسه، اين
كشور را فلج كرد. در انگلیس، جنبش عليه جنج وينان با جنبش عليه
جبانات در ايرلند همراه شد. در اسبانيا، فرانكو وضعیت استنباي اعلام
كرد. در اينتاليا، اعتصابات از جمله اعتصاب فيات تاپيان سال ادامه داشت
( ما همه را Wir Woolen alle در رمان Nanni Balestrini به عنوان تأثیر سرکوب جنبش را در جنبش چپ اينتاليا در
Die مي خواويهم) و تأتير سرکوب جنبش را در جنبش چپ اينتاليا در
(نامرئي ها) به خوبي تصوير مي كند. در مکزيک، با كشتم
Unichtbaren
جنگ اتحادیه‌ای در آلمان

دانشجویان همراه شدند و در ترکیه دانشجویان خواهان دور شدن ترکیه از آمریکا و انجام رفرم در دانشگاه‌ها شدند. سه دولت مهم سرمایه‌دار جهان‌ای‌الات متحده آمریکا، جمهوری آلمان و فرانسه به‌رغم درآمد این بودند و دوباره شبیه‌کمی‌سیستم خواب از جشن سرمایه‌داران سراسر دنیای پیشرفته اقتصادی راه‌های بود. در بلوک سرمایه‌داری دولتی متحد با روسيه شوروی، کارگران در پراک به محور جنبش ضد توانالی‌نریسم در پوتوش درگیر کم‌سیستم تبیین شدند. قیام پیروزمند کوبا آمریکایی ترین و مرکزی را به جنبش درآورد. به‌ویژه در نیویورک جنبش واقعی طبقاتی طبقه کارگر به شکل میان‌رازی منحصربه‌فرد جهانی علیه سرمایه‌داری تبیین شود و برای دو طولی نیروهای مبارز جهان را به خود مشغول دارد. در باره علل شکست جنبش در آلمان برخی به این اشاره می‌کنند که جنبش دانشجویی برناشی، سیاسی به عنوان آمریکایی واقع برای جانشینی سرمایه‌داری نداشت. نیویورک جنبش آمریکایی واقعی انتکارداری است. اما یک جنبش دانشجویی اصولاً نمی‌توانست برای کسب قدرت سیاسی حکرت کند. این وقوع طبقه کارگر بودکه می‌پایست با تشکل ضد‌سیاسی‌داری خود که نداشت ـ به این سمت حکرت کنند. اما در نیویورک آمریکایی کارگری و در نیویورک رابطه جنبش سوسیالیستی و روشنفکری با جنبش طبقاتی طبقه کارگر به غلط جنبش انگلیز از دانشجویان می‌رفت. دانشجویان به دلیل دو دهم‌ بی‌حرفی جنبش کارگری و خشونت‌بودن سیاسی آن، از طبقه کارگر نامید شدند. این امر رابطه بر عهک بود. در پاییز ۶۸، انگیز دانشجویان سوسیالیست آلمان تدبیری قدرت سازمان‌دهی و بسیج شدند را چند داست‌داد و بخش عمده فعالیت دانشجویی به سمت حزب سوسیال دموکرات به‌رهبردی بریلی پرانت کشیده‌شد تا مثل حزب را از درون تغییر دهند اما خود تغییر کردند.
گروه های مختلف فعال در جامعه مدنی از این جنگی برخاست، از قبل حزب سیسم، حقوق بشر، چپ جوان، سوسیالیست جوان، جنگی اسلامی خانه ها، جنگی ضد اربیلیسم و ضد صهیونیسم، جهانی و حتی گروه هایی راست افراطی که همه اینها در مجموع آنترناتیویتی سرمایه داری برای جلوگیری از جنگی واقعی با افک سوسیالیستی بود. اتحادیه در آغاز کار ویلی برانت به نفع او خود و طبقه کارگر را از جنگی اعتراضی برپور کشید و اعلام کرد که دیگر اجازه نمی دهد گروه ها آنها را وادار به اکسپودیه بدن کنند. در نتیجه، اعتصب عمومی را دکر کرد.

سپس در اکسپودیه مشترک با دولت و سرمایه داران شرکت کرد که دوباره به آن برخواهم گشت. شرکت اتحادیه در اکسپودیه مشترک مورد انتقاد متفققدان چپ و بعضی از اتحادیه ها قرار گرفت و گفتند که با این کار اتحادیه به عنوان "فاکتور نظم" در نظام کابینتیستی در می آید. در نتیجه، در پاییز ۸۸ شاهد یک سلسله اعتیصبات خود به خودی کارگران هستیم کارگرانی که مأمور از اتحادیه برای خواسته هایشان مستقلاً وارد عمل شدند و این می توانست کاری منیت در حرفه کارگران به سمت خود آگاهی باشد. حرکتی که در صورت برنامه ریزی و تداوم می توانست به کنترل کارگری و مبارزه عملی در غلبه بر سیستم ها باید شود.

در ادامه این حرفه، خواسته های کارگران از خواسته های سنتی افزایش دستمزد فرآیند رفت و در بعضی مراکز کارگران خواهان تمرکز دایی اتحادیه و سیاست جدید آموزش اتحادیه ی شند که دستگاه بورواکتیک اتحادیه را به لزوم درآورد و لیکه به هر حال هنوز اقدامی در محدوده اتحادیه جرخ داشت.
در بررسی هایی که در رابطه با جدیدی نگرفتن اتحادیه توسط کارگران به عمل آمد نظرات متفاوتی اعلام شده بود که جالب است:
جنگ اتحادیه‌ای در آلمان / 373

۱ کارگران اتحادیه‌ها را همکار دولت و عامل نظام‌دهی اقتصادی
اجتماعی می‌دانند.

۲ کارگران اتحادیه‌ها را بازیگر نقش مقابل در رابطه با مسائل مزدی
تعرفای می‌دانند، نقشی تعیین و تعیین شده که خصوصت مبارزاتی
ندارد.

۳ طرفینه‌های تکنیکی سبب تغییراتی در کارخانه‌ها و محل‌های کار
شده است که مشکلات فیزیکی و روانی زیادی برای کارگران ایجاد کرده
و اتحادیه که تنها به سیاست مزدی و تعرفای مشغول است پاسخگویی
مسائل کارگران نیست.

۴ ارتباط ارگانیک بین اتحادیه و کارگران وجود ندارد و اتحادیه
نیم‌تواند مسائل کارگران را پیش ببرد.

خلاصه کلام این که سال ۶۸ سال جنبش از پایین بود که متساوی‌ان به
علت نداشت، یک برنامه آتی‌ترین و طبیعتی و در این معنی حاکم در طبقه کارگر
به شکست منتهی شد. اما چون انقلاب ۱۸۴۸ و انقلاب ۱۹۱۹ جای
ویژه‌ای را در تاریخ جنبش اجتماعی آلمان به خود اختصاص داد که تحلیل
درست آن راه‌گشا خواهد بود.

ب) غیر از دهه ۵۰ و نیمه دهه ۷۰ که شاهد فعالیت شدید نیروهای
کمونیست و ویژه کارگران در سراسر دنیا هستیم، بعد از آن و به ویژه از
دهه ۵۰ از مبارزه طبقاتی و کاری چشمگیر و تاسف‌انگیز است، به
نحوی که مثال‌های دهم‌های ۷۰ و ۹۰ به ترتیب تعادل روزهای کاری
انجام نشده در اثر اعتیاد وا حمی یک کار بالای هزار کارگر در ابتدا
حدوداً برای ۱۰۰،۱۵۰،۱۰۰، و ۱۰۰ روز، برای انگلیس برای ۴۰۰ و
۴۰ و برای آلمان برای ۵۰،۵۰ و ۲۵ روز است. در تحلیل چربی این
وضعیت در آلمان، تحلیل کننگان به مسائل از دید طبقاتی نگاه نمی‌کنند و
به ساختار اتحادیه‌ها و کارکرد آنها و به ساختار اعتیاد در مبارزات
الاتحادية بعد انتهاء 70 تا امروز

به دلیل فعالیت شدن اتحادیه در مسائل اجتماعی سیاسی و مبارزات طبقاتی در دهه 70، قبل دوباره، کارگران زیادی به اتحادیه روه آوردن به نحوی که از سال 1969 تا 1974 14 هزار کارگر به اتحادیه پیوستند. از سه اکتبر و 140 هزار کارگر به اعتیاد پیوستند.

کارگران حکمران می کردند و اتحادیه مجبور به دبایه روی می شد. در این دوران، مسئله عقلایی کرد کار و استفاده از تکنولوژی پیشرفته به مسأله کاهش ساعات کار را برای کارگران یکم کرد. بالاخره در پاییز 78 میلادی، برای 35 ساعت کار هفتگی با موافقت یابان یافته.

با بحران عظیم سال 1974 میزان سرمایه گذاری کاهش یافت و استغال با رکود مواجه شد. ترور جهانی با بحران ارزش ها دنبال شد و پیماری تودهای پیش آمد. مردم از واقعی کاهش یافت تا درآمدی های اقتصادی با تمرکز سرمایه خصوصی تحت پوشش کشور در سراسر ایران سقوط کردند. این بار کوشش اتحادیه ها در جهت مبارزه برای بهبود دستمزدها قرار گرفت. سیاست سابقه اتحادیه مورد انتقاد واقع شد و برای چندین بار به مسائل استقلال اتحادیه ها از حکومت، احزاب کلیسا و کارفرماها ناکید شد. چیزی که هیچ گاه در عمل رعایت نشد. در سال 74 شاهد دو اعتیاد موافقت امیر هسته، اعتیاد در صنعت چاب و
جیش اتحادیه‌ای در آلمان / 375

بازاریابی خدمات عمومی

 Luftwaffe (افراشبایی)

از سال 1974 تا 1994 به دلیل تغییر شرایط و کاربرد تنظیمات جدید در مورد کار بازار، این تعداد افزایش یافته 4 میلیارد گزارش در سال این است. در ضایعه خدمه‌ای افزایش 4 میلیارد گزارش در سال این است.

باید به یاد داشت که، این میلیون نفر به اعتیاد بیلیون نفر در سال این است. در سال 74 تا 84، اعتیاد به بیلیون نفر در سال این است. در سال 74 تا 84، اعتیاد به بیلیون نفر در سال این است.

در خدمات عمومی 4/1 میلیارد نفر یا دوبل در اعتیاد شرکت کردن. با توجه به پایین در گزارش پول ملی در سال‌های 1973 و 74 مربوط به تجربه کاوش باعث ناپاتتا می‌شود. کارگرهای نبینته باعث ناپاتتا می‌شود. اعتیاد به خواست 15/13 افزایش شرود شد. کارفرما در مقابل 9/5% و سپس 9% را مطرح کرد. ویلی برانت خود را وارد قطعیت کرد و مقایسه خود را با افزایش دو رقمی دستمزدها اعلام کرد. سپس کارگرهای شهرداری برای جمع‌آوری زباله، رانندگان شهری و برخی از اعضا به اعتیاد به بیلیون نفر. با اجرای 36 فوریه اعتیاد با افزایش 11/1% و با حداقل 1/6 مارک در ماه به پایان رسید. رسانه‌ها اعلام کردن که ویلی برانت در مقابل کلکر رئیس اتحادیه خدمات (OTV) بااختی است.
در اکثریت برنامه‌های اساسی اقتصادی اسلامی، در توضیح این برنامه به مواردی از جمله حقوق کارکنان در مسأله کار، مناسبات کاری، انسانی کردن کار، فرصت‌های مساوی پیشنهاید کاری برای زنان با مردان، کاهش ساعت‌های کار و افزایش میزان مرضیه‌ها توسعه عادلات در آمده و در برابر اقتصادی و کنترل اجتماعی بر قدرت اقتصادی اشاره می‌شود. در این می‌آید که بروی کار نیازبند به عنوان کالا در نظر گرفته شود اما نقی و گویی چگونه می‌شود بنی جامعه عمل پوشاند.

هیچ آنالیزی در مقابل سیستم اقتصادی موجود نمی‌گذرد. مگر می‌شود در سیستم سرمایه‌داری بروی کار کالا باشند. وقتی که تمام امراض تولید در مالکیت اقتصادی به فرم سرمایه‌داری قرار دارد و کارگران مالک‌چیز جز بروی کارکنان به کار می‌شنند، کارگران مجبورند بروی کارگران را به سرمایه‌داران بفرورند، و آن هم به قیمتی که سرمایه‌داران حاضرند در ازای آن بهر دارند. توسعه عادالته و تساوی بین نظام سرمایه‌داری در تضاد است و اساس این نظام بر نازی‌پری است. قدرت اقتصادی که جهانی سیاسی و قضائی را هم تعیین می‌کند اجازه نخواهد داد که کنترل شود. کنترل قدرت اقتصادی، کنترل تولید و توسعه نهایت توسط کارگران در زنجیره‌ای از شرکت‌های محل کار و زندگی امکان‌پذیر است. حتی وقتی اقتصادی از دهه ۵۰ به بعد متغیرهای در حق تصمیم‌گیری را مطرح می‌کرد که بعداً پارلمان نیز آن را با دادن یک سوم آن به کارگران تصویب کرد و آن را به صورت کارکنان حق تصمیم‌گیری برای درآوردن، سامانه مورد تردید بود. اصولاً باید بررسی تصمیم‌گیری در چه چیز و چا چه اهداف اجتماعی سیاسی اقتصادی؟ با توجه به آن چه که اقتصادی‌های کارگری طی حیات خود شناس داده‌اند، بالاخره کردان ایده‌های رفیق‌مسیتی سوسیال دمکراتی در بالاخره حد وسط فقط می‌توانند به ایده‌گر قدرت از کارگران منجر شود که با قرار‌گرفتن در این سمت‌ها خرق‌های می‌شوند و
جنگ احتمالی‌ای در آلمان / 376

در ساختار اقتدار قدرت در کارخانه مستحيل می‌شوند. این در واقعیت
هجی دردی از طبقه کارگر را دوا نمی کند و مشکل سلطة طبقاتی را حل
نمی کند و در چشم انداز آتی نیز آلترناتیوی برای غلبه بر سرمایه‌داری
و جوید ندارد بدلی هدف تطیف سرمایه‌ری دای و تخفیف تضاد است تا زیر
ستوال رفت سیستم سرمایه‌داری برای کارگران جلوگیری شود. این یک
پروسه اصلاحی است که به سیاست‌های سرمایه‌گذاری، کنترل
تولید و توزیع و غیره ندارد. نمی‌تواند نیروی کار را از حالت شیء بودن و
کالا بودن خارج کند، نمی‌تواند به هدایت جامعه به سمت جامعه‌ای ب بدون
استناد و طبقات بین‌جامد، حتی نمی‌تواند سلسله مراتب را در کارخانه از
بین ببرد چه رسد به اجتماع. اگر این حق با وتوی کامل یا کارگری همراه بود
تازه می‌توانست به عنوان اولین گام در این حرفک به حساب آید.

این مسئله با رژیم خواندن حل نمی‌شود. بنابراین، شکل‌های تشکل
در جوامع صنعتی پیشرفت دیگر کارکردها را از دست داده است و دیگر
نمی‌تواند کاری اساسی برای طبقه کارگر انگیم دهد. همان طور که
خودشان ناکیک کردن کارگران هنوز چیزی جز نیروی کاری کاریان برای ادامه
زندگی ندارند، به عنوان زنجیره‌ای دست و پاپاشان را دارند که پیچیده
شده است. فقر نسبی حاکم در جوامع سرمایه‌داری - فقر در جوامع
مختلف اشکال ظاهری متفاوت دارد، در هر کشور باید سطح زندگی آن
جامعه را در نظر گرفت و طبقه کارگر را با طبقه سرمایه‌دار آن جا مقایسه
کرد - به یک دردی کارگران با توجه به سیاست‌های سازمان‌های کارگری و
سلسله مردان و بورودها ساختمان بی‌انسانی است. نامی در حفظ محل کار
کارگران را از ترس از دست دادن کار جمع‌جو به کار حتی در موقعیت بیماری
می‌کند، کاهش مداوم مرد واقعی که کارگران را درادار به اضافه کاری و
كار در آخر هفته‌ها و ایام تعطیل می‌کند، روابط انسانی اجتماعی کارگران را در
خانواده و اجتماع در نگنگ قرار می‌دهد و به بی‌گناگی و از خود بی‌گناگی
طبقه کارگر مدد می‌رساند. حال این مسایل دیگر از احتمالی‌های بر نمی‌آید.

برای اجتماعی کردن و برای کنترل بیانگر از پایین توسط کارگران و همگی مردم باعث از ایجاد جمعی، تخصصگیری جمعی و اداره جمعی ایجاد شود. باعث برای واقعیت دادن به این در تصور می‌آید طبقاتی ضرورتی دارد. دید و برای چنین کاری کارگران باعث تشکل مناسب ضرورتی دارد ایجاد کنند و به صورت طبقه‌ای واحد در یک تشکل سراسری و با همبستگی مبارزه را پیش ببرند.

با توجه به این که امروزه کارگران با سرمایه‌های بین‌المللی سر و کار دارند و تعداد اندازه ماموت کنسنتر چند میلیونی اقتصاد جهان را رقم می‌زنند، لزوم قدرت مقابل و ضرورت همبستگی بین‌المللی کارگران و تشکل بین‌الملی ضرورت سرمایه‌داری آنها، چون روز روزنامه است. انت‌برن در پایان را کتیبه می‌گوید: «ما باز به خاطر داستان باشیم که شرایط موجود در اروپا داره یک زنجیره ۲۵۰ ساله مبارزه، قربانی داده‌ها، شکسته‌ها و موقعیت‌های است. وی به کارگران سایر کشورها پیشنهاد می‌کند که برای ایجاد اتحادیه‌های خود، اتحادیه‌هایی از نوع اروپایی، به این موضوع توجه کنند. اما باعث به آنجا که از این ۲۰۰ سال مبارزه و نتایج آن سرسرب رده‌نشین بک براز و نسیب آن را بهبود و شکل مناسب تشکل را برای خود انتخاب کنند. تشکلی که در جهت محاوره جنبشی آنها حکم کت. در غیر این صورت، اگر بخواهند راه رفته کارگران اروپا را دنبال کنند، زنجیره‌های اسارت خورد را صیقل خواهند داد.

برای دنبال کردن بحث تابع زمان کنونی و برای جلوگیری از اطلاعات کلام خواندنگان را به دو نوشته قبیل خودم به نام‌های «گناهی» به استحکامات کارگری در آلمان، و تظاهرات اعتراضی ۳ آوریل ۲۰۰۴ با شعار پی‌خیزین تا اوضاع بهتر شود! و سایر تاریخ‌های که در باره وضعیت کارگری در آلمان از سال ۲۰۰۰ به بعد نوشته‌ام رجوع می‌دهم تا در
чинش اتحاديه‌ای در آلمان / 379

فرصتی دیگر به طور مشروح وضعیت کارگری آلمان را از دهه ۸۰ تا امروز به روش‌های تحریک درآوری و گزارش حاضر را كامل کنم. سایر ایون مختصر را ذکر کنم که اتحادیه به بعد از تظاهرات اعتراضی سوم آوریل ۲۰۰۴ و جند حرکت کوچک دیگری با انس و کروهای دیگر رسم‌آ خود را که به خشکی، زیرا نمی‌خواست در مقابل دولت سوسیال دموکرات فرار بگیرد، کارگران بسیاری اتحادیه‌ها را ترک گفتند، چنان که اتحادیه که بعد از اتحاد دوباره آلمان بالغ بر ۱۱/۸ میلیون نفر عضو پیش‌تر کرده بود در فاصله ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۳ ۴ یک سوم اعضایش را از دست داد.

مراجع:
1- Geschichte der Deutschen Gewerkschaftsbewegung, Deppe, Frank-Fülpberth, Georg-Harrer, Jürgen
Köln, 1989
2- Geschichte der Deutschen Gewerkschaften von Anfangen bis 1954, Borsdorf, Ulrich unter Mitarbeit von Weiden, Gabriele
(Thuenele, Klaus-Schönhoven, Klaus Schneider, Michael Peukert, Detlev J.K.)
Köln, 1987
3- Die Deutsche Gewerkschaftsbewegung, Limmer, Hans
München, 1996
4- Arbeitskampf, Geschichte, Recht, Gegenwart, Kittner, Michael
München, 1996
5- Kleine Geschichte der Gewerkschaften, Schenedier, Michael
Bonn, 1989
6- Quellen zur Geschichte der deutschen Gewerkschaftsbewegung zu Jahrhundert
7- DGB whoin? Deppe, Frnk
Frankfurt/Main, 1980
8- 50 Jahre DGB
Deutscher Gewerkschaftsbund (DGB)
Berlin, 1999
9- Kurze Geschichte der deutschen Gewerkschaftsbewegung
Könne, Arno- Reese, Hartmut
Frankfurt/Main, 1986
10- Theorie and Parxis der Gewerkschaft
Brinner, ötto
Frankfurt/Main, 1970
11- Gleichberechtigung oder Klassenkampf
Vetter, Heinz- Oskar
Köln, 1980
12- Manifest Der kommunistischen Partei
Marx, Karl-Engels, Friedrich
Berlin, 1970
کریم مثيری

طبقه کارگر و دمکراسی

مقدمه
در این نوشته می‌کوشم رابطه‌ای را که بین دمکراسی و طبقه کارگر وجود دارد، بررسی کنم. با توجه به این که طبقه کارگر همراه دمکراسی است و حتی به عنوان طبقه‌ای که با پوزش‌ها و وجود آمد و در نتیجه همراه با این طبقه در شکل‌گیری دمکراسی مبارزه کرده است و در واقع تاریخ مشترکی با آن دارد نمی‌توانیم دمکراسی را از نظر تاریخی بررسی نماییم. بدون آن که به مبارزات طبقه کارگر در این رابطه اشاره کنیم، من نمی‌خواهم مبارزات طبقه کارگر و دمکراسی را از نظر تاریخی بررسی کنم، بلکه قصد می‌می‌رود به این طرف، داخل گام بارای توضیح مطالب مجزا، همین ارگومین کننده بوده. در این بررسی تاریخی، پس از ترتیب زمانی و رعایت نمی‌شود. در بعضی موارد به دلیل این که افرادی بیدین مطابق به شکل ویژه برخوردار بوده است، بداندیا با صورت طولانی برداشته‌اند. برای بررسی رابطه طبقه کارگر و دمکراسی در درجه اول باید
نگرش‌مان را از دمکراسی توضیح دهیم و این که دمکراسی را در چه رابطه‌ای در نظر می‌گیریم و از آن چه می‌فهمیم.

تعريف دمکراسی
در آغاز برای این که خلط مبحث نشود باید یادآوری کنم که آزادی های دمکراتیک، بر خوردهای دمکراتیک و با مبارزه دمکراتیک با مفهوم دمکراسی که از جناب پوروزواری بی کار گرفته می‌شود تفاوت اساسی دارند. روش‌ن است که مفاهیم عموماً به دلیل استفاده از جناب نیروهای اجتماعی چاپ‌گذاری خاص خود را می‌یابند و ممکن می‌شوند. بنابراین، نمی‌توان دمکراسی را با مفهومی که زمانی بر مبنای شرایط تاریخی ساخته و به کار گرفته شده بود می‌گیرد و به کار گرفت. پس، در زمان حاضر و در ارتباط با طبیعت کارگر آگر بخواهیم از این مفهوم حرف بزیم، باید روش کنیم که درجه، کارکر چگونه رابطه‌ای با این مفهوم دارد و اصولاً دمکراسی در حال حاضر و در جامعه سرمایه‌داری با این درجه از توسعت چگونه و از جانب چه طبقاتی و در چه رابطه‌ای به کار گرفته می‌شود.

سیرمایه‌داری اکنون خودش را با دمکراسی توضیح می‌دهد و دمکراسی با آزادی انتخاب، وجود نهادهای انتخابی، آزادی های مندرج در اعلامیه حقوق بشر و ... «تعريف» می‌شود. قصد من از یک اقدام به توضیح پروسه تاریخی شکل‌گیری دمکراسی نیست بلکه بیان این مطلب است که پوروزواری نه در یک جامعه قانون‌آمیز و متعارف می‌توان رشد کند، و اینکه این روابط قانون‌آمیز اکنون تحت نام دمکراسی تعريف می‌شود، که سیستم حاکمیت پوروزواری را تشکیل می‌دهد. برای انجام این روابط، پوروزواری ظهور نمی‌کشد که در آن طبقات و افکار مختلف در عین این که با یکدیگر اختلاف منافع دارند براساس به رسمیت شناختن حق یکدیگر با هم به مصالحه برساند. لذا این سیستم براساس سازش
طبقه کارگر و دمکراتی / ۳۸۳

طبقاتی که اصل اساسی آن احترام به حق مالکیت است به شده است. بنابراین، اگر ستون اصلی را که دمکراتی بره نشاند است مالکیت خصوصی یا احترام به حق مالکیت با نام بی‌طرفی، جویان در این سیستم هر کس با این حق و با احترام به حق دیگران وارد می‌شود. بقیه قضایاً از طریق میزان حق و تعیین کتکومی آن و پس از آن مذاکره حلال می‌شود و ناگفته بیداست قوانینی که ناظر بر روابط افراد این جامعه است در همین مناسبات (دمکراتی) به وجود آمده است و عمل می‌کند. حال اگر طبقه کارگر را هم وارد چنین مناسباتی کنیم بوروزازی قادیر است در تمام زمینه‌ها با ایفرمانی این به رسمیت شناختن و با نظارت قوانین حاکمه وارد مذاکره گردند.

فرانسکس نویمان می‌گوید مالکیت، کارگر را به روشی بی‌پایانی از قراردادهای جدید به منظور فروش نیروی کار جلب می‌کند و... دوم اینکه مالکیت ناظر بر اجباری اقتصادی است بنابراین کارکرد دولت‌گانه جذاب و جبر در تأثیر قاطع مالکیت خصوصی بر کارگر است. (فرانسکس نویمان، اتحادیه، دمکراتی، دیکتاتوری، ص غیر) در سیستم سرمایه‌داری اگر مالکیت که جوهر و اساس آن را تشکیل می‌دهد، مورد رعایت همه قرار گیرد دعوها در سطح بسیار نازل تعیین حد و حدود خواهد بود که عموماً از راه مذاکره می‌توان به حصول نتیجه‌ای دست یافت. به قول مارکس محیط دوران یا محیط مبادله‌کالاها، که در میان چهاردوران آن خرید و فروش نیروی کار انجام می‌گیرد، در واقع به‌همت حقوق یکسری بشر بود. تنا آنچه در این محیط حکمران است، آزادی، برای، مالکیت و بخت (حقوق فرد بورژواپی) است. آزادی، زیرا خریدار و فروشندگان کالا، ملاقات نیروی کار، فقط تابع ارادة آزاد از خود هستند. آنان به تنهایی اشخاص آزاد و دارندگان حقوق مساوی با یکدیگر قرارداد می‌بندند. قرارداد عبارت از نتیجه نهایی ای است که به وسیله آن ارادة آنان بیان حقوقو
مشترکی بیدا می‌کند. برای! زیرا آنها تنها به عنوان دارنده کالا با یکدیگر در ارتباط قرار می‌گیرند و معادلی را در برآور معادل دیگر می‌بندند. مالکیت! برای این که هر یک تنها مالک مختار مال خود است.

(کتاب‌تالی، ج ۱، ص ۱۸۶)
طبقه کارگر و دموکراسی / ۳۸۵

حدود کرون و یا حذف رابطه سلطه گرانه است... مسئله عمدان بر سر این است که قدرت طبقه کارگرها به قدرتی در کارتیک جایگزین شود که کارگران يا در قدرت سهیم یا خود اداره آن را در دست داشته باشند.»

(همانجا، ص ۷)

دکتر نویمان در توضیح خود از اتحادیه جهات مختلف کار اتحادیه را غلبه آمیز توضیح می‌دهد. از طرفی اتحادیه را که در حال تکرار مالکیت می‌داند. وظیفه سرکانه اتحادیه به نظر از عبارتند از وظیفه انجمن دوستی که از طریق سه‌مک‌ها متقبل صورت می‌گیرد، یعنی اتحادیه در کلیه مواردی که کارگران دچار مشکل می‌شوند و احیا به کمک دارند این سه‌مک‌ها را در اختیار آنها می‌گذارند. ولی در این میان یک نکته از چنین دکتر نویمان مخفی می‌ماند و آن این که کارگران با حق عضویتی که برداخت می‌کنند، اتحادیه خود را تبدیل به جناحی از سرمایه‌داری کرده‌اند. چنان که اکنون در بسیاری از کشورها اتفاق افتاده است، که در آنها اتحادیه نه تنها دیگر قصدش «حذف رابطه سلطه گرانه» نیست بلکه سعی اش بر این است که کارگران را در چارچوب این نظام به عنوان طبقه حفظ کند. (برای توضیح بیشتر در این رابطه به نوشته‌های دیگری که در باره وضع طبقه کارگر صورت نوشته شده است و در برخی از سایت‌های فارسی و زبان وجود دارد، رجوع شود) او در مورد وظیفه دوم اتحادیه که در پیوند با بازار انجام می‌شود، می‌نویسد: «کارگر دوم اتحادیه‌های کارگری اکنون به آنها در پیوند با بازار ایفا می‌کنند. اتحادیه‌ها از این طریق نظرات بر بازار کار را هدف خود قرار می‌دهند. آنها قادرتی کارگران مشکل را در مصاف با قدرت مالکیت خصوصی بر ابزار تولید به نمایش می‌گذارند، و در این رابطه وظیفه دوگانه‌ای دارند. آنها با شرایط کار و سطح دستمزد را تعیین می‌کنند، یا اگر دولت این شرایط را تنظیم کند، بر اجرای این قوانین از طریق مکانیسم‌های اجرایی
 در حال حاضر، به من نمی‌توانید سوالی را پاسخ بدهید. این متن به یک زبان غیرشنیده می‌باشد و به اطلاعات موجود نیاز عملیاتی و ترجمه را انجام نمی‌دهد.
طبقه کارگر و دمکراسی

یوغ مالکیت و جایگزینی قدرت مالکیت با نظرت جمعی. اتحادیهای کارگری نه تنها تلاش می‌کنند که برای کارگران ارتقای دستیاره و بهبود شرایط کار را تضمین کنند، بلکه سعی دارند مواقف اجتماعی و سیاسی نوینی برای آن‌ها تبدیل بکنند. (۱) همانجا، ص. ۱۰ تاریخ تاکونی بهره‌وری و جنبش کارگری نشان داده است که مراحل اوی با همین‌جا نابغه بودن هنوز تحقق نیافته است. هر چند دستاوردهای مبارزات اتحادیه‌ای را هیچ‌گاه نمی‌توان اکثریت کرد و لیک ان می‌توان این حرکت را صرف‌اکنی حاصل برقراری دمکراسی دانست و نه آن که نتایج آن را در شکل‌گیری و رشد دمکراسی از نظر دور داشته.

طبقه کارگر از ابتدای شکل‌گیری شد در عین آن که به خاطر منافع طبقاتی خود مبارزه کرد. در کنار دیگر طبقات و اقشار جامعه و از جمله پورزوری برای ایجاد روابط دمکراتیک نیز جنگیده است. نایب فراموش کنیم که این کارگران بودند که به عنوان توده مدرم در سرنوشت حاکمیت اشرفیت فردیالی نقش بسزایی داشتند. پورزوری از ابتدای هر چند که با داشتن طرح تو حامل بودن مناسبات نوین و برقراری مناسبات نوین در ملی مناسبات کهنه زمینه نفع مناسبات کهنه را ایجاد کرد، ولی هیچ‌گاه طبقه‌ای نیست که با توده انسانی خود نتواند نظام کهنه را سرنوشت کند. این طبقه کارگر و دیگر اقشار جامعه کهنه بودند که با همیشگی به نشانه کهنه باعث فرو ریختن آن گردیدند. بنابراین اگر به طبقه کارگر نه در شکل کنونی‌اش بلکه در پروسه شکل‌گیری شناخت کنیم، این طبقه هم در شکل‌گیری دمکراسی شرکت داشته است و هم در رشد آن سهمی‌بوده است.

بنابراین در درجه اول آن‌گاه که دکتر نویمان دمکراسی را نجات دهد طبقه کارگر معرفی می‌کنید. بنابر این دمکراسی که در ابتدای کارگر بود، که بعداً توسط سرمایه‌داری کلیه دستاوردهای دمکراتیک و
توسعهی این حذف گردید و فقط بوسته‌ای از آنچه که براشان الاق گزاره‌ای مامانا بود تا راه آمد، چیزی که در حال حاضر به دمکراتی معروف گردیده است.
بعد از آن که بررسی سیستم‌های خود به کار گرفت و از جمله برخی کلیه شواهدی مطرح جدید در راهآمد بود که انسانی را به یک رابطه برداخت که انسانی را به یرگدن و حتی ویژه مهارت کارکردن و تبدیل کرد که در صنعتان، انسان‌ها کارگر صرفاً به‌عنوان یک تک که سرمایه تلقی می‌شود (انگلیسی، وضعیت طبقه کارگر افغانستان، ص 38) می‌گردد به بورژوازی یا به شیوه‌ی کردن خون کارگران به تروت‌های نجومی رسید و مگر این بورژوازی نیوک که با دزدیدن حاق این کارگران سرمایه‌خوره را تشکیل و باشکند گسترده‌ای داد و در واقع کارگران را مبجور به مبارزه‌ای رویاروی براز غرفت حق خود کردی در دنبای سرمایه‌های اکس دیگری را استحضار کنی، و بنهج این است که توانایی ضعیفی را زیر پای خود در می‌کند و معدودی اتفاقی، یعنی سرمایه‌داران پر از همه چیز چنگ می‌اندازند، در حالی که براز خیلی کمی گرفته، یعنی قوی، چه با فقط زندگی خسک و خالی می‌ماند. همه جا غارت متقابل تحت حمایت قانون، و همه این‌ها چنان یکسانه‌انه و چنان آشکار که آماده باز می‌اندازیت جامعه می‌کند، در این اینجا بجای برز و می‌کند، به هرسام می‌افتد. از آنجا که در این چنان اجتماعی، سرمایه‌های تمکین مستقدم و غیرمستقدم مواد غذایی و سوادی تولید، یعنی اسلالوی را که یا آن می‌چنگز در اختیار دارد، و روشن است که همه‌ی محیطه برخی نوشتاری، وضعیت سرمایه‌داری را می‌شود، هیچ‌کس به داد یا نه سرسی از او به درون یک گرداده سه‌میلیون پرتاب شده و حال باید از آنچه که می‌تواند راه خود را باز کند (همان‌جا، ص 44) و با یک کار نهایی کاری که می‌توانند به‌کنن این
طبقه کارگر و دموکراسی

است که متشکل شود. به‌طور جامعه بیزه و یادگیری معاصر که از فرهنگی جامعه فلسفی برآمده است، تضادهای طبقاتی در این میان بردنامه، بلوک طبقات جدید، شرایط تغییرات سیاسی و آشکار جدید مبارزه را

جبها پیشنهالی که است.» (مانیفست، ص 18)

بنابراین، اتحادیه کارگری به حاصل دموکراسی که در پروسه مبارزات طبقه کارگر علیه دموکراسی بوزوزایی به وجود آمده است. این می‌تواند طنزی تاریخی باشد که ما پیشرفت و موفقیت حزب اتحادیه‌ای را به دلیل مبارزات و سیاسی و یکپارچگی کارگران بلکه آن را شمع پیروزی دموکراسی و الیکم در حالی که این مبارزات کارگری است که بوزوزایی را مجبور به بذیرش برخی آزادی‌های دموکراتیک می‌کند و درست بسته به این رشد و وضع حالت و پیشرفتی آن، این آزادی‌ها نیز وسعت بیشتری می‌یابند. مارکس در برنر است تاریخی خود از نحوه شکل‌گیری اتحادیه‌ها، خیلی ساده و بدون هرگونه پیش‌آمدهای این شکل‌گیری را توضیح می‌دهد. مارکس در مقاله‌ای بناه اکتشش، حال و آینده اتحادیه‌های کارگری، ضمن توضیح کوتاهی در مورد روابط کار و سرمایه می‌نویسد اینجا اتحادیه‌های کارگری از تلاش خودانگیخته کارگران برای از بین بردن با حداکثر محدود کردن رقابت بین خودشان تشکیل شده‌اند. این در (عقد) قرارداد (معنای کارگران و سرمایه‌داران) به شرایطی دستیابند که آنها را حداکثر در وضعیت فراتر از بردهگان قرار دهد. (کتاب پ ромوش کارگری شماره 5، ص 135)

تاریخ جنگ بین المللی کارگری نشان می‌دهد که آنها که این جنگ رشد کرده است و نشانه‌های که در سطح ملی حزب کار کنونی بوزوزایی هر جنگ به اکثریت مجبور به قبول بعضاً آزادی‌ها در زمینه حزب طبقه کارگر گردیده و امیدپردازی را از اکثریت کرده است. این امیدپردازی تا زمانی امتناع نامی‌می‌نماید می‌شوند که طبقه کارگر حزب قدوم‌یابد خود را دارد. آنها
که این حرکت گذشده این امکانات به نوعی پس گرتفه شده‌اند. تا سه‌دهه بعد از جنگ جهانی دوم، طبقه کارگر چنین موقعیت مستحکمی را داشت و این انتظارات او را کسب کرد. ولی پس از آن این جنبش حرکت جدالی نداشت و نه تنا منابع و نه تنا امکانات جدیدی به دست نیاورد. بله این برخی از امکانات خود را نیز از دست داده است. نباید این دمکراسی بورژوازی نیست که به طبقه کارگر امتیازات می‌دهد. بلکه مبارزه طبقه کارگر است که آزادی دمکراتیک را به بورژوازی تحمیل می‌کند. زیرا لیبرالیسم بورژوازی مدت‌هایی که از توان افتاده و دمکراسی اش نیز تبدیل به شیوه حکومتی اش گردیده است.

در این مطلب تامل یکشتری بکنیم. بورژوازی در پروسه قدرت‌پایش عموماً لیبرالی عمل می‌کرد و بر دمکراسی تکیه بار داشت. به‌سپاری از اصول دمکراسی از جمله حق رأی، انتخابات پارلمانی و انتخابی بودن رهبران جامعه در تقابل با سیستم حکومتی فنولوژی طرح گردیده‌اند.

تشکیل احزاب، جداگانه دین از حکومت، تدوین قوانین و اجرای آنها و این آخر کالاً دستورالعمل بورژوازی است که در مقابل مقیاس به دو راه فنولوژی تحولی عظیم را در روابط افراد جامعه نشان می‌دهد. ولی پس از آن که بورژوازی قدرت حاکم را برای خود تهیه کرد، ولی راهکردن برخی از این مواد به تقویت ارتجاع بردادن، از جمله قدرت‌گیری کلیسا در جامعه. علاوه بر آن، دمکراسی با از دست وداع می‌توان کرده‌اند ترفیه‌های خود آرام به شیوه حکومتی صرف تبدیل گردید. حالا دیگر بورژوازی از پارلمان به جهت دفاع از حقوق «مردم» بلهکه در جهت قانون‌گذاری فقط برای خود استفاده می‌کنند.

اگر پارلمان حق این حقوق بورژوازی است که احیای می‌شود و یا تثبیت و گسترش می‌باشد. ارگان‌های اجرایی نیز از این کننده قوانین بورژوازی و در جهت آن هستند. هیچ قانونی در پارلمان طرح و
تصویب نمی‌شود مگر در جهت ممنوع سرمایه‌ها و پرداخت است. علیه منافع طبقه کارگر.

سیستم قضایی شامل قوانین عقلانه‌ای است. ولی بدترین باشد که این قوانین همگی برای حفظ و حراست سرمایه‌ها است و لین سیستم به حرکت در نمی‌آید مگر در جهت منافع سرمایه. این سیستم به صورت سازمانده‌ای شده است که افسار و طبقات محروم جرئت نزدیک شدن بدان را ندارند. لذا طرح صرف دمکراسی و تکیه بدان هیچ دردی را دوا نمی‌کند.

اولین سرکوب‌های جنبش کارگری به وسیله بورژوازی ثروت به قدرت رسیده از طریق پارلمان صورت گرفت که بسیاری از کارگران برای به وجود آمدن جان خود را از دست داد. بودند: "اتحادیه‌های کارگری در مراحل اخیر سرمایه‌داری غیرقانونی بودند. گروه‌های به جلوگیری از هر نوع تجمع کارگری به مظور تحقق اهداف اجتماعی مشخصه عمویی همه حکومت‌های سرمایه‌داری است. مثال بر جستا این امر فرانسه است. فرانسه با قانون لوشایر که در صهار هم زتون سال 1791، تنا در سال پس از انقلاب کبیر فرانسه، به تصویب رسید، هر نوع تجمع کارگری را ممنوع کرد و طبق مواد ۴۱۳ قانون جزایی هر نوع تصمیم گیری و نیز انتخاب رییس و منشی توسط تکله‌های کارگری ممنوع شد و ماموری حکومتی نیز اجایا نداشتند. شکایات تکله‌های کارگری را بپذیرند. این قانون ضد اتحادیه‌ای بیان دهنده آوریل سال 1873 این قانون شد. لوشایر در سخنرانی 1791 خود چنین گفتند: "می‌توان این منافع فرد و منافع حکومت مهم است. این کس اجایا ندارد حمایت شهرداران را به سمی جلب کند که با این منافع از تعارض قرار گیرد و از خدمت به حکومت به خاطر منافع جمع باز درد« (فرانسه‌ نویمان، صص ۱۲-۱۳)
۱۸۹۹ پیت که به "البیسه جوامع همگن" معروف است تجمع اتحادیه‌های کارگری محلی جدا از یکدیگر را ممنوع کرد. در بروکسل نیز همین روند عملی شد. قانون مدنی عمومی، توقیف کار در روزهای غیرتعیین‌رای ممنوع کرد و باید ترتیب استفاده از اعتیاداتی برای اصلاح ترین سلاح اتحادیه‌کارگری را به اثر کرد. "البیسه پروسی مربوط به کارگران معادن که در سال ۱۸۶۴ تصویب شده بود، تجمع کارگران معادن ذغال سنگ را ممنوع می‌کرد". این وضعیت در سایر کشورهای سرمایه‌داری نیز صادق بود. در انریش، قوانین جابجای سال ۱۸۴۳ هر نوع توافق بین کارگران و هر نوع تجمعی با هدف‌های اقتصادی را ممنوع می‌کرد. در ضمن قوانین جابجای سال ۱۸۵۲ با همین هدف به تصویب رسید. (کلیه نقل قول‌ها متأخر ذکر شده در بالا صص ۱۲۳.)

مبارزات کارگری در چنین فضاهای صورت می‌گرفت، یعنی کارگران کلیه قوانین برخاسته از دمکراتی بوروزایی را در مقابل خود داشتند. ولی این مبارزات آرام‌شانست، و این نه به خاطر آگاهی روش‌هایشان بلکه به خاطر مرگ و زندگی بوده. هم‌چنان که انگلیس در وضعیت طبقه کارگر انگلستان توضیح می‌دهد، بروکسل به جز دیگری جز دست‌هایش ندارد و آنچه را که دیروز در امروز می‌خورد و وابسته به هم تصادفات نیازهای زندگی در بایدلیت، خود ندارد، هر خیاران و هر دم صاحب کارش می‌تواند او را با نان کند. این پرورش در شرایط‌های بی‌پناهی و غیرالسلامیی ترین وضعیت قرار گرفته است که می‌توان تصور کرد... این مفعول بسیاره همه گونه ترکیبات ممکن شرایط است... به خود خود روشی است که خصوصاً در طور زندگی از نیک خود را با این شرایط تطبیق می‌دهد، از یکید به یکی سه در این گرداب غرق نشده و انسانیت خود را نجات دهد.
کارگر در لبه پرتابه قرار داشتند. با می باست میلادی می کردند و یا محکوم به مرگ بودند. کارگران به غلت قرار گرفتند در وضعیت مرگ و زندگی مبارزه را انتخاب کردند و آنقدر این راه ادامه دادند که سرانجام دولت های بوروزوازی را مجبور به پذیرش شکل های خود کردند. اولین پیروزی ها در انجمن صهیونیت گرفت. قوانین سال های 1824-25 احادیحهای کارگری را با وجود آن که با تبیضهای مختلف محدود می کرد، به رسما دست یافت. ایجاد اتحادیه کارگری برگرفت انتخاب مبارزات این دوره کارگران است. در فرانسه، مقاومت در برابر بوروزوازی شکل انقلابی به خود گرفت. هر چند اتحادیه ها به مرحله به وجود خود ادامه دادند ولی طبق قانون بوروزوازی متنوع بودند، نا سال 1848 که دورت موقت برامیده از انقلاب در 27 فوریه همان سال طی فرمایش حق تبیین یا برای کارگران آزاد اعلام کرد. ولی ارتقاء که به دو اتحادیه فرمایش حق منطقی که برای افراد ممکن بودند، نا سال های 24 به پای 9 نه تنها این حق را منطقی اعلام کرد بلکه اقدامات امنیتی و حشایقی را علیه کارگران به راه انداخت. نا تا بالاخره طی قانون 36 ماه م م 1864 آزادی شهر کارگری به رسما دست یافت. بعد از شکست کمون پاریس در 14 مارس 1871 اختیارات کارگری ممنوع اعلام گردید و این وضع میزان ادامه داشت تا 21 مارس 1874 که طی قانونی شکل های کارگری آزاد اعلام شد. ولی فقط بعد از 1970 است که کارگران نا حاکمی از قید و بند مقیاس دست و پاگیر تبیضهای محدود کننده رها شدند. ممکنیت اجتماعات در آلمن ولی اتنیشن تا
طالبان ۱۸۶۹ طول می‌کشید که کارگران آلمانی در ماه مه ۱۸۶۹ و کارگران آریشی در مارس ۱۸۷۰ تأسیس انجمن‌ها را به دست آورند. البته این آزادی تشکل فقط شامل کارگران صنعت‌های کشور و بیشتر کارگران هنوز چنان حاکم چنین پیشنهاد کردند. اوج خطرات اکتبری گرفت که بورژوئزی را به یک پاتش و داشت، این با یکی از سویی با سرکوب شدید حمایت های طبقه کارگر که گراشانی نشی طبیعه داشت، و سویی دیگر با واکنش امتبازی به طبقه کارگر همراه بود. بعد از دوران انقلابی سال‌های ۱۸۷۰ طبقه کارگر شروع به مشکل می‌شود در اتحادیه های خود کرد، به‌طوری که آن‌ها در آلمان در پایان سال ۱۸۷۷ انجمن‌های کارگری سوسیالیست وجود داشت. از این تعداد، ۲۵ اتحادیه‌های سوسیالیست‌های مرکزی بودند که برجام عضوی داشتند. اتحادیه‌های کارگری دموکراتیک تقیاً ۲۴ هزار عضو داشتند. بورژوئزی هنگام حاضر نبوده است اعتراض طبقه کارگر را به‌دیده. بورژوئزی خواهان طبقه کارگری است ساکت و گوش به فرمان او به محض مشاهده قدرت گیری طبقه کارگر و احساس خطر از جانب آن هم‌تانش را برای سرکوب آن به کار می‌برد. این عملکرد دمکراتیک بورژواپی است، نمونه‌های تاریخی فرانسه. بیمارک با قانون ۱۹ اکتبر ۱۸۷۸ که معروف به قانون ضد‌سوسیالیستی است، کلیه اتحادیه‌های کارگری سوسیالیستی را ممنوع اعلام کرد و لی به محض لغو این قانون کارگران و سیاست‌ها به اتحادیه‌ها پیوستند، به‌طوری که در ۱۸۷۸ کلیه این اتحادیه‌ها به یکی‌گیری پیوستند و توافقند در ۱۸۹۱ تعداد ۲۷۸۰۰۰ کارگر را سازماندهی کنند. در فرانسه، مهد انقلاب بورژوازی و دمکراتیک کارگران پس از سال‌ها مبارزه‌های انجام‌دهنده در ۱۲ مارس سال ۱۹۳۰ اجازه تأسیس اتحادیه‌ها به دست آورند. طبقه کارگر آلمان پس از سال‌ها مبارزه، همان‌گونه که در بالا اشاره شد، در اواخر قرن توانست اتحادیه‌های خود را سازماندهی کند، و
طبقه کارگر و دمکراسی

این در شرایطی بود که سرمایه‌داری توان مقابله با طبقه کارگر را نداشت. یعنی توانا قوا به نفع طبقه کارگر بود. ولی آنگاه که در اواخر قرن بیستم این سرمایه‌داری با دستیابی به یک اقتصاد فشرده و انحصاری توانست صنعت آلمان را در کارتل‌ها سازماندهی کند (در ۱۹۳۰ تقریباً ۵۰٪
صنعت آلمان در کارتل‌ها متمرکز بود) با اینکه صنعت متمرکز، بیشتر و
منشک به ماساژ آلیات، زمینه را برای سروکب کارگران آماده کرد. بیکارسازی‌ها شروع شد. به صورتی که در سال‌های ۱۹۳۰، ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ به ترتیب ۱۲۳۵، ۱۲۴۷ و ۱۲۵ درصد کارگران عضو اتحادیه‌های کارگری آزاد بیکار شدند. مثلاً در پایان سال ۳۲ تقریباً ۹۰٪ هم عضوی
اتحادیه بناها و تجاران بیکار بودند. این بیکارسازی و سیاست همچنان ادامه
پیدا کرد. اگر در زندگی سال ۱۹۲۹ تعداد ۲۸۵۰۰ نفر بیکار بودند، این
رقم در دسامبر سال ۱۹۳۲ به رقیم ۵۹۱۰۰ رسید. در دمکراسی
بوروزوی این همه انسان‌های بیکار به امان خدا رها شدند. مثلاً طبق
آمار‌ها موجود در همین سال ۳۲ یا ۳۳ درصد نفر کارگر
بیکار فقط ۳۸۰۰۰ نفر از کمک صندوق بیمه بیکاری استفاده کردند. این
بدان معنا می‌کند که دمکراسی در این شرایط فقط جنگ سرمایه‌داران را
گرفت و یا کارگران را. به عنوان نمونه در دوران بحران، دولت آلمان با
تصمیم قوانین مربوط به مالیات و یا کمک‌های مستقیم و یا خرد سهام با
قیمت‌های غریب، کارتل‌ها را باید کرد و از ورشکستگی نجات داد، و لیکن
کارگران را بردن هرگونه کمک و مساعدتی رها خواهد کرد.

اگر بدنی واقعا نگاهی داشت با بیفکنی متوسط شورش که بوروزوی
هرگز از سروکب طبقه کارگر فرودنگار نکرد است، هرگاه که توانست
سخت‌ترین مقررات را علیه این طبقه جاری نموده و نه تنها دموکراسی
بوروزوی شامل حال طبقه کارگر نشده است، بلکه همیان پارلیمان و
سیستم قضایی که دستورهای بوروزوی به و می‌خواست از آن طریق

حکومت قانون و برابری را برقرار کند، دقیقاً برای سرکوب و منع تجمع طبقه کارگر که برای ترمیم دستمزد خود بدان اعتیاد داشته، به کارگر فنه شد. این دمکراسی بورژوازی فقط در خدمت خود طبقه بورژوازی بود و نه طبقه کارگر.

یکی دیگر از نظریه‌پردازان دمکراسی کارل کاتونسکی از رهبران سوسیال دمکراسی آلمان است. کاتونسکی در نوشته معروف خود، دیکتبورژوئسیاکی به تشریح نظریات خود درباره دمکراسی برداخته است که در زمان خود موجب بحث‌های بسیاری شده است. در توضیح این مطلب به نکات بسیاری می‌پردازد که می‌تواند منشا بسیاری از نظریاتی باشد که پس از او توسط بسیاری از نظریه‌پردازان دمکراسی ابراز شده است.

او همچنین دیگر نظریه‌پردازان دمکراسی، دمکراسی را به ساخته و برداخته بورژوازی نه شوید حکومتی آن، بلکه امروز فراطبیعی و متعلق به همه می‌داند. «زیرا دمکراسی با تمامی توانتان های خوشی، تا زمانی که توانت شیوه تولید سرمایه‌داری را پشت سر نگه داشته و به تنها تیمی توادن تصمیم را که این شیوه تولید سرچشمه می‌گیرد» از میان بردازد. (همان ماهی، ص ص ۲۳۴، و در نهایت این بلکه آرادان جا پیش می‌رود که رابطه تیغاتگی بین سوسیالیسم و دمکراسی می‌بیند. دمکراسی نزد کاتونسکی به ابزار تحقیق سوسیالیسم تبدیل می‌شود، و حتی با تعریفی که از هدف سوسیالیسم می‌دهد («هدف از میان برداشتن هره گونه استعمار و ستمی است که به علت یک طبقه، یک حزب، یک جنبش، یک نژاد اعمال می‌شود» (به نقل از برنامه ارشدی) دیکتبورژوئسیاکی ص ۹) دمکراسی را به سیاست‌های برای از بین بردن استعمار فرد از فرد تبدیل می‌کند آنچه که گوید توافت میان دمکراسی و سوسیالیسم در این نیست که یکی وسیله و دیگری مقصود است. هر دو وسائط برای
طیفه کارگر و دمکراسی / 397

دستیابی به یک مقصود دنده. (همان مانع دنده) در واقع دمکراسی را جایگزین مبارزه آگاهانه طبقاتی می‌کند، و به سخن دیگر، حذف مبارزه طبقاتی و دیکتاتوری پورتغالی با هم صورت می‌گیرد.

کانوئنیو در تقابل با نظریه دیکتاتوری پورتغالی، که ابتدای توسط

مارکس مطرح شده است، به پردازش نظریه دمکراسی در چارچوب نفه نظرات چپ و صحیحتر سوسیال دمکراسی، می‌پردازد. مارکس به صورت واضحی دیکناته توری پورتغالی را دولت دوران کنار بین سرماهای دریي و کمونیسم قلمداد می‌کند و این دیدگاه معنی دیگری نمی‌دهد.

جهان که در تقابل با دوران پورتووای با شیوه حکومتی اش که نیز جز دمکراسی نبود، پورتغالی احتیاج به شیوه نوینی دارد تا بتواند بدان وسیله جامعه نوعی خود را پایه‌گذاری کند. بنابراین، نتیجه کانوئنیو برای این این که منظور مارکس از دیکناته توری پورتغالی دولت نیوگرده است تلاشی برای تحریف نظر مارکس است: مارکس با کاربرد این اصلاحات به شکل حکومتی بلکه وضعی را در نظر داشته که ضرورتاً می‌تواند در به مکانی به وجود آید که پورتغالی قدرت سیاسی را فتح کرده است. این که مارکس در این رابطه شکل حکومتی را در نظر نداشت، بهتر اینکه بوده زیرا که او بر این نظر بود که دوران انتقال در انگلستان و آمریکا می‌تواند از طریق مسالمات آمریکا به صورت دمکراتیک انجام گیرد! (همان مانع دنده) این بهتر است مارکس را به عنوان مارکس مهمی و کانوئنیو را به عنوان خوشش.

در این نوشته کانوئنیو سعی می‌کند به زعم خود با نقل قول‌های مصادیق اثبات کند که مارکس و انگلز طرفدار دمکراسی بوده‌اند، و به سخن دیگر آنان را در حد درک‌های هم‌ری 修改 خود باین بکشید. کانوئنیو با اشاره به نظر انگلز در مقدمه جنگ داخلی در فرانسه، می‌نویسد: بس کمونیاری پارس همان‌گونه که انگلز در مقدمه برم چاب
سوم این اثر مارکس نوشته است، دیکتاتوری پروتستانیا است، اما این
دیکتاتوری در عین حال همراه با از بین رفتن دموکراسی نیست، بلکه
پیامدها حق رأی عمومی، کمتر تیتر عملکرد خود را می‌باید. چهر
دولت با یاد زیر پوشش حق رأی عمومی قرار گیرد، «همان‌مان که مشترک
جایگاه کنیم که انگلیس خود چه می‌گوید. انگلیس در پرخوره با
برنامه حزب کارگران آلمان که تحت تأثیر لاسال‌ها و برای جلب نظر آنان
برای وحدت به بسیاری احترافات راست نمی‌تواند به داده و بود، نامه‌ای به بیل
می‌نویسد که در پیگیری برنامه‌گویان آمده است. برنامه‌گویان در آن زمان بحث
زیادی را از طریق که از رادیو می‌پخش و مارکس و انگلیس در مقابل آن واکنش نشان
دادند. مارکس و انگلیس به عنوان راهبرد حزب بیشتر نفوذی فکری و
برنامه‌ی اشتراپندی و رهبران واقعاً موجود و عملی حزب آن زمان کسان
دیگری از جمله کانادسکی بودند که می‌بایستی با زمینه‌های شکل‌گیری و
رشد این نظرات مبارزه می‌کردند که متاسفانه خود از همین قوام
بودند و تا زمانی که مارکس و انگلیس زنده بودند عموی ساکت بودند و
بعد از آن زمان حزب قدرتمند را به راه بود. زاویه کشاندن، که هن تنهای در
قابل طبقه کارگر استند بلکه حتمی در سال‌های انقلاب 1917 و 1918
اين طبقه را سرباز کرد.

انگلیس در این نامه می‌نویسد: پس از کمون پاریس که در ممفوم
متعارف یا یک گنج‌نداز، این گونه مطالب در باره دولت با یاد از برنامه کل
خذف می‌شود. آن‌ها سایر نقشه‌ها دانش‌می‌مانند دولت مردم را به رخ ما
می‌کشند. حال آن که مارکس در کتاب خود عملی پرورود و نیز در
مانیست کمونیستی مشخصاً اعلام کرد که با آغاز نظام سوسیالیستی در
جامعه، دولت به خودی خودی مضمن می‌گردد و بالاخره ناپایدار خواهد شد. از
آن‌جا که در دوران انقلاب، دولت در حکم مهاجر دست که در جریان
مبارزه برای سرباز و کنترل قهری دشمن به کار می‌رود، لذا سخن‌گفتن
بیان دیکانوئی پولندا را شکل حکومتی بوده است که توسط پولندا
انتخاب می‌شود و یا این که با یاد به حرف‌های کانوتکسی بسته‌ای که کانوتکسی در کتابش فقط جمله مارکس را در ارتباط با دیکتاتوری پولن‌تریا آورده و سعی کرده است اثبات کند که مارکس منظره مبین بر شکل حکومت نداشته است. در اینجا برای روحانی شدن اطلاع رجوی به کتاب «دند بردنامه گوتا سعی می‌کنی نظر روش‌شنر مارکس را منعکس نمایم. مارکس از نقد «دولت کنونی» مدرج در برنامه گوتا شروع می‌کند و در این ارتباط می‌نویسد: «در انجا این بردنامه پیش‌بینی می‌آید که در جامعه کمونیستی دولت شاهد چه تغییراتی خواهد بود؟ به سختی دیگر، کدام یک از فعالیت‌های اجتماعی به عهده دولت خواهد بود و آن را با فعالیت‌های دولتی فعلی قابل مقایسه خواهد ساخت؟» و به دنبال این پرسش است که می‌نویسد: «بین جامعه سرمایه‌داری و جامعه کمونیستی دوران گذار انقلابی اولیه به دومی قرار دارد. منطقی با این دوران، یک دوران گذار سیاسی نیز وجود دارد که دولت آن کیزی جن دیکتاتوری انقلابی پولن‌تریا نمی‌تواند باشد. این بردنامه‌نه به این دوران و نه به وضعیت جامعه کمونیستی آینده اشاره‌ای نمی‌کند. خواست‌های سیاسی این بردنامه حاوتی جنگی سوی اوراد دمکراتیک شناخته شده کهنه‌ای چون حق آن همگانی، انتخابات مستقیم، حقوق عمومی و اشتراپی نیست که در واقع همان طنین مجدد خواست‌های جنبه حزب مردم و انجمن صلح و آزادی بوزراها است.» (نقد بردنامه گوتا، ص ص 323-324) تاکید از من این مارکس در اینجا در واقع حواش آقای کانوتکسی نیز می‌دهد و روش می‌کند که چسبیدن به اوراد کهن‌های مبین بر این که اما این دیکتاتوری در عین حال هرچه با از بین رفتن دمکراتیک نیست، بلکه براساس حق رأی عمومی گسترده‌ترین عملکرد بخشید را می‌پاید. به‌طور دلخواه زیر پوشش حق رأی عمومی قرار گیرد. ظرف‌داری از سرمایه‌داری و مانند در چراغ‌یورش وزانی است و نه حرکت در جهت سوسیالیسم
و کمونیسم. کائوتسفری با نقل قول مارکس در جنگ داخلی در فرانسه می‌خواهد دمکراسی طلبی خود را توجه کند و لیکو او فراموش کند که اولاً اساس حکومت کمونیستی آزاد کردن انسان‌ها از کلیه قبود جامعه طبقاتی است و در چنین جامعه‌ای حق مالکیت از سرمایه‌دار گرفته نمی‌شود که به طبقه دیگری و از آن جمله طبقه کارگر داده شود. این یک جایگاه احصافه و خرده بورژوایی است. این هدف کمونیسم و مارکس به عنوان تدوین کننده علمی آن نمی‌توانسته باشد. با نقلی حقوق جامعه طبقاتی حقی بایستی نمی‌ماند که تقسیم شود، که در نتیجه به دولتی برای تقسیم این حقوق احتمال باشد. مارکس می‌گفت که «بنا بر تفاوت‌های طبقاتی، تمامی نابرابری‌های اجتماعی و سیاسی ناشی از آنها نیز به خودی خود از جامعه رخت بر خواهند بست.» (همان متأخیر، ص 24) بنابراین انجا اصلاً بحث بر سر این نیست که نه دمکراسی آقای کائوتسفری بلکه آزادی‌های دمکراتیک حفظ شود. حرف مارکس بر سر مسائلی به برونگر از این هاست، که به قول مثل قادیمی چو صد آدم نود هم پیش ماست. اینجا بحث بر سر حذف کلیه نابرابری‌های جامعه طبقاتی است و اگر این حرف را بهفهیم قاعدتاً کلیه رسانی‌های جامعه‌ای جوامع تاکنونی بشری به نتها حفظ خواهد شد که گسترده خواهد بافت و قاعدتاً بیچرگی دوره پیشرفت کمونیسم را هم خواهد بافت.

کائوتسفری به عنوان یک سوسیال‌دموکرات ناب آن چنان وابسته به دمکراسی است و آن‌گاهان مجدد به امرز وزارتی است که هر بیدادهای را فقط در ارتباط با این معجوب (دمکراسی) می‌سنجد و با آن محکم می‌زند. اما تا بدان جایی که روکه که دلیل انقلاب را به ضرورت حذف آن بلهکه بوده دمکراسی و وجود استبداد می‌داند. انتقال دیگر در نزد کائوتسفری نه به عنوان حاصل رشد نیروهای مولده و به تنافس رسیدن مناسبات تولید اجتماعی و مناسبات اجتماعی تولید بلهکه حاصل
نبود دمکراسی فهمیده می‌شود: «انقلابات بوروزواگی در کشورهایی رخ دادند که در آن‌ها استبدادی وجود داشت که با نخبه بر اثر چاپ مردم هر نوع جنبش آزادی طلبانه را سرکوب می‌کرد. در کشورهایی که آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات، آزادی تنشکلات و حق رأی انتخابات و نمایندگان واقعی خلق وجود نداشتند. در این جوامع می‌باشد علیه حکومت‌ها به طور ضروری در هر یک از جنبه‌های داخلی نمایان شد. اما امروز پروندازی می‌تواند با ایستادگی در اروپای غربی به قدرت سیاسی دست یابد، زیرا در این کشورها دمکراسی، هر چند نه دمکراسی ناب، به هر حال انتخاب است تا حزب عمیق رشته بودن‌د. در این کشورهای ارتش نیز دیگر همچون گذشته از تهدید مردم جدای نیست. باید منتظر ماند و دید تا تحت چنین شرایطی، در آنجا که پروندازی اکثریت خلق را تماشای می‌دهد، فتح قدرت سیاسی توسط پروندازی چگونه خواهد بود. در این حال نیاز به این فرض نیست که در اروپای غربی روند ادامه این ساختار بیشتر فرانسه‌گرداری یک میان‌می‌گردد.» (همان‌جا، ص 32)

کاتونسکی به عنوان یک سوسیال دمکرات فاعداً از توده‌ها تحت حاکمیت نگران است و در عین حال آن چنان شفافیت دمکراسی است که با اختصاص امتیازات خطری از جنب تهدید شده‌ا ی به دامان بوروزواگی و دمکراسی این نگاه می‌برد، از در واقع انقلاب نمی‌خواهد. نهایت خواص اتوبولاتیون اتوبولاتیون آرام در پنهان دمکراسی است و باید خاطر از انقلاب غولی می‌سازد که خود نیز از آن به حفظت در انتخاب و دریگان را نیز از آن برحد می‌دارد. از انقلاب را برای با جنبش داخلی و دیکتاتوری می‌دانند و این که دیکتاتوری فشار زیستی را برای دیکتاتوری شمشیر هم‌مرحلان می‌سازد و برای چنین می‌باید بتوان به مرحله‌گیری می‌کند که «تحت دیکتاتوری پروندازی چیز دیگری را نوعی نزین به فهمید مگر حاکمیت پروندازی بر پایه دمکراسی.» (همان‌جا، ص 32)
درک مارکس و انگلس از دمکراسی نه‌ها حاکمیت بوروزوازی بود و یا به سخن دیگر حاکمیت طبقاتی در جامعه مدرن به شکل عام، چرا که مانند در مانیفست آنها که می‌خواهند از حاکمیت طبقاتی کارگر در شکل طبقاتی اش حرف بزنند دقیقاً و به صورت از اصطلاح دمکراسی استفاده می‌کنند. بنابراین به سخن دیگر از حاکمیت طبقاتی حاکمیت بوروزوازی دمکراسی حرف می‌زنند. بدین ترتیب فوسل مانیفست نویسی کنیم. در حالی که نخستین کام در انقلاب کارگری ارتباط پروندهای با طبقه حاکمیت و به کف آوردن دمکراسی است. پروندهای از حاکمیت سیاسی اش برای آن استفاده خواهد کرد که تمامی سرمایه‌ای را گام به گام از چنگ بوروزوازی نیروهای مулود را متشکل شده همچون طبقه حاکم متصرف کند و کلیت نیروهای مولود را حسی و سریع تر افزایش دهد در اینجا مارکس و انگلس شباهت و روش‌هایی نام برند و سبب ادامه می‌دهند که «وقتی که در جریان تکامل، تفاوت‌های طبقاتی از میان رفته و تولید در دست انفراد متشکل متمرکز شده باشد، قدرت عمومی هم خصوصیت سیاسی اش را از می‌دهد. قدرت سیاسی در معنای حقيقی عبارت است از قدرت سازمانی که یک طبقه برای سرکوب طبقه دیگر، هنگامی که پروندهای در پیکار عليه بوروزوازی خود را ضرورت‌آتا به مثابه طبقه متحد می‌کنند از طریق یک انقلاب، خود را به طبقه حاکم تبدیل می‌کند و به عنوان طبقه حاکم مناسبت توپلیدی را به زور برای جنایت این مناسبات توپلیدی، شرایط و حوزه‌های تفاوت‌های طبقاتی، شرایط بقای طبقات به طور کلی و بدن سان حاکمیت خود را به عنوان یک طبقه از میان برده می‌دارد. (مانیفست کمونیسم، ص 34 و 45) از این نظر، کاپیتانسی حق دارد که ناگفته مارکس از دمکراسی حرف زده است، ولی نه به آن منظری که کاپیتانسی دارد. زیرا مارکس اصولاً از تمرکز
قدرت و قدرت سازمان یافته صحبت می‌کند و این قدرت را در خدمت تملک مالکیت ایثار تولید می‌دانند و حتی آن‌ها که این امر را برای طبقه کارگر نیز مطرح می‌کنند، این قدرت متمرکز را دمکراتی می‌بینند. اگر این دمکراتی می‌توانست به‌عنوان یک کار بهره‌برداری، حق با کانوئالکیک بود، ضمن آن که مارکس همان کاربرد را هم بلافاصله مشروط بودن می‌کند که در جهت نفو خود به‌کار برده شود.

بنابراین در اینجا آن گونه‌ای که کانوئالکیک مطرح کرد است، دمکراتی مطرح‌های از جنگ مارکس نمی‌توانسته است به معنای تأیید و تأکید بر وجود یک سیستم درست برای طبقه کارگر باشد، بلکه فقط می‌توان این را فهمید که منظور مارکس این بوده است که بی‌گونه طبقه برای این برد نمایه سرمایه‌داری بالای این سیستم را تصریح کند و با اعمال فاخر متمرکز طبقاتی که فقط می‌تواند از طریق قدرت سازمان‌یافته (سازمان‌های کارگری) اعمال شود کلیت آثار طبقاتی که منظور مارکس این برد و ضمانتاً در جهت نفو خود نیز حرکت کند. بنابراین این، در درجه اول با پیشین روش باشد که اولاً منظور از دمکراتی قدرت متمرکز طبقاتی است که در حال حاضر در دست سرمایه‌داری است و شیوه حکومتی ایست و به چیز دیگر. و در عین حال با توجه به وضعیت موجود سرمایه‌داری نمی‌توان صرفاً با شرکت در این سیستم یک به کار بردن شیوه‌های آن به مصارف رفت و آن را به عنوان یک حکم جهانی، کمک به ایجاد تلفی کرد، ضمن آن که این شیوه‌ها مُدّه‌های است از‌جمله احزاب سوسیال دمکراتی به کار برده است و در عمل سرتونی خود را نشان داده است و ادامه آن روش‌ها فقط می‌تواند به‌دست این حرکت را نشان دهد. قصد این نوشته نیز نشان دادن این موضوع است که در تاریخ جنبش کارگری همواره این روشن‌ها از جانب رفرم‌های و سوسیال دمکراتی به جنبش کارگری تحمیل شده است و طبقه کارگر را در لابیرینتی از کوشاش و مبارزه قرار داده است که نتیجه آن
طرفه کارگر و دمکراتی / ۴۰۵

صرف نیروی زیاد و نتیجه بسیار ناجی بهبود است. در اینجا به گفته‌ای از انگلیسی پیام‌خوانی که به اینکه دقت نظر مارکس را ندارد، ولی همچنان این نظر را روشی می‌کند که انگلیس هم از دمکراتی جز فیروزه حکومتی همیشه همیشه است، اگر این توضیح کلیه نمونه‌ها را راضی می‌کند، نیاز به توازن بر سر دمکراتی به توافق رسیده با این توضیح که بحث دیتانتوری پولناریا آن گونه که مارکس و انگلیس مطرح کرده‌اند هنوز باز است. (با وجود این، در انگلستان آگاهی هرگز به اندیشه امروز که احزاب قبیل محکوم به زوال شده‌اند و شعارهای قبیلی به معنی گشت و سالان جهانشم قبیلی تأثیرات خود را از دست داده‌اند اشاعه نیافته است. مردان خرده‌مند تمام طبقات شروع به درک این مطلب کرده‌اند که راه جدیدی باید طی شود و این راه فقط می‌تواند در جهت دمکراتی باشد. البته در انگلستان که طبقه‌کارگر صنعتی و کشاورزی اکثریت عظیم خلق را تشکیل می‌دهد دمکراتی جز حکومت طبقه کارگر نیست. (نقل از نوشته «یک حزب کارگری» در جزوه اتحادیه‌های کارگری، ص ۱۳)

هرگاه و در هر کجا کارگران حکنی را شروع کردن، بورژوازی با همه دمکرات خواندن خود به حرکت زمانی که در دوره‌ای از همان ابتدای توسل به همان دمکراتی خاموش کند. بنابراین، برای طرفداران دمکراتی بایستی بیشتر روشن شود که این دمکراتی طلایی آنها فقط در خدمت به سرمایه‌دار است و نه طبقه کارگر. اگر سناهی هستند که با دل باشند به دمکراتی بوزرسی می‌خواهند جزیی برای طبقه کارگر گداشته کنند این را حساب خود و نقطه نظرات راست خود بگذارند و نه سوسیالیسم و طبقه کارگر.

یکی دیگر از این نمونه‌ها جنین کارگری سودند است. کارگران سودند در دو دهه آخر فری ۱۹ شروع به مشکل شدن کردن در طبعاً این کارگران
اصناف بودنده اولین اتحادیه‌ها را ساختنند. در سوئد نیز کارگران چون دیگر کشورهای سرمایه‌داری خود و خمیر شدند تا سرمایه‌های شکل گرفت، در کتاب جنیش کارگری، سودمن نوشته: Henry Kjelloard

فرماندار استکهلم در گزارش اداری خود می‌نویسد و ضعیت اقتصادی کارگران کارخانه‌ای در مجموع چنین است که معاش خود و خانواده‌شان در یک آنده نودیک نیز قابل اطمینان نیست، آن‌ها چنین که مصطلح است

دست به دهان زندگی می‌کنند، و بدين خاطر مهاجرت‌های دانش صورت می‌گیرد. (ص ۱۸) و ما سوئد را مورد بررسی قرار می‌دهیم، به از این زاویه که جون دیگر کشورهای سرمایه‌داری، سرمایه‌ای از قبل به قرار و فاقد کشی‌دهد شدن کارگران شکل گرفت و هنگام این زاویه که در مقابل با این وضعیت غیراپسندی جنیش کارگری در این کشور شکل گرفته است، یک

کامل‌العاده بوده است که صنعتی حرفکی شکل گیرد یک بلكه از این زاویه که وسیع‌اً سیاسی بوده و تحت بیشترین تأثیر از جریانات سیاسی قرار گرفته است.

اولین اتحادیه کارگری مدرن در بین کارگران صنعتی در واقع در سال ۱۸۸۴ در بین کارگران راه‌آهن شهر مالمو شکل گرفت. ولی اولین اتحادیه را کارگران جای خانه و پست هم‌رمان در سال ۱۸۶۴ تشکیل دادند. اتحادیه سراسری کارگران سوئد معروف به LO در سال ۱۸۹۸ تشکیل شد که می‌توان گفت اکثریت کارگران عضو اتحادیه‌های سوئد را در بر می‌گرفت (پیش‌تر از ۹۸٪ از کارگران سازمان‌دهی شده در اتحادیه‌ها در سوئد عضو LO نیز هستند، چرا که در حدود ۱۰۰۰۰۰ نفر کارمند دوبلت نیز عضو LO هستند با توجه به اینکه جمعیت سوئد در حدود ۷ میلیون نفر است.

می‌توان گفت که LO که بر سرای عضویت آزاد اعضا بینش شده است. (Henry Kjelloard-Arbetar i severige)
طیفه کارگر و دموکراسی / ۴۰۷

سرمایه‌داری نیز در تقابل با جنبش کارگری مشکل‌گردید و اتخاذی
کارفرمانیان را در سال ۱۹۰۲ تشکیل داد، با این هدف که «یکبار برای
همیشه مضربه کاری و تعیین کننده به جنبش رشد بناده اتخاذی گرای
کارگران وارد کنند.» قصد آن بود که قدرت تصفیه کردن گیرش اضیاء
کارفرمانیان بدانند باز گردانه شود.

حمله به جنبش اتخاذی گرایی از همان سال ۱۹۰۸ که اتخاذی‌ها به
صورت آشکار شروع به محافظت و درگیر شدند با کارفرمانها کردن آغاز
شد. از معروف‌ترین اعتصابات این سال اعتصاب کارگران بندر است. در
این‌ها کارفرمانیان، اعتصاب شکننده‌ها را که بعضاً خارجی نیز بودند به میدان
آورند. در همین اعتصاب بود که به‌طور کلی به پاریس، باری اوگلیسی
در بند بند شهر مالمو بر پا شد، که باعث مجموعه Amolthea
اعتصاب شکننده و زخمی شدند تعدادی از آنها شد. جنبش عمومی و
وسیع غرفه‌ها در دفاع از این کارگران که معروف به میدان آنتیخا شده
بودند، شکل گرفت. این کارگران عموماً محکوم به مرگ شده بودند که
بعداً محکومیت‌ها به زندان ابد تقلیل یافته و در سال ۱۹۱۷ مورد عفو
قرار گرفتند.

حملات کارفرمانیان در ۱۹۰۹ ادامه یافت و کارگران نیز خشونت را با
Organ Industria به روشی خشونت پاسخ دادند. اتخاذی‌ها کارفرمانیان
گفته که قصدش گلوگیری از بی‌پایدش یک «موزیلی سوسپایستی در جبهه
کار» است.

در تابستان همان سال، اتخاذی‌ها کارفرمانیان تصمیم گرفتند که یک سری
از مشکلات چکا چا به سخن‌های درگیری‌هاي انتدابی‌ها با پاول‌ها و
در یک هم‌هانگی جل کن و این که در صورت عدم حل این درگیری‌ها به
مورون بسته شدن کارکنان‌ها به‌روی کارگران که شمار ۱۶۰۰۰۰
نفر می‌شنوند، انجام گیرد. LO در مقابل این تصمیم از روز ۴ اوت اعلام
می‌شود.
Ragnar Casparsson

Kaarlejokari

Akarpslagen

Heny kjelloard/Arbetar

rorelse i Sverige)
طبقه کارگر و دمکراسی / ۴۰۹

می دهد.

در پروسه مبارزه کارگران سودن، جز در مورد کارگران بندگی شهر مالمو، که عموماً نظر بر این است که کارفرما این برای خریداری خود برمی را در بین جمعیت منفی دارد، این مبارزات با آرامش همراه بوده است.تا چجی گرا هنری خشونت که در بالا نقل قولی از او آورده شد از این مبارزات در موردی به عنوان "انقلاب دست به سینه" نام می‌برد. ولی همین مبارزات هم مورد سرکوب دمکراسی بوزروازی قرار می‌گیرد، یعنی بوزروازی حق قانون خود را که به کارگران حق اعتراض داده رعایت نمی‌کند. سرمایه‌داری قبیل از هر کس دیگر خود قوانین این را زیر گذاشته است و خواهد گذاشت. این قوانین تا زمینه برای ای و معنی خواهد پر که کارگران را در زنگیر نگاه دارند در غیر این صورت هیچ از چه خواهد نخواهد داشت و با یاد به دور انداخته شود.

کارگران انگلیسی نیز که در جریان انقلاب دمکراسی خواهی به صورت فعال شرکت کرده بودند، همچنان که تاکنون تاریخ نشان داده است، به عنوان گوشتن دم توپ توسط قدرتمندان به کارگرفته شدند. برای‌های با بوزروازی محافظت کار تا آنجا که توانست در دانش فنی‌پیش و تحت محافزه شاهان انگلیس زندگی و رشد کرد و آغاز که بسیار قدیمی‌تر شد و احتیاج به چنین حمایت‌هایی نداشت به نفع فنون‌ها و بادشاه برخاست و در این رابطه کلیه طبقات و افشار تحت حکم‌داده را به دسترس فنی‌پیش تحت بندرین فشارها بودند با شعارهای برابر، برادری، آزادی به میزان آورده ولی به محض آن که انقلاب بالا گرفت و توده‌ها، که با شرکت و فدائی جان خود انقلاب را به پیروزی رسیده بودند، خواهان حقی شدند، این بوزروازی به دامان ارتجاع نهاد برده. مثالاً در حالی که جنگ رادیکال انقلاب (که همین پیش‌روان شهروندی، کارگران و دهقانان و بخشی از بوزروازی کوچک بودند) خواهان سرکوب
نظام حاکم و محاکمه بازداشت بودند، جناح محافظه کار بورژوئیزی رتوش می‌جوشد.
در حال کنار آمدن با شاه بود. ولی بالاخره در مقابل جناح نت‌در که به جنگ با شاه وارد شده بود کوتاه آمد، هرچند بازداشت‌های بعد از جنگ و دستگیری شاه انقلاب را تهیه‌کرده است و دستور انحلال ارتش را داد. ولی پی چیزی که بعد از پنج سال جنگ‌بندی مذاکره می‌کردنده هیچ چیز تصمیمشان نشده است، در حزبی به نام مشاوت طلبان به رهبری جان لیلی‌رون مشابه شده و خواهان بورژوئی انتخابات عمومی، براندایختن حکومت پادشاهی و پس دادن زمین‌های محفور به دهقانان شدند.»
(تاریخ مختصر جهان، ج2، ص108)

وضع کارگران و صنعتگران شهری بعد از انقلاب هم خوب نشد و همچنان در فقر و فاقدک به سر می‌بردند. آن‌ها یا در جبهه‌های جنگ کشته شدند و یا بعد از آن که انقلاب را تاریخ شده دیدند، شورش کردن و توسط سردار انقلاب (کرامول) سلخی شدند ولی به محض آن که پادشاه در همه‌دکی با بخشی از بورژواژی از زندان گریخت و با کمک ارتجاع اسکاتلند علیه انقلاب اعلام جنگ کرد، باز هم این اتفاق‌های کارگر و بی‌چیز شهروند که به جبهه‌های جنگ اعزام شدند تا از دمکراتی بورژواژی محافظت کنند. زمانی که کرامول در سال 1658 درگذشت، بورژواژی که از موج جدید انقلاب و شرکت و سیاست مند این مرد نخست چارلز اول (1625-1660) و سپس جیمز دوم (1660-1685) را به سلطنت برگزید و حکومت پادشاهی را مجدداً برقرار کرد.

طرز تفکر بورژواژی انگلیس نسبت به طبقه کارگر می‌توان از نظرات استوارت میل استخراج کرد. بورژواژی که از آن‌ها این طبقه در به فقرت رسیدن خود استفاده بسیار کرده است، راجع به آن جنگ ارتجاعی حرف می‌زنند که برده‌داران راجع به برده‌داران خود می‌زنند. بنابراین، با توجه به وحشت‌شناسان از قدرت و تماشای و احساسات این طبقه آنها
طبقه کارگر و دموکراسی

نسبت به طبقات بالا ی جامعه می‌باشیم، نه تنها در مقابل آنها قرار گیرند بلکه از همان ابتدا سرکوبی شان کنند، که همین کار را نیز کردن. استوارت می‌گوید این نمی‌تواند تغییر در برخی از کشورهای دوره‌بندی منجر به وقوع این خرد در برخی از آنها از کارگران چهاره به دوگانی را تصویر می‌کند. بلکه بیشتر می‌روند و بدانند نقش ایزاز جانداری از دهه ابزاری که برای استفاده بهتر یا از آن نگه‌داری کرد. در این تغییر، ما با انسان‌هایی، که حق تفاوت مشترک و انتخاب و آزادی دارند، روبه‌رویم. بلکه فقط با موجوداتی رو به رویم که حاکم حق حیات دارند. این که چگونه است که در گسترش خود دموکراسی نامی‌دهد می‌شد. آیا برای این سیستم موجود تحت نام دموکراسی جدید بیشتر از این است؟ آیا فرق بین استوارت می‌دانم با می‌های جدید فقط در این نیست که کدامیکها صادقانه‌تر و رکر در حرف‌شان را می‌زند؟ شرایط زندگی بین‌یابان در تمامی مواردی که به همکاریان مربوط می‌شود، باید برای آن تنظیم شود، نه این که تنظیم آن بر عهده‌ها خود آنان باشد. نیابید از آن برای راه‌نکش خانه کرده که برای خود فکر کنند و نیز نباید اجازه داد که خواست و انتظارات آنان در تعیین سرنوشت‌شان نقش مؤثری داشته باشند. این وظیفه طبقات بالای جامعه است که به جای آنان بپیداشد و مستلزم اوضاع آنان برهم‌بوده گریزند، همان طور که فرم‌آورد و افزایش مستلزم وضع سربازان خود را بر عهده می‌گیرند. این است که طبقات بالای جامعه به‌این سیستم، با برده‌بودن جوگرایی از بازگی و جوگرایی را برای انجام نقش آبادی هم‌بند، و تمامی سعمی آنان پای دیگر نمی‌تواند. بیشتران در جهت انجام اینکا به آنان باشد، وا در این حال که نسبت به قوانین که برای آنها تجویز می‌شود فرم‌آوردی را دارد و غیرفعال نشان می‌دهند، از تمامی امور دیگر نیز خود را کتار کرده و در سایه حیاتی‌اند خود، با بی قید و آریمه آرام گیرند. بنابر این نظریه، رابطه بین نقیب و غنی ینا
نها کمی آمرنهاه و بیشتر محبیت آمیز، اخلاقي و عاطفی باشد. این رابطه بايد از یک سو قيمومن مهرآميز و از سوی دیگر، تعیین احترام آميز و حق شناسانه باشد. » (ای. ک. هاينت، ادیانولوژی های اقتصادی، به نقل از کتاب پژوهش کارگری، ج ۱، صص ۱۷ و ۱۸).

ولی کارگران به فرمان استوارت میل و شرکا بلکه تحت تأثیر شرایط موجود و نیاز موجود طبقات شان به مبارزه عليه نظام موجود برخاستند و تشكلات خود را ایجاد کردند. هر چند این تشكلات در نهایت جزو نظام موجود بودند، یعنی توسط سیستم جذب و مطالب آن گردیدند، ولی در زمان تشكیل جنبه مبارزه‌جویی داشت.

البته نمی‌توان تعيين کرد که اولین تشکیلات کارگری چه وقت و در کجا شکل گرفته است، ولی از یک سند دولتی می‌توان پی برده که در اوایل قرن ۱۸ کارگران به چنین غافلگیری مشغول بوده‌اند. در سند ماذکور که مربوط به سال ۱۷۱۸ می‌شود چنین آمده است: «کارگران ناجاها هونشیر بدون در نظر گرفتن قانون، باشگاهی ایجاد کرده‌اند. همچنین عدة دیگری از کارگران با فنلی نقاط مختلف کشور کلوب‌هایی تشكیل داده و به خود اجازه می‌دهند دور یکدیگر جمع شده و مانند تشکیلات مرتبی نامه نوشته، شهر کنند، تصمیم بگیرند و دستور دهند... تعداد کارگران کارفرما را تعیین کنند. قیمته کالاها را معین و طرز ساختن و مواد اولیه مورد احتیاط را نشان دهند. به موجب این بیانات به آنها اختصار می‌شود که قانون ۱۵۴۹ شامل آنها شده و در صورت ادامه این حرکات به موجب همان قانون تحت تعقیب قرار خواهند گرفت.» (تاریخ پیشانی و تکامل سنگدکاری، به نقل از کتاب پژوهش کارگری، ج ۱، ص ۱۹)

در بررسی جنبش کارگری انگلیس به چند دوره اوج و سپس نزول برخورد می‌کنیم که عموماً تحت تأثیر رشد اقتصادی و متمرکز شدن کارگران این مبارزات رشد کرده و منجر به مشکل شدن کارگران گردیده
طبقه کارگر و دمکراسی

است. ولی سپس این رشد، طبقه سرمایه‌دار را و از این طریق حکومت سرمایه‌داری را که اکنون تحت نام دمکراسی باید شناخته و وحشت می‌انداخته و به زودی شروع به سرکوب آن می‌کردند تا جایی که چنان ضعیف می‌شود که دیگر خطری برای سیستم نمی‌توانست داشته باشد.

اگر، چنان که قبل اشاره شده، اولین کوشش‌های طبقه کارگر را برای مشکل شدن در سال‌های ۱۷۱۸ بدانیم می‌باشیم شروع این مبارزات به خیلی سال‌ها قبل برگردید. با توجه به قانون ۱۷۴۹ مورد اشاره در نقل قول دولت آرورده شده در بالا می‌توان یپ برده که این مبارزات، این هم به صورت مشکل به سال‌های خیلی قبل تر از این برنگردید. بنابر این، اصولاً این خلف است که مبارزات طبقه کارگر را بر مبنای سال‌ها تاریخ‌نگاری کنیم. این مبارزات هیچ‌گاه در محیط‌بندی و بی‌بدون سرکوب صورت نگرفته است. بنابر این، این است که شکل‌های مبارزه را در نزد طبقه می‌توانیم تشخیص دهیم، در حقیقت نمی‌توانیم از نظر زمانی این اشکال را از هم جدا کنیم، به ویژه در دوره‌های اولیه مبارزه طبقه، و لی هم‌واره هم‌واره این مبارزات سرکوب بوروزوی از طریق دمکراسی حاکم بوده است. چه آن زمان که مانند ها خرد می‌شند با تصویب قانون سال ۱۷۴۹ و چه آن زمان که کارگران مشکل می‌شوند با تصویب قانون ۱۷۴۹ و ۱۷۶۹ به استقبال این مبارزات می‌زنند. مقابله سرمایه‌داری با این مبارزات هم هم‌واره پیکان نبوده است بلکه به مروار تغییر کرده است. و به هر حال آن جنبه سرکوب آشکار را از دست داده است، و این حاصل چند دهه مبارزه طبقه است. اگر قانون سال ۱۷۹۹ مجازات مرگ را برای کارگران پیش‌بینی می‌کرد، قانون ۱۹۲۰ اختراع ویژه در شرایط را در اختیار دولت می‌گذاشت. به Emergency Powers Art اضطراری کارگری این قانون در ۱۹۲۵ در جریان اعتصاب عمومی کارگران انگلیس (سال ۱۹۴۶) دوباره مطرح گردید. دولت نیز به سهم خود کارهای هدفمندی را
the Organisation for the Maintenance of Supplies (OMS) 

Emergency Powers Act

Problem i modern historia England-Torbjan Kjolstad

کتاب
طبيعة كارگر و دمکراسی

رشته‌ها در آن متحد شده و ضمن به دست گرفتن امور تولید، اقتصاد
نوینی را سازماندهی کنند. ولی همین اتحادیه‌ها در زمان حاضر به زانه‌
سیستم دمکراسی بروز و نیاز به تبدیل می‌شود، زانه‌ها نه از این نظر که در
آن زمان انظار بی‌خودی کردن طرح‌های سوسیالیستی از آنها می‌رفت، و حالا
نیز رود، بلکه از این نظر که این اتحادیه‌ها با تشکیل احزاب و یا با گردان
نهادن به برنامه‌ها و ایجادهای بعضی احزاب در حكومتی شرکت کرده‌اند
که سازماندهی سیستم سرمایه ایست، و به صورت غیرمستقیم کارگران را
تبدیل به حامیان مستقیم این گونه حکومت‌ها کرده است. و این چیزی
است که اکنون در انگلستان، سوئد و آلمان و... در جریان است. حزب
کارگر انگلیسی نه صدرصد بلکه عمداً بر مبنای رأی کارگران از طریق
اتحادیه‌ها و یا پشتیبانی آنها به نیابت از سرمایه‌داران حکومتی می‌کند.

نیاز این، سرمایه‌داری تها به سرکوب نقش‌بندی کرده بلکه به جذب
اتحادیه‌ها در سیستم خوده هم پرداخته است که بر منتیادگی
دمکراسی یا سازماندهی می‌شود. گاهی می‌بارند این اتحادیه‌ها مصداق زمان
سر و صدا بیزای برای هیچ خصوصی را
پیدا می‌کند، و از جمله این مبارزات، اعتقاد عمومی سال
۱۹۴۶ است. هر چند تاریخ انگلیسی
Charles Loch Mowat

⇒ غم انگیز قرن بیستم» نامیده است که اثر عمیقی بر خاطرات او گذاشته.
ولی این تأثیرات منفی در یک چنین انداز طولانیتر اقتصادی-اجتماعی،
خیلی کوچک بود. شرایطی که به اعتقاد عمومی در
۱۹۴۷ ختم گردید
از بعد از جنگ جهانی اول در ۱۹۲۰ شروع گردید. سقوط اقتصادی که در
۱۹۴۰ شروع نام‌آماد می‌شد در ۱۹۴۱ بارکرود و بیکاری گسترده به
شدت خورد را نشان داد. علاوه بر آن منطقه
فرانسویان در آمده بود و باعث رونق صنعت معدن انگلستان شده و خود
با عث بهتر شدن وضع حقوقی کارگران معدن شده بود، اکون دوباره به
 آلشام بیست و ششم ماه میلادی

کنترل‌های دولتی بر معادن را خانمه‌های دهد. صاحبان معادن تنها امکان کسب سودهای از دست رفته را در پایین آوردن حقوق کارگران و تغییر ساعت‌های کاری داشتند. نتیجه مذاکرات کارگران و صاحبان معادن، تغییر ساعت‌های کاری کارگران را در آن‌جا رئالی و کارگران حمل و نقل اتحادیات سگه‌های را را به این هدف که در شرایط بحرانی عملکرد واحده داشته باشند، ساخته بودند. اگر این اتحاد عمل می‌کرد عمل فعالی به معنای یک اعتراض عمومی می‌توانست باشد. جمعه ۱۵ آوریل ۱۹۲۱، کارگران را به دنبال حمل و نقل اعتراض بر نامه ریزی شده را به هم زدند و کارگران معادن را تشویق کردند. که خود مبارزه‌ای را که از قبل می‌دانست. بپیش برند. این جمعه سبب جنبش کارگری بود که در تاریخ به عنوان روز خیانت و عهدنامه معرفه گردید. در درجه بعدی این راحت است که ضعف اساسی درون اتحاد سگه‌ها را باعث این بین‌بینی که چنین عملکردی را به سختی بتواند به اجرا دارد. آن‌ها اتحاد را به عاملیکی واحده بنا کردند و در عین حال حریم از طرف آزاد بودند که به سهم طرف مذاکرات را پیش برند و بیاید. ترتیب یک بیماری بدون آن که خود را با نظر طرف دیگر تطبیق دهد. این شرایطی بود که در ۱۹۲۶ مهمیت بسیار زیادی پیدا کرد.»

(هفتم ماه، ص ۸۳)

این برسی به ما نشان می‌دهد که اولاً دمکراسی امری تشکیل شده سوا طبقه کارگر و مبارزات و نیروهای است. و طبیعت اکنون دیگر از کلیه عناصر متفرقی از فرهنگ و خط در سیستم مرتبط به ارزش والاده بر اثر سرمایه‌داری با تکمیل بر همین سیستم از طریق ارگان‌های سکوئ (لیبل، ارتش و تشکیلات ممخی امتنانی) در نتیجه طبقه
کارگر را سرکوب می‌کند بلکه سعی دارد طبقه را به انجاپی مختلفی از مبارزه بازار دارد، که سندیکاتی کنونی این امکان را در اختیار سرمایه‌داری قرار می‌دهد. لذا کلیه نظراتی که می‌خواهند طبقه کارگر و مبارزاتش را به طناب پوستیده دمکراسی بیاوردند و سعی دارند که کارگران را به نوعی در این چارچوب نگاه دارند، فقط در خدمت سرمایه قرار گرفته‌اند و اگر هم ادعای سوسیالیستی و یا طرفداری از طبقه کارگر می‌کنند ادعای خلاف حقیقت و واقعیت دارند، که دیگر در این زمانه نمی‌توان بدبانان «برچسب» ناشناخته‌اند. اینان با چراگ‌آمدانه.

پی نوشته‌ها

۱. پرسیپرها حزب بورژواژی تروریست بوده که نقش رهبری کننده‌ای در پارلمان داشت و از کلیسای واحد کاتولیک به ریاست پرسیپرها کلیسا طرفداری می‌کرد.

۲. در سال ۱۵۴۹ قانونی وضع گردید که هرگونه اجتماع برای افزایش دستمزد و تغییر شرایط کار را ممنوع کرد.

۳. در سپتامبر ۱۸۳۳ کنگره کارگران ساختنی‌شان افتراق را برای افزایش درجه رابرت‌ارون به تصویب رساند.
نامی لابلانت

سرکوب کارگران فولاد مکزیک و شهی سوسیالیسم
ترجمه و تنظیم: محسن حکیمی

در اواخر ۱۹۶۴، کارگران کارخانه فولاد سیکارتا در شهر لازارو کاروانس در مکزیک در اعتراض به عمل دولت در جابجایی ناپولئون گومز ارتباط با رهبر اتحادیه معدنیان، با یک شخص دست نشانه دولت دست به اعتیاده زدند. مدرک بیان کرده است که این اعتیاده بیش از ۲۰۰ نفر از کارگران را اخراج کرده و پیمان دسته جمعی با کارگران را ملی اعلام نمود. در مقابل، کارگران مدعی قرار دارند که کارگران اعتیادی بی‌پروناده.

مدیر مالی گروه صنعتی ویلاسکو، که مالک Sicartsa است، در کنفرانس مطبوعاتی کارگران اعتیادی را به یادآوری کرد که کار فرا خوانده و گفت که می‌تواند کارگران نمی‌توانستند کارشان را از دست بدهند. خسته از اعتیاد بردارند. این اعلان کرده که از ساعت ۱۲ نیمه شب ۵ اوریل به بعد قرارداد هر کارگری که کارش را ترک کند، فست خواهد شد. در این هنگام، کارگران ضمن درخواست بازگشت ارتباط با رهبر سنبدیکای معلقین، شرکت را به تصرف خود درآورده و خود را به ساطور و کارکرد مولوتوف مسلح کردند.
پایان اشاره کنم که کارگران قیام کوشیده بودند با نمایندگان دولت از جمله یا آقای فاکس، رئیس جمهوری مکزیک، که سه روز پیش از وقوع تزاویده لازارو کاردناس از کارخانه بازدید کرد، به توافق برندند. اما دولت خواسته‌های کارگران را رد کرد بود. پس از این بازدید، سرکوب خونین کارگران آغاز شد. در 20 آوریل، هکتور آلوارز گومز، کارگر معدن میتال، و خوان لوپیس کاستیلیو زنیگا، کارگر کارخانه Sicartsa، با فرمان آتش پلیس به خون درگیری‌ها داد. این دو کارگر و بسیاری از کارگران دیگر به زخمی شدند. برای جنگی‌ها از کارگران، زندگی سرما به دست به اسلحة برده بودند. آنان در این نبرد مرگ و زندگی از کوکتل مولوتوف، چرب، سنگ و ماده‌ای استفاده کرده‌اند.

سختگوی فاکس اعلام کرد که خشونت به این دلیل رود که کارگران قانون را رعایت نکردند. او همچنین گفت دولت درخواست کارگران برای بازگرداندن اروپا را نمی‌پذیرد. گروه صنعتی ویلاسرو معنی‌های را "توریست" نامید و از سرکوب کارگران توسط نیروهای دولتی دفاع کرد.

برخی از خواص‌های اصلی کارگران عبارت بودند از:

- رمی‌سازی رسمی اروپا، رهبر بروزیده معنی‌های
Sicartsa
- بیان دادن به سرکوب در کارخانه
- انقلاب دیبرکل جدید اتحادیه
- محاکمه سیاسی وینستن فاکس، رئیس جمهوری مکزیک، توسط کنگره
- اصلاحات عاملان کشتار کارگران

طرح جدید: انفجار در یکی از معادن آهن شمال مکزیک در 19 فوریه 2006 به کشته شدن 65 کارگر انجامید. رهبر اتحادیه معنی‌های، کارفرما را محاکوم و مهرب کارگران را "آدم‌کشی صنعتی"
سروکوب کارگران فولاد... / ۴۲۱

نامید. این انفجار موجب گسترش‌هایی از اعتراض را در کشور داشت زد. در سراسر مکزیک، فعالیت‌های سیاسی، دانشگاه‌های، روش‌گزاران و مردم مورد شرکت مالک معمای را به باد انفجار غرفه‌ند. قیمت سهام این شرکت در پاراز بورس سقوط کرد. در عوض، قیمت سند و کالاهای دیگر بالا رفت. معدنچیان در سراسر کشور به سوگ برداران خود نشستند و به نیو آریسی در محیط کار خود اعتراض کردند. اما بلافصل پس از انفجار هیچ‌گونه اعتراض قانونی یا غیرقانونی روی نداد. خشم جویان کارگران در حال تکوین بود.

برای درک بهتر سرمایه‌داری بر کارگران و هو وسیعی مزدی کارگران این کارخانه، به چگونگی پیدایش آن اشاره می‌کنیم که باعث می‌شود از سیتارس شناخته شود. کارخانه سمان ابتدای سیاسی مکزیک را نیز نشان می‌دهد. کارخانه مدیران کارآمدترین، بازارترین و بزرگ‌ترین کارخانه فولاد آمریکایی لاگی است. این کارخانه هر هرینه ترین کارخانه فولاد در آمریکای شمالی است. این کارخانه مجتمع کامل است که معدن، تسهیلات بنری، کارخانه‌های فولاد و تولید محصولات تمام شده - عمداً میلیون و سهیم آهین که در باکا و ساختمان و ساخت قطعات به کار می‌رود - را گرد هم ارورده است. معاونت، که فقط ۲۷ کیلومتر با کارخانه فاصله دارد. این ۵۰ سال آمیده هم آهن دارد. کارخانه، که طرفیت تولید سالانه ۲/۴ میلیون تن فولاد را دارد، هم‌اکنون ۱۷ میلیون تن تولید می‌کند. در سال ۲۰۰۵، کارخانه بیش از ۵ میلیون دلار فروش داشته است.

در اصل در ۱۹۷۵ توسط دولت مکزیک و با پول سیتارس مجتمع فروش نفت مکزیک در آن دوره رونق ساختمان او داشت. ایده حزب حاکم بر مکزیک در آن زمان (حزب PRI) ساختمان یک پنتاپلکت در کتاب اکانوس آب آماده بود، شرکتی دولتی که برای بازار کشش فولاد تولید کند. دولت
مکزیک با استفاده از وام‌های بانک‌های بین‌المللی بند‌دارگان، کارخانه فولاد و زیرساخت‌های حمل و نقل بین معادن و کارخانه و بندرگاه در احداث کرد. در فاصله بین ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۷، جمعیت شهر لازارو کاردناس از ۷۵۰۰۰ نفر به ۶۵۰۰۰ نفر افزایش یافت.

در دهه ۱۹۸۰، گروهی از به‌اصطلاح «تکنوکرات‌ها» رهبری حزب PRI را به دست گرفتند و یک برنامه اقتصادی توسعه‌برنامه‌ای حاوی بازار آزاد و خصوصی سازی شرکت‌های دولتی را پیش بردن. در ۱۹۸۱، در حکومت پرزیدنت کارلوس سالیوناس، دولت مکزیک به عنوان بخشی از برنامه فروش بیش از ۱۰۰۰ شرکت دولتی کارخانه Sicartsa خصوصی فروخت. خریدار کارخانه، یک شرکت فولادی در خارج کرده‌که بر سطح شهر موئنی را تضعیف و ۷۰۰۰ کارگر فولاد را اخراج کرد. که بر سطح درآمد و زندگی بیش از ۶۵۰۰ نفر از مردم مکزیک تأثیر ویرانگری گذاشت.

در فاصله ۱۳۸۰، سیاری از کشورهای جهان در این کارخانه سرمایه‌گذاری کردند. این کشورها به‌هم تضمین دادند که از پول آماده برای سرمایه‌گذاری در این پروژه برخوردارند. بانک‌های اروپایی ۳۷ میلیارد دلار، دولت صنعتی برزیل ۱۷۰ میلیون، بانک توسیع قاره آمریکا ۵۴ میلیون و بانک جهانی ۷۰ میلیون دلار سرمایه‌گذاری کردند. دولت مکزیک بایدن فقط ۶۸ میلیون دلار باقی‌مانده بود. در صدر کمیته سرمایه‌گذاری را تأمین می‌کرد. گروه صنعتی ویرانگر، شرکت مادر پروژه، به غلبه انتگرازیوی فرایند تولید، یکی از مهم‌ترین شرکت‌های تولیدکننده در منطقه نفت انتقال است. این گروه همچنین برخوردار شرکت توزیع کننده فولاد (NAFTA)
سکرپ کارگران فولاد... ۴۲۳

در مکروکی است و با قیمت‌های رقابتی خود تمام بناهای منطقه‌ی نفتی، آمریکای جنوبی و حاشیه‌ای اقیانوس آرام را به کنترل خود درآورده است.
در حالی که این سرمایه‌داران دانه در شبکه مکروکی غرق در تجمولات
عجیب و غریبی هستند که از خون و عرق کارگران به دست آمده، درآمد
سالانه کارگر کارخانه Sycartsa چیزی حدود ۱۵۰۰۰ پایه است. کارگران
مالک واقعی تولیدن، اما نسبت آنان از ثروت عظیمی که تولید می‌کنند
مبلغ بسیار بسیار ناچیزی از آن است.

سکرپ و حشیشانه کارگران فولاد، که خون‌برکنار سکرپ دوران
حكومت شش ساله فاکس بود، برای حفاظت از ثروت عظیم طبیعت
سرماهای و تحمیل فقر و سبب رویه‌های بی‌شتر بر طبیعت کارگر صورت
گرفت. در این سکرپ دولت و وزراوی کارخانه به عنوان ضامن و
نگهدارن ثروت میلیاردی صاحبان صنعت مععد عمل کرده، ثروتی که از
فوق استمرار کارگران مععدن و فولاد به دست آمده است.

با این همه، و به رغم سکرپ خوین کارگران توسط پلیس و ارتش،
کارگران تنوانستند حمله این نهادهای سرکی‌گره را دفع کنند. پس از شش
ساعت درگیری، گروه‌های پشتیبانی از کارخانه‌های دیگر به کمک
کارگران اعتیصالی آمدند و پلیس و ارتش مجبور به عقب‌نشینی شدند.
دست نمی‌خواست جمعیت خانواده‌های کارگران و گروه‌های پشتیبانی
جدید به کارگران اعتیصالی بپیوندند، زیرا در پس این پیوند و همیشه گی
شبح قیام واقعی تمام کارگران شهر لازارو کاربرد را به جشن می‌دهد.
نه فقط با مالکان این کارخانه و گروه صنعتی Sycarta کارگران کارخانه
ویلایسرن به‌کار تأمین کشورهای سهامدار این مجتمع عظیم جنگی‌دند.
توان مبارزه و جنگی‌دن آنان از نیروی کارشار ناپدید می‌شود. سلاح آنان
همین است: توقف چرخ تولید به نیروی اعتیصال. اعتیصال «خبر قانونی»
کارگران فولاد مکروکی نمونه‌های مهمی از مقاومت و جنگی‌دن کارگران با
سرمایه بود. این اعتساب در عرض 5 روز 5 میلیون دلار زیان به سرمایه‌داران وارد کرد! سرمایه‌داران و دولت مدافعان آنان با دست دادن توان تولید سود به زانو درمی‌آیند. اما، این کار به‌دنده جنگی‌دان صورت نمی‌پذیرد. بورژوازی با اعتساب کارگران به ملاک مرت کرده‌اند.

آنان را به خون می‌کشند و بدون خون برای عقب نمی‌نشینند.

درگیری خویشین کارگران با دولت مکریک یک بار دیگر نشان داد که کارگران درگزینه بیشتر پیش رشد ندارند: یا پذیرش، یا برگزی همزی و شرایط مرگ آفرین کار یا آنکه حتی از ناشاپ‌های خود اتحادیه بروخوردار باشد سازگار با سرمایه‌داران و دولت مدافعان آنان. اما لازم بود سرمایه‌داران پوروزی در جنگ با سرمایه‌های به‌پایی یک جمهوری‌متحد ضد سرمایه‌داری است. تنها چنین جبهه‌ای است که بیشتر به سوی جامعه‌ای عادلانه و انسانی را ممکن می‌کند. همین که کارگران به قدرت چنین جبهه‌ای کنترل تولید را آغاز کنند، بذر سوسیالیسم در تمام سطه‌های موجود توسعه و خدمات افغان‌ها خواهد شد. اتحادیه‌های کارگری نه تنها در این مبارزهای نیستند بلکه مانند پیشرفت زندگی کارگران هستند. کارگران دیگری در سرمایه‌داری نمی‌باشد. یعنی نه در کنترل زندگی خود آنها در کنترل تلاش برای زندگی مادران‌تان. در حالی که نقش اتحادیه‌ها این است که به‌قرار گرفتن بین کارگران و بورژوازی بی‌عنوان نهاد مذکر انتهای قدرت ضدیت با سرمایه‌داران را از کارگران بگیرد، و بی‌سال‌ی اندازه‌ای بورزار سرمایه‌داری برای مهار حرکت را جهت توسعه‌های کارگر بلند شوند. اتحادیه‌هایی که هم‌اکنون وجود دارد نه ظرف جنگ کارگران با سرمایه‌های بی‌سالانه‌ای معاون سرمایه‌داران با کارگران برای حصول اطمینان از کنترل کامل سرمایه بر نیروی کار کارگران‌اند. طبقه کارگر به سازمان‌های برای برجیدن پب‌سای سرمایه‌داری نیاز دارد.